هذا کتاب مصائب
الغرر ومناقب السعداء
وآثار الاحزان موسوم به ر
ریاض البکاء ومجالس الانوا
والاحزان این اقل احباب میرزا محمد
ملک الکتاب المخاطب من طرف
دولت الفخیمه انگلیسیه خان صاحب
در بندر ممبئی زیور طبع در آورد
بخط ابی ربط المذنب علی شیرازی
فی شهر شوال المکرم سنه ۱۳۲۲



دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

نفایس هر حمد و سپاس تحفه بارگاه حکیمی است جلّت عظمته که درک عقول از رسیدن بکنه سرّی از اسرار
حکمتش قاصر که ما عرفناک حق معرفتک در انمقام بپا ننیست ظاهر و عرایس افکار ابکار هر محمدت و ثنا هدیه درگاه
جهانداریست قاهر که بحکمت بالغه عملی فعلی این سراچه فانی و عالم اخشیجانی را محل کرب و بلا و دار رنج و عنا و خانه
هر مصیبت و ابتلا از جهه سالکان طریق هدی و جانبازان مسلک عشق و ولا مقرر نموده که الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر
خود گواهی است با هر و سزاوار ستایش و نیایش فادر یکتای بیچونیست که جواهر زواهر مکنون و لآلی منظوم مخزون
قطرات عبرات عیون را در مقام عبودیّت ماحی سیئات و زایل کننده ظلمات خطیئات فرموده که انّ العیون الباکیه
من خشیة الله لاتبکی یوم القیمه دلیلی است فاخر و شایسته پرستش معبودیست که ویرانه دلهای محزون را مخزن اسرار و محل
تجلیّات و اشراقات جمال ذو الجلال خویش قرار داده که انا عند قلوب المنکسره نصی است مستقر و خالق بی نیاز را عبودیت
سزاست که فرمان رسالت و یرلیغ خاتمیّت بر تمامی رسل و پیشوائی کل را بنام مبارک سید انبیا و سند اصفیا خواجه دو سرا
شافع یوم جزا احمد مجتبی محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله النجبا و الازکیا الی یوم لقاء الله مزیّن و مختوم فرموده که ما کان محمد ولکن رسول الله
و خاتم النبیین آیتی است مستقر و والی عهد و لایتی را بتجید و تحمید زیبد که منصب ولایت و وصایت را در یوم غدیر بعهده والی
کشور دین وصی بلافصل سید المرسلین علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین علیه سلام الله الی یوم الدین مستقر و برقرار نموده که یا
ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
الاسلام دینا حجتی است مستمر و فیاض فیض رسانی را تسبیح و تقدیس درخور است که ولای اولاد اطهار و ذریه رسول
مختار را حصر باعث نجات امّت و پیروان طریق ولایت گردانیده خصوصاً خامس آل عبا و شهید در راه خدا قربانی
کوی وفا ذبیح سر از تن جدا حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیه و الثناء که محبت و دوستی الشهید مظلوم را امام علیه السلام
در فقرات زیارت جامعه کبیره محبت و دوستی خدا دانسته چنانچه میفرماید من والکم فقد والی الله و من احبکم فقد احب الله
و از قطرات اشکی که در یاری و عزای آن شهید غریب ریخته شود نایره عذاب نیران از گناهکاران بلطف عمیم بر داشته
و محبان سوخته باتش غم و الم را وعده بجنان فرموده که من بکی او ابکی او تباکی علی الحسین وجبت له الجنه از سید انبیاء
خبریست مستخبر اما بعد بر بستر نشینان مجلس تعزیت و اشک ریزان صبح مصیبت مخفی نماناد که از اخبار صادقه و آثار
ائمه طاهره بصحت پیوسته که تذکیر و تذکر بلایا و مصائب پیشوایان دین و استماع محن و نوائب اهل بیت سید المرسلین
و گریانیدن و گریستن و مغموم و مهموم بودن در عزای مظلوم ترین قرة العین خاتم النبیّن حضرت ابی عبد الله الحسین
روحی فدا باعث اجر جمیل و ثواب جزیل بلکه اقرب قربات و اشرف سعادات است و از این جهت بهت گرامی طریقه انیقه

ارزمان

از زمان قدیم در میان سلف و خلف شیعه اثنا عشریه استقرار و استمرار داشته و دارد و علمای امامیه در جمیع اعصار
و امصار به تحریر کتب و رسائل پرداخته اند و جمیع حکایات و اخبار بلایا و مصائب متعلقه این سرکرده سالکان
طریق رضا را انشاء فرموده اند چون در میان خلق خصوصاً در بین عوام باعتبار اعراض از کتب علماء بعضی
از اکاذیب و اضحوکه و اقاصیص غیر صادقه در باب مصائب وارده اشتهار یافته در مجالس و محافل ذکر می کنند
که اصلا در امر تعزیه مرغوب نیست بنابرین این حقیر بی بضاعت و فقیر بی درایت محمد ابن محمد رفیع الملقب بملک الکتاب الحاج
به خان صاحب مدتی بود بخاطر میداشت که رساله درین باب از احادیث صحیحه صادقه تالیف و جمع نماید و بطبع در آرد
تا قاطبه شیعیان آل ابوتراب از خاص و عام از مطالعه ان بهره ور کردند چون تصمیم عزم نمود و اقدام بشروع
مؤکد آمد از حسن اتفاق اوراقی چند از مؤلفات عالم ربانی فاضل کرمانی اعلی الله مقامه بدست آمد منصوص بر اخبار صحیحه
موثقه و مشتمل بر کنوز و رموز و عجایب و غرائب از فضایل و مناقب و مصائب آل ابی طالب چون قرین بمقصود بود مطالب
انرا اساس قرار داده معلومات خود را انچه از اخبارات و روایات معتبره که بمرور ایام جمع نموده بود با بعضی متفرقات
که خالی از شوائب و ریب و شک بوده بران افزوده مصائب الغرباء و مناقب السعداء آثار الاحزان نامیده و معروف
به ریاض البکا و مجالس الاحزان نموده و مطالب انرا در ضمن مقدمه و چهارده مجلس و خاتمه بیان نموده امید انکه محرق قلوب
مؤمنین و جلاء عیون باکین و معین دموع مستمعین کردد مقدمه در بیان انکه انچه در امم سالفه وقوع یافته باید در این امت
مرحومه نیز واقع شود مجلس اول در حرمت قتال در اشهر حرم مجلس دوم در سبب هجرت اهل بیت رسول خدا از مدینه
بمکه و از مکه بسوی کربلای معلی مجلس سیم در بیان یاری کردن دین خدا تعالی در هر زمان بنوعی مجلس چهارم در احوالات
حضرت سید الشهداء و بعضی فضایل و معجزات ان بزرگوار و محبوب بودن ان حضرت نزد خدا و رسول مجلس پنجم در ذم
خنده و مدح گریه خصوص بر سید الشهداء ع و بعضی فضایل علمی و عملی آن جناب مجلس ششم در ذبح حضرت اسمعیل
و صبر سید الشهداء در شهادت شاهزاده علی اکبر مجلس هفتم در وصف حوران جنت و فضیلت زنان صالحه دنیا برانها
مجلس هشتم در بیان معرفت امام و بیان انکه صاحب عزا خدا است لهذا هر کس و همه چیز بران بزرگوار گریسته اند
مجلس نهم در بیان مجملی از اخلاق کریمه حضرت سید الشهداء علیه السلام مجلس دهم در بیان حدیث کسا و تعزیه
یوم عاشورا و فضیلت گریه بران جناب مجلس یازدهم در بیان بغض فی الله و مذمت قاتلان ان حضرت خصوصاً
بنی امیه الملعونه مجلس دوازدهم در ذم دشمنان خدا از اراذل و ارجاس خصوصاً بنی امیه و بنی عباس مجلس سیزدهم در مظلومیت
معصوم زاده ها و سادات و شیعیان ائمه هدی مجلس چهاردهم در غور رسی نمودن چهارده معصوم شیعیان
و محبان خود را در دنیا و آخرت در جمیع احوال مقدمه در بیان این است که هر چه در امم سالفه وقوع یافته باید درین
امت نیز واقع بشود طابق النعل بالنعل بدون تفاوت چنانچه جناب اقدس الهی میفرماید در کتاب مستطاب خود لترکبن
طبقا عن طبق و جناب رسول خدا نیز در بیان این خبر غیبی کوتاهی نفرموده که لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل
والقذة بالقذة لا تخطئون طریقهم ولا تخطئ شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع حتی ان لو کان من قبلکم دخل جحر ضب لدخلتموه

شیعه و سنّی هر دو این حدیث را از آن حضرت نقل نموده‌اند و در نزد شیعه این حدیث متواتر است و از سنیان ابولیث و قدامی
روایت کرده است و ارادۀ معنی آن اینست که آن جناب به امّت خود خطاب نموده فرمود که هر آینه مرتکب میشوید و عمل میکنید
مانند طریقۀ امتهای پیش که هر عملی که ایشان کرده‌اند شما نیز خواهید کرد مانند دو تای کفش که با هم موافق‌اند و مانند پرهای
تیر که با هم برابرند که هیچ تفاوتی نداشته باشد و هر چه در آن امتها شده باشد نظیر آن البته در این امّت من از شماها صادر
خواهد شد بدون زیاد و کم شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع حتّی آنکه از آن امتها هر گاه کسی داخل سوراخ سوسماری شده باشد
شما نیز می‌شوید پس بدان ای برادر بمقتضای این کلام بلاغت نظام صدق انجام نظیر آنکه حضرت موسی از میانه قوم خود غائب
شد و هارون را خلیفه و جانشین خود گردانید پس سامری پیدا شده و گوساله ترتیب داده بنی اسرائیل را گوساله پرست کرد
و ایشان دست از هارون برداشتند و خلافت هارون را فراموش کردند و آنچه فساد و عناد و کفر و ارتداد و روی نمود بعد از موسی
از این امر گردید نظیر آن اینست که جناب رسول خدا صلعم در حجّة الوداع در غدیر خم امیر المؤمنین را خلیفه و جانشین خود نمود و در
حق او فرمود انت منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی و غایب گردید پس شیخ ثانی پیدا شد و شیخ اول را ترتیب داد و در وقت
در سقیفه بنی ساعده و غصب خلافت نمود و مردم دست از هرون که علی باشد برداشتند و بشیخ اول چسبیدند و نقل غدیر
خم را فراموش کردند و آنچه از عناد و زندقه و ارتداد که بعد از حضرت رسول روی نمود حتّی کشتن حسین ابن علی ع و اسیری اهل بیت
عصمت و شهید شدن سایر معصومان همه بر این امر مترتّب گردید پس غصب خلافت فی الحقیقت شکل اوّلی بود که شهادت
امام معصوم مظلوم نتیجه‌اش شد و درختی بود که این میوه‌اش گردید و با این جمع کرده‌اند بعضی از علماء میان اخبار مختلفه که
وارد شده است در روز قتل آن حضرت که بعضی اشعار وارد که آن روز جمعه بود که آن حضرت بشمر ملعون فرمود که امروز
روز جمعه است و این ساعت وقت نماز جمعه است و در این وقت خطیبان امّت جدّم بر بالای منبر میخوانند و نعت جد بزرگوارم
بر زبان میرانند و تو با من این معامله میکنی و بعضی اشعار دارد که روز دوشنبه بوده است که المقتول یوم الاثنین و جمع میان این دو
حدیث را باین طور کرده‌اند که اصحّ آن است که در روز جمعه بوده باشد و امّا یوم الاثنین محمول بر این است که چون روز دوشنبه شیخ
ثانی در سقیفه غصب خلافت کرد و آن باعث شهادت آن حضرت شد پس گویا که آن حضرت در آن روز شهید گردیده است
و لکن شیخ عارف را اعتقاد این است که آن حضرت در روز دوشنبه شهید شدند در روز جمعه و میفرمود که در میان مشایخ ما چنین
مشهور بود و بالجمله حضرت سید الشهداء ع بهر تقدیر در روز دوشنبه یا جمعه جان شریف خود را داد و تدارک آنچه شیخ ثانی کرده
بود نمود و یاری دین خدا کرد چنانچه معصومین در بعضی از زیارت آن حضرت نام مبارک او ناصر دین الله گذارده‌اند
و آنجناب را چنین زیارت کرده‌اند که السّلام علیک یا ناصر دین الله و در خون خود غلطیده و بندگان خدا را از جهالت و ضلالت
بیرون آورد چنانچه در زیارت اربعین اشاره باین دارد که بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیرة الضّلالة و آوازه
شهادت آن حضرت صور اسرافیلی بود که زنده شدند بان بطلان امامت معاویه و خلافت مشایخ و حق بودن نقل غدیر خم
و بطلان سقیفه و ولی بودن آن جناب بدون شک و شبهه و تحقیق حال و انکشاف این اجمال این است که چون
آفتاب عالمتاب محمّدی صلعم غروب کرد مشایخ در سقیفه بنی ساعده بر سر جیفه دنیا همه بیکجا جمع شدند و هر یک بر دیگری میفریبند

ولقولهم

ویقولهم لنا امیر و لکلم امیراً و هر کس سخنی میگفت و رائی میزد و از پی آرزوی خود می تاخت تا [illegible] از آن غلظت و خشونتی که بر طبیعت داشت
گوی سبقت از میدان ربوده ملک متصرف شد که شیخ اول خلیفهٔ رسول خداست و این مدتی طول کشید و حق مغلوب گردید و در چشمها
و گوشها پر شد که بعد از پیغمبر شیخ اول خلیفه است و آن پدران رفتند و فرزندان ایشان بسر پا آمدند و با این عقیده بزرگ شدند
و محاسن خود را باین سفید کردند که شیخ اول خلیفه است و می نوشتند بر لوحها و تختهها و میدادند باطفال که در مکتب خانهها
بخوانند و برین عقیده نشو و نما کنند و حکایت غدیر خم و قصهٔ سقیفه کم مذکور میشد یا آنکه از ترس اصلا مذکور نمی شد و چنین بود تا زمان
بنی امیه و در آن زمان بسیاری از شیعیان را دستها و پاها بریدند و بر درختهای خرما بحلق کشیدند و چشم برکندند و تقیه بمرتبه
رسید که کسی نام علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را نمی برد و هرگاه نام ایشان می بردند کشته میشدند و اگر کسی را
می گفتند که کافر و زندیق و ملحد است بهتر بود از آنکه بگویند شیعهٔ علی ابن ابیطالب است یا دوست اهل بیت پیغمبر است و اگر کسی میخواست
نام مبارک امیر المؤمنین را نزد کسی ببرد میرفتند در اندرون خانه بلکه در سردابهای خانه و در سردابهای خانه می نشستند و قرآن
در میان میگذاردند و اسم مبارک علی و فاطمه و حسن و حسین ع را میبردند حضرت امام حسن مجتبی بامر خدا اصلاح دین را درین دانست
که با معاویه صلح کند و آن شبهه قوی تر و محکم تر گردید پس هرگاه سید الشهدا نیز با یزید بیعت و صلح میکرد حق از میان کم میشد و کسی
بعد از هزار و سیصد سال چه میدانست که حق با امیر المؤمنین است یا با دیگری پس چون حضرت امام حسین ع با یزید صلح نکرد و آن لعین
در صدد قتل آن حضرت برآمد و آنحضرت برای دین خدا غیرت کرد و جوانمردی نمود تا آنکه جان اشرف خود را در راه خدا
صرف نمود که دین خدا از میان کم نشود و چون آن حضرت شهید شد مردم گویا در خواب بودند بیدار شدند و مست بودند هشیار
شدند بجهة آنکه یهود و مجوس و نصاری و سایر ملل و نحل از چهار طرف اسلام رو آوردند و اهل بدعت را هدف طعن و لعن کردند و میگفتند
دین شما باطل است و اصلی ندارد این مردی که او را شهید کردید خود میگوئید که او فرزند پیغمبر است و مع ذالک او را بدست
خود پاره پاره کردید یهود میگفتند که اگر موسی را پسری می بود ما او را در دیدهٔ خود می نشانیدیم و نصارا می گفتند که ما گرد
نصارا سم الاغی را که میگویند سم الاغ عیسی ابن مریم است ما او را می بوسیم و بر چشمهای خود میمالیم و بر دور آن طواف میکنیم
و از برکت آن از قاضی الحاجات مسئلت مینمائیم و مجوس چیز دیگری می گفتند و علاوه در روز شهادت آن حضرت تا چند روز
احوال آسمان و زمین منقلب بود و آثار قیامت نمایان شد زمین بحرکت درآمد و آفتاب گرفت و تا سه روز گرفته بود که در میان
که در میان روز ستارها مینمود و در شب ماه گرفت و از آسمان خون بارید مردم نوحهٔ جنیان را با آواز بلند و صدای ملائکه را می شنیدند
و از زیر هر سنگی خون تازه می جوشید و چون مردم این تغییر را در تمام موجودات دیدند و آثار غضب الهی را معاینه مشاهده
کردند و طعن و لعن کفار را شنیدند بفکر خود افتادند که واقعاً چه معنی دارد فرزند پیغمبر خود را کشتن و سر او را بر نیزه کردند
و جسد مبارک او را پامال سم ستوران نمودند و حرم محترم او را باسیری بردند و پرده گیان سرادق عصمت را در شهرها گردانیدند
پس شقاوت یزید پلید بر ایشان معلوم شد و از شقاوت او فساد احوال معاویه معلوم شد که در هر معنی پدر او است و از فساد
احوال شیخ چهارم حال سیم و دویم را نیز برخوردند که او خویش و دوست و نشانندهٔ ایشان است و بعضی دیگر می گفتند
نفهمیدیم مطلب را ببینیم که شیخ دوم چه کاره بوده است چون تحقیق کردند شنیدند که شیخ دویم را شیخ اول وصی کرده



مقدمه در بیان آنچه در امم سالفه وقوع یافته باید در این امت نیز واقع شود

پرسیدند که شیخ اول چکاره بوده گفتند که مردم در سقیفه جمع شدند و او را خلیفه کردند پرسیدند که آیا شیخ اول را خدا و رسول تعیین
نفرمودند گفتند نه در آنوقت یافتند که این اساس بنای او بر جائی نیست بی ماخذ و بی اصل است و تحقیق غدیر خم و بطلان سقیفه
که بسبب مرور دهور از یاد الناس و ذکور رفته بود بسبب این واقعه عظمی و نفخه کبرا زنده گردید و ایشان از شب ضلالت
و تاریکی حیرت بیرون آمدند و واصل صبح صادق هدایت و فجر بانور سعادت گردیدند و شیخ عارف فرموده که مراد از فجر
در قول خدا تعالی که در قران مجید فرماید والفجر و لیال عشر بحسب تاویل حضرت امام حسین است ان قران الفجر کان مشهودا
و بدرستیکه فجر میباشد شهید کرده شده و در اخبار آمده که سوره والفجر سوره امام حسین است هر که آنرا در نماز بسیار بخواند با حسین محشور خواهد
شد و بالجمله این قلیلی از مومنان و شیعیان که بر دین حق تا امروز باقی مانده اند از برکت شهادت آن سرور جوانمردان است
و آن حقی که آنجناب بر اسلام و اهل اسلام دارد احدی از اولین و آخرین نداشته و نخواهد داشت و این معنی ناصر الدین الله است و از کلمات
با برکات خود آن حضرت است که در معنی جوانمردی فرموده هر آینه اگر دنیای دنی نیکو و نفیس شمرده میشود پس آخرت که بهشت است
بسیار ازین دنیا نفیستر و نیکوتر است و اگر روزها بقسمت و تقدیر الهی است و بتدبیر زیاده و کم نمیشود پس حرص نورزیدن مرد
از برای او جمیل تر و خوشنماتر است و اگر مالها از برای گذاردن است پس جوانمرد چگونه در چیزی که گذاردنی بخل کند و اگر بدنها از برای مرگ
نشو و نما کند پس کشته شدن در راه خدا بشمشیر از مردن در رخت خواب بهتر است پس مردم از شهادت آن حضرت شقاوت
یزید را فهمیدند و رفته رفته دست از پی بردند و حال مشایخ اربعه را فهمیدند و از همه تبری جستند و چنگ زدند در عروة الوثقی
الولائی که در غدیر خم خدا و رسول او را وصی و مولی گفته اند و در حق او آیه انما ولیکم الله و آیه من کنت مولاه فهذا علی مولاه
فرموده اند الحق بنائی که خدا و رسول معمار اوست خاطر جمع است که هرگز خراب نمیشود و مدعا خدا آن متین است و بنائی که
علاف و بقال و سبزی فروش باعث و بانیند از تار عنکبوت سست تر است و بر آن اعتماد نمیتوان نمود و ملا سعد تفتازانی
در شرح مقاصد باین مقصد که ما بیان کردیم برخورده لعن اللعین یزید را منع نموده و گفته است که اگر ما عوام را جرئت دهیم در لعن
یزید هر آینه رفته رفته بالاتر سرایت می کنند و الا لعن یزید را در اصل شریعت جایز میدانند چنانچه قاضی عضد صاحب کتاب
مواقف در این معنی توقف نکرده صریح یزید را لعن فرموده پس فرقه ناجیه شیعیان که در ماه محرم از شهادت آن سرور جوانمردان عالم
دیوانه می شوند محق اند که مبادا فرقه ضاله مخالفان حدیث شهادت آن حضرت را مانند حکایت غدیر خم پایمال کنند و اخفاء
نمایند بالجمله هرچه در ان امتها شده نظیر آن باید بشود در ان امتها گوساله سامری بود در این امت شیخ اول و دوم بود
از آن جمله صفیرا زن موسی بر وصی او یوشع بن نون خروج کرد و لشکر کشید و با او محاربه نمود نظیر آن در این امت حمیرا که دختر
شیخ اول بود بر وصی پیغمبر خروج کرد در بصره و بر شتر سوار شد و لشکر کشید و با حضرت امیر محاربه نمود و قریب بسی هزار کس را
کشتن داد و شیخ عارف میگوید که یکی از علمای نواصب در آن بلاد بر سر من آمد که شما رافضیان میگوئید که حمیرا بر خلیفه
چهارم بظلم و طغیان محاربه نمود چنین نه بود بلکه او مادر مومنان بود آمد که میان فرزندان خود را اصلاح کند پس در
جواب گفتم که ایشیخ آیا قبول داری ابونعیس واقدی را که یکی از علمای شماست گفت بلی گفتم قبول داری این حدیث را که روایت
کرده لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة هرچه در ان امتها شده در این امت نیز میشود گفت بلی گفتم

قبول

قبول داری که صفیرا زن موسی بر وصی او یوشع بن نون ظالمهٔ باغیه جنگ کرد یعنی برای اصلاح نیامده بود گفت بلی گفتم نظیرش
در این امت بهتر ازین میخواهی که حمیرا بر علی وصی پیغمبر صلعم ظالمه باغیه خروج کرد و ان زرد بود و این سرخ و سرخ اشد است از زرد
فبهت الذی کفر پس آن ناصبی در جواب عاجز شد و مبهوت گردید از انجمله در ان امتها اهل حضورا پیغمبر خود را کشتند و گوشت او را
بخپتند و خوردند نظیر آن در این امت هند ملعونه زانیه است که جگر حمزهٔ سید الشهداء عم پیغمبر را کنید و جاوید و خورد نظم

داستان پسر هند مگر نشنیدی / که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید
پدر او لب دندان پیمبر بشکست / مادر او جگر عم پیمبر بمکید
او بناحق حق داماد پیمبر بستاد / پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد / لعن الله یزیداً و علی آل یزید

از انجمله در آن امتها چند زن بد در تحت نیکان بودند مثل زن نوح و زن لوط نظیران در این امت عایشه و حفصه بود که در
تحت پیغمبر ما بودند کما قال الله تعالی ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما
صاحب کشاف در اینجا نیکو انصاف داده و گفته است که این آیه کنایه است بدو مادر مؤمنان عایشه و حفصه از انجمله در امتها چند
زن خوب در تحت مردان کافر و شریر بودند مثل آسیه زن فرعون نظیران در این امت رقیه و ام کلثوم بود که در تحت شیخ سیم بود
و سکینه خاتون دختر امام حسین علیه السلام در تحت مصعب ابن زبیر و بعد از هلاک او زید بن عمرو بن عثمان بن عفان او را تزویج نمود از انجمله
حضرت عیسی بن مریم در آن امتها در گهواره سخن گفت چنانکه حق تعالی از آنحضرت در قران خبر داده است که قال انی عبد الله آتانی
الکتاب و جعلنی نبیا نظیران در این امت نیز حضرت موسی ابن جعفر است که در گهواره سخن گفت بلکه خبر غیبی فرمود و ان اینست که یکی
از صحابهٔ امام جعفر صادق بخدمت ان حضرت رسید در وقتیکه حضرت امام موسی علیه السلام در گهواره بود و روی مبارک او مانند
شب چهارده میدرخشید آن شخص را خوش آمد اذن از معصوم طلبید که آن حضرت را ببوسد او را اذن دادند چون روی او
نزدیک روی مبارک آنحضرت رسید حضرت در گوش او فرمودند که حق تعالی دختری به برادر تو داده است که نام بدترین
زنان را بر او گذارده اند و حق تعالی آن نام را ناخوش میدارد و او اصلا از تولد ان دختر خبری نه بود چون بخانه آمد تحقیق کرد
و گفتند آری دیشب دختری از برای برادر تو متولد شده پرسید که نام او را چه گذارده اند گفتند حمیرا از انجمله در ان امتها چند نفر
بکاء بودند که گریه بسیار میکردند و بعضی از انها انقدر میگریستند که از اشک ایشان گیاه سبز میشد و اهی چند آتشبار میکشیدند
که ان گیاهها میسوخت نظیران در این امت حضرت سید الساجدین و خاتون قیامت است چنانچه وارد شده که البکاؤن خمسة
گریه کنند کان پنج تن بودند آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر پیغمبر صلعم و علی بن الحسین علیه السلام اما آدم از جهة ترک و فراق بهشت دویست
سال گریست و ربنا ظلمنا انفسنا گفت و حضرت یعقوب و یوسف مدت چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و فاطمه از فراق پدر بزرگوار خویش
و جفای منافقان چندان گریست که اهل مدینه از گریستن آن مخدره به تنگ آمدند و پیغام دادند با نحضرت که یا شب گریه کن
روز آرام گیر یا روز گریه کن شب بیارام چون حضرت این را شنید بمقابر شهدا میرفت و در زیر درخت اراکی از آفتاب محفوظ باشد
و میگریست انچه میخواست و بمدینه برمیگشت و منقولست که شیخین چون این را شنیدند شب فرستادند و درخت اراک را بریدند و لهذا
قالوا قطع الاراک سبب لقطع الفدک و از اینجهة گفته اند که بریدن درخت اراک سبب شد از برای بریدن سر فرزند فاطمه و اما حضرت
سید الساجدین چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریست و هر وقت که آب بحضور آن حضرت حاضر میکردند واقعه کربلا را بخاطر

میاورد و چندان بگریست که آب از دیدهای آنحضرت مخلوط باب وضو میگردید یکی از غلامان گفت فدای تو شوم یا ابن رسول الله
میترسم خود را هلاک کنی و گناه کار شوی فرمود انما اشکو بثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون شکایت نمیکنم درد و اندوه خود را
مگر بخدا پس فرمود که هیچوقت بخاطر نمی آورم کشته شدن فرزندان فاطمه را مگر آنکه گریه در گلوی من گره میشود و در حدیث دیگر فرمود
که نمیتوانم خود را از گریه نگاه دارم و اگر بقدر اندوهی که در دل من است بگریم احدی را طاقت مشاهده آن نباشد و در آن امتها
حضرت یوسف صدیق را چند سال بیگناه بزندان کردند نظیر آن حضرت موسی بن جعفر است که آنحضرت را چند سال بیگناه بزندان
و آخر آن حضرت را در زندان زهر دادند و شهید کردند و در حق یوسف گفتند که سارق و دزد است و در حق حضرت موسی بن جعفر
آنچه که نباید بگویند گفتند در آن امتها حضرت یوسف و دانیال از روی اکراه و اضطرار قبول ولایت پادشاه طاغی کردند که در زمان
ایشان بود و نظیر آن در این امت حضرت امام رضا است که آنحضرت از روی اکراه و اضطرار از جانب مأمون ملعون قبول
ولایت کردند در آن امتها کسانی که اتباع پیغمبران و اوصیای ایشان بودند و ترک بت پرستی و دین باطل کرده بودند ایشان را
رافضی می نامیدند نظیر آن در این امت شیعیان را رافضی میخوانند که اتباع پیغمبر اند و اوصیاء پیغمبر و ترک جبت و طاغوت و دین
باطل کرده اند و لنعم ما قیل ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی از آنجمله در آن امتها فرزندان هرون وصی موسی
بودند و شبر و شبیر مینامیدند نظیر آن در این امت فرزندان مرتضی علی که وصی پیغمبر است حسن و حسین مینامند در آن امتها
سیده زنان ایشان را مریم و بتول عذراء نامیدند نظیر آن در این امت سیده زنان این امت را مریم کبری و سیدة النساء و الانسیة
الحوراء نامیدند که چون در محراب عبادت می ایستاد هفتاد هزار ملک با وی میگفتند یا فاطمه ان الله اصطفیک وطهرک واصطفیک
علی نساء العالمین یا فاطمه اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین و حضرت مریم سیده زنان عصر خودش بود و مریم کبری
یعنی خاتون قیامت سیده زنان عصر خود و سیده زنان دنیا و آخرت بود از اولین و آخرین و اگرچه بر مریم مائده
آسمانی می آمد و زکریا از او می پرسید که از کجا آورده میگفت از نزد حق تعالی بر مریم کبری نیز مکرر از آسمان مائده آمده
که علی مرتضی از او می پرسید یا فاطمه انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب میگفت که این از نزد
خدا تعالی بدرستیکه خدا روزی میدهد هر کرا که میخواهد بیحساب و صاحب کشاف و نیشابوری و سایر مفسران سنی
با آن تعصب در تفاسیر خود این کرامت را از حق تعالی نسبت بحضرت فاطمه روایت کرده اند بلکه در روایات وارد شده است
که مائده آسمانی بر فضه کنیز آن حضرت آمده و جناب پیغمبر فرمود که بمنزله دختر عمران بکنیز دختر من داده اند و حدیث آن مشهور است
در آن امت حضرت مریم را نسبت بزنا دادند و حضرت عیسی را نسبت بغیر حلال چنانچه وارد شده که حضرت عیسی بگروهی
از یهود گذشت آن ملاعین بزبان بد یاد کردند که ساحر پسر زن ساحره آمد چون حضرت عیسی این سخن شنیع از آن
اشقیا شنید گفت خداوندا لعنت کن هر که ناسزا بمن و مادر من میدهد و توئی پروردگار من و تو مرا خلق کردی بی پدر
و این سبب مرا فرزند زنا میگویند پس در همان ساعت ایشان خوک شدند نظیر آن در این امت مریم کبری معصومه مطهره
خاتون قیامت است که شیخ اول علیه ما علیه آنحضرت را شبیه بام طحال نمود و ام طحال زنا کار بود که در عرب از او مثل میزدند
و سببش آن بود که بعد از غصب فدک خلاف غصب کردند و حضرت فاطمه با ایشان حجت فرمود بمرتبه که نزدیک بود مردم برایشان بشورند

بمضطر

مضطرب شد و بر منبر برامد و گفت چیست شما را که حرفهای ام الطحال را گوش میکنید و اگر بخواهم اسم میتوانم گفت مثل این را نیز از شیخ چهارم نقل کرده اند که معصومه هر دو جهان و سیدهٔ زنان عالمیان گفته از الجمله دران امتها در خصوص عیسی نزاع کردند و سه طایفه شدند بعضی گفتند خداست برخی گفتند پیغمبر خداست فوجی گفتند فرزند زناست و اول و آخر هلاک شدند و میانی نجات یافتند نظیران حضرت امیر است ع که بعضی غالی شدند و آنحضرت را خدا دانستند و بعضی ناصبی گردیدند و عداوت آنحضرت و اهل عصمت او را در دل گرفتند و اشرار و خبائث را بهتر از ان معصوم طیب و طاهر دانستند و هلاک شدند و فوجی شیعیان شدند و آن حضرت را بندهٔ شایستهٔ خدا و بعد از پیغمبر او را بهترین جمیع موجودات دانستند و ایشان یافتند دران امتها قارون حضرت موسی ع را نسبت بزنا داد نظیران در این امت شیخ ثانی در ایام خلافت خود بر حضرت امیر ع غضب کرد و در مسجد آمده در مجمع عام بان منافقان گفت که ایها الناس هر گاه بر خلیفه ثابت شود که شخصی زنا کرده کسی غیر از خلیفه او را ندیده است آیا دیگر احتیاج بشاهد و بینه هست همه گفتند نه و این کنایه را بحضرت امیر ع داشت ای برادر تامل کن که چنین میشوی بر چنان معصومی چگونه دروغی گفته و چه نحو افترائی بسته و لنعم ما قیل شنشنهٔ که گروهی خدایش میدانند جماعتی که هدف تیر اشقیایش شدند فرنگ فارقلیطاسیاش میگویند بمذهب نوانوشنطیاش میگویند و الله در من قال کم بین من شک فی خلافته و بین من قیل انه الله از الجمله دران امتها بعضی از نیکان عمر طولانی داشتند مثل حضرت نوح و حضرت خضر نظیران در این امت اقای ما حضرت صاحب الامر است و هم چنین از بدان عمرهای طولانی داشتند مثل عوج بن عنق نظیران در این امت دجال ملعون است دران امتها بعضی از اشقیا بصورت سگ و خوک مسخ شدند نظیران در این امت خطیب دمشقی است که سب حضرت امیر المؤمنین میکرد که در عهد هارون الرشید ملعون بود و بصورت سگ مسخ شد و شافعی از اهل علمای سنت شاهد است و مسخ شدن آن ملعون را دیده و هم چنین آن ملحدی که مؤذن بنی امیه لعنهم الله بود و هر روز میان اذان و اقامه حضرت امیر ع را هزار مرتبه سب میکرد و در روز جمعه چهار هزار مرتبه و او نیز بصورت خوک مسخ شد و هم چنین خود بنی امیه بصورت چلپاسه و اینها مشهور است از الجمله بعضی از انبیاء و اوصیا غایب میشدند و از میان قوم پنهان میگردیدند تا چند وقت بعد ظاهر می شدند نظیر این در این امت باز حضرت صاحب الامر است و در اخبار اهل عصمت ع که در آنحضرت سنت چهار پیغمبر جاریست دو تا از انها این است که مذکور شد دو تای دیگر این است که مانند حضرت موسی کسی بحمل او مطلع نشد تا متولد گردید و مانند حضرت عیسی و یحیی در کودکی بمنصب امامت فایز شد و حق تعالی در حق حضرت یحیی فرموده که و آتیناه الحکم صبیا و حنانا من لدنا و زکوة و کان تقیا و نظیران در این امت حضرت امام محمد تقی است که در سن هفت سالگی با پنج سالگی علی الخلاف بمنصب جلیل الشان امامت فایز شد و در مسئله صید نمودن محرم بحج که یحیی ابن اکثم قاضی که در انوقت قاضی القضاة و اعلم علماء بود و بر سبیل امتحان از آن امام زمان سؤال نمود چنانچه آنحضرت او را مجاب فرمود که بر دوست و دشمن معلوم شد که چه مرتبه است علم و حکمت او و چه مقدار است مرتبه جلالت شان او و الحق در شان امام ع لیمقام صادق است این کلام که نهر فیض تجری من تحت جبل الازل و هو من محال مشیة الله الذی لا یزال و لم یزل و همچنین اقای ما حضرت صاحب در سن پنج سالگی بمنصب امامت فایز شد از الجمله در آن امتها حمید کردن



ماهی در یوم السبت یعنی روز شنبه که روز عید ایشان بود حرام بود پس بعضی از اشقیا معصیت خدا نموده دراز و صید کردند و حق تعالی
نیز برایشان غضب کرد و ایشانرا بصورت میمون مسخ نمود نظیران بنظر اهل عرفان شهادت سید الشهداست که صید حرم را
در روز جمعه عید مسلمانان که ان فی الحقیقه یوم السبت ایشانست انحضرت را صید کردند و کشتند و اذیت به اهل بیت او رسانیدند
نظم از صاحب حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیر بصید حرم زدند واین است معنی المقتول یوم السبت که در بعضی اخبار
وارد است که انحضرت را در روز شنبه شهید کردند و در ان امتها اطفال و کودکان حضرت یحیی را تکلیف ببازی کردند در جواب
فرمود که آه والله ما للعب خلقنا یعنی بخدا که ما را از برای بازی خلق نکردند و از برای امر عظیمی خلق کرده اند در این امت در اطفال اهل
عصمت مثل آن و بهتر از ان مکرر واقع شده از ان جمله از بهلول عاقل منقولست که در کوچه چند طفل دیدم که بازی میکنند مگر طفل
خوشروئی را که بازی نمی کند و پیوسته نظر بایشان می کرد و میگریست خواستم که تفقد احوال او کرده باشم پرسیدم که ای جان من چرا
گریه میکنی اگر اسباب بازی نداری من از برای تو خریداری می نمایم چون این را شنید رو بمن کرده گفت یا قلیل العقل ما للعب خلقنا
ای کم عقل ما را از برای بازی آفریده اند گفتم پس از برای چه آفریده اند گفت للعلم والعمل گفتم از کجا میگوئی فرمود از این آیه افحسبتم
انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون یافتم که کودک صاحب هوشی است گفتم ای کودک مرا موعظه کن این ابیات بخواند نظم
اری الدنیا ستؤذن بالطلاق × مشمرة علی قدم وساق × فلا الدنیا بباقیة لحی × ولا حی علی الدنیا بباق ×
کان الموت والحدثان فیها × الی نفس الفتی فرسا سباق × یعنی می بینم دنیا را که دامن بر کمر زده و مهیای رفتن است پس دنیا
از برای کسی باقی نیست و نه کسی در دنیا ثابت و زنده خواهد ماند که یا مرگ و حوادث روزگار دو اسب اند که هر یک بر
جان آدمی بر دیگری سبقت میگیرند پس رو بخود را بسوی آسمان بلند کرد و زار زار گریست که آب از دیده او بر زمین رسید و در
نهایت گریه و بیقراری این دو بیت را خواند یا من علیه المتکل یا من الیه المبتهل یا من اذا ما آمل یرجوه لم یخط الامل یعنی ای خداوندی
که توکل و اعتماد بندگان بر تست وای خدائیکه ابتهال و تضرع بندگان بسوی تست وای انکسی که هر که آرزوئی از تو داشت
او را به آرزویش رسانیدی پس ان کودک بعد از خواندن این دو بیت بر زمین افتاد و غش کرد و بیهوش شد پس من
بر زمین نشستم و سر او را از خاک برگرفتم و بدامان خود گذاشتم و میگریستم تا انکه بخود باز آمد گفتم ای نور دیده تو هنوز کوچکی معصیت
خدا نکرده چرا این همه از خدا میترسی گفت تنح عنی یا بهلول انی رایت امی توقد النار بالحطب الکبار فلا توقد الا بالصغار دور شو
از من ای بهلول من روزی بمطبخ رفتم مادرم هیمه درشت داشت آتش بان نمیگرفت پس هیزمهای خورد پیدا کرد و در زیر هیمه درشت گذاشت
اول همه خورد و سوخت و بعد هیمه درشت پس ما اطفال میترسیم که اول ما را بسوزانند و بعد مردان را این را گفت و رفت از او
پرسیدم که این گل از کدام بوستان و این ثمره طیبه از کدام شجره است گفتند که این را نشناختی این فرزندزاده ابی عبد الله حضرت
امام حسین است و در ان امتها سنگ و ریگ صحرا از برای حضرت ابراهیم خلیل ماکول و خوردنی شد چنانکه وارد شده که وقتی
شد که در نزد حضرت ابراهیم چیزی نبود ازاری برگرفت و رفت بصحرا و دو رکعت نماز کرد و حق تعالی جبرئیل را فرمود که از موضع نماز
او سنگ و ریگ چند بگیر و در ازار او کن و برد در خانه او و تسلیم ساره نماید و ساره انها را در دیگی کرد و بقدرت خدا ریگها کاوس
مقشر شد و سنگهای گرد شلغم شد و سنگهای دراز زردک شد مؤلف گوید نظیران در این امت این سنت که زنان اهل بیت

عصمت و کودکان اهل بیت رسالت بعد از شهادت سید الشهدا دو روز یا سه روز چیزی نخوردند و چون در بیابانها اسیر بودند
کسی بغذای ایشان نه پرداخت و ایشان بسیار گرسنه بودند که علامت گرسنه بودن از چهرهٔ ایشان ظاهر بود بنوعیکه رنگهای
ایشان زرد شد و چون حضرت سید الساجدین ع این حالت را مشاهده نمود دل مبارکش بحال ایشان بسوخت از راه اعجاز به یکی از
خواتین معظمه فرمود که دیگی بر بار گذارد و چند از سنگ و ریگ صحرا در آن بریزد و آتش در زیر آن مشتعل کرد آن بقدرت
و به اعجاز فرزند سید الشهداء هرچه از آن مدور بود نخود شد و بعضی که دراز بود لوبیا شد و بعضی که کوچک بود گندم گردید و بعضی
که پهن بود عدس و اهل بیت از آن طعام تناول کردند و این است که شیعیان از آن روز تا بحال در جمیع امصار و اعصار
در ایام عاشورا چنین طعامی می پزند و نام او را آش امام زین العابدین میگذارند و از دست نمیدهند در آن
امتها سر مبارک حضرت یحیی را از برای زناکاری و پادشاه جباری بهدیه بردند نظیران در این امت چندین سر از خاندان
سرور عالم از برای چند حرامزاده ولد الزنا و چند پادشاه بیحیای ستمکار به هدیه بردند از آنجمله ملعونی که او را حارث
ابن عروه سکونی کوفی میگفتند سرهای اطفال مسلم ابن عقیل را از برای ملعون عبید الله زیاد بهدیه برد و عمر سعد لعین هجده
سر از سرهای سرور عالم و فخر دودمان زمرهٔ بنی آدم که یکی از آنها سر مبارک سید الشهدا بود از برای یزید پلید زاد الله
عذابه فرستاد در آن امتها حضرت ابراهیم را خواستند که در آتش اندازند مرغان و وحوش به امداد آمدند نظیران در این امت
حضرت سید الشهدا است که چون خواستند که او را در صحرای کربلا با آتش حرب بیندازند جن و انس و ملائکه و وحوش و طیور بلکه
جمیع ذرات وجود بیاری آمدند و نصرت خود را بر آنحضرت عرض نمودند و آنجناب قبول نفرمود در آن امتها حضرت
خلیل الرحمن فرزندی مانند اسمعیل را خواباند که در راه رضای خدا او را قربانی کند نظیران در این امت حضرت سید الشهدا است
که فرزندی مانند علی اکبر را کفن پوشید و او را بمحاربه دشمنان خدا فرستاد و در راه رضای دوست او را قربانی نمود
از آنجمله سر بریده یحیی را در طشت طلا نزد پادشاه جبار که با آن زن زناکار زنا میکرد گذاردند و تکلم نمود و گفت
ای پادشاه از خدا بترس و زنا مکن نظیر آن در این امت سر مبارک شاه کربلا است که آن سر مبارک در چند موضع
تلاوت قران فرمود و مکرر میگفت لاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم و در شب لا اله الا الله میگفت و بر سر نیزه
این آیه را از سوره کهف میخواند که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و دیگر سخن گفتن سر آنحضرت است
در دیر راهب در نزدیکی شهر عسقلان بعد از آنکه راهب از آنحضرت احوال خیر مآل را پرسید که فدای تو گردم میخواهم
بدانم که تو کیستی سر آنحضرت بتکلم آمد فرمود انا المظلوم انا المقتول انا المهموم انا المغموم انا الذی بسیف العدوان
قتلت انا الذی بحرب اهل البغی ظلمت گفت فدای تو گردم اینها از حال تو معلوم است واضح تر میخواهم که کیستی
فرمود که انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن عروة الله الوثقی انا شهید کربلا انا مظلوم
کربلا ای راهب اگر از اصل و نسب من می پرسی منم پسر پیغمبر برگزیده منم پسر ولی پسندیده منم پسر دستگیر محکم خدا
منم پسر فاطمه زهرا شهید کربلا و مظلوم کربلا و دیگر سخن گفتن آن حضرت حدیث جمال است که میگوید دیدم حضرت
رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن آمدند بصحرای کربلا در شب یازدهم محرم نزد آن شهید و قاتلی از ایشان

میکفت واابتاه وامقتولاه واذبیحاه واحسینا واغریباه قتلوک وما عرفوک ومن شرب الماء منعوک کشتند ترا
ونشناختند ترا واز آب فرات منع کردند ترا پس سیمرا او را خطاب کرد که یا حسین چون خطاب یا حسین از انجناب
به آن جسد پاره پاره رسید بحرکت آمد و برخواست و نشست و سر او به بدن او قرار کرفت و سلام کرد و کریست و کفت قتلوا
والله رجالنا یا جداه ذبحوا والله اطفالنا یا جداه سبوا والله نسائنا یا جداه نهبوا والله اموالنا
ایجد بزرکوار بخدا قسم مردان ما را کشتند و بخدا قسم که اطفال ما را سر بریدند و اسیر کردند زنان ما را و بخدا قسم غارت کردند
اموال ما را خدا شما را صبر دهد که ما را باینحال می بینید پس آن بزرکواران دور انحضرت نشستند و میکریستند و نوحه میکردند
پس خاتون قیامت ازان خون مبارک کرفت و بر پیشانی نورانی خود مالید و کفت خدا را ملاقات کنم در حالتیکه بخون
فرزندم خضاب کرده باشم و آن بزرکواران دیکر نیز ازان خون مطهر کرفتند و بر کلو و سینه و دستها تا مرفق مالیدند دران
امتها یحیی شش ماه در رحم بود نظیران در این امت حضرت سید الشهدا شش ماه در رحم بود در آن امتها کافران پوست سر و روی
حضرت اسماعیل صادق الوعد را کندند و خون بر صورت مبارک او جاری شد و اصلا ایشانرا نفرین نکرد بلکه میفرمود
خداوندا قوم را نکیری که ایشان نادانی میکنند اللهم اهد لقومی فانهم لا یعلمون دران امتها حضرت نوح را بعد از
انکه کافران انحضرت را بسنک و چوب زدند و استخوانهای پهلوی مبارک او را بضرب سنک و چوب مجروح کردند و خون بر صورت
او جاری شد و چون اذیت بسیار به آن حضرت رسانیدند حضرت از ایمان ایشان مایوس شد ایشانرا نفرین کرد که
رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا ای پروردکار من مکذار بر روی زمین ازین کافران جنبنده را نظیر
آن در این امت حضرت سید الشهداست بعد ازان که کافران او را در صحرای کربلا تیرباران کردند ابو الحتوف ملعون
تیری بر پیشانی نورانی آن امام مظلوم زد چون انحضرت آن تیر را کشید خون بر روی مبارکش ریخت انحضرت
آن ملعون را نفرین کرد باین قسم که خدایا می بینی و میدانی که در راه رضای تو از دشمنان چه میکشم تو در دنیا
و آخرت ان را بسزای خود برسان جامه را برداشت که خون از جبین مبین خود پاک کند ناکاه تیر زهر آلودی که سه شعبه
داشت آمد و بر سینه بی کینه که صندوق علوم ربانی بود نشست دران حال کفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله
چون تیر را کشید خون مانند ناودان روان شد و هم چنین مالک ابن بشیر را نفرین کرد در وقتی که از پشت ذو الجناح
بر زمین افتاد و از بسیاری زخم تیر و شمشیر و نیزه کاهی می نشست کاهی می افتاد و کاهی بیهوش می شد و کاهی
بهوش می آمد که ناکاه آن ملعون آمد و چنان عمودی بر فرق مبارک آن حضرت زد که عمامه اش پر از خون شد آن مظلوم
او را نفرین کرد که باین دست نخوری و نیاشامی تا بجهنم روی و با ظالمین محشور شوی پس ان ملعون به نفرین آن
برکزیده حضرت سبحانی به بدترین احوال هر دو دست او خشک شد و در وقت تابستان مانند چوب می شد و در
زمستان خون از انها میریخت و باین حال خسران مال بود تا بجهنم واصل کردید دران امتها حضرت دانیال
خبر داد از خواب بخت النصر در وقتیکه ازان حضرت پرسید که من چه در خواب دیده ام دانیال کفت چنین و چنین
بخت النصر کفت راست کفتی تعبیر او را نیز حضرت تعبیر فرمود نیز کفت نظیران در این امت حضرت امام جعفر صادق

در قتلگاه سخن کفتن آن حضرت

نفرین نوح

نفرین سید الشهدا

سر جدا کرد

که خبر دادند از خواب ابو سعید صیرفی در آن امتها بخت النصر لعنة الله چند پسر از پیغمبران و پیغمبرزادگان اسیر کرد از مصر بسوی بابل که از جملهٔ ایشان دانیال علیه السلام بودند و بخت النصر کبری بود دختر نکرده گوشت آدم و بشیر خوک پرورش یافته بود نظیر آن در این امت یزید پلید ابتر است که چند پسر از آل محمد اسیر کرد از کربلای شام که از جملهٔ ایشان حضرت سید الساجدین و امام محمد باقر علیه السلام بودند و یزید پلید کبری بود دختر نکرده و گوشت او بشراب که بدتر از شیر خوک بود پرورش یافته بود در آن امتها بخت النصر لعنه الله بیت المقدس را خراب کرد نظیر آن در این امت حجاج ابن یوسف بود که کعبهٔ معظمه زادها الله شرفاً خراب کرد بالجمله آنچه در آن امتها شده باید در این امت بشود و هرچه نشده خواهد شد در آن امتها تابوتی که در بنی اسرائیل معزز و مکرم و مقدس و محترم که آثار پیغمبران همه در آن بود و بقیهٔ آنچه جامی گذاردند آل موسی و آل هرون نیز در آن بود و در هر خانه که بود علامت بزرگی آن صاحب خانه بود چنانچه حق تعالی میفرماید که إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ و حامل این تابوت ملئکه بودند و اولاد پیغمبران که در اخلاق حمیده مانند ملئکه بودند و تا این تابوت در میان ایشان بود و از اعزه میشدند ایشان در عزت و شرف بودند تا آنکه خورده استخفاف بان نمودند و عزت او را کم کردند تا آنکه کار بجائی رسید که آن تابوت گدائی را در میان کوچها انداختند و اطفال با سنگ همراه آن بازی میکردند چون چنین شد حق تعالی بر ایشان غضب کرد و آن تابوت را به آسمان بالا برد مؤلف مصائب گوید که نظیر آن تابوت در این امت بنظر حقیر اکثر روضه خوانیهائی است که در این عصر در شهرها میباشد که آن تعزیه ایست از آنچه جای گذاردند آل موسی و آل هرون یعنی آل محمد و آل علی که در تاویل موسی محمد است و تاویل هرون علی و حامل آن پیغمبران بودند و بعد از ایشان عالمان و عارفان و بعد از آن صالحان و مؤمنان و الحال خورده خورده استخفاف بان شده و عزت او کم گردیده و تا بدست اطفال و جهال و زنان و سفیهان افتاده و کار بجائی رسیده که گدایان بر درخانها میخوانند و همه چیز در تعزیه داران امت از گناهان صغیره و کبیره مانند غنا و ریا و خوانندگی و حکایة منقوله بی اصل و جعلیات اهل بیت خواندن و اجامره و اوباش را شبیه مردان و زنان ایشان در آوردن و طفلهای ساده بر منبر برآمدن و نوحه را بطریق تصنیف خواندن و زنها امردان دیدن و مردها را زنها دیدن و وقت نماز مردم معطل کردن و خود از مردم نیز در بند نماز نبودن و صاحب تعزیه ریا و سمعه نمودن و خودنمائی کردن و مجلس را بسیار طول دادن و خلق را از بسیار شنیدن از تعزیه روی گردانیدن یک حدیث را در هر جا مکرر خواندن و بعد از فراغ دعا را بطریق نقیبان خواندن و آن کلمهٔ طیبه را صدا در گلو انداختن و تحریر دادن و بعضی مردم را در بین دعا ستایش بیموقع و مدح بیجا نمودن و چنین دعائی چگونه مستجاب شدن و علما ایشان را منع نکردن و بالجمله همه چیز هست غیر از تعزیه و این امر گدائی را شیطان ملعون دست و پائی کرده و آن را از وضع شرعی آن بیرون برده کم جائیست که تعزیه شرعی خوانده شود و آنچه از برای خدا نیست بسیار آن اندکست و هرچه از برای خداست اندک آن بسیار است میترسم که حق تعالی بر شما غضب کند و این امنیت را از شما بگیرد که مانند سایر شیعیان که در شهرهای مخالف اند و دیگر نتوانید که تعزیه خود بطور خواه بپرید و داد دل خود را از گریه و فریاد و مصیبت و ماتم و هم و غم و الم بدهید مجملاً آنچه در این امتها شده در این

امت باید بشود و در خصوص اجرت گرفتن بر عمل از شیخ عارف حکایت کنند که روضه خوانی از ایشان پرسید که اجرتی که میگیریم
برین عمل چونست فرمود هر گاه از برای خدا میخوانی و بعد از ان شخص که ترا بان امر کرده هدیه بتو دهد بدون تعیین حلال است
و ان شخص هم ثوابی رسیده است و اما انکه در اول مرتبه هر گاه از ان شخص کند و معین نمائید و نام مبارک امام حسین را
به آن مبلغ بفروشد حرام گرفته و آن شخصی که بان میدهد حرام داده است و ان روضه از برای او ثوابی ندارد و دیگر آنکه
در مجلس تعزیه گاهی رقت نمیشود در غالب نقص از گوینده است نه از شنونده چنانچه گفته اند هر گلی بوئی دارد و هر چمنی
نسیمی بیت گر بود در ماتمی صد نوحه گر — آه صاحب درد را باشد اثر — آیا نشنیدی نقل آن شخص را که نام او همام بود
در وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام وصف متقیان را میفرمود او صیحه زد و جان بحق تسلیم نمود انتهی تالیف مصائب فهذا
المطالب چون کلام در این بود که انچه در امم سابقه واقع شده باید در این امت بشود چند معجزه از حضرت سید الشهداء که هر یک
مصائب معجزه یکی از پیغمبران است بخاطر رسید بمناسبت ذکر میکنیم که بروایات معتبر بصحت رسیده تا موجب تنبیه و آگاهی
طالبان حق گردد معجزه اول انکه چون کربلای معلی محل نزول اجلال ان برگزیده حضرت بیچون شد از شهادت خود خبر داد
و ان زمین را از بادیه نشینان خرید و بشیعیان خود وقف نمود و این معجزه مشابه معجزه نوح است که از طوفان خبر داد و بنا
ساختن کشتی نهاد معجزه دویم انکه چون انحضرت میدانست که از خیل عسکری که مصحوب انجناب بود بغیر از هفتاد
و دو تن کسی شایسته وصول درجه شهادت نیست چون عصر روز تاسوعا لشکر مخالف رو به انحضرت آوردند شب را
مهلت خواست و کمند بیعت خود را از گردن ایشان برداشت تا گریز هر که بیرونی بود چون طالبان اغراض دنیوی اعراض
نمودند از ان امام بحق و باقی ماندند خلص اصحاب که در جهاد بیکدیگر سبقت میگرفتند و گفتند که اگر هزار بار ما را بکشند و زنده
کنند یا ما را به آتش بسوزانند دست از یاری مثل تو آقائی بر نمیداریم انحضرت فرمود ان کنتم کذلک فانظروا الی
مقامکم و بانها نمود بهشت جاودانی و انچیز را که از برای ایشان بعد از وصول شهادت مهیا و موجود بود و این شباهت
که نمودند به ابراهیم خلیل الرحمن ملکوت آسمان را که وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض و انکه در روز عاشورا
فرمود که گواهی میدهم که امروز تمامی ما را می کشند مگر حضرت امام زین العابدین که بقیت الله فی ارضین است
و چنین شد این مشابه معجزه مسیح است که خبر داد که سه روز دیگر ملک بنی اسرائیل با ما چنان و چنین خواهد کرد معجزه سیم
انکه چون لشکر مخالف دست ستم گشادند و آب بر روی فرزند ساقی کوثر بستند درویشی کشکول خود را با هزاران خوف
آب نمود و نزد آن حضرت آورد و انحضرت گوشه سجاده خود را برداشت و فرمود ای درویش نظر کن چون نظر کرد نهر
جاری را دید از اشک قدسیان صافی تر و بلب سید الشهداء از تشنگان فرات تشنه تر بود و این معنی بر عقاید درویش
افزود امام در حق او دعای خیر فرمود و این مشابه معجزه کلیم است که دوازده چشمه برای قوم خود جاری و پیدا نمود این آیت
فاضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا معجزه چهارم انکه فرمود انحضرت خندق دور خیمها را
پر از هیزم کردند و آتش در او زدند که کفار از انطرف قصد حرم نتوانند کرد ابی جویره گفت بشارت باد حسین را
و اصحاب او را با تشی که در دنیا بجهة خود افروختند انحضرت عرض کرد خدایا بچشان باو گرمی آتش دنیا را در ساعت

گرفتن اجرت

معجزات رشیده

حزن

اسب آن لعین رم کرده اورا در آتش انداخت واز آتش بدوزخ تاخت واین مشابه معجزه هود است که دعا کرد وصاعقه
سوخت قوم اورا کما قال فاخذتهم الصّاعقة بظلمهم معجزه پنجم آنکه حصین بن نمیر ندا کرد که یا حسین این آب فرات که
چون شکم ماهی سفید مینماید بتو واصحاب تو نمی چشانیم تا جرعهٔ مرگ را بچشید حضرت عرض کرد خدایا بچشان حرارت
تشنگی را فی الفور آتش عطش بدل آن لعین افروخته شد وتشنهٔ آب بود تا بآتش شد وگفته اند که عبد الله بن حصین نیز چنین
سخنی گفت وآنحضرت اورا هم نفرین کرد فی الفور تشنگی بر آن لعین عارض شد هر قدر آب میخورد قی میکرد وهمچنان
تا راه جهنم را پیمود واین مشابه دعائیست که یونس در حق قوم خود کرد وحق تعالی منع باران از ایشان فرمود تا تشنهٔ آب اکثر
از آنها بآتش قهر الهی سوختند معجزه ششم مرکب سواری آنحضرت که ذو الجناح بود واسب خاصهٔ حضرت رسول
بود وانگشتر ودرع آن بزرگوار در دست ودر بر او وشمشیرش که ذو الفقار بود همه معجزه بود زیرا که بغیر از آنحضرت در آن زمان
کسی نبود وکسی را قدرت بر آنها نبود چنانچه بصحت رسیده که در زمان خلافت ابی بکر اعرابی داخل مسجد شد وگفت یا معشر
المسلمین من وصی رسول الله کیست. وصی وجانشین رسول خدا مردم اورا نشان دادند بنزد ابی بکر آمد وگفت حاضر انگشتر
حضرت رسول وزینت ده انگشت خود را بآن وسلاح آن بزرگوار را بپوش وبر مرکب آن سالار دو جهان سوار شو
هرگاه چنین کنی بتو بیعت میکنم ابو بکر گفت باصحاب خود که بروید نزد اسد الله وبگوئید تا بیاورد انگشتر وزره واسب
آنحضرت را تا در برابر اعرابی آنچه خواسته عمل نمایم بیچاره ندانست که خاتم خاتم مخصوص وصی بحق اوست
ودرع آن منیع ودرع سزاوار قامت وقابلیت آنکه مانند آن سرو است وباد پای سلیمان به اهرمن مناسبت ندارد
پس چون پیغام اورا بشاه ولایت بردند آنحضرت مرکب ودرع وانگشتر آن حضرت را آورد ابو بکر خواست انگشتر
را بدست کند دست نیافت ودرع را نتوانست پوشد ومرکب را در زیر پا نتوانست کشید اعرابی خندید ورو
از وی گردانید بر شاه ولایت لازم آمد که آن انگشتر را بدست نماید وتعجیل به پوشیدن درع کشاید وبر مرکب سوار
شود چون چنین کرد دانست اعرابی که وصی رسول خدا اوست پس به بیعت آنحضرت در آمد شاه ولایت با امام
حسن علیه السّلام فرمود چنانچه من کردم عمل نما بفرموده پدر بزرگوار عمل کرد آنحضرت با امام حسین ع فرمود که چنان
کن که من کردم نیز چنان کرد الیشعه این انگشتر همان انگشتر یست که زینت داد دست سلیمان را وزینت یافت
از دست خاتم پیغمبران وآب داد در صحرای کربلا فرزند زادهٔ ساقی کوثر علی اکبر را در وقتی که شکایت کرد از تشنگی
بپدر بزرگوار که یا ابتاه العطش قتلنی فهل الی شربة من الماء سبیل
بودند دیو ودد همه سیر آب میمکید
خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
پس سواری ذو الجناح معجزه بود واین شبیه است بسوار شدن سلیمان باد را
این است که حضرت در روز عاشوراء بجهة اتمام حجت میفرمود با جماعت بد عاقبت که بنگرید این عمامهٔ جدم رسول خدا است
که بر سر من است واین دراعهٔ آنحضرت است که در بر من است واین شمشیر ذو الفقار است که بر کمر من است واین
انگشتر آن بزرگوار است که در انگشت من است مؤلف مصائب گوید که این معنی صریح است بر آنکه بغیر از من کسی
نیست که لایق امامت داشته باشد که این اسباب در نزد او باشد معجزه هفتم آنکه چون علی اصغر را بروی دست

تیر بر حلقوم زدند و در آغوش پدر بزرگوار شهید کردند بدست مبارک خون از حلقوم شریفش میگرفت
و به آسمان می افکند و قطرهٔ بر نمیگشت و فرمود که این فرزند نزد خدا کمتر از ناقه صالح نخواهد بود زیاده از سه روز
طول نکشید که بلا نازل شد برگشتند کان آنحضرت باین نحو که تیغ بر روی یکدیگر کشیدند و هواداران امام مبین از شهادت
آنحضرت مطلع شدند و بنای خروج گذاردند و این مشابه ناقه صالح است که حق تعالی فرمود تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ
و بعد از پی کردن ان به سه روز هلاک شدند آن قوم بیلائی که برانها نازل شد معجزهٔ هشتم انکه از حضرت سید الساجدین ع
مرویست که پدر بزرگوارم را در روز عاشوراء در عین معرکه گیرودار با جهاد کفار و تشنگی اهل بیت و قتل برادران
و فرزندان و اصحاب و تنهائی و یقین شهادت چنان خورسند یافتم که در هیچ زمان آن امام عالیمقام را بان بهجت را
نیافته بودم و این حال بالاتر است از احوال خلیل الرحمن در وقتی که آنحضرت را به منجنیق گذاردند معجزهٔ نهم انکه آنحضرت
هزار و نهصد و پنجاه زخم ببدن شریف رسید و همه در پیش روی آن حضرت بود و رو از رزم دشمنان نگردانید و این نیز
خارق عادت کلی است و در قوه احدی از اهل عالم نیست و این بالاتر است از انچه سر زد از زکریا در جوف درخت
در وقتی که اره بر فرقش گذاردند معجزهٔ دهم انکه چون پا از رکاب کشید و بر زمین کربلا آرمید زمین لرزید باد
تندی وزید و اوضاع جهان مشوش شد معجزهٔ یازدهم انکه مرغی شهادت آن حضرت را بمدینه رسانید و این مشابه هدهد بود
که بلقیس و اهل سبا را بسلیمان هدایت نمود و کیفیت المرغ چنانست که بیان میشود بیت روز قتل پادشاه انس و جان
مجاء افلاکیان و خاکیان   آهوئی ننشست در دشتی بکام   طایری ناسود اندر آشیان   بروایت ملا شیخ فخر الدین
محمد طریحی آنست که چون حضرت امام حسین ع در کربلا شهید شد و خون او بر زمین کربلا جاری شد ناگاه مرغک سفیدی
آمد و پر و بال خود را در خون آن حضرت آلوده کرد و پرواز نمود و خود را رسانید بمرغانی چند که در زیر درختی نشسته
بودند و ذکر آب و علف میکردند آن مرغ در گوشه نشست و خون از بالش میچکید و بنغمه و تعزیت زلزله در طایر اشیان
ارواح انداخت زبان حالش این بود   بلبل کوی فراقم خانمان گم کرده ام   و ز جفای تیر محنت آشیان گم کرده ام
کرده ام پرواز بیجا سنگ کین بالم شکست   می طپم در خون تنی مانم که جان گم کرده ام   چون مرغان انوادی حال المرغ را
چنان دیدند دورش گرد آمدند و استفسار احوال او میکردند و میگفتند   چرا ای همزبان بالت شکسته
ز خون گیست جسمت رنگ بسته   مگر شاهین چرخت بر سر آمد   عقاب ماتمت از در در آمد   مگر گشتی دو چار شاهبازی
ز چنگال که زینسان میگدازی   که آتش زد به بالت حال زارت   که می آید ز دل بوی کبابت   المرغ در جواب المرغان گفت
یا ویلکم اتشتغلون بالملاهی و ذکر الدنیا و المناهی والحسین فی ارض کربلا جثة بلا رأس و لا غسل
و لا اکفان قد سفت علیه السوافی و بدنه مرضوض قد حطمتها الخیول بحوافرها ایمرغان وای بر شما
آیا مشغول شده اید بلهو و لعب و ذکر دنیا و حال انکه حسین ع سید الشهداء در زمین کربلا افتاده با جسدی بیسر و اورا غسل
نداده اند و کفن نکرده اند و باد بر جسد او میوزد و خاکها بر او می افشاند و بدن شریفش پامال سم ستوران گردیده
و هو مذبوح من قفا مسلوب رداه قد هتک القوم نسائه و سر مبارک اورا از قفا بریده

خورسند بود از شهادت سید الشهدا

و عمامه و رداء او را گرفته اند و او را عریان و برهنه کرده اند و قوم بیحیا هتک حرمت او نموده اند و زنان او را اسیر نموده اند و وحوش القفار و تندبه حزن السهول و الأوعاد و وحشیان صحرا فوج فوج می آمدند و زیارت آن غریب مظلوم میکردند و جنیان بادیه و معموره بر او گریه و نوحه میکنند قد اضاء التراب من انواره و اظهر الکون من انهاره خاک کربلا از نور جسد او منور شده و هوا از تلألو بدن مطهر او درخشنده گردیده پس چون مرغان این را شنیدند بیکمرتبه صیحه و فریاد زدند و گریه و ناله کردند و روانه شدند و خود را بر روی جسد مبارک آنحضرت انداختند بروایتی بعض از آن مرغها خود را به آب فرات انداختند و آب برمیداشتند و بر گلوی تشنه آنحضرت میپاشیدند

نبود بر تن تشنه لب چه عجب

صلا زدند بمرغان به تعزیت داری
یکی ز تاب عطش باد میزدی ز پرش
که شاید از تف گرما خنک شود جگرش
یکی به لاله جسمی فتاده بو میکرد
یکی جراحت چاک دلش رفو میکرد
روان شدند دو مرغ از فراق نامه بکف
یکی بسوی مدینه یکی بسوی نجف
که تا خبر نمایند جد و باب حسین ع
کنند ناله ز سوز دل کباب حسین ع

و خود را بخون آنحضرت مالیدند و هر یک بسمتی رفتند که اهل آن ناحیه را خبر کنند که آنحضرت شهید شده از قضا و قدر یکی از آن مرغها قصد مدینه پیغمبر کرد و خود را بحرم محترم پیغمبر رسانید و بر دور مرقد منور آنحضرت میگردید و خون از بالهای او میچکید و به آواز بلند فریاد برکشید الا قد قتل الحسین بکربلا الا قد ذبح الحسین بکربلا الا قد سلب الحسین بکربلا آگاه باشید ای اهل مدینه که کشته شد حسین و سر بریده و عریان و غارت زده شد حسین در کربلا

نقی

از دیار کربلا آورده ام یاران خبر
دارم از لب تشنگان این ناله از سوز جگر
کشته شد در کربلا یاران امام
آن ذبیح تشنه لب افتاد بر روی زمین
شد حسین ابن علی زین سفر سوی بهشت
ترجمه از خون خود بر بال هر مرغی نوشت

پس مرغان دور او جمع شدند و نوحه کردند اهل مدینه آن مرغان را با آن مرغ خون آلود در صیحه و اضطراب دیدند و ندانستند چه روی داده و این مرغان چرا چنین میکنند تا آنکه خبر شهادت آنحضرت رسید که در همان روز واقع شده بود و چون شب شد آن مرغ خون آلود آمد و بر درخت یکی از باغهائیکه خارج مدینه بود نشست و تمام شب صیحه میزد و فریاد میکرد و گریه میکرد و این باغ از مرد یهودی بود و دختری داشت از هر دو چشم کور و از هر دو دست شل و مبتلی بخوره و آزارهای دیگر و آن دختر را بجهة تغییر آب و هوا بآن باغ آورده بودند و از قضا یهودی را در آن شب عارضی روی داد که نتوانست نزد دختر علیله خود آید دختر چون دید که پدر نیامد از خواب نمیبرد و از جهة تنها بودن و هر شب پدرش با او سخن میگفت و او را تسلی میداد تا آنکه بخواب میرفت در آن شب بخواب نرفت چون قدری از شب گذشت صدای مرغی را شنید که از سوز دل ناله میکند دختر خود را بر زمین کشید تا زیر درختی که آن مرغ در آنجا بود که بشنود گریه و ناله او را فصادفت کلماته وحنّه وصلح وبکی بجانه من قلب محزون پس با آن مرغ همزبان شد هر لحظه که آن مرغ ناله میکرد آن دختر با او ناله میکرد و در هر دقیقه که آن مرغ صیحه میزد آن دختر نیز در جواب آن صیحه میزد و چون وقت سحر شد قطرهٔ از آن خون مبارک بر چشم آن دختر چکید بقدرت خدا و اعجاز آن حضرت چشم او گشوده شد پس قطرهٔ دیگر بر چشم دیگر او چکید او نیز مفتوح شد پس

قطره دیگر بر دستهای او چکید صحیح شد و قطره دیگر بر پاهای او چکید عافیت یافت پس آن دختر هر قطره خون که از آن
مرغ میچکید میگرفت و بر بدن علیل خود میمالید و عافیت می یافت و میگفت بیت این هما هاست خون سلیمان ز بال و
جاری بود که درد مرا سر بسر دوا ست یا نفخه زحلق خلیل خدا بود کا در دم جبرئیل براهیم که این شفاست و چون صبح شد مرد
یهودی آمد بآن بوستان دختری دید مانند سرو خرامان که با حسن زلیخائی و طلعت صفورائی در میان باغ در گردش است
متعجب شده از او پرسید که ای نیک اختر مرا درین باغ دختری بود علیل و نابینا و قدرت بحرکت نداشت دختر گفت
انا و الله ابنتک قسم بخدا که من همان دختر علیل توام مرا بگذاشتی در باغ و رفتی زار و نالانم ز لطف ایزد بنگر به مرغ سلیمانم
فضا بگذاشت چون جبرئیل اندر لجه نیلم به اوج عزتم گردید جا از فضل یزدانم یکی پر کنده مرغی بودم اندرین ریاض تا
کنون فرخنده و در جلوه چون طاوس رضوانم یهودی چون این سخن را شنید افتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد پرسید
ای دختر این چه سر است و بچه سبب بزودی شفا یافتی کی ترا شفا داد دختر دست او را گرفت و آورد نزد آن مرغ و گفت
هر چه شده ازین شده یهودی مرغی را دید که از غم بزیر بال خود برده و خون آلوده است و گاهی صیحه میزند مانند کسی که
جگر او سوخته و دل او غمناک باشد میرزا هادی هدهدی غلطیده در خون دید گریان گز پرش خون همی افتاد
چو از دست سلیمانی نگین قطرهائی کامدی بر روی خاک از بال او لالها در دم دمیدی داغدار از زمین
مرد یهودی بپای آن درخت آمد و گفت بالذی خلقک ایها الطیر ان تکلم بقدرة الله یعنی ای مرغ ترا قسم میدهم بخدائی
که آفریده است تو را که با من سخن بگو بقدرت خدا که غم تو از چیست و این خون کیست که تو به او آلوده شده میرزا هادی
ای کرده پشت نصر طایر کم زمرغ عیسی است نغمه داود با دام صفیرت را قرین سر بسر احوال خود را باز گو با من چیست گر
اگه باشد معجز موسی ترا در آستین آن مرغ از برای هدایت آن مرد یهودی بقدرت خدا بزبان آمد در حالتی
که اشک او جاری بود و گفت ای یهودی بدان که من با فوجی از مرغان در زیر درختی نشسته بودیم که ناگاه مرغی آمد
آشفته حال و پریشان احوال و گفت ایها الطیور تاکلون و تتنعمون و الحسین فی ارض کربلا فی هذا الحر
علی الرمضاء مطروح و راسه مقطوع و علی القناة مرفوع ای مرغان شما میچرید و متنعم می کنید و حسین در این گرما در کربلا
بر زمین گرم تشنه لب افتاده و سر او را بریده اند و بر نیزه نصب کرده اند و نساؤه سبایا و بناته حفایا عرایا
و زنان او را اسیر نموده اند و دختران او را پا برهنه و سر برهنه به اسیری برده اند چون ما این کلام را از آن مرغ شنیدیم
شتابان بجانب کربلا پرواز نمودیم دیدیم آن حضرت را در آن وادی بر خاک افتاده غسله دمه و نسج الریاح اکفانه
غسل او از خون اوست و کفن او از ریگ است که باد بر بدن او افشانده و التراب کافوره و شیبه قطنه
و خاک کربلا کافور اوست و محاسن شریف او پنبه اوست میرزا هادی طپان بخون شده دیدیم جسم زارش را
هزار پاره تن خسته نزارش را حسین سلاله احمد شهنشه لولاک فتاده بود چه انوار آفتاب بخاک پس ما همه بر آن
حضرت نوحه کردیم و خود را در خون آنحضرت غلطانیدیم و هر یک بسمتی رفتند و من در این مکان از برای شفای دختر تو
آمدم چون یهودی این را شنید بسیار تعجب کرده گفت اگر امام حسین صاحب قدر و منزلت رفیع و بلند پایه نزد خدای

نبود

نبود هر آینه خون او شفای هر دردی نبود پس یهودی مسلمان شد و دختر او مسلمان و با نصد نفر از خویشان او که این معجزه را دیدند همه مسلمان شدند و بروایت دیگر بعد از آن آن مرغ از روی اندرخت برخواست و داخل مدینه شد و آمد بالای دیوار خانهٔ فاطمه بیمار نشست و بصدای حزین اینا الید فاطمه بدیوار خانه نگاه کرد مرغ خون آلود برا دید که سر در پر و بال نزدیک دیوار آمد نعب الغراب فقلت من تنعاه یا غراب قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب فاطمه گوید غرابی را دیدم که ناله میکرد و صیحه میکشید گفتم وای بر تو ای غراب خبر مرگ کدام بزرگوار را آورده گفت خبر مرگ امام را گفتم کدام امام گفت آن امام که توفیق صواب یافت و بروضه رضوان شتافت الحسین بکربلا بین الاسنة والضراب آن امامی که میگویم حسین است که در دشت کربلا در میان نیزها و شمشیرها افتاده است فابکی الحسین بعبرة ترتجی الدمع الصواب پس گریه کن بر حسین و امید ثواب داشته باش از پروردگار عالمیان قلت الحسین فقال لی حقا لقد سکن التراب ثم استقل بالجناح فلم یطق رد الجواب گفتم آن امامی که میگوئی کشته شد حسین است گفت آری حسین است که در خاک کربلا بیسر افتاده پس پر و بال او سنگین شد و از حرکت افتاد و دیگر نتوانست باز تکلم کند فبکیت بما حل بی بعد الدعاء المستجاب پس من گریستم از آن مصیبتی که بر من وارد شده از مرگ پدر بزرگوارم بعد از مستجاب شدن دعائی که میکردم خبری از کربلا بشنوم و خوش شنود شوم گریان فاطمه با آن مرغ میگفت نظم

که ای رسیده زره خونگیست بربالت | چه روی داده که این گونه گشته احوالت | مگر تو هم ز تربت یار و اقربا رفته
مگر تو هم پدرت سوی کربلا رفته | اگر غلط نکنم قاصد شهیدانی | وگرنه از چه سبب خون زبال افشانی

بقدرت خدا لعم فصل از زبان آن مرغ برداشته شد گفت کشته شد بابت چه میگویم زبانم لال باد شد سرش بر نیزه اعدا سرم پامال باد فاطمه صیحه زد و بیهوش شد ام سلمه و سایر زنان سرش را بدامن گرفتند او را بهوش آوردند ام سلمه گفت نور دیده ترا چه میشود گفت ای مادر مؤمنان این خبر شهادت پدرم را آورده بعد از آنکه خبر شهادت آنحضرت را بمدینه آوردند همان روز بود چون این خبر بمنافقان رسید گفتند این دختر میخواهد سحر بنی هاشم را تازه کند لاحول ولا قوة الا بالله مؤلف گوید که این معجزاتی بود که مشابه معجزات پیغمبران امم سابقه بود که از آنحضرت بظهور رسید و معجزات بسیار دیگر از آنحضرت ظاهر شد قبل از شهادت و بعد از شهادت که از هیچیک از پیغمبران سابق ظاهر نشده که با و مشابه باشد معجزه اول نشان دادن آنحضرت زمین کربلا را و موضع دفن خود و اصحاب و قتلگاه را بام سلمه معجزه ۲ آنکه جهاد آنحضرت با تن تنها با صد هزار لشکر و بروایتی هزار و نهصد نفر و بروایتی چهار هزار و بروایتی چنانچه ابی مخنف ذکر نموده ده هزار نفر را به اندک زمانی بجهنم واصل کردن و این معجزه اعظم از جمیع معجزات است زیرا که معجزه آن است که خارق عادت کلی در آن باشد و در قوه احدی از احاد ناس نباشد و از آدم تا خاتم در قوه احدی از خلق عالم این نبرد و دلاوری نبوده و هیچ احدی جهاد پیغمبری از پیغمبران مانند آن شفیع زمین و زمان نبود که تشبیه به آن توان نمود معجزه ۳ آنکه در وقتی که ابو الحتوف تیری بر سینه آن حضرت زد فرمود بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله و آن تیر را کشید و خونش را گرفت و به آسمان پاشید قطره از آن خون بر زمین نیامد و بر نگردید حمرهٔ شفق از آن روز در آسمان است از کدام پیغمبر این معجزه بظهور رسید

بیان معجزاتی که قبل از شهادت و بعد از شهادت از آن حضرت ظاهر شد

که مشابه این باشد معجزه چهارم آنکه شمر میگوید که چون سر مطهر منور آنحضرت را بدوازده ضرب جدا کردم دیدم
که لبهای مبارک آنجناب حرکت میکرد چون گوش فرا داشتم شنیدم که طلب آمرزش میکرد از برای شیعیان و موالیان
خود معجزه پنجم کشته شدن محمد اشعث کندی از گزیدن عقرب بنفرین آنحضرت معجزه ششم سقایت نمودن انگشتری
آن حضرت در کربلا فرزند ارجمندش علی اکبر را معجزه هفتم نامردی ناسزا گفت به حضرت سید الشهدا در معرکه کربلا
از آسمان دو شهاب آمد و او را از دو دیده کور کرد معجزه هشتم تکلم نمودن ذوالجناح با آنجناب قبل از شهادت
معجزه نهم گریستن جبرئیل و نعره کشیدن او در میان لشکر کفار معجزه دهم سخن گفتن ذوالجناح فصیح که وای بر گروهی
که کشتند پسر پیغمبر خود را معجزه یازدهم حراست کردن شیر بدن آنحضرت را معجزه دوازدهم زرهائی که گرفتند
قتله آن حضرت از نصرانی راهب و سهل ساعدی سفال شد و یک روی او نقش شد ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
و بجانب دیگرش نقش شده بود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون معجزه سیزدهم دیدن نصرانی
معجزه سر آنحضرت را و اسلام آوردن و طعن و لعن بر یزید کردن معجزه چهاردهم نزول انبیا و ملائکه نزد سر مطهر آنحضرت
و هلاک کردن جبرئیل چهل نفر حارثین سر آنحضرت معجزه پانزدهم گریستن آسمان چهل روز بخون معجزه شانزدهم
گرفتن آفتاب در وقت شهادت آنحضرت معجزه هفدهم نوحه کردن جنیان بر آن حضرت معجزه هجدهم قتله آن حضرت
باندک زمانی بعقوبت دنیوی و اخروی گرفتار شدند به اندک زمانی حتی آنکه شخصی از آنها باقی مانده بود آتشی باو
افتاد خود را در آب افکند چون سر براورد همان آتش او را گرفت و در میان آب و آتش بجهنم واصل شد چنانچه بعد از این
ذکر خواهد شد معجزه نوزدهم عمر بطمع عمارت ری بجنگ آنحضرت رفت و بمطلب خود نرسید و بنفرین آن
حضرت در میان رخت خواب کشته شد بدست تابعین مختار معجزه بیستم یزید ملعون شکمش پر از عقرب شد
بجهنم واصل شد معجزه بیست و یکم بوهای خوشی که از آن حضرت غارت کردند همه خون شد معجزه بیست دوم
هر گیاهی که برده بودند آتش در او افتاد معجزه بیست و سیم عطرها که از آن حضرت غارت کرده بودند
هر که از آن کفار بوئید پیس شد معجزه بیست چهارم دربان ابن زیاد گفت که معاینه دیدم که آتشی که در روی آن
ملعون افروخته است معجزه بیست و پنجم از عمار بن عمیر روایت شده که چون سر عبید الله زیاد را با سرهای
متابعین او بکوفه آوردند من بتماشای آن سرها رفتم ناگاه دیدم که ماری در میان آن سرها گردید تا بسر ابن زیاد
لعین رسید در یک سوراخ بینی او رفت و از سوراخ دیگر او بیرون آمد و پیوسته چنین میکرد معجزه بیست ششم
ابن شهرآشوب و دیگران از کتب معتبره چنین روایت کرده اند که ابحر بن کعب علیه اللعنه بعضی از جامههای امام حسین علیه السلام را
کنده بود دستهای او در تابستان خشک میشد مانند دو چوب خشک و در زمستان خون از آنها میریخت تا بدرک
واصل شد معجزه بیست و هفتم جابر بن یزید عمامه آنحضرت را برداشت و چون بر سر بست در همان ساعت دیوانه
شد معجزه بیست و هشتم جعونة بن حوبه جامه آنحضرت را پوشید در همان ساعت بمرض برص گرفتار گردید معجزه
بیست و نهم بحیر بن عمرو زیر جامه آنحضرت را پوشید در ساعت زمین گیر شد معجزه سی ام ملعونی انگشتری از آنحضرت آورد

و ذبح

دو ذبح کرد کارد بهر عضو از اعضای او میرسید آتش از ان شعله ور بود چون خواستند که زهر مار کنند از جد او
تلخ تر بود معجزه سی و یکم حائر روایت شده که مردی قدری زعفران از ان حضرت آورد چون کوبید آتش از ان
شعله می کشید زنش بر بدن مالید در ساعت پیس شد معجزه سی و دوم عبد الله بن رباح قاضی روایت کرده که مرد
نابینائی را دیدم و از سبب کوری او سؤال کردم گفت من از انهائی بودم که بجنگ امام حسین رفته بودند و ما نه رفیق بودیم
حکایت مرد نابینا
نیزه بکار نبردم و تیری نینداختم شمشیری نزدم چون آنحضرت را شهید کردند بخانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و بخوابیدم
در خواب دیدم که مردی بنزد من آمد و گفت که حضرت رسول صلعم ترا می طلبد گفتم مرا با او چه کار است جواب مرا نشنید
و مرا کشید و بخدمت آن حضرت برد ناگاه دیدم حضرت رسول را که در صحرائی نشسته محزون و غمگین آستینهای
خود را بالا زده و حربه بدست مبارک خود گرفته و نطعی در پیش روی وی افکنده و ملکی بالای سر او ایستاده و شمشیری
از آهن در دست دارد و آن نه نفر را که رفیق بودند بقتل میرسانند من چون آن حالت را دیدم بدو زانو در آمدم
و گفتم السلام علیک یا رسول الله جواب سلام مرا نفرمود و ساعتی سر در زیر افکند بعد فرمود ای دشمن خدا هتک حرمت
من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی گفتم یا رسول الله شمشیری نزدم نیزه بکار نبردم و تیری نینداختم
فرمود راست گفتی و لیکن در میان لشکر انها بودی و سیاهی لشکر ایشان زیاد کردی پس فرمود که این خون فرزندم
حسین است نظر کردم طشتی پر از خون دیدم در حضور آن حضرت پس از آن خون دو میل در دیده من کشید
چون بیدار شدم نابینا بودم معجزه سی و سیم ابن شهر آشوب روایت کرده که حدادی در کوفه بود چون
حکایت حداد ملعون
لشکر عمر سعد لعین بجنگ حضرت سید الشهدا علیه السلام میرفتند آهن بسیاری برداشت و با لشکر رفت و میخهای خیمه ایشان را
میساخت و شمشیر و خنجر ایشان اصلاح میکرد حداد میگوید نوزده روز با ان لشکر رفیق بودم و اعانت ایشان
مینمودم بعد از شهادت آن حضرت بخانه خود مراجعت کردم یک شبی در خواب دیدم که قیامت بر پا شده و تشنگی
بر اهل محشر غلبه نموده و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده و من از غلبه عطش و شدت حرارت مدهوش بودم
و از شدت عطش راضی بودم که اعضای مرا پاره پاره کنند و خون از بدن بیرون آید و بمن دهند
که بیاشامم ناگاه دیدم سواری در نهایت حسن و جمال و غایت مهابت و جلال پیدا شد و چندین هزار
کس در رکاب او می آمدند و تمامی محشر از نور جمال او روشن گردید و بسرعت گذشت و بعد از ساعتی
دیگر سواری مانند ماه تابان و آفتاب درخشان پیدا شد و عرصه قیامت را به نور جمال خود منور کرد او هم
و چندین هزار کس در رکابش می آمدند و هر حکمی که میکرد اطاعتش مینمودند و هر که او را میدید از مهابتی که
داشت لرزه بر اعضای او می افتاد چون نزدیک من رسید عنان مرکب را کشید و فرمود که بگیرید این
شخص را ناگاه دیدم که یکی از آن پیاده گان دوید بازوی مرا بگرفت و چنان کشید که گمان کردم که
دستم جدا شد از او پرسیدم که بحق این سوار ترا قسم میدهم که این سوار کیست گفت این بزرگوار علی ابن
ابیطالب است گفتم سوار اول که بود گفت محمد مختار گفتم این جماعت که بودند که در رکاب او بودند گفت

گفت پیغمبران و اوصیاء و صدیقان و شهیدان گفتم این جماعت که در رکاب علی ابن ابی طالبند چه جماعتند
گفت ملائکه پروردگار گفتم بچه سبب امر کرد فتن من نمود گفت حال تو مثل حال اینجماعت است چون نظر کردم عمر سعد را
دیدم با لشکری که همراه او بودند و زنجیری از آتش در گردن عمر سعد بود و آتش از چشم و گوش او شعله می کشید و طایفه
دیگر در زنجیر آتش بودند و طایفه دیگر غلهای آتشین در گردن داشتند و بعضی مانند من ملائکه بر بازوی ایشان چسبیده بودند
چون مقداری راه بردند سوار اول را دیدم که بر کرسی از یکدانه یاقوت نشسته بود و دو مرد پیر نورانی در جانب راست
و چپ او ایستاده اند از ان ملک پرسیدم که این دو مرد کیستند گفت نوح نبی الله و دیگری ابراهیم خلیل الله
پس حضرت رسول صلعم روی به امیر المومنین ع کرد و فرمود که یا علی چه کردی عرض کرد که همه قاتلان حسین را جمع کردم
و بخدمت شما آوردم پس پیغمبر فرمود ایشان را پیش بیاورید پس میاوردند آنحضرت از یک یک ایشان سوال میکرد که
تو با فرزندم حسین چه کردی و میگریست پس اهل محشر از گریه او میگریستند یکی جواب می گفت که من آب بروی او بستم و دیگری
میگفت که من تیر بجانب او افکندم یکی میگفت فرزند او را کشتم یکی میگفت برادر او را شهید کردم دیگری میگفت من
فرزند برادر او را بضرب تیغ بر زمین انداختم یکی میگفت آتش بخیمهای حرم او زدم دیگری میگفت من اهل و عیال
او را غارت کردم یکی میگفت من سر او را از بدن جدا کردم دیگری می گفت من اسب بر بدن او تاختم حضرت رسالت
فریاد برآورد که واحسیناه و اعبیاه و اقلة ناصراه ای فرزند غریب بی یاور من وای اهل بیت بعد و انصار من بعد از
من با شما چه کردند پس رو به پیغمبران کرده فرمود که ای پدر من آدم ع وای برادر من نوح ع وای پدر من ابراهیم علیه السلام
ببینید که امت من با ذریه من چه نوع سلوک کردند پس خروش و فغان از انبیا و اوصیاء و جمیع اهل محشر برآمد
پس حضرت امر فرمود که ایشان را به زبانیه جهنم کشند پس یک یک آن جماعت را میگرفتند و بسوی جهنم می کشیدند
تا آنکه مرد دیگر آوردند حضرت از او پرسید که تو چه کردی گفت من تیری نینداختم و شمشیری نه آختم و نیزه بکار نبردم
نجار بودم روزی عمود خیمه حصین بن نمیر را با شکست او را اصلاح کردم آن حضرت فرمود آخر داخل ان
لشکر بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد کردی و قاتلان فرزند مرا یاری کردی ببرید او را بسوی جهنم اهل محشر فریاد
برآوردند که حکمی نیست امروز مگر از برای رسول خدا و وصی او پس مرا پیش بردند و احوال خود را عرض کردم حضرت فرمود
وای بر تو اصلاح شمشیر و خنجر میکردی از برای بدن فرزندان من ببرید او را بسوی جهنم چون مرا کشیدند بسوی جهنم
از وحشت از خواب بیدار شدم و نصف بدنم خشک شد و همه کس از من بیزاری جسته اند و مرا لعنت می کنند
به بدترین احوال گذرانید تا بجهنم واصل شد معجزه سی و پنجم ابن بابویه روایت کرده از قاسم بن اصبغ که گفت
مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد لعین که بقتال حسین بن علی ابن ابی طالب ع رفته بود به نزد ما آمده روی او
سیاه شده بود و پیش ازان در نهایت خوشروئی و سفیدی بود گفتم با او که از بس که روی تو متغیر شده نزدیک بود
که تو را نشناسم گفت من مرد سفید روئی از اصحاب امام حسین ع را شهید کردم که اثر کثرت عبادت در پیشانی او ظاهر
بود و سر او را آوردم راوی گفت که دیدم ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار را در پیش زین آویخته بود

که بزانوی اسب میخورد گفتم به پدرم که کاش این سر را بلند تر می بست که اینقدر اسب به او خفت نرساند پدرم
گفت ای فرزند بلائی که صاحب این سر بر سر او می آورد زیاده از آن خفت است که او به این سر میرساند زیرا
که بمن نقل کرد که از روزیکه او را شهید کرده ام تا حال هر شب در خواب نزد من آید و میگوید بیا و مرا
بجهنم میبرد و در جهنم می اندازد و تا صبح عذاب می کشم و از همسایگان او شنیدم که از صدای فریاد
او شبها بخواب نمیرویم پس به نزد او رفتم و حقیقت حال او را پرسیدم آن خسران مآل گفت که خود در اسوا
کرده ام معجزه سی و پنجم شیخ طوسی روایت کرده است که از یحیی بن عبد الحمید حمانی که ابوبکر بن عیاش در
ایام خلافت موسی بن عیسی هاشمی در کوفه بمن گفت بیا بهمراه من و من با او رفتم تا نزد موسی والی کوفه موسی او را
گرامی داشت و در پهلوی خود جای داد من چون نزد ایوان رسیدم ملازمان نگذاشتند که نزدیک روم ابوبکر
چون در محل خود قرار گرفت مرا صدا زد که پیش بیا من نیز به ایوان بالا رفتم مرا نزدیک خود نشانید موسی
به ابی بکر گفت که بشفاعت این مرد آمده گفت نه این را آورده ام که گواه بر تو بگیرم گفت در چه چیز در ایام آن لعین
فرستاده بود در حوالی قبر شریف امام حسین عم را شخم کرده بودند و تخم پاشیده بودند که اثر قبر آن حضرت را بر طرف
کنند ابوبکر گفت چون دیدم که توجه کرده باین قبر آمده ام که با تو سخن بگویم گفت بکدام قبر گفت قبر حسین ابن علی ع پسر فاطمه
دختر رسول خدا صلعم چون این سخن را آن ملعون شنید غضب بر او مستولی شد که رگهای گردنش پر شد گفت تو را
به این کارها چکار است گفت بشنو تا تو را خبر دهم بدانکه من در خواب دیدم که بیرون رفتم بسوی قوم خود بنی
غاضریه چون به پل کوفه رسیدم ده خنزیر رو بمن نهادند حق تعالی مرا نجات داد بمردی از بنی هاشم گذشتم چون
قدری راه رفتم راه را گم کردم در آنجا پیرزالی را دیدم بمن گفت اراده کجا داری گفتم غاضریه گفت چون با
ضر این وادی رسی راه از برای تو پیدا میشود من چنین کردم و راه را یافتم و چون به نینوا رسیدم در آنجا مردی را
دیدم نشسته بود پرسیدم از مردم کجائی گفت از مردم این قریه گفتم چند سال بر تو گذشته گفت حساب عمر خود در اندازم
ولیکن بخاطر می آورم که در این بیابان آب فرات را بستند بروی حسین ابن علی و اصحاب و اهل بیت او و از وحشیان
و از حیوانات منع نکردند گفتم وای بر تو تو واقعه را بخاطر داری گفت آری بحق آن خداوندی که آسمان را بلند کرده که من
بدیده خود آن واقعه را دیدم و اکنون می بینم امری را که دیل و دیدهای مسلمانان را باید مجروح گرداند از
گریه و زاری اگر در دنیا مسلمانی بوده باشد گفتم آن واقعه کدام است گفت آنچه حاکم شما کرده است و شما بر و نگاه
نکرد دیده که قبر فرزند رسول خدا را شخم کرده و آب بر او بست و زراعت کرد گفتم آن قبر کجاست گفت در همین موضع
که تو ایستاده و به تو نزدیکست و اثر قبر را بر طرف کرده اند ابوبکر گفت که من پیشتر آن قبر را ندیده بودم
و هرگز در مدت عمر خود بزیارت آن قبر نرفته بودم پس در خواب به آن مرد گفتم که کسی هست که آن
قبر را بمن نشان بدهد آن مرد پیر با من آمد و مرا به نزد حایری آورد که دری و دربانی داشت گفتم
بدربان که میخواهم داخل شوم و زیارت کنم فرزند رسول خدا را گفت در این وقت نمیتوان داخل

داخل شد گفتم چرا گفت در این وقت زیارت ابراهیم خلیل الله ع و محمد بن عبد الله ص و جبرئیل و میکائیل با گروه بسیاری
از ملائکه با ایشان بزیارت آن حضرت آمده اند من از خواب بیدار شدم و ترس عظیم و حزن و اندوه بسیار بر من مستولی
شده بود و چند روز برین گذشت که نزدیک شد که اینخواب را فراموش کنم که ناگاه مرا ضرورتی عارض شد که بروم
بسوی قبیلهٔ بنی غاضریه برای طلبی که از یکی از ایشان داشتم و ازان خواب هیچ در خاطر نداشتم چون به پل کوفه
رسیدم ده نفر از دزدان بمن برخوردند ایشان را که دیدم بخاطرم آمد از خواب خود دزدان گفتند هرچه داری
بینداز جان خود را بیرون بر گفتم وای بر شما من ابوبکر بن عیاشم و بطلب قرض خود میروم مرا از راه خود منع می کنید
مردی از میان ایشان فریاد که بحق خداوند کعبه که متعرض او نشوید پس یکی از رفقای خود را همراه من کردند که مرا بر
سر راه رسانید و پیوسته تعجب میکردم در تاویل آنخواب که ساعت بساعت بظهور می آمد تا آنکه بنینوا یعنی بکربلا رسیدم
آن مرد پیر را بهمان صورت که در خواب دیده بودم دیدم گفتم لا اله الا الله خواب من بمنزلهٔ وحی است پس آنچه در
خواب دیدم از او سؤال کردم مرا بهمانخواب گفت که در خواب گفته بود پس گفت بیا تا من بموضع آن قبر ببرم مرا بموضع
آن قبر برد و نشان داد که این موضع قبر آن حضرتست دیدم که اطراف او را شخم کرده بودند و آنچه در خواب دیده
بودم دیدم بغیر از حایر و دربان پس از خدا بترس و موضعی که خلیل الرحمن ع و حبیب الله ص و جبرئیل و میکائیل و ملائکه
مقربین قصد زیارت نمایند سزاوار است که مردم رغبت نمایند در زیارت و تعظیم آن و شخم مکن و تخم مپاش ابو
حصین مرا خبر داد که حضرت رسول ص فرمود که هرکه در خواب به بیند مرا کانه مرا دیده است و شیطان شبیه
بمن نمیتواند شد و من عهد کرده ام که زیارت او را ترک نکنم و خواب خود را نقل کنم همیشه موسی گفت ای احمق تو را چه کار است
که میان ما و بنی هاشم حرف میزنی و او بمن کرد و گفت این سخنان احمقانه او را گوش مده که شیطان بخواب
او آمده و امر کرد تا من و ابوبکر را کشیدند از بارگاه بر روی زمینها با سر و پای برهنه و اذیت بسیار بما رسانیدند
و حبس کردند تا آنکه بعد از چندی ما را رها کردند ابوبکر گفت این حکایت را حفظ کن و فراموش مکن و از اهلش پنهان مدار
معجزه سی و ششم و بسند معتبر روایت کرده اند که متوکل ابراهیم دیزج را بکربلای معلی فرستاد که قبر حضرت امام
حسین ع تغییر دهم و نامهٔ نوشت بجعفر بن محمد عمار قاضی که من دیزج را بکربلا فرستادم که قبر حسین ع را بشکافد مطلع باش
که بعمل میاورد یا خیر ابراهیم دیزج گفت چون بکربلا رفتم و برگشتم قاضی از من پرسید چه کردی گفتم هرچند
کندم چیزی نیافتم گفت چرا عمیق نکندی گفتم بسیار کندم و چیزی نیافتم قاضی نامه نوشت که دیزج قبر را شکافت
و چیزی نیافت پس امر کرد او را که از زمین را شخم کردند و آب بست که اثر قبر ظاهر نباشد و او میگوید دیزج را در
خلوت دیدم و حقیقت او را پرسیدم گفت من با غلامان مخصوص خود رفتم و بیگانه را همراه خود نبردم چون
قبر را شکافتم بوریائی تازه دیدم و جسد تازه و پاکیزهٔ بر روی او خوابیده بود و بوئی از بوی مشک خوشبوتر
از آن جسد بمشام میرسید پس دست بر او جسد نگذاشتم و قبر را پر کردم و چون گاو بستم که شخم کنم هرچند گاو به
نزدیک قبر میرسید بر میگشت نتوانستم که آن موضع را شخم کنم پس غلامان خود را طلبیدم و سوگند یاد کردم

که اگر این خبر را در جائی مذکور کرده دید شمار القتل بهر سانم معجزهٔ سی و هفتم از ابو عبدالله باقطانی روایت کرده اند
که گفت هرون مقری که یکی از امرای متوکل بود من کاتب او شدم و جمیع بدن او را در نهایت سفیدی دیدم و دستها
و پاها و روی او در نهایت سیاهی بود و همیشه چرک بدبوئی از روی او می آمد چون نزد او تقربی بهم رسانیدم روزی از
او پرسیدم که سبب سیاهی روی تو چیست مرا خبر نداد چون بمرض موت افتاد باز از او سؤال کردم و ضامن
شدم برای او که بدیگری نقل نکنم گفت متوکل مرا با دیزج فرستاد که قبر امام حسین ع را بشکافم و آب بر او ببندم چون
خواستم که متوجه آن ناحیه شوم رسول خدا صلعم را در خواب دیدم که فرمود با دیزج مرو بسوی قبر حسین و آنچه گفته بعمل میاور چون
صبح شد مرا ترغیب رفتن کردند شقاوت بر من غالب شد و رفتم و آنچه متوکل گفته بود بعمل آوردم چون شب شد
باز رسول خدا صلعم را در خواب دیدم آب دهان بروی من افکند و از آن شب تا بحال روی من سیاه مانده و این
چرک متعفن از او می آید معجزهٔ سی و هشتم بسند معتبر از فضل بن محمد بن عبدالحمید روایت کرده اند که گفت همسایه
ابراهیم دیزج بودم چون بمرض موت افتاد بعیادت او رفتم و او را در حال بدی دیدم و مدهوش بود طبیبی
نزد او نشسته بود و میان من و دیزج دوستی بود و اسرار خود را بمن میگفت گفتم چه حال داری چه میشود تو را مرا
جواب نگفت و اشاره کرد بسوی طبیب اشاره او را فهمید برخواست چون خلوت شد بار دیگر حال او را
پرسیدم گفت خبر میدهم تو را و از خدا طلب آمرزش مینمایم بدرستیکه متوکل مرا مامور ساخت که بروم بکربلا
چون رسیدم شام شده بود فعله و کارکنان بسیار برده بودم با بیل و کلنگ کارکنان خود را گفتم که عمله را بکار
بدارید که قبر را خراب کنند خواب بر من مستولی شده بود بخواب رفتم ناگاه غوغا و صدائی بلند شد ترسناک برخواستم
و گفتم چه میشود شما را گفتند امر عجیبی روی نمود جماعتی در میان قبرها پیدا شده اند و تیر بجانب ما می اندازند و نمیگذارند
بنزدیک قبر رویم چون نزدیک رفتم صدق گفتار ایشان بر من ظاهر شد و این در اول شب بود از شبهای ماه
پس غلامان خود را گفتم که شما هم تیر بیندازید هر که تیر انداخت برگشت و بصاحبش خورد و او را کشت مرا وحشت عظیم عارض شد
در همان ساعت تب و لرز مرا گرفت فریادی کردم و از قبر دور شدم و مخالفت امر متوکل و کشته شدن را بدست او بخود قرار دادم
راوی گوید که من به او گفتم که آنچه از متوکل میترسیدی از شر آن ایمن شدی دیشب منتصر متوکل را کشت ولکن
در بدن خود حالتی می یابم که امید زندگانی بخود ندارم این حکایت در اول روز بود و پیش از شام آن روز
بجهنم واصل شد معجزهٔ سی و نهم از ابی فضل شیبانی روایت است که منتصر پسر متوکل بود روزی از پدرش
بشنید که حضرت فاطمه را دشنام داد یکی از علما نقل کرد و فتوی طلبید از برای قتل او العالم گفت که قتل او واجبست
ولیکن کسی که پدر خود را بکشد عمرش طولانی نمیشود منتصر گفت من اطاعت خدا کنم از مرگ پروا ندارم پس او را کشت
و حیات جاودانی یافت مؤلف گوید که میتواند بود که کوتاهی عمر او سبب سعادت او باشد معجزهٔ چهلم به متوکل خبر
رسید که اهل عراق جمع میشوند و بزیارت قبر حسین در نینوا میروند یکی از امرا خود را فرستاد با لشکر بسیار که قبر آنحضرت را
هموار کنند مردم شورش کردند و گفتند اگر ما را پاره پاره کنید نمیگذاریم این خبر را شنید موقوف کرد آن عمل را تا سال

دویست و چهل و هفت از هجرت باز خبر دادند که اهل کوفه و اطراف و نواحی بزیارت آنحضرت میروند و از کثرت جمعیت
بازاری بر سر قبر آن حضرت شده که مردم معامله می کنند باز یکی از امراء لشکر خود را فرستاد و گفت که در میان
مردم ندا کردند که از عهد و امان ما بیرون است کسیکه بزیارت حسین برود و امر کرد که اطراف قبر آنحضرت را زراعت کنند
و مردم از ترس کمتر بزیارت میرفتند اندک زمانی که از این مقدمه گذشت بجهنم واصل شد بدست منتصر فرزندش معجزه
چهل و یکم روایت شده است از عبد الله طوری که گفت حج کردم و متوجه عراق شدم و حضرت امیر مؤمنان را با نهایت
بیم و ترس زیارت کردم بسبب آنکه متوکل ملعون خلق را منع کرده بود از زیارت آن حضرت پس متوجه زیارت امام حسین علیه
السلام شدم چون بکربلا رسیدم دیدم که آبی انداخته اند بر حوالی قبر آن حضرت و گاوها بسته بودند و از زمین را شخم
میکردند و بچشم خود دیدم که چون گاوها را بنزد قبر آن حضرت میرسانیدند هر چند چوب میزدند رو بقبر نمیرفتند و
بجانب چپ و راست قبر میرفتند پس زیارت میسر نشد از دور زیارت کردم و برگشتم به بغداد با خود گفتم اگر بنی امیه
آن حضرت را شهید کردند اینها نیز با آنکه دعوی قرابت و خویشی او میکنند به تأسف آنکه در وقت کشته گشتن او حاضر
نبودند انتقام از قبر او می کشند چون به بغداد رسیدم اضطرابی در مردم دیدم گفتم چه واقع شده گفتند خبر رسید
متوکل را بجهنم واصل کردند دانستم که از اعجاز آنحضرت است و خدا را شکر کردم که این روز را بدل آن روز دیدم
معجزه چهل و دوم از یحیی بن مغیره روایت شده که گفت من در نزد جریر بن عبد الحمید بودم که مردی از اهل عراق نزد
او در آمد جریر از او پرسید چه خبر داری گفت بدان که فرستادند قبر حسین را هموار کنند و درخت سدری که نزدیک
قبر آنحضرت و علامت قبر بود از قطع کنند چون جریر این را شنید دست به آسمان برداشت و گفت الله اکبر امروز
فهمیدم معنی حدیث رسول خدا را که سه مرتبه آنحضرت فرمود خدا لعنت کند قطع کننده درخت سدر را امروز معلوم شد که
غرض آنحضرت این بوده است که درخت سدر را قطع کرد برای آنکه مردم را قطع کند از زیارت آن حضرت
معجزه چهل و سیم بسند معتبر روایت شده از جعفر بن محمد الفرج که گفت خبر داد مرا عم من عمر بن فرج که متوکل مرا فرستاد
برای آنکه قبر امام حسین را خراب کنم چون بکربلا رسیدم و گاوها بستم که قبر آن حضرت را شخم کنم هر چند نزدیک
قبر آنحضرت می ایستادند و پیش نمیرفتند تا آنکه عصا بدست خود گرفتم و آنقدر بران گاوها زدم که عصا ریزه ریزه شد
و گاوها قدم از قدم بر نداشتند و عم من با نهایت عداوتی که داشت با اهل بیت این حکایت را نقل میکرد معجزه چهل و چهارم
ابن شهر آشوب روایت کرده که مسترشد عباسی مالهای خزاین حضرت امام حسین را گرفت و گفت قبر احتیاج بخزاین
ندارد و بلشکر خود قسمت کرد چون از کربلا بیرون رفت او و پسرش کشته شدند معجزه چهل و پنجم از اعمش روایت
کرده اند که مردی نزدیک قبر آن حضرت حدثی کرد او و اهل بیت او دیوانه شدند و تا امروز اولاد او بخوره مبتلا یند
معجزه چهل و ششم روایت کرده اند که چون در روز عاشوراء قریب بشهادت آنحضرت قیس هندی را که پادشاه بود
از چنگال شیر رهائی بخشید در جائی که یکسال راه مسافت داشت تا بکربلا چنانچه مشهور است معجزه چهل و هفتم
در کتاب اصحاب مسطور است که چون جسد آن حضرت را اهل بیت در قتلگاه دیدند آن تن مبارک را در بغل کشود و سکینه

شکستن شمشیر
گاو بستن جهت شخم قبر
قطع درخت سدر

در اغوش گرفت و هرچه خواستند آن مظلوم را از نعش پدر جدا کنند نتوانستند تا آنکه آنحضرت خود او را رها کرد
معجزه چهل و هشتم از ابن اعمش روایت شده که من در کوفه نازل شده بودم و همسایه داشتم و شبها به نزد او میرفتم
و با او صحبت میداشتم تا سحرگاه بخانه می آمدم شب جمعه نزد او رفتم و گفتم چه میگوئی در زیارت
امام حسین ع گفت بدعت است و هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی بازگشت او با آتش جهنم است پس من با نهایت خشم از
پیش روی او برخواستم و بخانه برگشتم و با خود قرار دادم که سحر میروم به نزد او و بعضی از فضایل آنحضرت و ثواب
زیارت را برای او ذکر میکنم اگر بر همان معانده اصرار کرد او را القتل میرسانم چون وقت سحر شد رفتم بدر
خانه او و دق الباب کردم و او را صدا زدم زوجه او جواب داد و گفت در اول شب بقصد زیارت امام حسین
بکربلا رفت اعمش گفت من نیز از عقب او روان شدم چون بمرقد منور آن حضرت رسیدم دیدم که در سجده است و گریه منکر زیارت
و دعا می کند و از حق تع طلب آمرزش می کند و توبه مینماید چون سر از سجده بر داشت گفتم تو دیروز می گفتی که زیارت
امام حسین بدعت است و امروز خود به زیارت آمده گفت ای اعمش مرا ملامت مکن که من پیشتر اعتقاد به امامت او نداشتم
و دیشب خواب غریبی دیدم مردی جلیل القدری را در خواب دیدم میانه بالا در غایت عظمت و جلالت و مهابت
و حسن و جمال و گروهی عظیم بر دور او آمده بودند در پیش روی او سواری دیدم تاجی بر سر داشت که چهار رکن داشت
و هر رکنی مکلل بجواهری چند بود که مسافتی از راه روشن می کرد پرسیدم که این بزرگوار کیست که این گروه بسیار بر او احاطه
کرده اند مردی گفت که او محمد مصطفی است گفتم آن سروری که در پیش روی او میرود کیست گفت آن علی مرتضی است
ناگاه ناقه از نور دیدم که هودجی از نور بر او بسته بودند و دو زن در نهایت نور و جمال و عظمت و جلال در آن
هودج نشسته بودند و آن ناقه در میان زمین و آسمان پرواز میکرد پرسیدم که این زنان کیستند گفت فاطمه زهرا و خدیجه ع
کبری پس جوان دیگر سواره دیدم مانند ماه منیر پرسیدم این جوان کیست گفت حسن مجتبی پرسیدم که اینها بکجا میروند
گفت به زیارت حسین ع علیه السلام شهید کربلا پس بنزدیک هودج فاطمه رفتم دیدم که براتها و رقعه ها نوشته
از آسمان نزد هودج آنحضرت میریزند پرسیدم که اینها چیست گفت اینها براتهای بیزاری از آتش جهنم است
برای اشخاصی که به زیارت امام حسین ع میروند و زیارت می کنند در شب جمعه من التماس کردم که یکی از آن رقعه ها
از برای من بگیر گفت تو میگوئی زیارت آن حضرت بدعت است تا ازین اعتقادی که داری بر نگردی و از این سخن که
گفته توبه نکنی و به زیارت آن حضرت نروی ازین براتها چیزی به تو نخواهد رسید پس خائف و هولناک از خواب
بیدار شدم و تائب گردیدم از گفته خود ای اعمش بخدا قسم تا روح در بدن دارم از زیارت آنحضرت مفارقت
نخواهم کرد معجزه چهل و نهم بسند معتبر از دعبل خزاعی مداح امام زمان ع روایت کرده اند که گفت قصیده خود را
خدمت امام رضا ع خواندم و جوایز عظیمه از آن حضرت گرفتم و برگشتم بشهری رسیدم و در انجا شبی نشسته
بودم در منزل خود و قصیده در مدح اهل بیت انشا میکردم در زد گفتم کیست گفت از برادران توام چون
در را گشودم شخصی داخل شد و او را نمی شناختم و از دیدن او خوف عظیم بر من مستولی شد چون داخل شد در کنار



حکایت زید مجنون

خانه نشسته وگفت ترس من برادر توام از جن بیرون آمدم از برای اضلال مردم پس بگروهی رسیدم که بزیارت امام حسین عم
عازم بودند در میان شب چون خواستم آسیبی به ایشان برسانم دیدم که گروهی از ملائکه از آسمان و زمین ایشان
احاطه کرده اند ونمی گذارند که ما نزدیک ایشان رویم و رفع مینمایند از ایشان شر جانوران زمین را پس بر من بزرگواری
اهل بیت معلوم شد تائب شدم با ایشان متوجه زیارت آن حضرت شدم و همراه ایشان بحج رفتم و زیارت
قبر حضرت رسالت کردم در انجا بمرد منوری رسیدم که جماعت بسیار نورانی بر دور او جمع بودند و مسائل دین خود را
از او می پرسیدند پرسیدم که این مرد کیست گفتند این فرزند رسول خداست امام جعفر صادق است پس نزدیک
او رفتم و سلام کردم و جواب شنیدم فرمود خوش آمدی ای اهل عراق آیا بخاطر داری آن شبی را که متعرض دوستان
ما میشدی و کرامت ایشان نزد حق تعالی بر تو ظاهر شد و توبه کردی و خدا ترا آمرزید گفتم حمد میکنم خداوند را
که منت گذاشت بر من بمعرفت شما و روشن گردانید دل مرا بنور هدایت شما پس حدیثی بمن روایت فرما که بآن مشرف
شوم و باهل خود برگردم فرمود خبر داد مرا پدرم محمد بن علی الباقر از پدر خود علی بن الحسین و از پدرش حسین بن علی و او
از علی بن ابیطالب عم که حضرت رسول فرمود که یا علی بهشت حرام است بر پیغمبران تا من داخل نشوم و حرامست بر اوصیا تا تو
داخل نشوی و حرامست بر امت پیغمبران تا امت من داخل شوند که اعتقاد کننده بامامت تو و اقرار کننده بولایت تو باشند یا علی
سوگند یاد می کنم بخداوندی که مرا براستی فرستاده که داخل بهشت نمیشود احدی مگر با تو نسبتی یا سببی یا وسیلهٔ در دست
او باشد پس آن حضرت فرمود که بگیر این حدیث را ای عراقی از مثل من کسی که هرگز این حدیث را از مثل کسی نخواهی شنید این بگفت و از نظر
و ناپدید شد دیگر او را ندیدم معجزهٔ پنجاهم روایت شده که چون متوکل لعین یکی از ملازمان خود را فرستاد
که قبر امام حسین عم را محو کنند و از نهر علقمه آب بر و بندند و هر که بزیارت او رود او را بقتل رسانند این خبر
بزید مجنون رسید که شیعه بود و برای مصلحت وقت اظهار دیوانگی می نمود که هر سخن حقی که خواهد بگوید و کسی متعرض او
نگردد و از استماع این خبر بمصداق کل عاقل مغموم و کل عارف مهموم بسیار مهموم و مغموم گردید در آن وقت در
مصر بود و از انجا متوجه زیارت آنحضرت شد با دیده گریان و دل بریان چون بکوفه رسید بهلول عاقل را
در انجا دید او را سلام کرد بهلول گفت تو کجا مرا میشناسی و حال آنکه هرگز مرا ندیده زید گفت الارواح
جنود مجندة ما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف یعنی ارواح با یکدیگر ربطها است
و آنها که در ان عالم بیکدیگر مربوط بوده اند در این عالم هم یکدیگر را بآن آشنائی و تعارف میشناسند بهلول گفت
راست گفتی بگو از برای چه از بلاد خود بیرون آمدی بی توشه و مرکوب و تعب بسیار کشیده تا باین موضع رسیده زید
گفت که چون شنیدم که این ملعون بیحیا با قبر مقدس سید الشهدا عم این جور و جفا کرده است بیتاب شدم و دریا بانها
پا بر سنگ زدم و با دیده گریان و سینه بریان باینجا رسیدم بهلول گفت من نیز با تو در اینحال موافقم بیا با یکدیگر
رفیق شویم و بزیارت آن حضرت برویم پس دست یکدیگر را گرفتند متوجه زیارت قبر مقدس آنحضرت شدند
چون بآن موضع شریف رسیدند دیدند که عمارت قبر مقدس را خراب کرده اند و کلما اجری الماء علیه غار و حار

ومستون

مولف گوید که شاهد بر اینمدعا حدیثیست که از حلیمه خاتون مرویست و آن این است که حلیمه خاتون میگوید روزی بنجانهٔ
فرزند برادرم امام حسن عسکری عم رفتم چون عصر نزدیک شد جاریه خود را گفتم جامهای مرا بیاورد که بروم آنحضرت فرمود
ای عمه جزاك الله خیرًا امشب نزد ما باش که متولد میشود فرزندی که حق تعالی از او برمی کند و زنده میگرداند زمین را
از عدل و داد و علم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی فرمود از نرجس خاتون
من تعجب کردم زیرا که در او هیچ اثر حمل نمی دیدم پس برجستم شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثر حملی نیافتم
عرض کردم که من اثر حملی در او نمی یابم حضرت تبسم فرمود که چون صبح داخل میشود اثر حمل در او ظاهر میشود پس حضرت فرمود
که حمل اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو پیدا شده از رحم فرو نمی آیند بلکه از ران مادران فرود می آیند که خدا چرک
و کثافت را از ما دور کرده پس معلوم شد که حمل سید الشهدا در شکم نبوده ولادت آن حضرت معجزه بوده بجهة آنکه ششماهه
متولد شد و هیچ طفلی نمیماند که ششماهه متولد شود مگر آن حضرت و یحیی و آن حضرت در راه کربلا مکرر میفرمود که مثل من
مثل یحیی است و بعضی گفته اند که تولد عیسی بن مریم نیز ششماهه بود و شیر خوردن آن حضرت نیز معجزه بود بعلت آنکه
در ایام رضاع قوت الصاحب قصر یا قوتی از زبان و انگشت ابهام حضرت خیر الانام بود خواب آن حضرت در مهد
معجزه بود زیرا که مهد جنبانی او جبرئیل میکرد و نموّ آن حضرت معجزه بود بجهة آنکه در یکماه نموّ مدت یکسال مینمود مؤلف
گوید که مؤید اینمدعا حدیثی است که از حلیمه خاتون مرویست و آن این است که حلیمه خاتون میگوید بعد از تولد آنحضرت
بچهل روز نزد برادرزاده خود رفتم طفلی را دیدم که در میان خانه راه میرود دو ساله مینمود و غیرت ما شب چهار ده
بود سؤال کردم از آن حضرت فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان که امام باشند بر خلاف سایر اطفال نشو و نما مینماید
یکماهه ایشان چون یکساله دیگرانست حلیمه خاتون می گوید که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت امام میرسیدم و آن بزرگوار را
میدیدم تا آنکه چند روز قبل از وفات امام حسن عسکری صاحب الامر را بصورت کاملی دیدم و او را نشناختم از امام حسن عم
پرسیدم که ای برادر این کیست فرمود که فرزند نرجس خاتونست و خلیفهٔ من است بعد از من پس از این حدیث مدعا ثابت شد
سینهٔ آن حضرت معجزه بود که محل علم و حکمت و معرفت بود و هر چه بخاطر اشرف داشت هرگز فراموش نمیکرد دل آنحضرت
معجزه بود که حرم کبریائی بود که جز عشق معشوق ازلی در آن چیزی نبود و قوی بود بحدی چنانچه مرویست که در
کربلای پر بلا آنحضرت را در اطمینانی دیدند که قوه بشر نبود کلام آنحضرت معجزه بود که احیای قلوب مرده
دلان مینمود چنانچه بسیاری از یهود و نصاری را باسلام آورد چشم آنحضرت معجزه بود بجهة آنکه بنگاهی گمراهی را آگاه
کرد چنانچه در نظر افکندن بجوان نصرانی مشهور است گوش آن حضرت معجزه بود بجهة آنکه آنچه کسی نمی شنید می شنید و آن
آواز جبرئیل بود چنانچه حدیث است در میان جها و صدائی بآنحضرت از غیب رسید و دست از جها دکشید دماغ آنحضرت
معجزه بود که بوی مشک بهشت به آن میرسید و آن سیبی بود که در کربلا در دست آن حضرت بود چون شهید شد ناپدید گردید
جسد آنحضرت معجزه بود بجهة آنکه بعد از شهادت آن حضرت سه روز و بروایتی ده روز در برابر آفتاب افتاده بود
و بوی مشک و عنبر از او ساطع بود سر آنحضرت معجزه بود بجهة آنکه مدتها بر نیزه جفا بود و کسی تغیر و تبدیلی

ولادت آنحضرت

شیر خوردن آنحضرت

خواب آنحضرت

نموّ آنحضرت

دران مشاهده نمودند بلکه ازان سر معجزات فراوان دیدند از آیات قران و کلمات معجز بیان چنانچه گذشت لب آنحضرت معجزه بود بجهة آنکه بتلاوت دعائی چهل اسب را زنده کرد گلوی آنحضرت معجزه بود بجهة آنکه بوسه گاه پیغمبر بود و نور دیده و بیضای موسی از گلوی مبارک او میدیدند و خنجر قاتل آنحضرت بگلوی مبارکش کارگر نیامد وَهُوَ مَذبُوحٌ مِنَ القَفَاءِ عِندَ المُخَمّصَة دست آن حضرت معجزه بود بجهة آنکه بعد از شهادت آن بزرگوار ساربان لعین قصد بند شلوار آن حضرت کرد زیرا که منتظم بمروارید بود آنحضرت دست مبارک آوردند و مانع شدند بفدای او باد جانهای ما شیعیان بگر این معجزه نیست که هزار و سیصد سال از شهادت آنحضرت گذشته و با آنکه پدران از وفات پسران و مادران از مرگ فرزندان فراموش مینمایند هنوز آثار تعزیه داری در جهان بیش از پیش است این است معنی حدیث انا قتیل العبرة ما ذُکِرتُ عِندَ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَةٍ الّا بَکَی و خداوند جزا دهد اهل سنت را که طعن میزنند بر تعزیه داران و میگویند که شیعیان در ماه محرم دیوانه میشوند و این دیوانگی فخر ماست و چه نیکو گفته حسنیه با ایشان و آن کنیزی بوده که ده سال در خوانوادهٔ امام جعفر صادق علیه السلام خدمت کرده و به برکت اهل عصمت چنان از علم و هنر بهره یافته بود که هرون الرشید او را در مجلس خود با علمای اهل سنت مانند ابراهیم بن نظام و ابویوسف و شافعی و دیگران در خصوص دین و مذهب بمباحثه انداخت و او بقدرت خدا بر مجموع ایشان فائق آمد و همه علما را عاجز گردانید از آنجمله سخن او در آخر مجلس این بود که ای ابراهیم شما دشمنان اهل بیت رسول و آل او ئید و پیشوایان شما قاتلان اهل بیت بودند و شما دعوی اسلام میکنید و میگوئید که ما بر دین محمدیم صلعم والله که محمد ص از شما بیزار است علما گفتند که ما بیزاریم از دشمنان اهل بیت و هر کس که به ایشان عداوت کند حسنیه گفت بخدا اگر دروغ میگوئید و بر شما ثابت میکنم که چنین است ای ابراهیم روز عید قربان مشایخ و خواص و عوام در پای منبر حاضر میشوند خطیب شما بالای منبر میرود و قصهٔ ابراهیم خلیل ع و اسمعیل ع ذبیح را بنیاد میکند شما آغاز گریستن مینمائید و بهایهای بگریه در می آئید و هر وقت که میشنوید که ابراهیم کارد بر حلق اسمعیل نهاد عمامه ها از سر برمیدارید و بر زمین میزنید و حال آنکه هیچ اثر جراحتی باسمعیل نرسید و عاقبت گوسفندی کشته شد که هر روز صد هزار در اطراف و اکناف عالم میکشند و باک ندارند این همه گریه و نوحه و بیقراری میکنید برای گوسفندی که چهار هزار سال بر او گذشته اما اگر در شهری و دیاری به بینید شیعهٔ یا مؤمنی را که از برای نور دیده رسول خدا و جگر گوشه بتول و فرزند ارجمند علی مرتضی ع و سرور سینهٔ فاطمه زهرا و برادر حسن مجتبی ع سید الشهداء شهید دشت کربلا در روز عاشورا بر غریبی او بگرید و بر مظلومیت او بنالد که او را نه جدی بود چون جد همه کس و نه پدری و نه مادری و نه برادری چون پدر و مادر و برادر همه کس بلکه برگزیدگان حضرت عزت بودند شما جمعی از سگان بیمروت و ظالمان و منافقان امت وی را بظلم شهید کردید و لشکریان شما سر مبارک او را بر نیزه کردند و حرم محترم او را غارت کردند و هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و خویشان و اصحاب و احباب او را بکشتند پس اگر مؤمنی آن روز را بخاطر بیاورد و بگرید و برای ایشان مهموم و مغموم گردد گوئید که این رافضی است و اهل بدعت چه معنی دارد که چیزی که قبل از این بدویست یا سیصد سال گذشته باشد یاد آوردن و هم و غم داشتن ای پسر نظام چگونه شاید که برای گوسفندی بعد از سه هزار سال یا چهار هزار سال توان

معجزه لب آن حضرت

معجزه گلوی آنحضرت

دست آنحضرت

حدیث حسنیه

برسر بیت

گریست و عمامه بر زمین زد و فراموش نشاید کرد و از برای قرة العین رسول خدا و جگر گوشه بتول که از لب تشنه با نخوای
و زاری شهید کنند بعد از دویست یا سیصد سال ماتم او را نشاید داشت و گریه نتوانست کرد چون حسنیه
سخن بدینجا رسانید زلزله در خلایق افتاد و همه بگریه در آمدند حسنیه دست زد مقنعه از سر کشید و زاری و نوحه آغاز
کرد و گفت خسینی که بر گردن رسول خدا سوار میشد و با پای مبارک بر سینه آنحضرت میزد که زود راه برو و رسول
خدا بدان افتخار میکرد و میفرمود که نیکو سواریست حسین شما ظالمان حلق مبارک او را که بوسه گاه سید کاینات
بود بر تیغ بیدریغ جدا کردید و اسب بر سینه مبارک او دوانیدید و این جمله امامان و پیشوایان شما بودند
هرون ترسید که مبادا فتنه برپا شود در ساعت خلعتهای فاخر بحسنیه داد و بخشش او را منقطع کرد بلی نشانه ایمان
گریستن بر آنحضرت است و چگونه دل شیعیان نسوزد بر آن مظلومی که بر او احاطه کردند زیاده از صد هزار کافر
زیرا که عدد لشکر مخالف بروایت معتبر سی هزار کس بودند و بروایت محمد بن اسمعیل که امام سنت است چهل هزار و
بروایت ابن طاوس علیه الرحمه در مقتل خود صد هزار و بروایت ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی صد و بیست و دو هزار
کس هشتاد هزار سوار و چهل و دو هزار پیاده که نعل بندی میکردند و متعاقب هم می آمدند لعن الله اسر جت و الجمت
و تنقبت و تهیأت لقتالک بابی انت و امی یا ابا عبد الله بدانکه از کرد ان دو هزار کس بودند و از خوارج نهروان لعنهم الله
دو هزار نفر هشت هزار توشه بردار و اردو بازار بودند و اکثر ایشان از برای حدادی و نجاری و اصلاح خیمهها و شمشیرها
و نیزهها و نعل بندی اسبان آمده بودند سپه سالار لشکر کفار عمر سعد حرامزاده بود و پسر ملعونش حفص وزیر بود و شمر ذی الجوشن
علیه غضب الله و علیه لعائن الله دو منصب داشت یکی سرکرده پیادگان و دیگر آنکه نقیب لشکر بود و سنان بن انس
لشکر نویس بود و تولای براد هر سرگاه خواهی او شناسی که چکاره بوده چکاری کرده بدانکه همان ملعونی است که نیزه
بر پهلوی مبارک سید الشهداء ع زده و آن حضرت سرنگون افتاده ابو ایوب غنوی لعنه الله سرکرده چماقداران
بود و این است آن ملعونی که تیر بر حلقوم انور زد که بوسه گاه پیغمبر بود و منقذ بن مرة عبدی قاصد فتح بود
و این است آن ولد الزنا که سر مبارک علی اکبر را از بدن جدا کرد و بر نیزه کرد و خولی اصبحی و حرمله علمدار بودند
آه از خولی اصبحی همان منافقی است که سر آن بزرگوار را از کوفه تا شام بر نیزه داشت حرمله همان سگی است
که تیر بر حلق الطفل معصوم مظلوم علی اصغر زد بیت هر دم افزاید غمی بالای غم لشکر غم و المی افتد ز هم
حجر الاحجار و عمرو بن حجاج ملعون نگهبانان آب فرات بودند و محمد بن اشعث ابن قیس سردار تیراندازان بود و عمرو بن
صبیح صیداوی سرکرده سنگ اندازان بود و چون آن اشقیا لعنهم الله یکی از جوانان اهل بیت را شهید میکردند هر یک
از برای فخریه با طمع دنیای دنیه با یکدیگر منازعه میکردند باین قسم یکی میگفت که من کشتم دیگری میگفت
که من کشتم و دیگری میگفت من شهید کردم و از ایشان قبول نمیکردند تا شاهد بیاورند و چون شاهد میاوردند
نام او را در دفتر عبید الله زیاد لعنه الله ثبت میکردند و عبید از ایشان قبول نمیکرد تا هر یک دو شاهد بیاورند
از انجمله منقذ بن مرة عبدی با هزار سوار احاطه کرد بجناب علی اکبر تا آنکه آن جوان را شهید کردند

عدد لشکر مخالف

قسم ابن حجاج

شهادت عبدالله بن عقیل

برادرش با او معارضه کرد که من کشتم فایده نکرد و بنام منقذ نوشتند و عبدالله بن عقیل موافق اخبار بسیار در حمله نود و هشت نفر از ان ملاعین را بسوی سقر فرستاد در اثنای محاربه دستی بر پیشانی مبارک خود گذارد ناگاه ظالمی تیری بسوی او انداخت که دست و پیشانی ان سید بزرگوار بهم دوخت و ملعونی دیگر نیزهٔ بر قلب مبارکش زد تا انکه اسد بن صبیح و عمرو بن مالک علیهما اللعنه او را شهید کردند و بنام این دو ملعون نوشته شد و از سلسلهٔ علیه سادات

شهادت عبدالرحمن بن عقیل

هاشمیه اول کسی که بمیدان رفت و شهید شد او بود و در کشتن عبدالرحمن بن عقیل رضه خالد بن عثمان و بشیر بن سوط هر دو اقدام کردند و بنام هر دو نوشته شد و حبیب ابن مظاهر اسدی را حصین بن نمیر لعنة الله ضربتی زد و او را از اسب درگردانید پس مالک ابن اسد و بدیل ابن جهم ادعای قتل او نمودند و در نزد عمر سعد کسی شهادت نداشت بنام حصین ابن نمیر نوشتند

شهادت برادران عباس

چون بسیاری از بنی هاشم شهید شد حضرت عباس ع برادران مادری خود را که جعفر و عثمان و عبدالله باشند صدا زد و گفت یابن امی تقدموا اخوتی ادی نصیحتکم لله و لرسوله ای فرزندان مادرم پیش روید تا به بینم که چگونه است خالص

شهادت جعفر بن علی ع

بودن شما از برای خدا و رسول پس ایشان سمعا و طاعة گویان بعد از انکه از سرور شهیدان اذن خواستند بمیدان آمدند جعفر کودک یازده ساله بود خولی اصبحی لعنة الله تیری بر شقیقهٔ او زد و از اسب درگردید و او را شهید کرد و بنام او نوشته شد

شهادت عثمان بن علی ع

و عثمان بن امیرالمؤمنین که دران وقت از عمر شریفش بیست و یکسال گذشته بود باز خولی ملعون تیری بر جبین مبین آن سرور زد که از اسب درگردید و بر زمین افتاد و سر مبارکش را نامردی از اولاد بنی دارم جدا کرد و بنام او نوشتند و عبدالله

شهادت عبدالله بن علی ع

امیرالمؤمنین که بقولی دران وقت از عمر شریفش بیست و پنجسال گذشته بود به تیغ هانی بن ثبیت الحضرمی علیه اللعنه خلعت شهادت پوشید لکن بنام زهیر بن بدر نوشتند که او نزد عمر سعد علیه اللعنه شهود گذرانید و معصوم فرمودند که ما در حضرت

نوحه ام البنین

عباس و جعفر و عثمان و عبدالله اولاد امیرالمؤمنین که در صحرای کربلا شهید شدند دختر حزام کلابیه بود چون در مدینه خبر شهادت ان بزرگواران به او رسید هر روز بقبرستان بقیع میرفت و بر فرزندان شهید خود گریه میکرد و نوحه و ندبه در آن مینمود و اهل مدینه از صدای نوحه و زاری او میگریستند حتی مروان ملعون با ان شقاوت از گریه او بیتاب شده میگریست

فصل عمر بن سعد

اما خود عمر سعد لعنة الله بروایت ابی مخنف چون صفوف قتال آراسته شد تیری در کمان گذاشت و بسوی لشکر امام حسین انداخت و گفت ایجماعت کوفیان و شامیان گواهی دهید در نزد عبیدزیاد و یزید که اول کسیکه تیر انداخت بلشکر حسین ع من بودم چون آن ملعون دستگیر مختار شد اول تیری در کمان گذاشت و بران ملعون انداخت گفت همه شاهد باشید نزد رسول خدا که اول کسی که تیر براو زد من بودم و او را کشت و بجهنم واصل شد قتل لابن سعد عذب الله روحه ستلقى غدا الثار بالالعنات اگرچه در اخبار دیگر اشارت دارد که ان ملعون را در رخت خواب کشتند

شهادت محمد و عون پسران زینب

محمد و عون پسران زینب خاتون که از عبدالله بن جعفر طیار داشت محمد را عامر نهشل تمیمی لعنة الله به تیغ بیدریغ شربت شهادت نوشانید و بنام او نوشته شد و عون به تیغ عبدالله بن بطه ملعون شهید شد و بنام ان ملعون نوشته شد و در سابق گفتیم که هرچه دران امتها شده باید نظیران در این امت بشود از آنجمله دران امتها وارد شده که چون برادران یوسف از حضرت یعقوب علیه السلام رخصت یافتند که یوسف را همراه خود بصحرا بسیر باغ برند و حضرت اذن داد و خود همراه ایشان آمد تا انکه بشجره الوداع رسید و برگشت و ان درخت را شجرة الوداع

از ان جهة می گفتند که مردم همراه مسافر تا ان درخت شجرة الوداع می آمدند و بر می گشتند و چون یوسف را بردند خواهری داشت
که از مادر او بود و بسیار محبت و علاقه باو داشت در خواب دید که گرگ یوسف را در ربود بی تابانه از خواب جست و احوال
یوسف را پرسید چگونگی را باو گفتند بیتاب شد چادر عفت بر سر کرد و از شهر بیرون آمد دید که از شجرة الوداع نیز گذشته اند
دوان دوان می افتاد و بر میخاست و از دیده اشک میبارید و میگفت ای برادر صبر کن تا یکبار دیگر ترا ببینم و بار دیگر ترا
ببوسم و چنان باضطراب میدوید که چند جا بر زمین افتاد و دست و پای او مجروح شد تا خود را بیوسف رسانید و دست
در گردن او کرد و انقدر گریست که بیهوش شد پس خاک بر یاد دل زینب خاتون برسد در وقتی که حضرت سید الشهدا ع ذو الجناح را
پیش طلبید ان معصومه مظلومه چه اضطرابها نمود چه بی تابیها کرد چه قدر ناله کرد چه قدر دست بگردن او کرد و چه قدر او را
در بر گرفت و چه قدر گفت ای برادر ای فرزند مادر صبر کن که یکبار دیگر ترا ببینم ای عزیز خواهر تامل کن که یکمرتبه روی ترا
ببوسم و یقین دارم که دیگر ترا نخواهم دید پس طاقت او طاق شد مقنعه از سر کشید و فریاد وا محمداه و وا علیاه از جگر برکشید
و حضرت او را تسلی داد بر ذو الجناح سوار شد و روانه میدان شد و او مراجعت بخیمه نمود در هیچ کتابی دیده نشده و از هیچ
عالمی شنیده نشده که زینب خاتون از خیمهای حرم بیرون آمده باشد حتی از شنیدن شهادت دو نور دیده اش محمد و عون
خدا ما را بالفدای ان مخدره بگرداند که از برای خدا صبر کرده است و حق صبر کردن ادا کرده آنچه از احادیث دیده شده آنست
که زینب خاتون دو مرتبه بی تاب شده و خود را از خیمهای حرم بیرون انداخته یکی وقتی که آنحضرت نعش پاره پاره علی اکبر را
بدر خیمه های حرم آورد و آن مخدره بیتاب شد از خیمه بیرون دوید و فریاد وا ثبوراه و وا ویلاه بر کشید و آمد و نعش
آن امام زاده مظلوم را در بغل کشید و میگفت وا حبیبا وا ثمرة فؤاداه وا نور عیناه ای نور دیده اخیار و ای میوه دل فگار
و ای حبیب دل برادر بزرگوار راوی گوید زنی دیدم مانند آفتاب تابان آمد و نعش علی اکبر را در بر گرفت پرسیدم که این
خاتون کیست گفتند زینب خاتون دختر امیر المؤمنین است ناگاه امام حسین آمد و دست او را گرفت و بخیمه بر گردانید
و مرتبه دوم وقتی که سید الشهدا ع از پشت ذو الجناح بر زمین افتاد و ان اشقیا دور او را احاطه کردند یکی شمشیر یکی
خنجر دیگری نیزه ها حواله مینمودند زینب خاتون چون انحالت را مشاهده نمود و برق برق شمشیر دشمنان را بر نعش پاره پاره برادر خود
ملاحظه نمود بیتاب شد سر و پای برهنه فریاد کنان نعره زنان وا اخاه گویان خود را از خیمها بیرون انداخت و همه جا
دوان دوان می آمد می افتاد و بر میخاست تا انکه بنزد عمر سعد آمد و گفت یا ابن سعد تو ایستاده و نظر میکنی حسینم را میکشند
در ان وقت آب از دیده آن سنگین دل روان شد و روی نحس خود را گردانید پس آن مظلومه دست بر سر گذاشت و فریاد

بر آورد وا محمداه هذا حسینک مذبوح بالعراء مرمل بالدماء مقطع الاعضاء مسلوب العمامة والرداء این حسین تست که پرورش
در کنار تو یافته و الحال بخون خود آغشته شد این ریحانه باغ تست که اعضای او را پاره پاره کرده اند و این ثمره شجره
تست بی عمامه و رداء در این زمین انداخته اند و از کلمات او دوست و دشمن همه بگریه در آمدند بلی ای برادر قاعده
چنین است که آدمی از گریه دیگران بگریه می آید خصوص از گریه زن ماتم دار مصیبت زده جگر سوخته و اینکه شما شیعیان
چنین گریانید و پشتهای شما چنین از آنست بنظر عارفان از نعره ایست که زینب خاتون در ان روز در قتلگاه کشیده

که گفت هذا حسین آیا این حسین من است که تاثیران بعد از هزار و دویست سال بر شما شیعیان که از شعاع اوئید و غلامان و کنیزان اوئید باقی مانده و از گریه سیده خود و خاتون خود چنین گریانید و چون آن حضرت را شهید کردند آفتاب گرفت و تا سه روز آفتاب تیره و گرفته بیرون می آمد و ستارها در روز پیدا بودند و باد سیاه تند وزید که خلق بسیار از هیبت آن باد در آن روز مردند و از همان روز در آسمان شفق سرخ بهم رسید و در شب ماه گرفت و هنگامه پدید آمد که مردم گمان کردند که قیامت برپا شده و چهل روز آسمان خون و خاک سرخ بارید و در بیت المقدس و حوالی آن تا یکسال هر سنگ و کلوخی برمیداشتند در زیران خون تازه بود و عرش عظیم الهی بلرزید و کرسی رفیع بطپیدن آمد و چون روح مقدس او را از هر آسمانی که بالا بردند هفتاد هزار ملک از هیبت و عظمت و جلال او برپا ایستادند و مفاصل ایشان بلرزه درآمد و چنین لرزان است تا روز قیامت و وحوش و درندگان از بیابانها رمیدند و سر از چرا برداشتند و مرغان از آشیانها افتادند و دران روز جمعی از آدمیان گریزان شدند و در ویرانها جا گرفتند و دریاها بموج و تلاطم درآمد و ماهیان بساحلها افتادند و حاملان عرش و روح القدس و ساکنان عالم ملکوت و لاهوت و جبروت و جبرئیل امین و کرام الکاتبین و رضوان جنان و مالک نیران همه بخروش آمدند و گریستند و این امت را نفرین کردند که یک نماز عید اضحی و فطر با امام زمان نیابند و حق تعالی براین امت غضب کرد و قیام قائم آل محمد را طولانی مبدل فرمود و فرشتگان از آدمیان ترسیدند که سخت جرأتی بر خدا دارند و چنین کاری میکنند و جهنم بخروشید و شیاطین بجهة این عمل شنیع از آدمیان گریزان شدند و دران روز بر یزید پلید علیه اللعنه هفتاد مرتبه لعنت کردند که ان ملعون غصب خلافت کرد و باعث این عمل شد ای شیعیان با ظهور این علامات و غضب الهی باز ان ملاعین دست از بیحیائی برنداشته بلکه شقاوت ایشان زیاد می گردید و آه مصیبتا آن اشقیای بیدین چون از شهادت فرزند خیر المرسلین فارغ شدند رو آوردند بغارت و اسیری اهل بیت خدا رحمت کند شیخ عارف درانمقام چه نیکو گفته وَمَالُوا عَلَى النِّسْوَانِ بِالنَّبِيِّ عَنْوَةً وَكَمْ سَلَبُوا مِنْ اَدْرُعٍ وَيَخَانِقٍ یعنی بعد از شهید کردن آن حضرت الظالمان بحرم محترم و زنان و اطفال ان فرزند سید امم روی آوردند شروع کردند بغارت کردن و اسیر نمودن و چه اسباب و اساس و چه قدر چادر و مقنعه و لباسی که از اهل بیت برده اند وَكَمْ خَرَمُوا مِنْ اُذْنِ حَوْرَاءَ بَجِيلٍ وَكَمْ لَطَمُوا مِنْ خَدِّ عَيْنَاءَ عَاتِقٍ و چه گوشها که بجهة گوشواره دریدند و گوشواره از ابر داشتند و چه سیلیها که بجهة گرفتن مقنعه و روبنده که بر روی آن حور العینها کریمه جمیله زدند وَطِفْلٍ رَضِيعٍ بِالسِّهَامِ فَطَامُهُ وَذَبْحِ غُلَامٍ بِالْحُسَامِ مُرَاهِقٍ چه بسیار اطفال شیرخواره که به تیر جفا ایشانرا از شیر باز گرفتند و چه بسیار پسران نزدیک به بلوغ که ایشان را با شمشیر سر بریدند وَقَادُوا عَلِيًّا بَيْتَهُ الْعَبْدِ مُؤْسِرًا بِغُلٍّ يَدٍ فِي حَقِّهِ غَيْرِ لَائِقٍ وَشَبُّوا عَلَى الْأَبْيَاتِ نَارًا وَحَمَلُوا سَبَايَا عَلَى الْأَجْمَالِ مِنْ غَيْرِ رَافِقٍ و جناب علی بن الحسین را مانند غلامان دستهای او را غل نموده اسیر وار می کشیدند و خیمهای حرم را آتش زدند و ایشان را بعنف بر شتران سوار کردند وَمَنْ فَكَّ بِهِمْ كَبِدُ أَحْمَدٍ وَكُلُّ بِنَادٍ بِهِ لِقَاطِ الْاَفَاقِ و از ناله و ندبه ایشان که جگر پیغمبران پاره پاره شد و هر یک از ایشان پیغمبر را ندا میکردند و فریاد یا جداه برکشیدند از بسیاری بلاها و مصیبت ها که بر ایشان رسیده بود

تغیب و بهم

تیغر

تبصّر رسول الله شدّة حالنا ومن آلک العزّ الکرام بخالق فهذی تنادی ربّ عجّل حمامنا وهذی تنادی العرش من عظم ما لحق
یعنی ببین ای رسول خدا چشم بگشا و شدّت حال ما را درین صحرا ببین و اهل بیت طاهرین خود را ملاحظه فرما که در شدّت
اسیری گرفتارند یکی می‌گفت ای پروردگار تو ما را زود بمیران و مرگ ما را نزدیک گردان وتهدی علی الاقطاب والنوح
زادها وضرب العدی بالسوط فوق العواتق یا جدّا ببین زنان اهل بیت خود را که بر پالان شتران نشانیده اند و شهرها به اسیری
میبرند و توشه و زاد راه ایشان نوحه کردن و دشمنان به تازیانه زدن ایشانست اذا امضّنا ضرب السیاط براسها ولم
یک واق تتّقی بالمرافق یا جدّاه چون بیتاب کند ایشان را زدن آن تازیانها آه سپری ندارند به بالا آوردن مگر ذراع خود را
در برابر خود که ازان تازیانها سپر کنند ولیس بنا من ستر اسهامتهم بکل شیئ الا الطمر من اجلّ ما بقی یا جدّ نیست در میان
زنان کسیکه سرش پوشیده باشد و نمانده از برای ما مگر این جامه کهنه فاین محبّونا یبکون رزئنا ویجرون من ماء
العیون کوادق پس کجایند دوستان ما که بگریند در مصیبت ما و اشک از دیدها مانند باران جاری نمایند وقل للکثیر القلب
ینشی مأتماً علینا وتجری عین من شئون الخالق و بگو شد بدل شکستهای از شیعیان ما که ایشان ماتم ما را بر پا کنند و عزای
ما را بگیرند دران دل شکستگی ما را یاد کنند و جاری نمایند اشک خود را از ملکهای چشم خود فیا سادتی انا نقیم
لحزنکم الی الحشر فی حزن لکم متناسق مؤلف میگوید ای آقایان و ای آقازادگان ما خدا ما را فدای اهل بیت بگرداند
ما شیعیان و دوستان از آن روز تا امروز بلکه تا محشر دست بدست ماتم شما را بر پا داشته‌ایم و محزون شده‌ایم
و بعد ازین نیز بر پا میداریم و محزون میشویم و پدران ما کرده اند و ما نیز میکنیم و اولاد ما تا روز قیامت خواهند کرد فهذی
نساءنا والرّجال تجمعوا لماتمکم یبکون فی کلّ غاسق اینک در این مجلس زنان ما و مردان ما جمع شده اند از برای ماتم
داری شما بلکه در شبهای تار و دلهای شب مجلس عزای شما را بر پا میکنند و بر شما میگریند وتنشد ناعیکم ذا
متفجعاً لکبد حرّی علی نطق صادق و خواننده ما میگریاند مردم را بر شما با جگر سوخته و دل پر درد بصدای رسا الا
سلامی علیکم ما اجرّ مصابکم واحرقه عند المحبّ الموافق سلام من بر شما باد که چه بسیار میسوزاند ما شیعیان را مصیبت
شما و چه بسیار میکند سینهٔ ما را بلیّهٔ شما وزادکم مرّ وعیشی منغّص بدهر لنا قد نالکم متضایق وحال لکم کید وبال
مشتّت وقلب اذا اهل المحرّم خافق و توشه و غذای ما از جهة شما تلخ است و زندگانی ما بجهة آنچه بشما رسیده ناگوار است
و درین پنج روزهٔ عمر حال ما از برای شما دگرگونست و دل ما از برای شما مشوّش است و قلب ما با اضطراب و طپش می‌افتد
چون هلال محرّم در آسمان پیدا میشود مرویست از ابو بصیر که کودکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام داخل
شد بر حضرت صادق ع آنحضرت بغل گشود و او را در بغل گرفت و روی او را ابوسید فرمود مرحبا حقّر الله من حقّرکم وانتقم
ممن وترکم ولعن الله قتلتکم خوش آمدی خدا ذلیل کند کسی را که شما را ذلیل کرد و انتقام کشد از کشندگان شما و لعنت
کند بر قاتلان شما فقد طال بکاء النساء وبکاء الانبیاء والصدّیقین والشهداء وملائکة السماء علیکم ای ابو بصیر
همین که یکی از فرزندان امام حسین را می‌بینم حالتی بر من عارض میشود که خود را از گریه ضبط نمیتوانم کرد

حدیث ابی بصیر

قال الله تعالی اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللهِ اثنا عَشَرَ شَهراً فی کِتابِ اللهِ الخ الآیه بدرستی وتحقیق که شمارهٔ ماهها نزد خدا دوازده است در کتاب خدا روزی که خلق کرده است آسمانها و زمینها را یعنی پیش از آنکه آسمانها را و زمینها را و افلاک و حرکت انها را خلق کند به علم او چنین گذشته بوده که بعد از خلقت انها عدد انها را دوازده کردانند چهار ماه از انها محرّمند و محترمند که باید حرمت انها را عظیم شمرد و در انها با یکدیگر منازعه و مقاتله نکرد و ثلاثة سرد و واحد فرد سه ماه از انها مجتمع و از عقب یکدیگر ند و انها ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است و یکی طاق افتاده است وان ماه رجب است و حضرت امام محمد باقر ع در تاویل این آیه کریمه فرمود که مراد از دوازده ماه دوازده امام است و شیخ عارف میفرمود که مراد از سه تائی که عقب یکدیگر ند امیرالمؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع است و مراد از ماهی که فرد افتاده حضرت قائم عم است و مردم مامور شده‌اند که بنشینند در این ماهها از قتال پس امتثال نکردند در این ماهها با دوستان خدا و مقرّبان بارگاه حضرت کبریا قتال کردند اول این چهار ماه ذیقعده است و در انجا است و حواله‌ی کعبه و ان امیرالمؤمنین است ع و ذی الحجه امام حسن است ع و محرم وان امام حسین است ع و چهارم ماه رجب است وان حجت است یعنی حضرت صاحب الامر ع و این است مراد از قول امیرالمؤمنین که میفرمود اَلعَجَبُ کُلُّ العَجَبِ بَینَ جُمادی وَ رَجَب یعنی تعجب میکنم و هم تعجبها میان ماه جمادی الثانی و ماه رجب است کسی گفت یا امیرالمؤمنین ما هذا العَجَبُ الَّذی لا تَزالُ تَعجَبُ مِنهُ چیست ان تعجبی که تو همیشه از ان مینمائی فرمود ثَکِلَتکَ اُمُّکَ وَ اَیُّ عَجَبٍ یَکُونُ اَعجَبَ مِن اَمواتٍ یَضرِبُونَ هامَ الاَحیاءِ مادرت بعزایت بنشیند چه عجب ازین بالاتر است که مردها از قبرها بیرون آیند شمشیر بسر زندها زنند ذالِکَ الدِّینُ القَیِّمُ حرمت داشتن این ماهها طریقه مستقیمی است فَلا تَظلِمُوا فِیهِنَّ اَنفُسَکُم پس ستم مکنید بر نفسهای خود با ینکه حرمت این چهار ماه را نداریدو معاقب گردید وَ قاتِلُوا المُشرِکِینَ کافَّةً وَ اعلَمُوا اَنَّ اللهَ مَعَ المُتَّقِینَ ای هرگاه مشرکان در این ماههای محترم اول ایشان بنای قتال را بگذارند با شما و همت بندند که همهٔ شما مؤمنان را بکشند پس شما نیز از جانب خدا مرخصید که در این ماهها جهاد کنید و بکشید ایشان را و بدانید که خدا با پرهیزکاران است چنانچه در اخبار بسیار وارد شده که در صحرای کربلا و بعضی از اصحاب آنجناب میخواستند که بعضی از منافقین را که بدتر از مشرکین بودند بقتل آورند یا با ایشان قتال کنند آن سرور مؤمنان منع مینمود و بعضی از آن مواضع وقتی بود که آن حضرت بزمین کربلا رسید و در آن حال سواری از دور پیدا شد و به تعجیل بجانب ایشان می تاخت چون به نزدیک رسید بر حر سلام کرد و بر حضرت سلام نکرد پس نامه از عبیدالله زیاد تسلیم حر کرد که در ان نوشته بود که اما بعد هر جا نامهٔ من به تو رسد حسین را فرود آور و کار را بر او تنگ گردان و نازل مکن ایشان را مگر در بیابانی بی آب و بی پناهی و بتحقیق امر کرده ام رسول خود را که از تو مفارقت نکند تا آنکه تو این فرموده را بجا بیاوری والسلام پس حر گفت باید شما در این موضع یعنی در کربلا فرود آئید که آب و پناهی نیست حضرت فرمود وای بر تو بگذار که نزول کنیم بر این قریه یا بان قریه یعنی نینوا یا غاضریه گفت نه والله قدرت

حرمت اشهر حرم

دریم

ندارم و اینمرد جاسوس من است اینوقت زهیر بن قین بجلی بعرض مقدس رسانید که یا ابن رسول الله قتال این جماعت آسان
تراست از قتال انهائی که بعد می آیند جناب سید الشهدا فرمود من ابتدا بقتال نمیکنم میخواهم که حجت خدا بر ایشان تمام
کنم و همچنین شمر ملعون بکنار خندقی آمد که حضرت بر دور سراپردهای عصمت و طهارت کنده بودند و از هیزم پر کرده بود و دران روز آن
هیزم ها را آتش زده بودند که جنگ از یکطرف باشد آن ملعون گفت آتش دنیا را پیش از آتش عقبا اختیار کردی حضرت فرمود
ای فرزند شبان بزودی معلوم خواهد شد که توئی سزاوار آتش جهنم یا من مسلم بن عوسجه گفت یا ابن رسول الله دستوری
ده که تیری بران ملعون بیندازم که از همه شقی تراست و بر تر آمده حضرت فرمود که من ابتدا بقتال نمیکنم و حجت خدا بر ایشان
میخواهم تمام کنم تا انکه شنیده اید که آن اشقیا اول بنای قتال گذاردند و آنحضرت لاعلاج از خود دفاع کرد و جهاد کرد
تا انکه در ساعت زوال جمعه دهم محرم شهید کردند پس ازین معلوم شد که محرم ماهی بود محترم و حسین بن علی شاهی بود محتشم
و روز جمعه بهترین ایام است و ساعت زوال الوقت صلواة و استجابت دعواتست در چنین ساعتی و چنین روزی و چنین ماهی چنین
شاهی را شهید کردند

مجلس دوم دربیان سبب هجرت اهل بیت از مکه بسوی کربلا

اما بعد جناب اقدس الهی در کلام مجید خود میفرماید اُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِاَنَّهُم ظُلِمُوا وَاِنَّ اللهَ عَلیٰ نَصرِهِم لَقَدِیرٌ
الَّذِینَ اُخرِجُوا مِن دِیَارِهِم بِغَیرِ حَقٍّ اِلَّا اَن یَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ وَلَولَا دَفعُ اللهِ النَّاسَ بَعضَهُم بِبَعضٍ لَهُدِّمَت صَوَامِعُ وَبِیَعٌ
وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ یُذکَرُ فِیهَا اسمُ اللهِ کَثِیرًا وَلَیَنصُرَنَّ اللهُ مَن یَنصُرُهُ اِنَّ اللهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ الَّذِینَ اِن مَکَّنَّاهُم فِی الاَرضِ
اَقَامُوا الصَّلوٰةَ وَآتَوُا الزَّکوٰةَ وَاَمَرُوا بِالمَعرُوفِ وَنَهَوا عَنِ المُنکَرِ وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الاُمُورِ خلاصه مضمون ان بقول مفسران
آن است که اذن داده شد از برای مقربان و دوستان خدا اینکه با دشمنان خدا قتال کنند بسبب انکه مظلوم شدند
و در اول مرتبه ایشان را منع کردیم و الحال ایشان را رخصت نمودیم و بدرستیکه خدا بر نصرت و یاری ایشان قادر است
و ایشان را ظالمان و ستمکاران از خانهای ایشان بیرون کردند بناحق و تقصیری نداشتند نزد ایشان مگر اینکه
میگفتند ربنا الله پروردگار ما خداست و بغیر از خدا پروردگاری از برای خود نمیدانیم و بتها را ترک کرده بودند
و اگر حق تعالی بلا را دفع نمیکرد از بعضی به برکت بعضی هر آینه خدا عذابی یا صاعقه میفرستاد که میسوخت و خراب میکرد معابد
یهود و نصاری و مساجد مسلمانان را بدرستیکه خدا یاری می کند کسی را که دین او را یاری کنند و آن کسانی را که جلای
وطن نمودند کسانیند که اگر دشمنان خدا ایشان را اخراج بلد نمیکردند و در خانهای خود میماندند هر اینه نماز میکردند
و زکوة میدادند و امر بمعروف و نهی از منکر مینمودند و عواقب همه امور بسوی خداست و در کتاب مناقب از حضرت سید الشهدا
منقول است که آن حضرت فرمود هٰذِهِ فِینَا اهل البیت این آیه کریمه درشان ما اهل بیت نازل شده و در کتاب
کافی از حضرت امام محمد باقر عم منقول است که این آیه نازل شد درشان رسول خدا صلعم و علی مرتضی و حمزه و جعفر و جاری شد
این آیه درشان امام حسین ع و علی بن ابرهیم روایت کرده است که مراد ازین آیه امام حسین است در وقتیکه طلب کرد
او را یزید زاد الله عذابه که ببرد آن حضرت را بشام پس آن حضرت بکوفه و در بیابان نینوا شهید شدند و در تفسیر
مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که مامور نشد رسول خدا صلعم بقتال مشرکان و اذن نداشت

مجلس دوم در بیان سبب هجرت اهل بیت از مکّه بسوی کربلا

تا آنکه جبرئیل این آیه را آورد و شمشیری بر کمر او بست و بودند مشرکان که اذیّت میرسانیدند مسلمانان را و پیوسته یکی را میزدند
و دیگری را سر می شکستند و مانند اینها و ایشان بشکوه نزد رسول خدا می آمدند و حضرت میفرمود که صبر کنید که من مامور بقتال
نیستم تا هجرت فرمود از مکّهٔ معظّمه بسوی مدینهٔ طیّبه پس حق تعالی او را مرخّص فرمود که جهاد کنند با ایشان و این آیه را برا و فرستاد
و چاری شد این آیه کریمه در حضرت امام حسین علیه السلام که اوّل مامور نبود و پیوسته میفرمود که من اوّل جنگ نمیکنم خصوص در ماه محرّم
پس چون آن کافران اوّل بنای جنگ گذاردند آن حضرت از جانب خدا مرخّص شد که با آن اشقیا جهاد کند بسبب آنکه
مظلوم شد و او را بناحق از شهر و دیار خود بیرون کردند و گناهی نداشت که مستحق کشتن باشد مگر آنکه می گفت ربّنا الله
پروردگار ما خداست و پس در صحرای کربلا در روز عاشوراء از جملهٔ مکالمات آن حضرت به اشقیا یکی این بود که یا قوم
من أناس قد نغوا جمعوا الجمع لأهل الحرمین لا لذنب کان منّی سابقاً غیر فخری بضیاء الفرقدین بعلی الطهر
من بعد النبی ثمّ أمّی فأنا ابن الخیرتین وای بر این منافقان که میخواهند مرا از پا در آورند و من هرچه فکر میکنم
گناهی نکرده ام که مستحق کشته شدن باشم مگر آنکه فخر کرده ام که پدر من علی و مادر من فاطمه زهراست و هر طاغوت و معبود
باطلی را ترک کرده ام و آن حضرت یاری دین خدا نمود و خدا نیز او را یاری کرد که نام شریف آن حضرت را و قبر شریف
او را و نسل پاک او را و علماء و احادیث و شیعیان و دوستان او را مشهور عالم گردانید و نام و نشان قاتلان و دشمنان او را
از صفحه روزگار گم گردانید و بعد از این نیز او را یاری خواهد کرد که فرزند سعادتمند مهدی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را بر دشمنان
او مسلّط و منصور خواهد فرمود که دمار از روزگار اشرار برآورد و قال الله تعالی و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیّه سلطاناً
فلا یسرف فی القتل انّه کان منصوراً و همچنین در رجعت خود از ایشان انتقام خواهد کشید و هم چنین در روز محشر تا آنکه
مخلّد در جهنم بمانند و اگر آن حضرت را جلاء وطن میکردند و بحال خود میگذاردند هر آینه مکّه یا مدینه عبادت حق تعالی مینمود
و نماز میکرد و زکوة میداد و امر بمعروف و نهی از منکر مینمود لکن ملجأ ساختند او را که هجرت فرمود از مدینهٔ طیّبه
بمکّهٔ معظّمه و از مکّه بکربلای معلّی تا آنکه بظلم و ستم او را در بیابان نینوا شهید کردند چنانچه خود آن حضرت الجاء
و اضطرار خود را فرمود زیرا که چون بمنزل ثعلبیه رسید ابا هرّه به آن حضرت عرض کرد که یابن رسول الله ما الّذی
أخرجک عن حرم الله و حرم جدّک ای فرزند رسول خدا چه باعث شد از حرم جدّت بیرون آمدی حضرت فرمود
ویحک انّ بنی امیّة اخذوا مالی فصبرت و شتموا عرضی فصبرت فطلبوا دمی فهربت و ایم الله لیقتلنی الفئة الباغیة
و لیلبسنّهم الله ذلّاً شاملاً و سیفاً قاطعاً حتّی یکونوا اذلّ من قوم سبا ای مرد بدانکه بنی امیّه مال مرا گرفتند صبر کردم و عرض مرا
فحش دادند صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند پس گریختم و بخدا قسم که این گروه یاغی و طاغی مرا خواهند کشت و حق تعالی
لباس ذلت بر ایشان خواهد پوشانید که شمشیر بروی یکدیگر بکشند و پراکنده شوند بدتر از پراکندگی قوم سبا
و چون بمنزل خزیمیه رسیدند یک روز و یکشب در آنجا ماندند و چون صبح شد زینب خاتون به آنحضرت عرض کرد
ای برادر آیا خبر ندهم ترا به چیزی که شب گذشته شنیده ام فرمود چیست آن گفت بیرون آمدم در دل شب از برای
قضای حاجتی مانند تطهیر یا نافله شب شنیدم آواز هاتفی را که این چند شعر را میخواند الا یا عین فاحتفلی بجهد

ومن یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تسوقهم المنایا بمقدار الی انجاز وعدی یعنی ای چشم من گریه کن وکوشش کن در آب ریختن کی گریه خواهد کرد بر این شهیدان بعد از من که مرگ میراند ایشان را بموضعی که در انجا وفا کنند بوعدهٔ که با خدا کرده اند و شیخ عارف میفرمود که ان وعده که حضرت امام حسین عم با خدا کرده بود این بود که در عالم ذر ضامن گناهان شیعیان خود شده بود بانکه در راه خدا کشته شود و اهل بیت او اسیر شود واین مضمون را در مرثیه خود نیز اشاره فرموده انجاکه حکایت میکند از انحضرت بهفتاد و دو تن که به ایشان فرمود فدیتمونی وانا انما جئت لکی افدیکم من لظی بمهجتی اشتریتکم فاد یا کیف سبقتم بالشری والفدی یعنی میخواهید خود را فدای من کنید و حال انکه من آمده ام که خود را فدای شما شیعیان کنم و در راه خدا جان دهم وشما را از آتش جهنم از خدا بخرم پس شما پیشی میگیرید که خود را فدای من کنید ای برادر مهموم و مغموم شدی نمیشود مؤمن مصیبت ان حضرت را بشنود و ملول نگردد چنانچه شیخ عارف میفرمود که هر که مصیبت امام حسین نزد او مذکور شود و چشم او گریان نشود یا پشت او و پوست او نلرزد یا دل او محزون نشود در مصیبت انحضرت پس او در تحت این آیه داخل است فاذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون یعنی هرگاه گفته شود به ایشان که بگوئید لا اله الا الله تکبر میکنند پس تکبر میکنید بجهة انکه ان حضرت از همه ارکان توحید وارکان توحید است وگریستن بر او از محبت اوست واقرار داشتن به امامت او پس کسیکه دل او قساوت بهم رساند چشم او گریان نمیشود و موحد نیست لاحول ولاقوة الا بالله

مجلس سیم دریاری کردن دین خدا در هر زمان بنوعی

اما بعد فقد قال الله تعالی فی کتابه المعلی یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله فامنت طائفة من بنی اسرائیل وکفرت طائفة فایدنا الذین امنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین جناب مقدس الهی جل وعلا وتقدس وتعالی در کلام حمید مجید خود میفرماید ای جماعت مؤمنان باشید شما انصار خدا ویاری کنندهٔ دین خدا هم چنانکه گفت عیسی بن مریم بحواریین خود که کیست انصار من ویاری کننده دین خدا حواریون گفتند مائیم انصار خدا پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند وگروهی کافر شدند پس ظفر دادیم مؤمنان را بر دشمنان ایشان پس گردیدند بر ایشان غالب آمده شده بدان ای برادر که همه دوستان خدا نصرت ویاری دین خدا ویاری خدا کرده اند در اعزاز دین الله واعلاء کلمات الله کوشش نموده اند بانکه با دست وزبان جهاد کرده اند وامر بمعروف ونهی از منکر نموده اند ودشمنان خدا را گاهی کشته اند وگاهی لعنت کرده اند وبدست خود ایشان را آزرده اند وخورده اند وکشته اند وکشته شده اند وزبان امر بمعروف ونهی از منکر کرده اند ودر راه خدا از ملامت کننده نترسیده اند تا انکه دین خدا را عزیز کرده اند وکلمه حق را بلند کرده اند وحق تعالی سعی ایشان را قبول فرموده وگناهان ایشان را آمرزیده وسیئات ایشان را تکفیر فرموده ودر کتاب مجید خود گاهی ایشان را جند الله نام برده وگاهی حزب الله وگاهی انصار الله نامزد فرموده است بدانکه اول کسیکه نصرت دین خدا کرد محمد کمال جهاد نمود جناب رسول خدا بود ودر زیارت آن حضرت مذکور است که اشهد انک قد نصحت

لانّک وجاهدت فی سبیل ربک وعبدته مخلصاً حتّی اتاک الیقین ولعد ازان از انحضرت امیر المؤمنین که در حیات ان حضرت بامشرکان و بت پرستان جهاد نمود و سعی بلیغ فرمود و در مهمات آن حضرت با منافقان و ملحدان مثل اصحاب جمل و صفّین و نهروان واما نصرت امام حسن علیه السلام دین خدا را آن صلحی بود که با معاویه نمود دین خدا را از شر او محافظت فرمود و آن صلح از دنیا و ما فیها بهتر بود اگرچه منافقین بران حضرت اعتراض کردند و نفهمیدند حکمت آن را و نصرت امام حسین ع دین خدا را همان شهادت او بود و ختم نمود نصرت را که بهتر از ان ممکن نمیشود و در زیارت آن حضرت مذکور است اشهد انّک قد اقمت الصّلوة واتیت الزّکوة وامرت بالمعروف ونهیت عن المنکر والضاً در زیارت آن حضرت السلام علیک یا ناصر دین الله واما نصرت هفتاد و دو تن از شهدای کربلا دین خدا همان نصرت و یاری نمودن ایشان بود آن حضرت را تا کشته شدند و معصوم ان سعادتمندان را در زیارت ایشان خطاب نمود السلام علیکم یا انصار دین الله السلام علیکم یا انصار رسول الله السلام علیکم یا انصار امیر المؤمنین ع السلام علیکم یا انصار فاطمة الزّهراء سیدة نساء العالمین السلام علیکم یا انصار ابی محمّد الحسن بن علی ع یا انصار ابی عبد الله بابی انتم وامّی وعلما و صلحا و شهداء و صدّیقان نیز یاری کرده اند و بالجمله همه دوستان خدا کرده اند این عمل را و اکنون نوبت ما و شماست که خود را داخل کردانیم و بقدر مقدور مرتبه از این شرافت را برای خود تحصیل کنیم و از جند الله و حزب الله وانصار الله بهرهٔ داشته باشیم و در اعزاز دین الله و اعلاء کلمة الله فی الجملة کوشیده باشیم و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع مرویست که حواریّین عیسی شیعه انحضرت بودند و شیعیان ما حواریّین ما اهل بیت اند و حواریّین عیسی اطاعت انحضرت نکردند بانقدری که حواریّین ما اطاعت ما میکنند زیرا که عیسی ع بحواریّین گفت من انصاری الی الله قال الحواریّون نحن انصار الله کیست یاوران من بسوی خدا در اقامه دین خدا حواریّون گفتند که ما یاوران خدائیم بخدا قسم که یاری او نکردند و رفع شرّ یهود را از او ننمودند و با یهودان از جانب او جنگ نکردند و شیعیان والله از وقتی که پیغمبر خدا ص از دنیا رفته تا حال یاری میکنند و با دشمنان ما جنگ می کنند و هرگاه دشمنان ما ایشان را بسوزانند و آزار دهند و از شهرهای خود بیرون کنند دست از محبّت ما اهل بیت برنمی دارند خدا از جانب ما ایشان را جزای خیر دهاد فی الزّیارة الجامعة وجعل صلواتنا علیکم وما خصّنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا وطهارة لانفسنا وتزکیة لنا وکفّارة لذنوبنا فکنّا عنده مسلّمین بفضلکم ومعروفین بتصدیقنا ایّاکم و معصوم فرموده رحم الله شیعتنا انّهم اوذوا فینا ولم نؤذ فیهم شیعتنا منّا قد خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بنور ولایتنا یعنی خدا رحمت کند شیعیان ما را بدرستیکه اذیت رسید شده اند بسبب ما و ما اذیت رسیده نشدیم بسبب ایشان پس ای برادر هرگاه اهل عصمت را نمیتوانی که بدست یاری کنی پس به زبان ایشان را یاری کن و مدح و ثنای ایشان بگو و بدل دوست دار و آرزوی نصرت و یاری ایشان نما و در مصائب ایشان مهموم و مغموم شو و هرگاه دشمنان ایشان را نمی توانی که بقتل آوری پس بزبان بر ایشان زخم بزن و روحهای پلید ایشان را بشمشیر لعن و نیزه طعن و خنجر نفرین مجروح گردان و رؤس آن ارواح خبیثه را

نسخه بدل با مرد

از اجسام ایشان بشمشیر لعن جدا کن و به نیزهٔ طعن انهارا پاره پاره نما و بخنجر نفرین ایشان را یکباره مضمحل گردان
جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان آنچه زخم زبان کند با تن زخم شمشیر جان ستان نکند
چون چنین کنی یاری دین خدا کرده و از جملهٔ انصار لعد خواهی بود و در سلک جند الله و حزب الله نیست خواهی شد
چنانچه روایت کرده شیخ فخر الدین طریحی در مقتل خود از علی بن عاصم کوفی که گفت بخدمت امام حسن عسکری ع عرض کردم
یا سیدی انی عاجز ان نصرتکم بیدی و لست املک غیر موالاتکم والبرائة من اعدائکم واللعن علیهم فی خلواتی فکیف حالی
یا سیدی ای آقای من بدرستیکه من عاجز شدم از یاری شما بدست خود کار دیگر نمیتوانم کرد مگر آنکه شما را دوست
بدارم و از دشمنان شما بیزاری جویم و لعنت کنم ایشان را در خلوتهای خود پس چگونه است حال من ای آقای من
حضرت فرمود که رسول خدا فرمود من ضعف عن نصرتنا اهل البیت ولعن فی خلواته اعدائنا بلغ الله صوته الی جمیع الملائکة
پس هر زمان که لعنت کند یکی از شما دشمنان ما را مساعدت و یاری کند او را جمیع ملائکه و لعنت می کنند کسی را که
لعنت نکند ایشان را و چون ملائکه صدای او را بشنوند استغفار کنند از برای او و ثنا کنند بر او و گویند خداوندا صلوات
بفرست بر روح این بنده خود که نهایت سعی کرده در یاری دوستان خدا و اگر بیشتر از این قادر میبود بیشتر
می کرد پس ندا از جانب حق تعالی آید که ای ملائکه من به تحقیق که مستجاب کردم دعای شما را در خصوص این بنده خود
شنیده ام ندای شما را و صلوات فرستادم بر روح او و ارواح نیکوکاران و جعلته من المصطفین الاخیار و گردانیدم
او را از برگزیدگان و خوبان و قریب باین در نهج البلاغه مسطور است که حضرت امیر المؤمنین فرمود لا تستعجلوا بما لم یعجل الله
لکم فانه من مات منکم علی فراشه وهو علی معرفة حق ربه وحق نبیه وال نبیه کان کمن مات شهیدا و وقع اجره علی الله و استوجب
ثواب ما نوی من صالح عمله وقامت النیة مقام اصلاته بسیفه فان لکل شیئ مدة و اجلا یعنی تعجیل مکنید چیزی را که خدا از
برای شما تعجیل نفرموده پس بدرستیکه هر که بمیرد در رختخواب خود و حال آنکه او عارف باشد بحق پروردگار خود و بحق پیغمبر خود
و آل پیغمبر خود میباشد مثل کسی که شهید مرده باشد و اجر او بر خدا باشد و مستوجب میشود ثواب آنچه را که قصد دارد
از عمل صالح و باشد نیت جهاد کردن او بجای شمشیر از نیام کشیدن او پس بدرستیکه از برای هر چیزی مدتی
و وقتیست پس از این حدیث شریف رسید که از برای امثال ما شیعیان و محبان که از سعادت خدمت
پیغمبر ص و امام ع که دوریم و دستی بدان نداریم و امام زمان ما نیز غایب است و خواهیم که ثواب شهیدان را دریابیم
حق بما فرجی عطا فرموده است و چیزی چند بما شفقت کرده است تا آنکه ما نیز مانند شهیدان از این مرتبه
و از این ثواب نیز محروم نباشیم هر گاه آن چیزها را عمل کنیم یا برما واقع شود چنانچه در احادیث صحیحه
و معتبره وارد شده است که هر گاه کسی بطاعون بمیرد شهید مرده است و هر که به آزار شکم بمیرد شهید
مرده است و هر که خانه بر سر او خراب شود و شهید مرده است و هر که در غریبی بمیرد شهید مرده است
و هر که در طلب علم بمیرد شهید مرده است و هر که بنشیند در میان اذان و اقامه نماز مغرب ثواب کسی دارد
که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا و هر که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را در وقت سحر و افطار

در ماه رمضان بخواند چنانست که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود غلطیده باشد و هر زنی که در
ولادت بمیرد ثواب شهید دارد و هر زنی که ادب شوهر را نگاه دارد و در خدمت خانه او بسیار بکشد و چون شوهر را غمناک
ببیند او را تسلی دهد و امر بصبر فرماید نصف ثواب شهید دارد و خدا کارکنان دارد و آن زن یکی از کارکنان خداست
فی الحدیث جهاد المرأة حسن التبعّل و هر که بر سر اهل و مال خود کشته شود با شهید شریک خواهد بود و هر که در روز عید غدیر
حضرت امیر المؤمنین را زیارت کند و دو رکعت نماز کند مانند کسی است که با حضرت رسول و امیر المؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع
شهید شده باشد و هر که در شب عاشورا نزد قبر امام حسین ع باشد و آن حضرت را زیارت کند در روز قیامت محشور شود
بخون آلوده بهیأت شهداء کربلا در میان ایشان محشور گردد و هر که در شب یا در روز عاشورا او زیارت کند آنحضرت را
چنان باشد که در پیش روی او شهید شده باشد و نشناسد او را که از آنها که با آنحضرت شهید شده باشند و یاری کرده باشند
و هر که به زیارت قبر امام حسین ع رود و در عرض راه بمیرد شهید مرده است و از جمله آن چیزهائی که ثواب شهید شدن دارد آرزو
کردن است چنانچه در کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است که هر که را در خاطر گذرد که کاشکی من آن روز بودم تا در پیش روی
سید الشهداء ع جان خود را فدا می کردم ثواب مثل کسی باشد که با آن حضرت شهید شده باشد و چنانکه در کتاب نهج البلاغه
مذکور است بدانکه آن کتاب کتابی است عجیب و علما و عارفان می یابند آن چه چیز است و قدر و قیمت آن را میدانند
بدانکه آن کلام خداست که بر زبان مبارک امیر المؤمنین ع جاری شده است هم چنانکه قران کلام خداست که بر زبان
پیغمبر جاری شده است و بالجمله مسطور است در آن که حضرت امیر المؤمنین ع بعد از آنکه خدا او را بر اصحاب جمل ظفر داد
بعضی از اصحاب بعرض آن جناب رسانیدند که وَدِدتُ انَّ اخی فلاناً کانَ شاهدنا لیری ما نصرک الله به
علی اعدائک دوست میدارم که فلان برادر من در این جهاد با ما بود حاضر تا آنکه ببیند خدا چگونه ترا بر دشمنان تو نصرت
و یاری داد یعنی ثواب جهاد در می یافت حضرت فرمود اهوی اخیک معنا آیا خواهش برادر تو با ما بود گفت بلی حضرت فرمود
فَقَد شَهِدَنا والله پس او با ما در این جهاد بود حاضر بخدا قسم لقد شهدنا فی عسکرنا هذا قوم فی اصحاب الرجال و ارحام النساء
سیرعف بهم الزمان و یقوی بهم الایمان هر آینه به تحقیق که حاضر بودند ما را در این لشکر ما جماعتی که
هنوز در پشت پدرها و ارحام مادرهایند و زود باشد که بیرون آورد ایشان را زمانه بزودی چون بیرون آمدن خون از
بینی و ایمان بسبب ایشان قوی شود و در غزوه صفین که با معاویه اتفاق افتاد آنحضرت را موافق بعضی از روایات نود
هزار لشکر بود که اکثر ایشان سیزده ساله بودند و چون پای مبارک در رکاب گذارد برگشت و بلشکر خطاب نمود که کجا
رفتند آنانی که میگفتند پسر ابوطالب شجاع نیست والله من از همه فرزندان آدم شجاع ترم اگر پدران ایشان را میکشتم
اینها از کی بهم میرسیدند و این آیه کریمه را تلاوت فرمود که یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ و یُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ
و بالجمله هر که آن حضرت و اولاد امجاد او را نصرت کند و یاری نماید یا بشمشیر یا بسنان یا بگفتار و زبان یا کی
از اینها پس او از انصار الله و از اهل نجات و سعادت و بهشت خواهد بود چنانچه شیخ صدوق رحمه الله در کتاب
خصال از حضرت صادق ع از پدرش از جدش امیر المؤمنین ع که فرمود انّ للجنة ثمانیة ابواب به تحقیق که بهشت را هشت در

یکدر را ازان داخل میشوند پیغمبران و از یکدر داخل میشوند شهیدان و صالحان و از پنج در دیگر داخل میشوند شیعیان و دوستان پس من
ایستاده باشم بر صراط و دعا کنم و گویم که رب سلّم شیعتی و محبّی و انصاری و اولیائی و من تولّانی فی الدار الدنیا
پس ندائی از میان عرش آید که قد اجیبت دعوتک و شفعت فی شیعتک به تحقیق که دعای تو مستجاب است و شفاعت
تو در شیعیانت مقبول است و یشفع کل رجل من شیعتی و من تولانی و نصرنی و حارب من حاربنی بفعل او قول فی سبعین الفا
من جیرانه و اقربائه و شفاعت می کند هر یک از شیعیان من و دوستان من و یاری کنندگان که با دشمنان من محاربه
کرده اند بفعل یا قول در حق هفتاد هزار کس از همسایه گان خود و خویشان خود و یک در داخل میشوند ازان سایر مسلمانان
که بوحدانیت خدا شهادت داده اند و کلمه طیبه لا اله الا الله گفته اند و در دل ایشان بمقدار ذره از بغض ما اهل بیت نبوده است
و حکایت عمرو لیث الصفار مشهور است که آرزوی نصرت و یاری امام حسین ع نمود و به این سبب بچه مراتب عالیه رسید
این است حکایت که عمرو لیث در روزی عرض لشکر خود را امید مقرر داشت که هر امیری و سرداری که با هزار مرد مکمّل و مصلّح
بر او عرض کنند و گرز طلائی با و دهند چون از عرض لشکر فارغ شد صد و بیست مرد با گرز طلا ایستاده بودند که علامت صد و
بیست هزار کس بود چون عدد لشکر خود را باین مرتبه دید خود را از اسب بر زمین انداخت و سر بسجده گذارد و روی بر خاک
مالید و گریست بعد از مدت مدیدی که سر از سجده برداشت ندیمی از ندماء که در خدمت او دلیر و گستاخ بود در راه
سخن داشت پیش آمده گفت ایها الامیر کسی را که این لشکر و حشم باشد کارهای ساخته و مهمات او پرداخته است باید بخندد
و بخنداند نه آنکه بگرید و بگریاند این نه وقت گریه و فریاد است وقت شادی و مبارکباد است این گریه و زاری چیست
سلطان گفت که چون دیدم که عدد لشکر من بصد و بیست هزار رسیده واقعه هائله کربلا بخاطرم رسید و حسرت بردم آرزو
کردم که کاش دران روز باین لشکر دران صحرا بودم تا دمار از کفار بر می آوردم تا من نیز جان را فدا میکردم تا موجب
درجات من میشد و چون سلطان را وفات رسید در خوابش دیدند که تاج مکلّل بر سر و کمر بند مرصّع بر میان و حوران
در پیش و غلمان در چپ و راست از او پرسیدند که این قرب و منزلت و این شان و شوکت از چه یافتی گفت خداوند تبارک و تعالی
دشمنان مرا از من راضی گردانید و مرا بیامرزید بسبب آرزوئی که دران روز عرض لشکر کردم و نسبت بمعاونت کربلا دران روز
بخاطرم آمد این روز دستگیر و فریادرس من شد و حضرت امام رضا ع در حق دعبل خزاعی که ذکر مصیبت میکرد و می گریست
و میگریانید فرمود به او که مرحبا یا دعبل مرحبا بناصرنا بیده و لسانه و او را بسبب این عمل از جمله یاری
کنندگان دین خدا و انصار اهل بیت ع محسوب فرمود و از جمله اشخاص که یاری دین مبین کردند هفتاد و دو تن رضوان الله
علیهم بودند و نعم ما قیل لقد قصدوا اطفاء نور محمد ص بقتل حسین منبع العلم والحیا فعادوا قوم کرام مطهّر من الرجس والادناس
فی البشر و الملاء و فازوا بفوز لا یفاز بمثله و ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و فضیلت این بزرگواران همین بس که معصومی
مانند امام جعفر صادق ع در وقت زیارت کردن این هفتاد و دو تن بفرماید که پدر و مادرم فدای شما باد و پدران حضرت
امام محمد باقر ع معصوم است یعنی معصومان فدای شما باد اگر تو مرد عارفی هر آینه میفهمی از کلمه بابی انتم و امی که معصومی
بفرماید چه فضیلت است ایشان را که تقریر نمیتوان کرد و نیز در احادیث آمده که جبرئیل خبر داد رسول را که چون آن گروه سعادتمند بسوی

[س]عادت شهادت بشتابند حق تعالی بدست رحمت خود قبض ارواح ایشان نماید عجب رتبه ایست رتبهٔ شهیدان در راه خدا
جهاد کردن ای برادران آرزو کنید و پیوسته بگوئید یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما تا از ثواب ایشان بهره داشته باشید فی
نهج البلاغه الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله تعالی لخاصة اولیائه و هو لباس التقوی انتهی رزقنا الله تعالی اللهم اجعلنا من جندک
فان جندک هم الغالبون واجعلنا من حزبک فان حزبک هم المفلحون واجعلنا من اولیائک فان اولیائک لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون

مجلس چهارم در تولد امام حسین و بعضی از فضایل آنحضرت و محبوب بودن او

اما بعد قال الله تبارک و تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا
حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا
ترضاه و اصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک و انی من المسلمین جناب اقدس الهی در کتاب مجید خود میفرماید که وصیت کرده ایم
انسان را به پدر و مادرش احسان کند بجهة آنکه مادر او را بکراهت و ناخوشی برداشته و به آن حامله شده و بکراهت و ناخوشی
وضع حمل او نموده و وقت حمل او و تا شیر باز گرفتن سی ماه شد که شش ماه زمان حمل و بیست و چهار ماه زمان شیر دادن تا آنکه
چون رسید بزمان اشتداد عقل و رسید بچهل سال گفت ای پروردگار من الهام کن مرا باینکه شکر کنم آن نعمت عظیمی که انعام
فرموده بر من و بر پدر و مادر من و اینکه عمل شایسته بکنم که تو به پسندی از او و صالح و شایسته گردان بعضی از ذریت مرا بدرستیکه
من از جمله مطیعان و منقادان توام در کتاب مستطاب کافی از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که آنحضرت فرمود که
فی الحسین نزلت هذه الآیة یعنی در حق حسین نازل شده است این آیه کریمه پس بنابرین حدیث شریف معنی و تاویل این آیه مبارکه
چنین مینماید که شاید مراد این باشد که اراده فرموده است حق تعالی از این انسان انسان کامل را که یعنی فاطمه او را بکراهت
برداشت و حامله شد و بکراهت و ناخوشی او را وضع حمل نمود از این جهة که خبر شهادت و کشته شدن او را شنید و حدیثش
را مذکور خواهیم نمود و حمل او شش ماه بود چنانچه وارد شده که حق تعالی یحیی را بحضرت ذکریا کرامت فرمود
مانند حضرت امام حسین نیز شش ماه بود و مراد از نعمت عظیمی که به آنحضرت و والدین او داده است عصمت باشد
وان اعمل صالحا که پسند خدا باشد شهادت باشد و مراد از قول و اصلح لی فی ذریتی آن نه معصومی که از نسل پاک او پدید آمدند
و مراد از توبه و باز گشتن بسوی خدا آنست که توبه میکند از اینکه یک طرفة العین از عمر شریف خود را یا کلام خود را یا دست و
زبان و جوارح خود را و یا خطورات قلبیه خود را در غیر محبت او صرف نماید و مراد از اسلام و انقیاد مرتبهٔ رضا و تسلیم است
و مرتبهٔ بالاتر مرتبه رضا و تسلیم نمی باشد و در اخبار آمده از اهل بیت عصمت بسندهای معتبر از حضرت صادق ع که چون حامله
شد حضرت فاطمه ع بحضرت امام حسین ع روزی جبرئیل بر حضرت رسول صلعم نازل شد و گفت السلام علیک یا محمد ص
آیا میخواهی که بشارت دهم ترا به پسری که امت تو بعد از تو او را خواهند کشت حضرت فرمود که مرا حاجتی نیست
به چنین پسری پس جبرئیل به آسمان رفت و باز گشت و این بشارت را آورد و حضرت همان جواب فرمود باز به آسمان
عروج کرد و برگشت و در مرتبه سیم همان بشارت را آورد چون حضرت فرمود که مرا به آن حاجتی نیست جبرئیل
گفت که پروردگار تو میفرماید که وصیت و امامت در فرزندان او قرار داده ام حضرت رسول ص که این خبر شنید فرمود

که رضی

در تولد امام حسین ع

که راضی شدم پس حضرت بخانه فاطمه آمد و فرمود که جبرئیل امین بشارت چنین از جانب رب العالمین آورده حضرت
گفت من چنین فرزند را نمیخواهم حضرت رسول ص فرمود ای فاطمه پروردگار من امامت و وصیت را در فرزندان او قرار داده
پس حق تعالی این آیه را فرستاد که گذشت پس حضرت فرمود که هرگز دیده اید زنی به پسری حامله شود از روی کراهت
او را بر زمین گذارد از روی کراهت ولکن فاطمه زهرا چنین بود و در بعضی از روایات است که حضرت رسول ص فرمودند
بفاطمه در وقتیکه خبر شهادت امام حسین را شنید و ملول شد و گریان و نالان شد حضرت دست مبارک بر دل فاطمه گذارد
واشک از چشمهای او پاک می کرد المعوض من قتله ان الائمة من نسله والشفاء فی تربته واجابت دعا تحت قبته
و عدم احتساب ایام زائره جائیا و راجعا من عمره فاطمه عرض کرد یا رسول الله ص چون نفع شهادت او از برای امت است
راضی شدم آیا شهادت او در زمان شما خواهد بود حضرت فرمودند که نه من باشم نه تو نه پدرش علی ع فاطمه نعره کشید و گفت
آه آه پس که بر فرزندم حسین خواهد گریست فرمود در زمان آخر الزمان زنان امت من مادرانه و مردان ایشان پدرانه گریه کنند
یا فاطمه گواه باش که زنان ما از روزیکه شنیدند که سر زینب بی چادر است آرام ندارند منقول است از حضرت فاطمه ع
که فرمود چون شش ماه از حمل فرزندم حسین گذشت در شبهای تار احتیاج بچراغ نداشتم و چون بخلوت می نشستم در جای
نماز خود صدای تسبیح و تقدیس حق تعالی از شکم خود می شنیدم و وارد شده که آن حضرت شیر نخورد نه از فاطمه نه از زن دیگر
برای آنکه شیر آنحضرت خشک شده بود و جناب رسول الله ص مرضعه طلبیدند و نیافتند پس او را بخدمت حضرت رسول می آوردند
و حضرت انگشت ابهام خود را در دهان او می گذارد و می مکید انقدری که کافی باشد او را دو روز سه روز و بروایت
دیگر زبان شریف خود را در دهان مبارک او میگذاشت و غذا میداد او را و همچنانکه غذا میدهد مرغ جوجه خود را فنبت
لحم الحسین من لحم رسول الله و دمه من دمه پس روئید گوشت امام حسین ع از گوشت پیغمبر و خون او از خون پیغمبر ص و از این جهت
آنحضرت شبیه ترین مردم بود به پیغمبر ص و بعضی از مردم که رسول خدا را دیده بودند چون سر مبارک آنحضرت را در شام
یا در عرض راه میدیدند گمان می کردند که این سر رسول خداست ص که بر نیزه کرده اند و بروایت ابن عباس رضی الله عنه چون حضرت
امام حسین ع متولد شد و جمیع ذرات وجود از نوران برگزیده معبود منور و صاحب ضیاء گردیدند خدای تبارک امر کرد
بمالک جهنم که آتش جهنم را فرو نشان و وحی فرمود به رضوان خازن بهشت که بهشت را زینت کن و او را بیارای و بحور العین
وحی کرد که خود را زینت دهید و بزیارت یکدیگر روید و ملائکه را امر فرمود که صفها را بیارائید و صدا به التسبیح و تقدیس و تحمید
بلند کنید برای کرامت فرزندی که برای حبیب من محمد بهم رسیده است و وحی کرد بجبرئیل که هزار قبیل از ملائکه هر قبیلی هزار هزار
ملک باشد بر اسبان ابلق که بر پشت آنها زینهای در و یاقوت است سوار شوید و به تهنیت و مبارک باد پیغمبر روید
ای جبرئیل حبیب مرا خبر ده که این مولود را حسین نام کردم پس جبرئیل با آن قبایل ملئکه از آسمان به زمین نزول نموده
و ولادت باسعادت آن حضرت روز سیم ماه شعبان است و علماء گفته اند که غسل و زیارت ان حضرت سنت است
در آن روز و همچنین مستحب است که این دعا نیز در این روز خوانده شود که اللهم انی اسئلک بحق المولود فی هذا الیوم الموعود
بشهادته قبل استهلاله و ولادته بکته السماء و من فیها والارض و من علیها قتیل العبرة و سید الاسرة یعنی خدایا از تو

...دس می کنم بحال کسی که امروز متولد شده و وعدهٔ شهید شدن او را دادند پیش از آنکه بدنیا آید و گریستند بر او آسمانها و هر که
در آنها بود و زمینها و هر که در آنها بود و کشتهٔ گریه و اشک است که نام مبارک او نزد هیچ مؤمنی مذکور نمیشود مگر آنکه
گریان می گردد و اشکش جاری میشود و در آخر این دعا است و عاذ فطرس بمهده فنحن عائذون بقبره من بعده یعنی خدایا
فطرس پناه برد بگهوارهٔ آنحضرت پس ما پناه می بریم بضریح مقدس آنحضرت بعد از او و حدیث فطرس را اگر بخواهی بشنوی
این است چنانچه شیخ طبرسی و شیخ فخرالدین طریحی و علامهٔ مجلسی رحمة الله در کتاب بحار از ابن عباس روایت کرده اند
که چون حضرت امام حسین ع متولد شد حق تعالی امر فرمود جبرئیل را با هزار قبیل از ملائکه که بزمین روند جهة تهنیت و مبارکباد
حبیب خدا از جانب پروردگار در عرض راه عبور جبرئیل امین با ملائکه مقربین بر جزیرهٔ از جزایر افتاد که فطرس در آنجا
معذب بعذاب خدا بود و فطرس از حاملان عرش الهی بود و حق تعالی او را به امری مامور فرمود او تاخیر نمود حق تعالی
بر او غضب کرد و مخیر گردانید میان عذاب دنیا و عذاب آخرت پس او اختیار کرد عذاب دنیا را پس برق غیرت الهی در
رسید و پر و بال وی را بسوخت و رتبه اش پست گردید و از صفوف ملائکه اخراج شده در آن جزیره افتاد و هفتصد سال
بر پاهای خویشتن معلق آویخته بود و حیوانی بر او نمیگذشت مگر آنکه از دور او میسوخت پس چونکه احساس جبرئیل و ملائکه کرد که از
آسمان بزمین می آمدند نمود فطرس گفت ای برادر بکجا میروی گفت حق تعالی بحبیب خود مولودی انعام فرموده میروم که آنحضرت را
از جانب حق تعالی مبارکباد و تهنیت گویم فطرس گفت ای جبرئیل هفتصد سال است که من درین جزیره معذبم و سینهٔ من تنگ
شده و طاقت من طاق گردیده و صبر از من برخواسته آیا میشود که مرا همراه خود ببرید به نزد پیغمبر صلعم که شاید شفاعت مرا
نزد حق تعالی کند پس جبرئیل او را در کنار ریشی از پرهای خود برگرفت و همراه آورد بخدمت پیغمبر صلعم و تهنیت نمود آنحضرت را
از جانب خدا و از جانب خود پس حال فطرس را بموقف عرض رسانید پس چون حضرت شنید نقل فطرس را فرمودند یا جبرئیل
قل له یقوم و یمسح جناحه بمهد هذا المولود بگو ای جبرئیل فطرس را که برخیزد و خود را بر گهوارهٔ حسینم بمالد پس فطرس
برخواست و خود را بر گهوارهٔ امام حسین ع مالید پس بقدرت حق تعالی همان ساعت پر و بال شکسته و سوختهٔ او بازگشت و معلوم شد که
حق تعالی او را آمرزید و عفو فرمود این است معنی و عاذ فطرس بمهده فنحن عائذون بقبره من بعده خداوند عالم نصیب فرماید
که بزیارت قبر مطهر آنحضرت مشرف گردیم بخصوص روز عرفه و شب عاشوراء بالجمله چون فطرس از برکت آن حضرت عافیت
یافت و آمرزیده شد عرض کرد یا رسول الله بدان که امت تو همین فرزند تو را شهید می کنند و از برای او بر من مکافاتی است
یا محمد صلعم زیارت نمی کند او را زائری مگر آنکه زیارت او را به آن حضرت میرسانم و سلام نمی کند او را سلام کنندهٔ مگر آنکه سلام او را
به آنحضرت میرسانم و صلوات نمیفرستد صلوات فرستندهٔ مگر آنکه صلوات او را به آنحضرت میرسانم پس به آسمان پرواز کرد و به برکت
سید الشهداء ع دم می گفت کیست مثل من و من آزاد کردهٔ حسینم و آزاد کردهٔ جد بزرگوار اویم در حدیث است که بعد از شهادت
آنحضرت چون فطرس بر آن قضیه مطلع شد عرض کرد الهی چه بودی که مرا ماذون فرموده بودی که با رفقای خود قبل از
شهادت آن بزرگوار بزمین رفتم و با دشمنان او حرب کرده بودم خطاب رسید که اگر آن صورت وقوع نیافت حالا
با هفتاد هزار فرشته که تابع تو اند برو و بر سر قبر وی ملازم شو صبح و شام بر او گریه کن و ثواب آن را خود را با نها ببخش

فطرس در

که در مصیبت او گریانند پس فطرس با تابعین خود در زمین کربلا فرود آمدند و هر صبح و شام گریانند بر آن حضرت و آب دیدهٔ خود را به تعزیه داران حسین می بخشند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود اذا اراد الله خیرا قذف فی قلبه حب الحسین ع هرگاه اراده کند حق تعالی بندهٔ خیر را می اندازد در دل او محبت امام حسین ع را و در حدیث دیگر فرمود که حسین منی و انا من حسین ع احب الله من احب الحسین ع حسین از من است من از حسینم خدایا دوست بدار هر که حسین ع را دوست بدارد و در حدیث دیگر فرمود من احبنی فلیحب هذین هر که مرا دوست بدارد پس باید دوست بدارد این دو ما را و اشاره بحضرت امام حسن ع و امام حسین ع نمود و وارد شده که روزی آن بزرگوار با جمعی از اصحاب خود در بعضی از کوچهای مدینه میگذشتند که ناگاه بکودکی چند برخوردند که در آن راه بازی می کردند پس حضرت رسول ص در نزد یکی از آن کودکها نشستند و پیوسته میان دو چشم او را می بوسیدند و با او ملاطفت میفرمودند و او را در کنار خود می نشانیدند و نهایت مهربانی نسبت به او بعمل میاوردند پس بعضی از اصحاب بعرض مقدس او رسانیدند که یا رسول الله ص نمیدانیم که این کودک فرزند کیست و این گل از کدام بوستانست و این ثمره از کدام شجره است که او را مشرف به این شرافتها فرمودید حضرت در جواب فرمودند ای اصحاب ملامت مکنید مرا بدرستیکه من دیدم همین کودک را که روزی با حسینم بازی می کرد و دیدم او را که خاک قدم او را بر می گرفت و بر صورت و چشمهای خود میمالید من از آن روز دوست داشتم این کودک را از آنجهت که حسین را دوست داشته فاحببته لحب الحسین ع و در روز قیامت شفیع او و شفیع پدر و مادر او خواهم بود و جبرئیل مرا خبر داده که این کودک از اهل خیر و صلاح خواهد بود و از آن کسانی خواهد بود که فرزندم را در صحرای کربلا یاری خواهند نمود و از جملهٔ اعوان و انصار او است پس به این جهت من او را دوست داشتم و او را اکرام نمودم از برای حسین ع و از بعضی ثقات روایت کرده اند که آن کودک حبیب ابن مظاهر اسدی بود و از حضرت سید الشهداء ع منقول است که فرمود آمدم نزد جدم رسول خدا ص و دیدم ابی ابن کعب نزد آنحضرت نشسته پس جد بزرگوارم بمن فرمود که مرحبا بک یا زین السموات والارض خوش آمدی ای کسیکه توئی زینت آسمانها و زمینها ابی گفت یا رسول الله ص آیا می تواند بود که کسی غیر از تو زینت آسمانها و زمینها باشد حضرت فرمود ای ابی بن کعب والذی بعثنی بالحق نبیا ان الحسین ابن علی ع فی السموات اعظم مما هو فی الارض و اسمه مکتوب عن یمین العرش قسم بخداوندی که مرا بحق به پیغمبری فرستاده بدرستیکه حسین ابن علی ع در آسمانها عظیم تر است از آنچه در زمین است و نام او نوشته شده بر طرف راست عرش الهی ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة بدرستیکه حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است پس جناب نبوی ص دست امام حسین را گرفت و گفت ایها الناس این حسین ابن علیست الا فاعرفوه و فضلوه کما فضل الله آگاه باشید پس بشناسید او را و عارف شوید باو و فضیلت دهید او را هم چنانکه خدا او را فضیلت داده این حسین جدش در بهشت است و جده اش در بهشت است و پدرش در بهشت است و مادرش در بهشت است و برادرش در بهشت است و عم او در بهشت است و عمهٔ او در بهشت است و خال او در بهشت است و خالهٔ او در بهشت است و دوستان او در بهشتند و دوستان دوستان او در بهشتند و شیخ عارف میفرمود که من در احادیث دیده ام که لفظ محب را سه مرتبه یا چهار مرتبه فرموده اند که محب محب محب محبنا فی الجنه دوستان دوستان دوستان ما در بهشتند و فرمود که در حدیث آمده که چون فضایل اهل بیت

رسول خدا ص یعنی امام حسن ع امام حسین ع

عصمت مذکور شود کرام الکاتبین میروند و ملائکه کروبین می آیند نجهة کرام الکاتبین مزد ر البقدر عمل می نویسند ولکن دانه قیمتی را بهاء آن را نمیدانند مگر آنکه جوهرشناس آید و قیمت آن جوهر را بداند و از طاوس یمانی منقول است که چون حضرت امام حسین علیه السلام در مکان تاریک می نشست مردم راه می یافتند بان حضرت بسبب روشنائی و نوری که در جبین مبین و گلوی مبارک او بود و از این جهة بود که رسول خدا صلعم بسیار می بوسید جبین و گلوی او را خدا دمبدم لعنت کند آنها را که آن جبین را مجروح و خون آلود کردند و آن گلو را بخنجر ظلم و ستم بریدند دارد شده که روزی جبرئیل بنزد حضرت رسول صلعم آمد در وقتیکه آن حضرت امام حسین ع را در کنار داشت و حلق و روی او را می بوسید و گاهی او را بر سینه خود مینهاد در آن وقت امام حسین چهار ساله بود جبرئیل گفت یا رسول الله او را دوست میداری فرمود چگونه دوست ندارم و حال آنکه نور دیده من است و تعویذی بر رشته بسته در گردن امام حسین ع و اثر آن رشته مانند خطی در گردن مبارکش پدید آمده بود جبرئیل در آن خط مینگریست و سر می جنبانید سید عالم بحضرت روح الامین ع گفت ای برادر بر اثر آن مینگری و تفکر می کنی جبرئیل گریان گردید گفت یا رسول الله روزی باشد که در زمین کربلا حلق او را بر اثر این رشته بخنجر آبدار بریده باشند و جسد نازنین او را بغوطه خون ساخته باشند و جانهای اهل بیت را مجروح کرده باشند حضرت رسول زار زار گریست چنانچه حدیث دارد که در وقتی که آن حضرت غش کرده بود از آن زخمهای بیشمار شمر نابکار بجهة عمر سعد ناپایدار که میگفت عجلوا عجلوا اشتاب کنید در کشتن او آمد بر بالای سینه که صندوق علوم ربانی بود نشست حضرت بهوش آمد فرمود ای ملعون تو کیستی که بمکان بلندی بالا رفته آن ملعون گفت منم شمر حضرت فرمود آیا تعرفنی آن ملعون گفت خوب ترا میشناسم امک الزهراء و ابوک علی المرتضی و جدک المصطفی صلعم حضرت فرمود وای بر تو اگر مرا میشناسی پس چرا مرا بقتل میآوری گفت بجهة جایزه یزید حضرت فرمود جایزه جدم که شفاعت است بهتر است یا جایزه یزید آن ملعون گفت یکدانگ جایزه یزید نزد من بهتر است از تو و پدر تو و مادر تو و جد تو در آن ساعت تشنگی آنحضرت به نهایت رسیده بود و زبان شریفش از غایت عطش میخائید حضرت فرمود برکاه چاره نیست بجز کشتن پس شربتی آب بمن بده آن ملعون گفت هیهات هیهات والله قطره آبی بتو نمیدهم تا ترا شهید کنم ذکر آنچه کرد کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی

تنی که زرتبه جبریل امین به جنبانش	میان دجلهٔ خون شمر ملعون کرد غلطانش	تنی که رشته زهرا لباسش بود و اندر
سه روز اندر خفتند اندر بیابان آن عریانش	تنی را که ز شرف بر سینه شمر مکان دادش	بزیر سم مرکب ساختند با خاک یکسانش
ندادند آب اندر خیمه آتش افروختند آتش	نداشتند گویا کوفی و شامی مسلمانش	سر شرا از جفا زیب سنان کردند پس آنگه
بشهر و کوچه و بازارها دوانندش		

و از فضایل آن حضرت آن است که در طفولیت آنحضرت فاطمه بپای گهواره امام حسین بخواب بود همین که بیدار شد دید گهواره متحرک است و قائلی ذکر خواب می کند و پیدا نیست عرض کرد بخدمت حضرت رسول صلعم حضرت فرمود یا فاطمه آن جبرئیل بود که ذکر خواب بجهة حسین ع میکرد و وارد شده است که روزی آن حضرت در دامن حضرت رسول بول کرد خواستند که در اثنای بول او را بردارند فرمود بول فرزندم را قطع مکنید پس آبی طلبیدند و آن موضع را شستند منقول است که روزی حضرت رسول صلعم نماز میکردند چون بسجده رفتند امام حسین ع بر پشت او سوار شد حضرت صبر کردند تا او بزیر آمد و سر از سجده برداشت پس آن حضرت را در بر گرفت و نماز کرد تا گاه

شد

شد از لیث بن سعد منقول است که جناب نبوی صلعم روزی با گروهی از اصحاب نماز می کرد و امام حسین صغیر و کودک بود
و در پهلوی پیغمبر نشسته بود چون حضرت رسول بسجده رفت او برخاست و بر پشت مبارک پیغمبر صلعم سوار شد پس حضرت سجده را
طول دادند چون خواست که سر مبارک از سجده بردارند حضرت امام حسین ع را برفق و همواری گرفت و بر پهلوی خود بر زمین
گذارد و پس سجده دویم رفتند امام حسین مرتبه دیگر بر پشت آنحضرت سوار شد و پیوسته چنین میکرد و حضرت به او چنان
میکرد تا از نماز فارغ شدند مرد یهودی در آنجا بود و نظر میکرد که امام حسین ع با جدش چه میکند حضرت با او چه میکند گفت
ابا محمد صلعم بدرستیکه شما با کودکان خود مهربانی میکنید ما معاشر یهود با کودکان خود نمیکنیم حضرت فرمود ولو انکم تؤمنون بالله
و رسوله لرحمتم الصبیان الصغار یهودی گفت من احسن سجیتک و ما احسن خلقک چه بسیار نیکوست طبیعت تو چه بسیار نیکوست
خلق تو پس یهودی مسلمان شد بجهة اخلاق کریمه که از آنحضرت مشاهده نمود و از طرق سنیان منقول است که امام حسین ع
سوار می شد بر پشت جد بزرگوار خود در بعضی نمازها و حضرت به این طریق ذکر سجده را طول میدادند که امام حسین ع از پشت
آنحضرت به اختیار خود پایین آید و چون حضرت از نماز فارغ میشد او را بر زانوی خود می نشانید و دهان او را می بوسید
و بسینه خود می چسبانید و می فرمود که رقدوها بابی و امی من احبنی فلیحب هذین بگذارید این دو نور دیده مرا که پدرم
و مادرم فدای ایشان باد هر که مرا دوست دارد باید ایشان را دوست دارد پس یکی از انصار گفت یا رسول الله
ان لی ابنا قد نشا و کبر و ما قبلته بدرستیکه مرا فرزندی است که نشو کرده است و بزرگ شده یکمرتبه او را نبوسیدم حضرت
فرمود اگر خدا رحم را از دل تو برداشته باشد من چه میتوانم کرد با تو من لم یرحم صغیرنا و لم یوقر کبیرنا فلیس منا فی شیء هر که رحم
نکند صغیر را و تعظیم ننماید کبیر را پس او از اهل بیت نیست و آشنائی بما ندارد پس فرمود لا یرحم لا یرحم و در حدیث دیگر است
که حضرت رسول صلعم را کسی بطعامی دعوت نمود پس آن حضرت در کوچه حضرت امام حسین ع را ملاقات نمود که با اطفال بازی
میکرد پس حضرت از مردم پیش افتادند و دو دست را پهن کردند و امام حسین از این طرف و آن طرف میدوید و حضرت
تعاقب او میفرمود و او را میخندانید تا گرفتند او را یکدست در زیر زنخ او گذارد و دست دیگر در عقب سر او و دهان
شریف او را میبوسید و فرمود حسین منی و انا من حسین و وارد شده که حضرت رسول صلعم گذشتند بر در حجره طاهره خاتون
محشر شنیدند که امام حسین ع گریه می کند ایستادند و فرمودند ای فاطمه ساکن گردان او را آیا ندانسته که گریه او بدرد می آورد
دل مرا پس گرفتند او را و پاک کردند اشکهای او را و بوسیدند او را و بر سینه خود چسبانیدند و ثقات روایت کرده اند که بعضی
از اعیاد امام حسن و امام حسین ع نزد جد بزرگوار آمدند و گفتند یا جداه امروز روز عید است و اطفال لباس نو دارند
و ما بخدمت تو آمده ایم و عیدی میخواهیم و آن نیست مگر لباس نوی در آنوقت نزد ایشان چیزی که لایق آنها باشد
نبود متفکر گردید پس در آنحال جبرئیل نازل شد و دو حله سفید از بهشت آورد آنحضرت بسیار مسرور شد فرمود
ای دو سید جوانان بهشت بیائید که خیاط قدرت بدست خود برای شما جامه دوخته از عالم غیب فرستاده
حسنین چون دیدند که آنها سفید است گفتند یا جداه اطفال عرب جامه رنگین دارند و ما نیز جامه رنگین میخواهیم
حضرت ساعتی تفکر فرو رفت جبرئیل گفت طشت و ابریقی حاضر کردند پس جبرئیل آب میریخت و پیغمبر دست مبارک

بمالید تا آنکه حلهٔ امام حسن ع سبز شد بخواهش او و حلهٔ امام حسین ع سرخ شد مانند یاقوت هر یک گرفته پوشیدند و مسرور و خوشحال بسوی ما در رفتند و پیغمبر بسیار مسرور شد و از جملهٔ فضایل ایشان سوار شدن ایشان است بر دوش آنحضرت در همان عید یا عید دیگر که مشهور است و وارد شده که روزی حضرت امام حسین ع در خدمت جد بزرگوار خود بود و میخواست که بخانه رود و مادرش را ببیند باران می آمد و او را ممانعت میکرد و باین سبب محزون و ملول شد چون سید عالم او را محزون دید فرمود جان جد چرا محزونی گفت ای جد بزرگوار دلم بجانب مادر میل کرده و باران از رفتن مرا منع کرده میکند حضرت دست برداشته دعا کرد و فی الفور باران ایستاد حضرت امام حسین بخانه نزد مادر خود رفت بیت تنی که داشت نگه مصطفی ز باریدنش کجا رواست که سازند تیر باران ش تنی که فاطمه اش همچو گل ببار آورد ببین چه بر سر او شمر نابکار آورد منقول است از عبد الله بن عمر که گفت دیدم پیغمبر را که بر منبر خطبه میخواند ناگاه امام حسین ع داخل مسجد شد و در آن وقت طفل صغیری بود پس دامن جامهٔ او بزیر پای او رفت بسر در آمد و سرنگون افتاد چون دیدن این حالت حال شریف پیغمبر متغیر شد و چشمش گریان کردید فی الفور از منبر بزیر آمد و او را در بغل گرفت و بر سینهٔ خود چسبانید و او را تسکین میفرمود و از گریه تسلی میداد و فرمود قتل الله الشیطان ان الولد لفتنة خدا بکشد شیطان را بدرستیکه فرزند امتحان است پس فرمود و الذی نفسی بیده ما ادری انی نزلت عن منبری هذا رایت کان فؤادی قد وهی قسم بخدائی که جان من بدست اوست همین که فرزندم سرنگون شد و افتاد گو یا دل من از جا کنده شد هرگاه بدین منوال است چگونه بود حال پیغمبر وقتی که به بیند امام حسین در صحرای کربلا با لب تشنه و بدن مجروح از ذو الجناح بر زمین افتاد و آن اشقیا بدور آن حضرت احاطه کردند و او را تیر باران کردند یکی او را خنجر میزد یکی نیزه یکی شمشیر یکی سنگ بکار می برد پس صالح بن وهب بر آن حضرت نیزه زد که بر رو درافتاد

مجلس پنجم در ذم خنده و مدح گریه بخصوص گریه کردن بر آن حضرت و بعضی از فضایل علمی و عملی آن جناب

اما بعد فقد قال الله فی محکم کتابه فلیضحکوا قلیلاً و لیبکوا کثیراً جزاءً بما کانوا یکسبون جناب اقدس الهی میفرماید که باید مردمان خنده کم کنند و گریه بسیار کنند خندیدن ایشان باید بسیار کم باید و گریستن ایشان باید بسیار بسیار باشد بجهة تلافی و تدارک گناهانیکه کسب کرده اند بدان ای برادر که از آیه شریفه میرسد که خندیدن مفاسدی دارد و گریستن منافعی دارد که اجمال اشاره از آنها میشود و نیز میرسد که گریه کفاره گناهان میکند و بدانکه خنده بر دو قسمت یکی تبسم و آن مذموم نیست هر چند بسیار باشد و دیگر قهقهه یعنی صدا دار و نقیض یکدیگرند و خدا و رسول و اهل عصمت ع خنده قهقهه را مذمت کرده اند و دشمن داشته اند و گریه صدادار را مدح نموده اند و دوست داشته و از آیات و اخبار میرسد که بسیار گریستن یکی از تکالیف شرعیه است و بسیار خندیدن و قهقهه کردن از جملهٔ اشیاء مذمومهٔ مکروهه منهیه است و احادیث بسیار در ملامت آن و مدح آن وارد شده از آنجمله از حضرت صادق ع منقول است که آن حضرت فرمود که خندیدن باید به تبسم باشد و صدا نداشته باشد و در حدیث دیگر فرموده اند که بسیار خندیدن آبرو را می برد و در حدیث دیگر فرموده اند که چون خنده قهقهه کنی بعد از فراغ بگو اللهم لا تمقتنی خدا وندا مرا دشمن مدار و بر من غضب مکن و حضرت داود ع بحضرت سلیمان فرمود که ای فرزند زنهار خنده بسیار مکن که بسیار خندیدن آدم را فقیر می کند در روز قیامت و احادیث در این خصوص بسیار است و اما گریستن و گریه صدادار و تضرع و زاری نمودن در مدح آن نیز بسیار است از آنجمله حق تعالی میفرماید که فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا یعنی چنانچه عذاب ما را دیدند چرا بدرگاه ما تضرع و زاری نه نمودند و بار بحضرت داود ع فرموده یا داود نح علی خطیئتک کالمرأة الثکلی علی ولدها ای داود گریه کن بر گناهان خود مثل نوحه مادر بچه

سبب عیدی حسنین ع

حسن ع و حسین ع

ذم خنده

مرده

مجلس پنجم در ذم خنده و مدح گریه بخصوص گریه کردن بر سید الشهداء علیه السلام

مرده که بر طفلش گریه میکند که گریه بسیار است و صدا دار است و از پرده جگر است و در حدیث است که المؤمن اکله کاکل المریض ونومه کنوم الغرقی وبکاؤه کبکاء الثکلی مؤمن خوراک او مانند خوراک مریض است یعنی بسیار کم است و خواب او مانند خواب کسی است که در دریا غرق شده یعنی بجهة بیدار شدن از برای مناجات نافله شب آرام ندارد و گریه او مانند زن بچه مرده است که صدا دارد و از پرده جگر است و حضرت رسول صلعم فرمود که حق سبحانه وتعالی فرموده که انی لا اجمع علی عبدی امنین ولا خوفین فاذا امنّی فی الدنیا اخفته یوم القیمة واذا خافنی فی الدنیا آمنته یوم القیمة بدرستیکه من جمع نمی کنم در بنده خود دو ایمنی و نه دو ترس پس هرگاه ایمن باشد در دنیا نترسانم او را در روز قیامت و هرگاه بترسد از من در دنیا ایمن میگردانم او را در قیامت و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هرآینه ملیاسه مردی که میانه او و میان بهشت بیشتر از ثری تا عرش باشد از بسیاری گناهان او و عمل نامقبول و ناشایسته او پس هیبت او که اینکه میگرید از ندامت و پشیمانی بران از ترس خدا تا آنکه میشود میانه او و بهشت نزدیکتر از سیاهی چشم بسفیدی ان نیکو گفته است جنابت داری از عصیان بر آب دیده غسلی کن و عارفی میگوید مردان باشد که گردان غسل در اشک ندم دست و بالش چو پلوث معصیت آلوده شد و در حدیث است مامن شیء الا وله کیل ووزن الا الدموع فان القطرة منها تطفی بحارا من نار ولو ان باکیا بکی فی امة لرحموا یعنی نیست هیچ شیء مگر آنکه از برای کیل و وزنی است مگر اشک چشم که قطره از ان فرو مینشاند حرارت آتش را و اگر گریه کننده در میان امتی باشد همه امت را خدا رحم می کند به برکت ان و در حدیث دیگر است که البکاء من خشیة الله مفتاح الرحمة والعمل بالعلم من تمام النعمة وبالجمله احادیث در این خصوص نه بحدیست که ده یک از آن در این رساله احصا توان و قطع نظر از آیات و اخبار آدمی بوجدان می یابد که بعد از خنده بسیار یک نوع تیرگی و ظلمتی در قلب او حاصل میشود و ظاهر و باطن او هر دو افسرده گردیده و از خدا دور شده و بعد از گریستن بسیار نیز می یابد که دل او نورانی بهم رسانیده و زنده شده و دین او تازه و شاداب گردیده و حال بسیار خوش بهم رسانیده و بخدا نزدیک شده و بدن او سبک گردیده و روی او نورانی شده است و حزن او با اشک چشم او از دل او بیرون آمده است مجملاً از آیات و اخبار سابقه و غیر انها رسیده که کسی هرگاه رحمت خدا میخواهد گریه کند و اگر ایمنی میخواهد در روز قیامت گریه کند و اگر امور دنیوی میخواهد گریه کند و چه نیکو گفته است بیت گر خدا خواهد که غفاری کند میل شده جانب زاری کند فیا اخوانی نعوذ بالله من قلب لا یخشع ومن عین لا تدمع واعلموا ان جمود العین من قسوة القلب وقسوة القلب من کثرة الذنوب وفی الحدیث من علامات الشقاء جمود العین وقسوة القلب وفی روایة اخری من اعظم الشقاوة القساوة پس ای برادران پناه بخدا برید از دلی که خشوع ندارد و از چشمی که گریه ندارد که خشکی او از قساوت قلب است و در حدیث آمده که علامات شقاوت خشکی چشم است و قساوت قلب یعنی سخت بودن دل که رقت و ترحم بمظلومان از او برداشته شود و نیز وارد شده که عمل بنده را تا آسمان ششم بالا میبرند و از انجا بر مغز صاحبش میزنند الا انچه که او را ترحم نبوده بر بندگان خدا که مبتلی بضرر و بلیه بودند برایشان رحم نمیکرده و بدانکه چند قسم گریه است و همه مرغوب و محبوب است گریه خوف گریه وحشت گریه شوق و محبت گریه حزن و مصیبت گریه وصال اذا اشتبکت دموع فی خدود تبین من بکی ممن تباکی وکل یدعی وصلا بلیلی ولیلی لا تقر لهم بذاکا و گفته اند که اشک چشم در اصل از محبتی است که از شوران قلب میشود یعنی چون قلب حزن او بجوش آید بخاری از او متصاعد میشود تا بطبقه چشم میرسد پس در انجا مستحیل گردیده اشک می شود و بیرون می آید و بدانکه

مدح گریه

در مذمت جمود [illegible]



فرح و حزن هر دو گریه می آورد ولکن گریه که از حزن است گرم است و هر گاه از فرح و شوق است سرد است و انرا قرة العین
می نامند و همه این گریه‌ها هرگاه از برای خدا نیست اندک آن بسیار است و چیزی که از برای خدا نیست بسیار آن اندک است و نیز بدانکه
ز ترس خدا گریه بر حسین است و بالعکس گریه بر حسین از ترس خداست و بین جمع میشود نزد علماء العارفین بیان روایات مختلفه که وارد شده
درین باب که یکجا فرموده اند کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت من خشیة الله و یکجا میفرماید معصوم کل عین باکیة یوم القیمة
الا عین بکت علی الحسین ع و بالجمله گریه بر امام حسین ع نیز گریه از برای خداست و بهترین گریه‌هاست گناهان بزرگ را میریزد
باعث خوشنودی خدا می گردد بلکه در نظر عارفان هر کس و هر شیئی برای هر امری و هر چیزی که گریه میکنند فی الحقیقه و فی الواقع
بر آن حضرت گریسته است چنانکه شیخ باین اشاره کرده است در مرثیه خود که کل انکسار و خضوع به و کل صوت فهو نوح الهم
و از احادیث بسیار استنباط میشود که هیچ گریه بصواب گریه آن حضرت نمیرسد بلکه در مستحبات و نوافل هیچ چیز بهتر از آن نیست
و خود آنحضرت فرموده که لو یعلم زائری و الباکی علی ما له من الاجر عند الله لکان فرحه اکثر من جزعه و ان زائری و الباکی علی
لینقلب الی اهله مسرورا و ما یقوم من مجلسه و علیه ذنب و صار کیوم ولدته امه یعنی اگر بداند زایر من و گریه کننده بر من که چه جزاست
او را نزد حق تعالی هر آینه میشود فرح و سرور او بیشتر از جزع و درد او و بدرستیکه زایر من و گریه کننده بر من هر آینه بر میگردد
با اهل خود مسرور و خوشحال و بر نمیخیزد از مجلس خود و حال آنکه گناهی بر او باقی نمانده باشد و میگردد مانند روزی که از مادر
متولد شده است فرزند سعادتمند او حضرت امام زین العابدین ع سید الساجدین قبلة العارفین در خصوص گریستن بر پدر
بزرگوار خود فرموده هذه و الله النعمة العظمی و الثواب الهنیئ الالهی این گریه بر پدر من بخدا قسم که نعمتی است عظیم ترین
نعمتها که حق تعالی باین امت داده و ثواب گوارای بی تصدیعی است که بایشان شفقت فرموده و در دعای ندبه است که و لمثل
مثل الحسین فلیبک الباکون فلیندب النادبون فلتذرف الدموع من العیون و لیصرخ الصارخون و یعج العاجون این الحسن این الحسین
این بنی الحسین این الشموس الطالعة این الاقمار المنیرة این الانجم الزاهرة بر مثل حسینی باید بگریند و بر او ندبه کنندگان و از برای
آن حضرت باید گریه کنندگان روان کنند اشکها را از دیدها و فریاد کنندگان فریاد کنند و ناله کنندگان ناله
کنند کجاست امام حسن ع کجاست امام حسین ع کجاست امام زین العابدین ع و چه شد آفتاب‌های تابان چه شد ماههای درخشان
و چه شد ستاره‌های نور دهندگان پس هر کس خطاکار است و از گناهان خود نزد خدا بی آبرو است پس بگرید فلیضحکوا قلیلا
و لیبکوا کثیرا آبی باید بر روی خود جاری کند تا آنکه آبروی نزد خدای خود بهم رساند و در حدیث آمده که کسی روز اول
ماه رمضان غسل کند در آب جاری و سه کف آب بر سر بریزد و هم چنین در اول سال اگر چنین کند از جمیع دردها و بیماریها
در تمام سال ایمن باشد و هر که روز اول ماه رمضان کفی از گلاب بر رو بزند از خواری و پریشانی نجات یابد و هر که
یک کف گلاب روز اول ماه بر سر بریزد در آن سال از مرض سرسام ایمن گردد و اگر هر روز بریزد در آن روز از بلاها ایمن گردد
و در حدیث دیگر آنکه هر گاه گلاب بر روی خود بریزد آبروی او زیاد میشود و گریه بر آن جناب کمتر از گلاب نخواهد بود
بلکه گریه بر آن حضرت گلابی است که از گلهای محبت او در سینه‌های عاشقان او سبز شده گرفته اند و در دیگهای دلهای
ایشان انداخته اند و بخاری از این متصاعد شده تا بطبقه چشم و متحیل باشک گردیده بیرون می آید محتشم میگوید

محتشم

نکرفته دست و هر گلابی بعبیر آن گل که شد شکفته بستان کربلا و هر گلابی قیمتی دارد و قیمت این گلاب را بغیر از رب الارباب کسی
نمیداند عجب خجسته متاعی است در دکان نکوئی چرا تو از همه کس مشتری نداشته باشی انبیا و اولیاء و اهل بیت طاهرین ع با وجود
آنکه معصوم بودند چه قدر گریه کردند پس ما و شما اولائیم بگریستن بسیار چرا که اسباب بسیار داریم گاهی بر گناهان خود و گاهی
بر مظلومیت آقای خود پس هر که گناهان او بیشتر است باید گریه او بیشتر باشد و هر که نطفه او در حلال زادگی پاک تر است باید که هم و غم
او در این مصیبت عظیم تر باشد و هر که باطن او نورانی و رقیق تر است باید آه او از همه کس بیشتر و سوزش جگر او از همه کس شدید تر باشد
پس کوتاهی مکنید در مصیبت آن بزرگوار آه واویلا این ماتمی است که جگر امیر المومنین را کباب کرده و پشت آن حضرت را شکسته
و محاسن مبارک را سفید نموده و در حدیث معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقول است که آن حضرت فرمود پدر و مادرم فدای
حسینم باد که در نزدیک کوفه کشته خواهد شد و گویا می بینم که انواع وحشیان صحرا گردنها کشیده باشند بر قبرش و بر او گریه و نوحه
کنند تا صباح زنهار چون چنین شود جفا مکنید او را به زیارت نکردن آنحضرت شیخ صدوق و دیگران باسانید معتبره از ابن
عباس روایت کرده اند که حضرت رسول مکرر به امام حسن و امام حسین ع میفرمودند انتما شنفا عرش الرحمن انتما اللؤلؤ و المرجان شما
دو گوشواره عرش خداوند رحمانید شما مروارید و مرجان بهشتید کسی عرض کرد یا رسول الله کیف یکونان شنفی عرش الرحمن
چگونه ایشان دو گوشواره عرش خدا میباشند فرمود که چون روز قیامت شود زینت داده میشود عرش خدا بهر زینتی پس آورده
میشود دو منبر از نور که طول هر منبری صد میل راه باشد پس گذارده میشود یکی از آن دو منبر بر جانب راست عرش و یکی
بر جانب چپ عرش حسن را بر یکی از آن دو منبر مینشانند و حسین را بر یکی پس زینت میدهد پروردگار عرش خود را به این دو بزرگوار
همچنان که زینت میدهد روی خود را بدو گوشواره و در حدیث دیگر وارد شده ان الحسن و الحسین ع شنفا العرش و ان الجنة قالت رب
اسکنتنی الضعفاء و المساکین فقال الله سبحانه و تعالی الا ترضین انی زینت ارکانک بالحسن و الحسین ع فماست کما تمیس العروس
فرحا و بدرستیکه بهشت گفت ای پروردگار من ساکن فرمودی در من ضعیفان و فقیران را حق تعالی به او فرمود آیا راضی نیستی که من
زینت داده ام ترا بحسن و حسین پس بهشت بر خود بالید همچنانکه عروس همچنان که عروس از فرح و سرور بر خود میبالد شیخ طوسی
بسند معتبر روایت کرده که حضرت امام حسین ع در میان مردم دیر بسخن آمد روزی حضرت رسول ص آنحضرت را بمسجد آورد و در
پهلوی خود باز داشت و تکبیر نماز گفت امام حسین ع خواست موافقت کند درست نگفت حضرت باز از برای او گفت تا آنکه
در مرتبه هفتم گفت و به این سبب هفت تکبیر در اول نماز مستحب گردید شیخ فخر الدین طریحی در مقتل خود روایت کرده است
از ابی سلمه که او گفت سالی با عمر خطاب بحج رفتیم بعد از آنکه بابطح رسیدیم ناگاه اعرابی وارد شد بر ما به عمر گفت ای خلیفه
من از منزل خود بیرون آمدم و احرام بحج بستم پس چند تخم شترمرغ را شکستم و بریان کرده خوردم چه چیز بر من در کفاره
آن واجب میشود عمر گفت ما یحضرنی فی ذالک شیء الحال چیزی بخاطرم نمیرسد بنشین شاید خدا ترا فرج دهد یکی
از اصحاب محمد ص پس مقارن این حال حضرت امیر المومنین ع بر ما طالع شد و حضرت امام حسین ع کودک بود
و همراه او می آمد عمر گفت یا اعرابی برو مسئله خود را از آن مرد بپرس چون بخدمت حضرت امیر ع رسید حضرت
به او فرمودند سل الغلام عندک از این پسر بپرس اعرابی گفت حواله مرا بکودکی میکنید مردم اشاره کردند ای اعرابی

گستاخی مکن این گل گر تو می‌طلبی از بوستان نبوت و این ثمره از شجرهٔ طیبهٔ ولایت است این فرزند رسول خداست از او بپرس که او جواب مسئلهٔ تو را می‌گوید اعرابی قصهٔ خود را گفت حضرت امام حسین علیه السلام فرمود آیا شتر داری گفت بلی فرمود که کفارهٔ تو آنست که بگیری بعدد هر تخمی که شکسته شترهای ماده را و شتر نر بر آنها بجستی پس آنچه زائیدند هدی بیت الله کنی پس عمر چون این را شنید خواست هرزه مرضی کند یا مسئلهٔ دیگری عاید او شود که سرایی بر آن حضرت بگیرد گفت یا حسین ان النوق یزلقن ای حسین شترها گاهی میلغزند و آبستن نمی‌شوند پس چگونه کفاره و هدی بیت الله میشود حضرت امام حسین علیه السلام فی الفور بدون تأمل جواب فصیحی در مقابل او فرمود که یا عمر ان البیض یمرقن هر گاه شترها گاهی چنان می‌شوند تخمها گاهی ضایع میشوند عمر تصدیق کرد و گفت صدقت و بررت راست گفتی و درست گفتی پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن حضرت را گرفتند و بر سینهٔ مبارک خود چسبانیدند و فرمودند که ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی این خاندان عصمت و طهارت و ذریهٔ طیبهٔ نبوت و ولایت بعضی از آنها از بعضی هستند و خدا شنونده و داناست ای برادر ملاحظه کردی علم و فضل خلیفهٔ ثانی را دریافت نمودی علوم و معارف امام ربانی را که با صغر سن جواب مسئلهٔ اعرابی را چه نیکو بیان فرمود در مثل این مقام شیخ عارف نیکو گفته است

معارف فی البرایا عارفون بهم … و دون الغیر و جهال مجاهیل

یعنی فدای شما اهل بیت شوم شما در میان خلق عالم و دانا و عارف و معروف و هادی و راه‌نما و دشمنان شما جاهل و مجهول و گمراه و ضال و مضل‌اند پس ای برادر چون فضایل آن حضرت را شنیدی چه بسیار گفت ما معاشر شیعه جانهای خود را فدای آن حضرت کنیم پس اقلاً خود را از گریه معاف مدار و اگر گریه‌ات نیاید خود را بگریه بدار و گاه گاهی آهی بکش و چون بیخود شدی دستی بر زانوی خود بزن مروی است که روزی اعرابی بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و بچهٔ آهوئی صید کرده بود بخدمت آن حضرت آورده گفت این هدیه‌ایست از برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام حضرت قبول فرمود هدیه او را و او را دعای خیر کرد امام حسن آن وقت نزد جد بزرگوار خود حاضر بود رغبت در آن بچه آهو نمود حضرت به او شفقت فرمود پس ساعتی نگذشت که حضرت امام حسین علیه السلام آمد و آن بچه آهو را دید نزد امام حسن که با آن بازی می‌کند گفت یا اخی من این لک هذه الخشفة ای برادر از کجا آوردی این بچه آهو را گفت اعطانیها جدی رسول الله پس امام حسین دوان دوان آمد نزد جد بزرگوار و گفت یا جداه اعطیت اخی خشفة یلعب بها و لم تعطنی مثلها و مکرر این سخن را اعاده میکرد و حضرت ساکت بود و تسلی قلب او میفرمود و امام حسین تسلی نمی‌یافت و نزدیک بآن شد که گریان شود در اینحال صیحه و غوغائی از در مسجد بلند شد ما نظر کردیم که ماده آهوئی بچهٔ خود را پیش انداخته و سینه بر او میزند دوان می‌دواند و گرگ عظیمی نیز در عقب ماده آهو است و او را میدواند تا بخدمت حضرت رسید که ناگاه ماده آهو بقدرت خدا بزبان فصیح متکلم گردید و گفت یا رسول الله مرا دو بچه بود یکی از آنها را صیاد شکار کرد و نزد تو آورد و دیگری از برای من باقی مانده بود و او را شیر میدادم که اینحال شنیدم صدای قائلی را که گفت یا غزالة اسرعی بخشفتک الی النبی و اوصلیه الیه سریعا ای ماده آهو زود بچه خود را بنزد سید کاینات ببر و شتاب کن و تعجیل نما برای آنکه نور دیده‌اش حسین پیش آن حضرت ایستاده و بچهٔ آهو مطلبد و همت بسته که گریه کند و همه ملائکه مقربین سر از صوامع عبادت برداشته و منتظرند اگر بگرید همه بگریند و شنیدم که قائلی گفتی بشتاب ای ماده آهو پیش از آنکه اشکهای چشم حسین بروی او جاری شود و اگر شتاب نکنی هر آینه گرگ را مسلط کردم که تو را با بچه‌ات بخورد پس آوردم بچهٔ خود را بسوی تو و مسافت بعیدی تا باینجا داشتم لکن زمین از برای من پیچیده شد و حمد میکنم پروردگار مرا که آمدم پیش از آنکه جاری شود اشک دیده حسین علیه السلام بروی او و چون اصحاب این را دیدند همه یکبار صداها بتکبیر بلند کردند و حضرت رسول ماده آهو را دعای خیر فرمود و امام حسین آن بچه آهو را برداشته مسرور بخدمت مادر آمد و آن مخدره نیز بسیار مسرور گردید ای برادران نظر کنید که هر گاه آنحضرت را از خدا و رسول این رتبه باشد پس چگونه خواهد بود در وقتی که در صحرای کربلا بر زمین افتاده بود و در خون خود دست و پا میزد و از تشنگی زبان در دهان میخائید و اهل عصمت او را بی کجاوه و محمل و بی چادر و مقنعه شهر بشهر باسیری بگردانند بعد از آنکه مظلومان را زدند و بستند و کشتند غارت کردند و خیمه‌های ایشان را سوزانیدند حق تعالی

آن اشقیا را هرگز نیامرزد ای برادر دلتنگ مشو که رتبهٔ آن بزرگوار نزد خدا کمتر از عمار نیست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حق عمار
بعد از شهادت او فرمود که از اسلام بی بهره باد کسی که مصیبت عمار را بشنود و دلتنگ نشود و او در غزوهٔ صفین شهید شد و چون
شب درآمد حضرت امیر در میان کشتگان بر سبیل طواف می گشت تا آنکه به نعش عمار رسید بر روی زمین نشست و سر او را در
دامن گرفت و این چند شعر را خواند

الا یا ایها الموت الذی انت قاصدی ❊ ارحنی فقد افنیت کل خلیلی

اراک بصیرا بالذین احبهم ❊ کانک تنحو نحوهم بدلیل

ای مرگی که قصد علی داری بیا و علی را فارغ گردان که هر جا من دوستی
داشتم تو همه را فنا کردی و سخت بینا می یابم تو را به دوستان خود گویا تو رهنمائی بسوی ایشان داری از این اشعار معلوم میشود که دل
مبارک آنجناب از مصیبت عمار چه قدر بدرد آمده بود پس سه مرتبه گفت انا لله و انا الیه راجعون و فرمود که هر که از مصیبت عمار دلتنگ
نگردد او را از مسلمانی نصیب نباشد و خدا رحمت کند عمار را که وقتی که از نیک و بد می پرسند العزیز من هرگاه کسی در مصیبت عمار
محزون نگردد و دلتنگ نشود در حق او چنین فرماید پس اگر از شهادت فرزندش دلتنگ نشود و حال او چه خواهد بود و حال آنکه هزار عمار و بهتر از
عمار فدای کفش پای حسین علیه السلام و عباس

مجلس ششم در ذبح اسمعیل و گذشت امام حسین علیه السلام در شهادت علی اکبر

اما بعد فقد قال الله العلی العظیم فی محکم کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک
فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین فلما اسلما وتله للجبین وناديناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا
انا کذلک نجزی المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین وفدیناه بذبح عظیم حق سبحانه و تعالی در کتاب مستطاب خود در قصهٔ حضرت
ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام از برای مدح ایشان و ترغیب دیگران بیان میفرماید قوت نفس ایشان را که چگونه صبر بر بلا و مصائب از برای خدا
نمودن و تا چه مرتبه مطیع و فرمان بردار او بودند و تا چه حد عشق و محبت حق تعالی داشتند که بنهایت سهولت از سر جان گذشتند و دست
از مال و اولاد برداشتند و چه قدر محسن و نیکوکار بودند و خداوند کریم بمصداق الخلیل لا یرد خلیله چه مزد عظیمی بایشان عطا فرمود در ترجمه
آیهٔ کریمه بقول مفسرین این است که چون رسید اسمعیل با پدر خود ابراهیم بحد بلوغ رسیدن آنکه بتواند که با وسعی کند فرمود با وی که ای فرزند
گرامی پدر بمن وحی شده است در خواب که این سال تو را در موسم حج در راه خدا ذبح کنم و سر تو را از بدن جدا نمایم پس ببین که چگونه می
یابی حال خود را اسمعیل گفت بکن ای پدر بزرگوار آنچه را که ماموری زود باشد که بیابی مرا ان شاء الله از صبر کنندگان پس چگونه هر دو
این تکلیف را تن در دادند ابراهیم فرزندش را و اسمعیل نفسش را پس او را به پهلو خوابانید که سر از تن او جدا نماید و صدا زدیم او را که ای ابراهیم
بتحقیق که تو تصدیق خواب کردی و به تکلیف خود عمل نمودی بدرستیکه ما همچنین جزا میدهیم نیکوکاران را و بدرستیکه این امتحان
عجب امتحانی نیست و این تکلیف عجب تکلیف گرانیست و فدا دادیم او را به ذبح بزرگ الحق عجب امتحانیست از اجزائی نباید شمرد و
گویند که پیری و پدری گرسنه بودند و تا ظهری چیز بایشان نرسید پسر متوجه پدر شده گفت که ظهر شد و خدا تعالی چیزی از برای ما
وسیله نساخت و قوتی از برای ما نرسانید آن پدر مرد عارفی بود گفت ای فرزند غم مخور همین ساعت میرساند ما را قلیه امتحان نیست
و آن حکایت این است که روزی حضرت ابراهیم علیه السلام نشسته بود و حضرت اسحق علیه السلام که از ساره خاتون داشت در دامن آنحضرت نشسته
بود در این حال اسمعیل ذبیح آمد و او را از دامن پدر دور کرد و خود در جای او نشست ساره گفت ای ابراهیم بیرون میکنند پسرهای هاجر فرزند
مرا از دامن تو در مکان او می نشینند بخدا قسم که در یک شهر من و هاجر و پسر او باید نباشیم دور کن هاجر و پسرش را از من و حضرت ابراهیم بسیار

ساره را گرامی میداشت و حق او را میشناخت بجهة آنکه او از نسل پیغمبران بود و دختر خالهٔ او بود و حضرت ابراهیم او را خواسته بود بشرط
آنکه مخالفت او نکند و هر چه او تکلیف کند که مخالف حق نباشد قبول کند پس شاق گردید این سخن بر ابراهیم و مهموم و مغموم شد از فراق
اسمعیل پس در همان شب در خواب بآنجناب وحی شد که فرزندش اسمعیل را ذبح کند در موسم حج حضرت از این خواب بسیار محزون
و غمناک گردید و چون موسم حج درآمد حضرت ابراهیم هاجر و اسمعیل را از شام برداشت و بمکه معظمه زادها الله شرفاً برد و تعلیم
جبرئیل در روز نهم ذی الحجه رفتند و بموقف عرفات و تا غروب وقوف بعمل آوردند و بدعا و عبادت مشغول و بسر بردند پس کوچ کردند
بمشعر الحرام و مابین طلوع فجر و طلوع آفتاب در مشعر الحرام ماندند پس کوچ کردند و آمدند بمنا پس بمادر اسمعیل فرمودند که تو برو بمکه و زیارت
بیت الله کن و پسر را نزد خود نگاه داشت و فرمود یا بنی هات الحمار و السکین حتی اقرب القربان اینورد دیده کاردی و الاغی بیاور که میخواهم
از برای خدا قربانی بکشم از معصوم پرسیدند که الاغ بدو الاغ از برای چه میخواست فرمود که چون او را ذبح کند جسد کشته او را بر آن بار کند و
بیاورد و او را تجهیز و تکفین نماید پس اسمعیل رفت کارد و الاغی آورد و گفت یا ابت این القربان ای پدر بزرگوار قربانی کجاست فرمود
ربک یعلم این هو انت والله پروردگار تو میداند که آن کجاست توئی بخدا قسم آن قربانی انی اری فی المنام انی اذبحک الخ پدر بهشتی
خدا مرا مامور ساخته که ترا در راه او قربانی کنم چطوری میبینی حال خود را گفت ای پدر بزرگوار بکن آنچه ماموری زود باشد که بیابی
مرا از صبرکنندگان از حضرت باقر مرویست که چون خاک و سنگ منی بواسطه تابش آفتاب گرم شده بود حضرت ابراهیم
خواست که حرارت زمین بدن اسمعیل را اذیت نکند پلاسی عوض پالان بود آه از حالت حسین که علی اکبر را دید تشنه [illegible] فرمود چه بعد گریه
بعد تو عمر جاودانی دنیا که خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا پس پالان الاغ را انداخت و اسمعیل را بر آن خوابانید و کارد را گرفت اسمعیل گفت
یا ابت خمر وجهی و شدد وثاقی ای پدر روی مرا بپوشان که مبادا محبت پدری تو بجوش آید و دست و پای مرا محکم ببند که چون تیزی
کارد بحلق من رسد مبادا حرکتی کنم که جامه تو بخون آلوده شود فرمود یا بنی الوثاق مع الذبح والله لا اجمعهما علیک الیوم ای فرزند پسندیده
دست و پا بستن با ذبح کردن هر دو را بر تو جمع نمیکنم پس کارد را بر حلقوم او گذاشت خروش بر ملکوت سموات افتاد در آنحالت شیطان
ملعون بصورت مرد پیری وارد شد و گفت چه میخواهی از این فرمود میخواهم او را ذبح کنم آن ملعون گفت سبحان الله پسری که یک طرفة
العین معصیت خدا نکرده ذبح میکنی او را فرمود بلی بدرستیکه خدا مرا بان امر کرده شیطان گفت بلکه خداوند ترا از این عمل نهی میکند و آن
کسی که در خواب بتو امر کرده البته شیطان بوده است حضرت فرمود وای بر تو آنکسیکه مرا باین رتبه رسانیده مرا امر کرده و بهمان وحی
که همیشه بمن وحی میرسید اکنون رسیده است و در آن شکی ندارم شیطان گفت نه والله که ترا امر نکرده است مگر شیطان ای ابراهیم تو امام و پیشوای
خلقی و مردم همه بتو اقتدا میکنند و چون فرزند خود را ذبح کردی فردا است که همه مردم اولاد را ذبح میکنند حضرت فرمود لا والله لا اکلمک
نه بخدا قسم که با کلمه دیگر با تو نخواهم حرف زد و اسمعیل را نزد جمرهٔ وسطی خوابانید و کارد را بر حلق او گذاشت و سر خود را بلند کرد و بسوی آسمان و کارد را
بقوت تمام کشید پس جبرئیل کارد را از حلقوم او گردانید و پشت کارد را بحلق او رسانید چون نظر کرد دید کارد نبریده است و پشت کارد
بر حلق او است تیزی کارد را بر حلق او گذارد و باز جبرئیل دم کارد را گردانید تا چند مرتبه بروایت دیگر هر دفعه حلقوم او بریده و بقدرت خدا
فی الفور ملتئم میگردید پس از زمین مسجد خیف آنحضرت را ندا کردند قد صدقت الرؤیا بخواب خود تصدیق کردی و تکلیف تو همین بود عمل
آوردی جبرئیل اسمعیل را از زیر دست و پای او بیرون کشید و گوسفندی آورد در جای او خوابانید و گفت عوض اسمعیل این را ذبح کن و

[illegible]

در منی

[illegible]

در بعضی روایاتست که شیطان ملعون روبروی اسمعیل نمود و گفت پدرم پدر تو را بکشد اسمعیل گفت بسبب چه چیست گفت میگوید که خدا مرا امر کرده فرمود پس بحکم حق باید گردن نهاد حضرت اسمعیل بالهام رب جلیل ملهم شد که آن خبیث شیطانست سنگی برداشته و آن سنگ را بران زده از خود دور کرد در آن موضع که آن حضرت سنگ انداخت حق عز بر اهل حاج واجب کرده که سنگ بیندازند و چون آن خبیث ملعون از حضرت ابراهیم و اسمعیل مأیوس شد خود را درکه بهاجر رسانید در وقتی که او نظر بخانه خدا میکرد گفت ای زن شخصی را باین نعت در منی دیدم هاجر گفت آن شوهر منست گفت پسری نیز بهمین اوصاف در نزد او دیدم هاجر گفت آن فرزند منست آن ملعون گفت که دیدم کارد کشیده بود که او را ذبح کند هاجر گفت کلا ما رأیت ابراهیم ارحم الناس به چنین است تو ندیده آن حضرت رحیم تر از همه مردمانست گفت ورب السماء والارض ورب هذا البیت لقد رأیته واخذ السکین لیذبحه گفت چرا شیطان گفت گمان میکند که حق تعالی او را باین امر کرده است گفت فحقیق له ان یطیع ربه اگر چنین است که خدا او را امر فرموده پس او را است که اطاعت او کند و واجب و لازم است که فرموده خدا بجا بیاورد و بروایت دیگر هاجر گفت که هزار جان هاجر و فرزندش اسمعیل فدای نام خدا باد بیت نیمه جانی در جهان اسم فدای دوست به پس چونکه تمام مناسک حج فارغ شد ازین جهت که فرزند بلاست به جان پدر و مادر خصوص مادر ترسید که مبادا فرزندش بلا و آسیبی رسیده باشد بیتاب شد و آرام نگرفت از مکه معظمه تا منی همه جا دوید و بسرعت و شتاب می آمد معصوم میفرماید که گویا می بینم هاجر را در میان وادی بچه سرعت میدود و دست خود را بر سر گذاشته و میگوید اللهم لا تؤاخذنی بما عملت خداوندا مرا مؤاخذه مکن بکرده ام پس چون هاجر به ابراهیم رسید و خبر فرزندش را شنید ایستاد که فرزند خود را ببیند که ناگاه چشم او بخراشی چند افتاد که بر حلقوم او از اثر کارد واقع شده بود حال و متغیر شد و چنان لرزه بر اعضای او افتاد و چنان بر خود لرزید که بیمار شد و از جان از آزار دنیا رحلت کرد ای عزیزان خدا نظر بادل فاطمه زهرا برسد در وقتیکه بصحرای کربلا آمد و چشم مبارک او بر حلقوم بریده حسینش افتاد چنانکه در حدیث جمال به آن اشاره دارد و سرش بر سر نیزه است و تنش در خاک و خون غلطیده سید الساجدین با غل و زنجیر زینب و کلثوم دستگیر و اطفال کوچک بیهوش افتاده حضرت عباس دستهای بریده قاسمش دست و پا بخون خضاب کرده چه قدر روی خود را بر حلقوم بریده مالیده

مرثیه

کای مایه اشک و آه مادر

ای خسرو کم سپاه مادر	یکتن نشنید زاری تو	یکدست نکرد یاری تو	بر خاک سیاه چون نشستی	دستت نگرفت [illegible]
امت مدد یزید کردند	بی جرم تو را شهید کردند	کو اکبر ناز پرور تو	عباس چه شد برادر تو	کو قاسم و عون غمگسارت

کو جعفر و مسلم فکارت

در اخبار آمده که حضرت فاطمه چنان گریه میکند و نعره می زند که ساکنان صوامع جبروت و همه ملائکه ملکوت را بگریه در می آورد و همه از تسبیح و تمجید خدا باز می ایستند و آن معصومه مظلومه ساکت نمیشود تا آنکه رسول خدا به نزد او رود و او را تسلی دهد و ساکت گرداند و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقول است که چون حق تعالی امر فرمود ابراهیم را به ذبح اسمعیل و بعد [illegible] فرستاد که گوسفند را بعوض او قربانی کرد پس ابراهیم آرزو کرد که کاش مأمور می شدم بکشتن گوسفند و فرزند خود را بدست خود از برای خدا قربانی می کردم تا آنکه دل من بکشتن عزیزترین فرزندان بدرد می آمد و مستحق می شدم بسبب آن رفیع ترین درجات اهل مصائب را پس خدا تعالی بسوی او وحی کرد یا ابراهیم من احب خلقی الیک کیست محبوب ترین خلق من بسوی تو ابراهیم گفت یا رب ما خلقت خلقا احب الی من حبیبک محمد ص خداوندا خلقی نیافریدی که محبوب تر باشد بسوی من از حبیب تو محمد ص حق تعالی به او وحی فرستاد که آیا او محبوب تر است نزد تو یا جان تو ابراهیم عرض کرد بلکه او را از جان خود دوست تر میدارم حق تعالی فرمود که فرزندان او محبوب تر نزد تو یا فرزندان تو ابراهیم عرض کرد بلکه فرزندان او را دوست تر میدارم از فرزندان خود پس خدا وحی کرد بسوی او که آیا کشته شدن

فرزندان او بدست دشمنانش بیشتر دل ترا بدرد می آورد یا کشتن تو فرزند خود را بدست خود در طاعت من ابراهیم گفت بلکه کشته شدن فرزندان
او بدست دشمنانش بیشتر دل مرا بدرد می آورد پس حق تعالی فرمود یا ابراهیم ان طائفة تزعم انها من امت محمد صلعم ستقتل الحسین ابنه من بعده ظلما و عدوانا
کما یذبح الکبش ویستوجبون بذلک سخطی ای ابراهیم گروهی که دعوی خواهند کرد که امت محمدند فرزند او را خواهند کشت بظلم و عدوان چنانکه گوسفند را
کشند و بسبب این عمل متوجب غضب من خواهند شد در عیون اخبار الرضا از آنحضرت است در معنی این آیه یعنی اندوه والمی بواسطه ذبح حسین عم فرستادیم
تا ثواب او بیشتر باشد از ذبح فرزندش ای عزیز گوش دار و بشنو که حق تعالی در ثواب حزن و اندوه و گریه بر امام حسین عم چه مقدار اجر و ثواب مقرر فرموده
که هیچ مصیبتی اعظم از مصیبت فرزند نیست خاصه آنکه پدر جگر پاره فرزند عزیز خود را بخواباند و صورت او را بر خاک نهد و سر او را بدست خود از بدن
جدا کند آیا ثواب او در نزد رب الارباب چه قدر خواهد بود مع هذا ثواب حزن و اندوه بر امام حسین عم زیاده از ذبح فرزند مقرر داشته اند پس ابراهیم
بجزع آمد و گریست و دلش بدرد آمد و فغان کرد و گریان و نالان شد پس ندا رسید که فدا کردم جزع ترا بر فرزند خود که اسمعیل اگر او را قربانی
میکردی بجزعی که کردی بر پیغمبر آخر الزمان حسین که کشته شدن او برای تو واجب کردانیدم رفیعترین درجات اهل مصائب را این است معنی قول حق تعالی
وفدیناه بذبح عظیم یعنی فدا کردیم اسمعیل را بذبحی عظیم و بروایت دیگر حق تعالی فرمود که بر گریستن بر حسین و المی که بر دل تو وارد آمد از حکایت واقعه او در عوض آنکه
او نهادم که فرزند خود را بدست خود قربانی کرده باشی بدان ای برادر همچنانکه آیات کریمه ظاهری دارد باطنی نیز دارد و این ذبح عظیم که در این آیه شریفه
واقع است اگرچه ظاهرش همان گوسفند است که از برای اسمعیل بفدا آورند ولکن منحصر در آن نبود که بسیار بی تناسب و واضح است که امروز هرگاه پادشاهی شتری
به بخشد چه جای آنکه گوسفندی و بعد از آنکه او را بر نقص دوست و کسر شان او خواهد بود چه جای آنکه در فرامین خود باطراف عالم نویسد که ما در فلان روز یک
شتری بخشیدیم و هرگاه این معنی از مخلوق ضعیفی نتوان نسبت داد آیا بخالق عالم چگونه میتوان نسبت داد پس نیست مراد از ذبح عظیم در باطن بجز حسین عم
وگریستن بر او چنانکه روایات بران اشاره دارد و بعد از شنیدن این حکایات هرگاه بگوئی که حضرت ابراهیم خلیل الرحمان و حضرت اسمعیل ذبیح الله
عجب قوه یقینی و قوه ایمانی و محبتی بحق تعالی داشتند که آن یکی از سر جان گذشت و آن دیگر از سر عزیزترین فرزندان خود گذشت پس خلیل و اسمعیل عم

که شد مهد جنبان او جبرئیل		حسینست فخر رسول خلیل

خوشدل و خرم از منی برگشتند بلی این سکه بنام ذبح عظیم فرزندزاده رسول کریم
و هر آینه راست گفته و درست فهمیده و واقعا چنین است لکن قوت نفس از این بیشتر و قوت ایمان از این عجیب تر آنست که خلیل الرحمن و فرزند پیغمبر
آخر الزمان یعنی جناب سید الشهداء که در روز عاشوراء در صحرای کربلا بدست خود که هزار جمال اسمعیل بیک خال وی جمیل او نمیرسد یعنی حضرت علی
اکبر او از جمال اسمعیل بسی بهتر بود از این جهت که او شباهت به پیغمبر داشت و شباهتش بعلی ولی بیشتر بود چنین کسی را کفن پوشانید و بر مرکب نشانید و او را
بمیدان فرستاد که با کافران جهاد کند و میدانست که دیگر از مرکب بزمین نخواهد آمد مگر وقتی که کشته شده از مرکب بغلتد پس در این مصیبت شیعیان
باید که گشته نالان شوند بلکه بیمار شوند مؤمنان و بکدر از بدن ایشان از این واقعه چنانکه حضرت ابراهیم بعد از آنکه فهمید بیمار شد فنظر نظرة فی
النجوم فقال انی سقیم لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم توکلت علی الحی الذی لایموت والحمد لله رب العالمین گریز

مجلس هشتم در وصف حوران و فضیلت زنان صالحه دنیا بر ایشان

اما بعد فقد قال الله تعالی وحور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء بما کانوا یعملون جناب اقدس الهی میفرماید در ذکر نعمتهائی که از برای
اصحاب یمین یعنی شیعیان امیر المؤمنین عم مستعد فرموده که از آنجمله حور العین از برای ایشان خلق کرده ام یعنی زنان بسیار سفید چشم بزرگ
که ایشان مانند مروارید ناسفته اند از جهة جزا و مکافات اعمال صالحه ایشان مهیا نموده ام بدان ای برادر که حق سبحانه و تعالی

مجلس هشتم در وصف حوران و فضیلت زنان صالحه دنیا

زنان بهشتی را نام ایشان یکجا حور العین گذارده و حور در لغت عرب بمعنی بسیار سفید آمده است و عین بمعنی چشم بزرگ و این دو صفت
در حسن و جمال زنان و وجاهت ایشان حسن صفات ایشان است در جای دیگر از قرآن ایشان را ازواج مطهره فرموده است
که از حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غایط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنان است و چرکینها و آلوده
گیها و جمیع ناخوشیها مبرا و معرا ایشان بسیار پاکیزه اند و در جای دیگر قاصرات الطرف ایشانرا فرموده یعنی صورت ایشان انقدر نور
و ضیاء دارد و درخشانست که مانند آفتاب کسی نمیتواند که بر صورت ایشان درست نظر کند و چشم او خیره میشود یا آنکه چشمهای
خود را دوخته اند مانند زنان مؤمنه بر شوهرهای خود و نظر بشوهر دیگر نمی کنند و فکر مردی دیگر نیستند مرویست از ابو بصیر رحمة الله
که او گفت من بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض کردم جعلت فداک شوقنی بالجنة یعنی فدای تو گردم مرا مشتاق بهشت گردان
حضرت فرمود که ای ابو محمد بدرستیکه پست ترین نعمتهای بهشت آنست که یافت میشود بوی خوش از مقدار هزار سال از سالهای دنیا
و شمهٔ از وصف نعمتهای بهشت بیان فرمود که ابو بصیر گوید که من گریستم گفتم جعلت فداک زدنی بیان تا شوق مرا زیاد گردان فرمود ای
ابو محمد بدرستیکه در بهشت نهری است که در پس آن دختران روئیده پس هر گاه مؤمن بگذرد بدختری که او را خوش آید اخذ میکند او را
حق تعالی در جای آن دختری دیگر میرویاند گفتم فدای تو شوم زیاده بفرما فرمود ای ابو محمد مؤمن تزویج کرده میشود هشتصد باکره و چهار
هزار ثیبه و یک جفت از حور العین گفتم فدای تو گردم هشتصد باکره فرمود بلی مقاربت نمی کند ایشانرا در هیچ دفعه مگر آنکه می یابد ایشانرا
باکره پس لطافت حوران مانند لطافت آب خواهد بود که کسی انگشت خود را بان فرو برد و شکافی در آب بهم رسد و چون بیرون آورد
آب فی الفور بصورت اول بر میگردد ابو بصیر گفت فدای تو شوم من ای شیء خلق الحور العین از چه چیز خلق شده اند حوریان فرمود
من تربة الجنة النورانیة و یری مخ ساقها من وراء سبعین حلة کبدها مرآته و کبده مرآتها از خاک تربت نورانی و دیده میشود مغز
ساق او از زیر هفتاد حله و جگر او آئینهٔ مؤمن است و جگر مؤمن آئینهٔ اوست از امام علیه السلام پرسیدند که چگونه دیده میشود مغز ساق آن
از زیر هفتاد حله فرمود که مثل آنکه درهمی را در میان آب صاف بیندازند که یک نیزه عمق او باشد آن درهم بسبب آب مینماید گفتم فدای
تو شوم ألهن کلام یتکلمن به فی الجنة فرمود بلی کلام خوشی میگویند که خلایق شیرین تر از آن نشنیده اند گفتم چه میگویند فرمود میگویند
نحن الخالدات مائیم که همیشه زنده ایم و هرگز نمی میریم نحن الناعمات مائیم همیشه تر و تازه و هرگز بشدت و بلا مبتلا نمی شویم
نحن المقیمات مائیم که رحل اقامت در این بهشتها انداخته ایم و هرگز ما را بیرون نمی کنند نحن الراضیات مائیم که از شوهرهای
خود راضی هستیم و هرگز بخشم در نمی آئیم طوبی لمن خلق لنا خوشا بحال کسی که خلق شده است از برای ما خوشا بحال کسی که ما خلق
شده ایم از برای او و نحن اللواتی لو ان قرن احدنا علق فی جو السماء لاغشی نوره الابصار مائیم از زنانی که اگر یکتار گیسوی ما در میان
زمین و آسمان بر گشته شود هر آینه خیره گرداند نور آن همه چشمها را در کتاب کافی وارد شده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند چیست
معنی آنکه مؤمنی بمؤمنی میگوید که جزاک الله خیرا حضرت فرمود خیر نهری است در بهشت که سر چشمه آن از کوثر است و کوثر سر چشمهٔ آن
ساق عرش است که بر آن میباشد منزلها و خانهای اوصیاء و شیعیان ایشان است و هر دو طرف از نهر دختران روئیده هر زمان
که یکی از آنها کنده شود روئیده میشود دختر دیگر در مکان او و نام این نهر را بران دختر ها گذارده اند پس چون یکی بدیگری میگوید
جزاک الله خیرا یعنی خدا تو را جزای خیر دهد یعنی از آن غرفها و خانهها و منزلها و دختران و حوریان که بر لب آن نهر است حق تعالی بتو

یعنی

عطا فرماید و کلینی ره از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده که نام آن نهر جعفر است شیخ عارف میفرماید پس بنابرین که نام آن نهر
جعفر است پس کوثر امیر المؤمنین ع خواهد بود که سرچشمه آنست و عرش پیغمبر ص که سرچشمهٔ کوثر است و آن دختران که بر لب آن نهر
روئیده اند گل جعفری خواهند بود که همیشه بهار زنده اند ای برادر که از برای خاتون قیامت و سیدهٔ زنان دنیا و آخرت یعنی بتول عذرا
فاطمه زهراء و عترهٔ طاهرهٔ او زینب خاتون و ام کلثوم صلوات الله علیهن سه نوع کنیزان میباشند همچنان که هر خاتون نجیبی را چند
قسم کنیزان میباشند سیاه و سفید و کرجی و حبشی مانند اینها یکی از آن سه نوع کنیزان که از برای خاتون قیامت و عترت طاهرهٔ اوست
حور العین است که فی الجمله وصف ان را شنیدی و دیگر زنان مؤمنه اند از اول دنیا تا آخر دنیا و ایشان از حور العین بهتر اند و نیکوتر
و از برای هر یک از اینها از احادیث شاهدی معتبر داریم اما اینکه مؤمنات از حوریه بهتر اند در بسیاری از روایات وارد شده از جمله
در کافی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که آن حضرت در معنی خیرات حسان فرمود که هن صوالح المؤمنات اینها زنان صالحه
مؤمنهٔ عارفه اند و در تفسیر مجمع البیان از حضرت رسول ص مرویست که در ترجمهٔ خیرات حسان فرمود که خیرات الاخلاق حسان الوجوه فضیلت مؤمنات
یعنی ایشان خوش خلقها و صاحب اخلاق حمیده و خوب رویهائی اند در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق ع مرویست که
الخیرات الحسان من نساء اهل الدنیا وهن اجمل من الحور یعنی خیرات حسان از زنان اهل دنیا اند و اینها از حوریان بهشت جمیله تر و نیکو
تر اند و هم چنین فرش مرفوعه انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا یعنی زنانی چند که مرتفع است در تحت حجلها و کلتها
یا اینکه آن زنان از زنان دیگر بالاترند در جمال و کمال بدرستیکه ما مرتبه دیگر ایشان را از نو بدید می آوریم بدید آوردنی و بار دیگر ایشان را
تر و تازه میگردانیم باینکه میگردانیم همیشه ایشان را باکره که هر وقت زوج با ایشان نزدیک شود می یابد ایشان را باکره و
محبوب شوهر اند و مهربانند بر ایشان تا اینکه تکلم بعربی میکنند و همه بریک سن اند و شیخ فرموده که ایشان چهارده ساله اند و زیادتی زنان
مؤمنه بر حور مثل زیادتی شمس است بر ستاره سها و زیادتی حور بر شمس میباشد بصد هزار در تفسیر جوامع از حضرت رسول ص منقول است که آن
حضرت فرمود که هن اللواتی قبضن فی دار الدنیا عجایز شمطا رمصا جعلهن الله بعد الکبر اترابا علی میلاد واحد فی الاستواء کلما اتاهن
ازواجهن وجدوهن ابکارا یعنی این زنان زنانی اند که در دار دنیا پیر زالها بودند که موی سرشان سفید شده بود و گوشهای چشم چرک کرده
بود و حق تعالی میگرداند بقدرت کاملهٔ خود در بعد از چنین حالی مانند دختران نورس و هر زمان که نزدیک شود شوهر می یابد اینها را باکره و علامهٔ
مجلسی مضمون این روایت را ایراد کرده که زنان اهل بهشت یعنی حوریان دست یکدیگر را میگیرند و غنا میخوانند که میکنند بصدائی
چند که خلایق را مثل آن صدا را نشنیده باشند گویند نحن الراضیات نحن الناعمات نحن المقیمات ماییم راضیهائی که خشم
نیائیم ماییم اقامت کنندگان که هرگز حرکت نمیکنیم ماییم خوش خلقها و خوبروها و دوستان شوهران کرام چون زنان دنیا این سخنان را
بشنوند در جواب ایشان گویند نحن المصلیات نحن الصائمات نحن المتوضیات نحن المتصدقات ماییم که نماز کرده ایم و شما نکرده اید
ماییم روزه داران و شما روزه نداشته اید ماییم وضو گیرندگان و شما وضو نگرفته اید ماییم تصدق دهندگان و شما تصدق نداده اید
پس بر ایشان غالب میشوند و اما نوع سیم کنیزان و خدمتکاران ایشانند یکی از اینها فضه است و بهتر است از زنان مؤمنه کدام فضیلت فضه
زن است که بفهم و تقوای فضه برسد کسی است که در حق او وارد است ما تکلمت منذ عشرین سنة الا بالقرآن چنانچه علامهٔ مجلسی
در بحار ایراد کرده که هر چه حرف میزد قرآن بود و جواب سخن هر کس را میگفت بآیه که اشعار بآن مطلب داشت و دیگر اینکه سید کاینات و فخر

موجودات

موجودات را بضیافت طلبید و حضرت او را باین شرف مشرف گردانید از برای کدام زن مؤمنه این سعادت روی داده و دیگر آنکه در همان ضیافت بر سبیل تکرار دو از حق تعالی مائده آسمانی خواست برای آنکه دید طعامی در خانه آقایش نبود جناب احدیت از برای او مائده آسمانی فرستاد و این کرامت و خارق عادت از کدام زن مؤمنه دست بهم داده و دیگر آنکه رسول خدا صلعم در حق او فرموده که حمد خدا را که منزلت مریم دختر عمران را بکنیز دختر من داده و رتبه مریم را با رتبه فضه برابر کرده و این کلام در حق کدام زن صاحب رتبه گفته شده و از این بالاتر که بعضی از علما گفته اند که حق تعالی در کلام مبارک خود در سوره که مخصوص اهل عصمت ع نازل کرده و غیری در آن داخل نیست که آن سوره مبارکه هل اتی است سه جای او نام فضه را برده و نام زنی مؤمنه دیگر و حوریه را ذکر نفرموده در آنجا که میفرماید بآنیة من فضة و بعد از آن اساور من فضة و بعد از آن میفرماید قواریرا من فضة که در هر سه جا لفظ فضه در تاویل اشاره بفضه کنیز خاتون قیامت است و شاهد بر آن این است که معنی آنیه و قواریر کاسه و شیشه است و مانند اینها که از آلات البیت است مناسبتش با زنان بیشتر است و معنی اساور دست برنجن است و آن زینتی است که مختص زنانست پس حق تعالی باین الفاظ مناسب اشاره بفضه رضی الله عنها نموده است و دیگر آنکه نفسش چنان مطیع خدا شده بود که سباع و درندگان مطیع او شده بودند چنانچه شیر را امر نمود و فضه حراست نعش امام حسین نمود در وقتیکه اراده اسب تاختن بر بدن سید الشهدا داشتند پس ای برادر ساده دانی که کنیزان ایشان چنین اند پس جلالت شان خود ایشان چه باشد پس چنگ زنید بعروة الوثقی محبت این بزرگواران که ایشان کریمانند و معامله ایشان کریمانه است و هر که با کریم معامله نمود مغبون نشد اگرچه آن کافری باشد مانند مجوسی و از برای تو شاهد معتبر نقل کنم تا بدانی که محبت تو و گریه و مصیبت تو ضایع نمیشود و علامه حلی در کشف الیقین فی فضایل امیر المؤمنین ع حکایتی از ابن جوزی که از علمای اهل سنت است و مذهب او مذهب حنبلی است نقل کرده اند و الفضل ما شهد به العدو و مضمون آن این است که ابن جوزی گفت که خواندم در کتاب ملتقط و آن کتابی بود از جدم ابو الفرج ابن جوزی که در شهر بلخ مردی بود از علویین یعنی سید و از اولاد امیر المؤمنین ع و زنی داشت و چند دختر بعد از چندگاه وفات نمود پس زن دختران را از ترس شماتت دشمنان برداشت و رفت بشهر سمرقند از قضا وقتی رسید که بسیار سرد بود آن دختران را داخل مسجد کرده رفت که چاره قوتی کند در آن اثنا دید مردم را که اجتماع کرده اند بر سر شخصی پرسید که این کیست گفتند که شیخ الاسلام بلد است آن ضعیفه علویه رفت و حالت خود را نزد او شرح کرد اعتنائی نکرد در جواب گفت که اقیمی عندی البینة انک علویة و ملتفت نشد ببوی او و خجلت کشید آن شیخ خواست که او را از سر خود باز کند آن زن مأیوس شده عود کرد که ناگاه در عرض راه دید شخصی را که نشسته است بر دکانی و جماعتی بر گرد او هستند پرسید این کیست گفتند این ضامن البلد است و مجوسی است آن ضعیفه از راه اضطرار حکایت بیان خود و آن حاکم شرع مسلمانان را بآن مجوسی گفت ناگاه نعره زد و خادم خود را گفت برو بسیده خود بگو که لباس بپوشد و بیرون آید دیدم که زن او بیرون آمد و با او کنیزان بسیار بود آن گبر بزن گفت که همراه این زن برو بفلان مسجد و دخترهای او را بیاور بخانه آن زن با آن علویه و کنیزان آن دخترها را برداشتند و بخانه بردند و حجره از برای ایشان خالی کردند و آنها را بحمام بردند و لباس فاخر بهر یک پوشانیدند و از برای ایشان الوان طعامها آوردند و آن شب بهترین شبها بود و چون داخل چون نصف شب شد حاکم شرع مسلمانان در خواب دید که قیامت برپا شده است و لوای حمد بدست محمد صلعم برافراشته و قصر عظیمی از زمرد سبز دید پرسید که این قصر از کیست گفتند از مرد موحد مسلمانی نیست پس آمد بخدمت پیغمبر رسید حضرت روی مبارک خود را از او گردانید شیخ

گفت یا رسول الله روی خود را از من گردانی و حال آنکه من مسلمانم فرمود اقم عندی البینة انک مسلم شاهد بیاور که تو مسلمانی شیخ از
کلام حضرت خیر الانام حیران ماند حضرت فرمود یا هذا انسیت ما قلت للعلویة و هذا القصر للتی هی فی داره امیر آیا فراموش کرده که
با آن سیدهٔ علویه چه گفتی بدانکه این قصر از آن شخصی است که آن سیده امشب در خانهٔ اوست پس از خواب بیدار شد و دید که خاک عالم
بر سر او شده است چنانچه بر فرق زد و گریست و در آن دل شب غلامان خود را در شهر متفرق ساخت حتی آنکه خود نیز بیرون آمد
به تفحص آن علویه کسی او را خبر داد که در خانهٔ فلان مجوسی است پس و بخط مستقیم آمد تا در خانهٔ او و گفت این العلویة گفت عندی گفت
میخواهم او را آن مجوسی گفت آن نشدنی است گفت این هزار اشرفی را از من بگیر و او را تسلیم من کن گفت بخدا قسم نمیدهم او را اگر صد هزار
اشرفی بدهی چون بسیار اصرار کرد آن گبر گفت آن خواب که تو دیده منهم دیدم و آن قصری که تو دیده برای من خلق شده و تو با این اسلامت
بر من ناز میکنی والله ما نمت ولا احد فی داری الا و قد اسلمنا کلنا علی ید العلویة بخدا قسم خواب نکرده ام من و اهل بیت من مگر همگی مسلمان
بر دست آن سیدهٔ علویه و این از برکت آن زن شد بر ما و پیغمبر را در واقعه دیدم که بمن فرمود این قصر از تو و اهل بیت تو است
بسبب آن احسانی که به آن سیدهٔ علویه کردی و شما از اهل بهشتید و شما را حق تعالی مؤمن خلق کرده پس بنا بر این ای عزیزان و ای
شیعیان اگر کسی احسان کند بسیده علویه بهترین سادات علویه اعنی سیدهٔ زنان و دختر امیر مؤمنان زینب خاتون در گریستن — گریه
و اشک خود جاری نمودن و آن مخدره را در گریه یاری نمودن آیا چه ثواب دارد و چه فضیلت از برای او خواهد بود بدان که از مصائب
کربلا چیزی که جگر شیعیان بیشتر پاره پاره کرده اسیری اهل بیت عصمت است و اگر نه کشته شدن عار جوانمردان نیست من کلام مولی
انا ابن من قتل صبرا و کفی بذالک فخرا چرا دلها بیشتر نسوزد که دختران آل ابی سفیان و زنان یزید و آل مروان پس پرده ها باشند و در
خانها و قصرها محفوظ باشند که چشم کسی بر چادر آنها نیفتد بلکه کنیزان و خدمتکاران ایشان را کسی نبیند و اما زینب خاتون و ام
کلثوم و سایر زنان اهل بیت که بغیر از حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله نظر کسی بر قامت ایشان نمی افتاد بغیر از کروبیان عالم بالا و قدسیان ملاء
اعلی صدای ایشان را کسی نمی شنید آه ایشان را بر شتران برهنه نشاندند و از کربلا بکوفه و از کوفه بشام اسیر وار بگرداندند و گاهی ایشان را
در مجلس عبید زیاد بی بنیاد و بی چادر و مقنعه بر پا دارند و گاهی در مجلس یزید پلید در برابر آن همه نامحرمان حاضر گردانند چه خوش
میگوید دعبل در این مقام شعر — شعر دعبل
سابکیهم فی الارض ما ذر شارق و نادی منادی الخیر للصلوات
و ما طلعت شمس و حان غروبها و باللیل ابکیهم و بالغدوات
زود باشد که گریه بر اهل بیت کنم ما دامی که خورشید عالم را روشن کرده باشد و ما دامیکه مؤذن ندای اذان در دهد و ما دامی که از برای آفتاب طلوع و غروب باشد و خواهم گریست
برایشان شب ها و صبحها
دیار رسول الله اصبحن بلقعا و آل زیاد تسکن الحجرات
به این جهت که خانهٔ رسول الله خراب
و ویران شد و اولاد زیاد ساکن بودند در حجرهای معمور و آبادان
و آل زیاد فی القصور مصونة و آل رسول الله فی الفلوات
و آل زیاد در قصرها محفوظ بودند که آفتاب و ماه ایشان را نمیدید و آل رسول خدا در دشت ها و کوهها بودند
و آل زیاد فی الحریر مصونة و آل رسول الله منهتکات
می گریم باین سبب که اولادهای زیاد در لباسهای حریر بودند و اولاد پیغمبر خدا برهنه
و بی چادر و مقنعه بودند
و آل رسول تسبی حریمهم و آل زیاد آمن السربات
و حریم فرزندان پیغمبر بغارت رفت فرزندان
زیاد بد بنیاد از غارت ها ایمن بودند
و آل رسول الله نحف جسومهم و آل زیاد غلظ الرقبات
و اهل بیت رسول خدا از بیعت

سفر و گرسنگی و برهنگی جسمهای ایشان نحیف و لاغر شده بود و آل زیاد گردنهای ایشان قوی و بزرگ بود و آل رسول تشنه نحور هم و آل زیاد بر ریتة الحجلات و آل رسول گلوهای ایشان بریده و مجروح و خون آلود بود و اولادهای زیاد بر تختهای حجله تکیه کرده بودند و صاحب سراپرده و خیمه بودند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس هشتم در معرفت امام و بیان آنکه چون خدا صاحب عزا است لهذا هر کس و همه چیز را تحضر گریست

مطلب عمده

اما بعد فقد قال الله تعالی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و مفسرین کلمه لیعبدون را لیعرفون تفسیر کرده اند یعنی جن و انس را خلق نکردم مگر از برای آنکه بشناسند مرا و از اهل علم مسموع شده که جناب امام جعفر صادق عم باین طریق تفسیر فرموده ای لیعرفون الامام پس نسبت بنابرین خلقت جن و انس بلکه خلقت جمیع اشیاء محکمه و متقنه مگر از برای شناختن امام عم و شیخ عارف در شناختن امام مضمون این کلام را مکرر میفرمود که امام محل مشیت است و در احادیث اهل عصمت آمده که خلق الله الاشیاء بالمشیة والمشیة بنفسها و نحن محال مشیة الله یعنی خلق فرمود حق تعالی جمیع اشیاء را بمشیت و خلق فرمود مشیت را بنفس مشیت و مائیم محل مشیت خدا و محل مشیت بکلمه جامعه در اجمال ولایت قال الله تعالی هنالک الولایة لله الحق و در مقام تفسیر ید است که چهارده معصوم اند عم قال الله تعالی ید الله فوق ایدیهم که بحساب حروف تهجی ید چهارده است و این چهارده تن ید الله که حق تعالی بایشان خلق فرموده است کل ممکنات را و چون از سحاب مشیت ماء الوجود بارید بر ارض امکان اول چیزی که سبز شد عقل اول است و این که آقای ما حضرت امام حسن عسکری عم میفرماید که روح القدس فی جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة حاصل معنی آنکه عقل اول که عالم جبروت با آن همه دستگاه در پنهان بود نش زیر عرش مشیت چشیده است از باغستان اهل بیت نوبری را و قال الشیخ فی المرثیه فراحة الدهر من تضعاض جودهم مملوءتان و ما للغیض تعطیل و معصوم فرمود نزلونا عن الربوبیة ثم قولوا فی فضلنا ما استطعتم فان البحر لا ینزف و سر الغیب لا یعرف و کلمة الله لا توصف نازل کنید ما را از پروردگار بودن و ما را خدا مدانید و بنده بدانید پس بگوئید در فضیلت ما آنچه استطاعت دارید پس بدرستیکه دریا تمام نمیشود و سر خدا شناخته نمیشود و کلمه خدا وصف کرده نمیشود و در حدیث دیگر اجعلونا ربا نئوب الیه ثم قولوا فی فضلنا ما شئتم و بدانکه در عالم امکان هر چیزی ضدی دارد تا آنکه دلالت کند واجب جل و علا ضد ندارد مثلاً عقل ضد او جهل است نور ضد او ظلمت است کرم ضد او بخل است و تکبر ضد او تواضع است و شجاعت ضد او جبن است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله که عقل کل است ضد او ابو جهل است و حضرت امیر المؤمنین عم ضد او شیخ اول است و حضرت امام حسن عم ضد او معاویه است و حضرت امام حسین عم ضد او یزید است که منزل ایشان هاویه است و همچنین عقل اول ضد او جهل اول است و وسایط میان عقل اول و جهل اول را چنانکه حقیر از کلام شیخ فهمیدم باین طور است که فوق کره هوا است و بالاتر از آن کره آتش است و بالاتر از آن آسمان اول و دویم و سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و بالاتر از آن فلک البروج و علیین در آنست که از آن کتاب الابرار لفی علیین و از آن بالاتر فلک المنازل است و کرسی است و عرش و جسم الکل و طبیعت و نفس و روح و عقل اول و تحت ما کره آب است و کره خاک و از آن پائین تر هفت زمین است و از آن پائین تر سنگ است و سجین در آنست که کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و از آن پائین تر دریا و گاو ماهی است و ریح عقیم است و از آن پائین تر جهنم است و طمطام و ثری و تحت الثری و جهل اول و بدانکه عقل نور است و جهل ظلمت و هر یک را ذاتی و صفتی است و عقل

مطلب عمده

اوّل در مرتبهٔ قوس صعود و نزول از آن جسم مبارک حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام منعقد شده است
یعنی اجسام شریفهٔ ایشان از تنزلات عقل اوّلست و عقل اوّل بحقیقت ایشان نسبت جزءاست بکل و ایشان را فوق عقل اوّل
مراتب و مقامات دیگر هست لایعدّ و لایحصی و ذات عقل اوّل از ایشان شعاع است هر چه قوی از آنست اعنی آنچه اقرب باین ذات
انبیاء مرسلین اند که تابع پیغمبر اند از جمیع الجهات و در همه چیز قال الله تعالی و انّ من شیعته لابرهیم و از شعاع الشعاع مؤمنان بنی آدم
خلق شده اند و از شعاع مؤمنان که شعاع شعاع الشعاع اند مؤمنان جن خلق شده اند و از این جهت است که انها خطایر بهشتند و از
صفت عقل اوّل ملائکه خلق شده اند و از برای ایشان ترقی و تنزل نیست کما حکی الله عنهم و ما منا الا له مقام معلوم و از ذات جهل اوّل
شیخ اوّل و دوّم و سیّم متکوّن قال الله ظلّ ذی ثلاث شعب و آن را نیز شعاع است هر چه قوی از آنست منافقین خلق شده اند
انّ المنافقین فی الدرک الاسفل من النار که از روی بصیرت اطاعت آن اشقیا کردند من جمیع الجهات قال الله تعالی وجحدوا بها
واستیقنتها انفسهم ظلماً و علوّاً یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و من یشاقق الرسول من بعد ما تبیّن لهم الهدی وانّ کیدکنّ عظیم و از شعاع الشعاع
کافران بنی آدم خلق شده اند و از شعاع کافران که شعاع الشعاع الشعاع اند کافران جن خلق شده اند و از این جهت است که
درخطایر جهنّم اند و از صفت جهل اوّل شیاطین خلق شده اند و از برای ایشان ترقی و تنزل نیست قال الله تعالی انّ کید الشیطان
کان ضعیفا و از این جهت است که شیطان در جهنّم از عذاب اشقیا متألم میشود پس بر او شرف میشود و او را لعنت می کند و از این جهت است
نیز که کافران بر حضرت امام حسین علیه السلام گریستند و اما شیطان و منافقین نگریسته اند بر او بگریبطا هر بلی بدان که چهارده بزرگواران علیهم السلام
در اصل همه از یک نورند و امّا در مقام رتبه پس بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از امیر المؤمنین علیه السلام افضل است و امیر المؤمنین علیه السلام
از حضرت امام حسن علیه السلام افضل است و حضرت امام حسن علیه السلام از حضرت امام حسین علیه السلام افضل است و حضرت امام حسین علیه السلام از حضرت صاحب الزمان علیه السلام
و حضرت صاحب الزمان علیه السلام از آن هشت معصوم افضل است و آن هشت معصوم از حضرت فاطمه علیها السلام افضلند و فضیلت هر یک
بدیگری باین مرتبه است که اگر امیر المؤمنین علیه السلام در عبادت و بندگی ابد الآبدین و دهر الداهرین بسر الی الله بحضرت رسول نمیرسد و هم
چنین حضرت امام حسن علیه السلام بحضرت امام حسین علیه السلام قیاس کن و همچنین بدون زیاد و کم نسبت حضرت صاحب الزمان بحضرت
امام حسین و نسبت هشت معصوم را بحضرت صاحب علیه السلام و نسبت حضرت فاطمه را بهشت معصوم و در اخبار آمده که عرش از
نور پیغمبر صلی الله علیه و آله آفریده شده و ملائکه از نور امیر المؤمنین علیه السلام و آسمان و زمین از نور حضرت فاطمه علیها السلام و آفتاب و ماه از نور امام حسن علیه السلام
و بهشت و حور العین از نور حضرت امام حسین علیه السلام و این است که چون کسی چنگ زند بحضرت امام حسین علیه السلام زود به بهشت و حور میرسد بلکه
محبت آن حضرت بهتر از حور و بهشت است که ترجیح میدهند اهل بهشت بلکه صحبت آنحضرت را بر صحبت حور العین در وقتیکه در بهشت
در خدمت آن حضرت نشسته باشند و حور العین به ایشان پیغام دهند که چرا نمی آئید نزد ما که بسیار مشتاق شمائیم مؤمنان
سر بالا نمی کنند که پیغام ایشان را بشنوند چه جای آنکه جواب دهند یا آنکه برخیزند و بروند و جوابی که میدهند این است که ما
بصحبت آن حضرت خوشنودتریم و بیشتر دلخوش داریم نسبت بصحبت شما پس ای برادر اگر نیک تأمّل کنی خواهی فهمید
که کل ممکنات از نور و ظلمت مؤمن و کافر یا از حسین است یا بر حسین باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب که اگر
آن حضرت نبود شمر هم وجود نداشت و مثال او مثال شعاع و ظل است پس آفتاب حسین است و شعاع شبیه است که عاشقان

تفاوت مراتب

خلقت بهشت و حور العین از نور

عاشق

استنثاق شیعه را از شعاع میدانند و ظل شمر است لعنه الله و شعاع از آفتاب اینست و ظل از آفتاب نیست لکن وجود ندارد
بدون آفتاب پس قوام ظل به آفتاب است پس فی الجمله روشن شد که همه ذرات وجود از خوب و بد و سعید و شقی خلعت هستی
پوشیده اند مگر بوساطت آن حضرت و بالجمله حضرت امام حسین ع رحمت واسعه الهی است اللهم انی اسئلک برحمتک التی وسعت
کل شیء و آنحضرت مظهر رحیمیت و رحمانیت الهی است و شیخ عارف میفرمود که قیامت را بخواب دیدم و دران عرصه نقل
هیچ چیز و حساب هیچ چیز نبود مگر نقل امام حسین ع هر که را به بهشت میبردند بجهة محبت او بود و هر که را بجهنم میبردند بجهة عداوة او بود یکی
را بجهنم می بردند و میگفتند چرا گریه بر او نکردی و دیگری را میگفتند چرا او را زیارت نکردی دیگری را میگفتند چرا مال خود را در تعزیه او
صرف ننمودی و دیگری را میگفتند چرا متابعت او نکردی و مکرر مردگان را در خواب دیده اند و از ایشان پرسیده اند که چه عمل
دران نشاء نفعش از همه بیشتر است گفته اند گریستن بر حسین ع و بما صدق کریمه یوم ندعوا کل اناس بامامهم در انروز هر کس با امامش
محشور خواهد شد چنانکه شدادیان با شداد و فرعونیان با فرعون و نمرودیان با نمرود و ما را با حسین ع ان شاء الله محشور می کنند
و زنان ما را با فاطمه و خدیجه ع اما آنکه آن حضرت رحمت واسعه الهی است نمی بینی که چون کسی چنگ بدامن آنحضرت زند معزز و مکرم
میگردد و ملاحظه کن که چه قدر ثواب از آنحضرت بکافه عباد رسیده در اخبار آمده که هر گاه کسی آب بخورد و آن جناب را یاد کند و
صلوات بفرستد و بر دشمنان او لعنت کند یا آنکه بگوید صلوات الله علی الحسین و آل بیته و اصحابه لعنت الله علی قاتل الحسین ع و اعدائه
صد هزار حسنه داده شود و صد هزار گناه او محو شود و صد هزار درجه در بهشت از برای او بلند شود و باشد مثل کسی که صد هزار بنده
در راه خدا آزاد کرده باشد و حق تعالی در روز قیامت او را با روی نورانی محشور گرداند و در حدیقه الشیعه مسطور است که در حضور یکی
از ائمه طاهرین ع فضیلت شب قدر و ثواب احیاء و اعمال خیر در آن شب مذکور شد شخصی حاضر بود گفت آه که من در آن شب غافل و
انشب را بغفلت گذرانیدم و بر فوت او تاسف میخورد امام علیه السلام فرمود که عمل تو در آن شب بیش و ثواب تو از همه کس بیشتر است
چه تو دران شب آب خوردی و امام حسین ع را یاد کردی و بر آن ظالمان که بر او ظلم کردند لعنت کردی و از ایشان تبرا نمودی و اما
در باب زیارت آن حضرت فرمودند من زار قبر الحسین عارفا بحقه غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و در حدیث دیگر فرمودند که تغفر له
ذنوب خمسین سنة و یرجع الی اهله و ما علیه وزر و لا خطیئة الا و قد محیت من صحیفته آمرزیده میشود گناهان پنجاه ساله و برمیگردد باهل خود و
حال آنکه نیست بر او وزری و نه خطائی مگر آنکه از نامه او محو شده است و علامه مجلسی روایت کرده حدیث معتبری از حضرت صادق ع
که آن حضرت فرمود که چون شخصی بزیارت حضرت امام حسین ع بیرون رود در گام اول که بر میدارد گناهانش آمرزیده میشود خصوص گریه
بر آن حضرت فرموده اند من ذکر الحسین عنده ففاض من عینیه و لو مثل راس الذباب غفر الله له ذنوبه و لو کان زبد البحر هر که نزد او مذکور شود حسین ع
و دل او بر مظلومیت او بسوزد و گریه کند اگرچه گریه او مانند پر مگسی باشد حق تعالی همه گناهان او را بیامرزد اگر گناهان او مثل کف دریا بوده
اما تربت او فرموده اند که شفاء من کل داء و امان من کل خوف چه بسیار بیماران خورده اند شفا یافته اند و خائفان با خود داشته
اند و ایمن شده اند حتی آنکه اهل دریا مکرر شده که کشتی ایشان طوفانی شده مشرف بر غرق شده بودند و اهل کشتی دل بر هلاکت نهاده
اند پس اندکی از خاک تربت در دریا ریخته اند فی الفور آرام و قرار گرفته و حضرت صادق ع فرمود که هر که تسبیح خاک آنحضرت را
بگرداند بهر استغفاری هفتاد استغفار برای او نوشته شود و در حدیقه الشیعه مسطور است که هر گاه کسی در خاک کربلا مدفون شود از حساب

روز قیامت فارغ است و بی حساب و او نیز داخل بهشت می برند و در حدیث دیگر است که آن زمین را با هر که در آن زمین دفن شود به بهشت داخل میسازند اما آنکه آن حضرت مظهر رحیمیت و رحمانیت الهی است تصور کن که فیض آنحضرت از آنجهت که او محل مشیت است بهمه که فرسیده بهمه کس بلکه بجمیع ممکنات و همهٔ ذرات وجود رسیده است و هر گاه بعضی از آنها که معنویست تو درک نتوانی کرد و لکن بعضی از آنها که صوریست درک میشود مثل آنکه هر ساله بلکه هر ماه و هر روز صد هزار گرسنه ببرکت آن بزرگوار سیر می شوند و صد هزار تشنه سیراب میشود و صد هزار فقیر غنی میشوند و صد هزار برهنه به تصدق سر او بلباس میرسند و صد هزار هزار مقروض و مدیون ببرکت نام او قرض ایشان داده میشود و صد هزار هزار بیمار بمعجزه او شفا می یابند و صد هزار ذلیل و خوار بجهة او عزیز و با اعتبار میشوند مثل آنکه خواهد بزرگی از بزرگان مثل حاکم یا پادشاه یا مجتهد و عارف و مانند ایشان را بمهمانی بخانه خود ببرد و بسهولت این امر از برای او دست نمی دهد و چون تعزیه داری برپا کرد و نام تعزیه در میان آمد ممکن میشود و مثل آنکه هر گاه کسی خواهد که در خانه اش یا مسجدش جمعیت شود و از برای او امکان بهم نرساند چون تعزیه داری برپا شود میشود و مثل آنکه واعظ هر گاه هزار آیه و حدیث بخواند و نام مبارک آن حضرت که زینت منبرها و مسجدها و زینت آسمانها و زمینهاست در آخر آن نخواند گویا هیچ نخوانده و موعظه ننموده و صد هزار هزار گرفتار ببرکت آن بزرگوار نجات می یابند یکی از طلبه گوید که وقتی گرفتار شدم به یکی از لشکریان سلطان و هرچه او را بخدا و رسول قسم دادم سودی نبخشید تا آنکه او را بحسین بن علی ع قسم دادم چون نام حسین را شنید دست از من برداشت و کرامات و خارق عادات چند که شبیه بمعجزه است از آن حضرت است که احتمال بدست داریم که علماء العارفین می یابند از او و عوام نمی یابند مگر آنکه به ایشان گفته شود کرامت اول آنکه نام زن و دختر کسی را نمی توان بر منبر و در مسجد و محفل و مجلسها برد و بسیار قبیح است و اما نام زینب خاتون و ام کلثوم و سایر زنان اهل عصمت زینت مسجد و منبرها و محفلهاست چنانکه زینب و زینت در کتاب سطور نوشته میشود و شهادت میدهد بر این مطلب کرامت دوم آنکه هر صحبتی که از آن شیرین تر باشد سه دفعه یا چهار دفعه بیشتر نمیتوان شنید حتی احوال خیر مآل انبیا و مرسلین ع و اما نام مبارک امام حسین ع و صحبت شهادت او و شهادت علی اکبر و قاسم و عباس او کدام یک است که هزار مرتبه نشنیده اید و وقتیکه میشنوید گویا خود رفته اید و نعش مطهر او را بخون غلطیده دیده اید یا سر مبارک او را بچشم خود بر نیزه دیده اید یا صدای العطش طفلان او و ناله و زاری زنان و دختران او را بگوش خود شنیده اید کرامت سیم آنکه اشخاص بسیار از بزرگان مثل شاهان و شاهزادگان و علما و مجتهدان به اندک زمانی قبل از این کشته شده اند یا مرده اند یا آنکه اندک وقتی بقتل رفته و غارت شده و نهار کسی نام نمیبرد و بمجلس آنها را یاد نمی کنند و کهنه شده است و هر مصیبتی که عظیم تر نباشد همین که پنجاه سال یا ده سال گذشت تمام میشود و اما آن حضرت را که از زمان شهادت او تا تاریخ این کتاب هزار و سیصد و بیست (۱۳۲۲) و دو سال است ماتم او در میان خلق تازه است و هر مرتبه که گویا در سال گذشته این عمل شده و هزار سال دیگر چنین تازه خواهد بود حتی شهادت هر پیغمبری و پیغمبرزاده و هر شهیدی از اول دنیا و آخر دنیا تا امروز بوده همه آنها در میان مردم کهنه شده است و شهادت آن حضرت در میان آمد مردم شهادت جمیع شهدا را فراموش کردند شعر

ای مانده بدهر ماتم هر دم تو | ای رفته ز یاد دهر غمی جز غم تو
کی دیده زمانه ماتمی را که شود | هر ساله بدهر تازه جز ماتم تو

و روز بروز در ازدیاد است و این نیست مگر از جانب خدا و چیزی که خدا فاعل اوست باید که چنین باشد پس اسم حسین و گریستن را ملاحظه کن که چگونه لازم و ملزوم یکدیگرند مثل آتش و سوختن و آتش و پنبه تا گفتی در میگیرد و آن حضرت قتیل العبره است نام آن حضرت در نزد هیچ مؤمن و مؤمنه مذکور نمیشود مگر آنکه گریان است حتی در روز عید

گریز

و گذشته

دیگر رسیده بعضی از عیدها در عاشورا یا در ایام عزا اتفاق افتاده شیعیان سرور گذارده اند و تعزیه را بر پا کرده اند بدانید که شما
شیعیان زینت آن حضرتید همچنانکه برگ زینت درخت است و درخت بی برگ زینت ندارد و تا قلب حسین علیه السلام متألم و متحرک نشود
قلب شما متألم و متحرک نمیشود و فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله شجرة طیبة اصلها و علی فرعها و فاطمة لقاحها و الحسن و الحسین علیهما السلام ثمارها
و شیعتنا اوراقها یا آنکه برگ که شیعه است خاک می نشیند که معاصی است پس درخت خود را حرکت میدهد و خاک از روی برگش میریزد
پس گریه تو معدنش از قلب حسین است شیعتنا قد خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بنور ولایتنا تا دل آن حضرت بدرد نیاید دل شما بدرد نمی آید
و شیخ عارف مکرر این حدیث را میگفت که کسی بخدمت معصوم علیه السلام عرض کرد بسیار است که مهموم و مغموم و اندوهگین میشوم بی سبب این
از چه جهت است حضرت فرمود در آن وقت همی و غمی بر دل امام زمانش داخل شده و چون شیعیان از آن حضرتند پس از این جهت
غم نیز بر دل شیعیان داخل میشود پس شیخ فرمود که اشتقاق شیعه از شعاع است و هر کدورتی که بآفتاب میرسد فی الفور بشعاع او نیز میرسد
و میفرمود که نمی بینی که شیعیان گریه میکنند بر سادات مظلوم شهید خود و در حال گریه و پیش از گریه مطلقا و اصلا ملاحظه ثواب و نفعی
نمیکنند و گریه می کنند بلکه در آن وقت که گریه میکنند غافلند از ثواب و فراموش کرده اند و پیوسته گریه می کنند لانهم منه و الحمد لله رب العالمین
وارد شده که معصوم بشیعیان فرمودند که بخدا قسم که خدا اعمال شما را قبول می کند و پس شما را می آمرزد و پس چون جان مؤمن بحلقش
میرسد شاد و خوشحال میشود و حاضر میگردد نزد او رسول خدا صلعم و امیر المؤمنین علیه السلام و جبرئیل علیه السلام و سفارش او می کنند و کفن و حنوط او را از بهشت
می آورند و در قبر وی دری از درهای بهشت بگشایند تا قائم علیه السلام ظاهر شود و حق تعالی او را مبعوث گرداند لبیک گویان و بالجمله
شیعیان برای آنجناب گریسته اند بلکه همه کس و همه چیز بر آن حضرت گریسته اند حتی آنکه مرغ بر لب بام صیحه میزند از غم آن حضرت است
و طفل در دل شب در گهواره گریه می کند از غم آن حضرت است و دیوار شکست هم میرساند از غم آن حضرت است و مؤمن که از
ترس خدا میگرید از غم آن حضرت است و سرخی که در وقت مغرب هم میرسد از غم آن حضرت است و هر سنگی که از کوه می افتد از غم آن حضرت است
و هر چه از هم میپاشد از غم آنحضرت است و هر دل غمناکی و هر صدائی و هر شکستن صوری و معنوی که در عالم میشود همه از غم آنحضرت است
چنانکه مرثیه شیخ که گذشت دال بر این است که کل انکسار و خضوع به و کل صوت فهو نوح الهوا هر دل شکسته و هر بدن خاضع و خسته و
هر چوبی که میشکند یا شکسته همه از مصیبت آن حضرت است و همه صداها که در هواست نوحه هواست که بر ماتم آن حضرت میکنند فکل بقعة
بها قبره کربلا کل مکان تربت بقعه های زمین قبر اوست و همه کانها کربلاست و کل یوم یومه و انما ینغص شرب الماء علی ابن علی همه روزها روز
عاشوراست و همه ایام ایام شهادت آن حضرت است که تلخ کرده است آب را بر هر کس از شیعیان که بیاشامند و السیف تبری نحره
باکیا و الرمح نبکی قائما و انثنی آن خنجر که گلوی مبارک او را برید اول گریه میکرد و بعد می برید و آن نیزه که بر پهلوی او نشست اول
راست میشد و خبر شهادت آنحضرت را میداد و گریه میکرد و بعد خم میگردید و بر پهلوی نازنین او فرو میرفت تبکیه حجرة جاریات
علی جثمانه و ان تدق الصدر و آن اسبان که بر جسد مبارک او میدویدند گریه میکردند و بر جسد او میدویدند و استخوانهای سینه و پشت
او را بهم کوبیده نرم کردند و بالجمله کعبه معظمه از غم آنحضرت سیاه پوشیده و آسمان از غم آن حضرت جامه نیلی در بر کرده است
و بعض آنکه هلال محرم در آسمان نمایان میشود می بینی که حال خلق دگرگون میشود حتی آنکه خلیل الرحمن از این غم بیمار شد نوح آنقدر
نوحه کرد که اسم مبارکش نوح شد و اسمعیل صادق الوعد پوست سر و رویش را کندند سطاطائیل ملک عذاب باو گفت بهر غمخواری



که خواهی من ایشان را هلاک کنم قبول نکرد و فرمود که میخواهم در این بلیه تاسّی و اقتدا کنم بحسین بن علی ع و زکریا چون این خبر شنید سه روز
از مسجد بیرون نیامد و نگذاشت که کسی بر او داخل شود و پیوسته ناله و گریه و بیقراری مینمود و از خدا سؤال نمود که پسری باو عطا فرماید و شهید
شود و اما عیسی ع یکباره جامه در خم گردون به نیل زد چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید و هم چنین حضرت رسول ص بر او گریسته
و فرزند خود را فدای او کرده و حضرت امیر المؤمنین ع بر او گریسته و پدر و مادر خود را فدای او کرده و خاتون قیامت بر او گریسته و جان خود را
فدای او نموده و امام حسن مجتبی ع بر او گریسته و اولاد و امجاد را فدای او کرده و حضرت سید الساجدین ع چهل سال بر او گریسته و حضرت صاحب الامر ع
هزار سال بر او گریسته و سایر معصومین ع مدت العمر گریسته اند و کل موجودات گریسته اند حتی هندو و مجوس در بعضی از بلاد هندوستان
چون ایام عاشورا شود مردم آنجا از زن و مرد در صحرا روند و در میان خاک و خاکستر نشینند و سرهای خود را برهنه نمایند و خاک بر سر
و نالهای زار زار از دل افگار می کشند از ایشان پرسیده شده که شما هر ساله در این ایام چرا چنین می کنید گفتند نمیدانیم ولکن چون پدران
ما چنین کردند ما نیز می کنیم و انقدر تجربه کرده ایم که هر سال که عمل را نمیکنیم در آن سال برصات یعنی باران نمی آید اری اگر کفار گریسته
اند اما خلفاء که طینت ایشان از ذات جهل اول است و منافقین و شیاطین که طینت ایشان از سجّین که از شعاع جهل است
ایشان هرگز گریسته اند بگریهٔ ظاهری اما بگریه معنوی که عبارت از انفعال است آن اشقیا نیز گریسته اند و از جمله منافقانی که بگریه ظاهر
گریسته اند بنی امیه و اهل شام و اهل بصره اند و وارد شده که جغد در زمان سابق در خانها جا میگرفت و وقت طعام خوردن حاضر میشد
طعام بنزدش میریختند و میخورد و چون حضرت امام حسین ع را شهید کردند از آبادانی بیرون رفت و در خرابها و صحراها و کوهها جا گرفت و
گفت بد امتی هستید شما فرزند پیغمبر خود را می کشید من ایمن نیستم که مرا هم بکشید و معصوم فرمود تا حضرت امام حسین ع را شهید کردند جغد در روزها
پیدا نمیشد و همین در شب ظاهر میشد و از آن روز قسم خورد که در آبادانی جا نگیرد و پیوسته روزها روزه میباشد و اندوهناک و چون شب
میشود افطار میکند و گریه می کند بر حضرت امام حسین ع تا صبح و از آنجمله جنیان و ملائکه بر او گریسته اند و چقدر مرثیه خوانده اند و وارد شده که
پنج نفر از اهل کوفه بقصد یاری آنحضرت بیرون آمدند از کوفه شب در قریهٔ فرود آمدند که او را شاهی میگفتند ناگاه دو مرد از برای ایشان
پیدا شد یکی جوان و دیگری پیر و بر ایشان سلام کردند پس آن مرد پیر گفت منم مردی از جن و این جوان پسر برادر من است و میخواهد بیاری امام
مظلوم برود پس آن جنی پیر گفت که شما در همین مکان باشید من پرواز میکنم و از برای شما خبر میآورم پس یک شبانه روز غایب شد
و روز دیگر صدای او را شنیدند و او را ندیدند و شعری چند میخواندند که مضمون آنها این بود که خاک بر سر شما شده و آنچه باید بشود شده است
پس کوفیان دانستند که آن حضرت شهید شده برگشتند و مردی از قبیلهٔ بنی تمیم گوید که ما از مقاتلهٔ حضرت امام حسین ع با دشمنان خبر نداشتیم چون
شب بعد از عاشورا شد من در زاویه خانه خود نشسته بودم با مردی از قبیله خود که صدای هاتفی را شنیدیم که میگفت شعر
والله ما جئتکم حتی بصرت به   بالطف منعفر الخدین منحورا   قسم بخدا نیامدم بسوی شما تا آنکه بچشم خود دیدم که او را در صحرای کربلا نحر کرده اند
رخساره او را بر خاک مالیده بودند   و حوله فتیة تدمی نحورهم   مثل المصابیح یعلون الدجی نورا   و بر دور او جوانانی دیدم که صورتهای
ایشان از روشنائی مانند چراغها بود که در شب تار روشن کرده بودند همه کشته در خون آغشته و از حلقومهای ایشان خون جاری بود
کان الحسین سراجا یستضاء به   الله یعلم انی لم اقل زورا   حسین در میان ایشان مانند مشعل پر نور روشن بود خدا میداند که دروغ
نمی گویم آن مرد میگوید که گفتیم من انت یرحمک الله گفت من سرکردهٔ قبیله جنیانم که در نصیبین میباشم و بقصد یاری امام حسین رفته بودم

که جان

مجلس نهم در بیان مجملی از اخلاق کریمه سید الشهداء

که جان خود را فدای او کنیم وقتی که رسیدیم که آن حضرت را شهید کرده بودند بحال بحسرت و ناامیدی بقبیلهٔ خود برمیگردیدیم و در
بعضی از کتب سماویه مسطور است که حق تعالی فرمود ای پسر آدم بدانکه آسمان خزانهٔ فرشته کان است و بهشت خزاین حور و غلمانست
و دریاها خزانهٔ درهای آبدار است و کوهها معدن گوهرهای باقیمت و اعتبار است و سینهٔ احرار مخزن اسرار قدمست و
دلهای دوستان من خزینهٔ اندوه و غم است و انا عند المنکسرة قلوبهم من دلهای شکسته را دوست میدارم   بیت
آن روز که آب و خاک بر هم زده اند ❊ بر طینت آدم رقم غم زده اند ❊ و بالجمله حضرت امام حسین علیه السلام چنانکه در اصل روز الست عالم
الوجود بود در قابلیات طیبه و قابلیات خبیثه کقطر الماء فی الاصداف درا و فی بطن الافاعی صار سما مانند قطرهٔ آب که در صدف
داخل میشود مروارید غلطان کردد و در شکم افعی داخل کردد و زهر مار کردد چنانکه این مضمون در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مسطور است همچنین است
نام مبارک او و هم چنین است تربت او و هم چنین خون مبارک او و هم چنین آب دیدهٔ گریه کنندگان و بالجمله جمیع آنچه تعلق بآنحضرت دارد همه نور است
بر مؤمنین و نار است بر کافرین اما نام مبارک آن محبوب قلوب مؤمنان و مخدوم اهل زمین و آسمان که لفظ حسین است الحال در صدف
قلوب شما و سینه های پاک نازنین شما می اندازم اشک میشود و مروارید آبدار میگردد و از چشمهای شما بیرون می آید و اگر در بطون افعی
افعی نواصب و خوارج اندازم فحش میشود و از دهان ایشان بیرون می آید که چون نام حسین علیه السلام را میشنوند از زبان بریدها به آن حضرت ناسزا میگویند
و گاهی آن حضرت را سب می کنند و گاهی لعن اما تربت آنجناب چون شیعیان و مؤمنان میخورند شفاست از هر دردی و هر گاه
دشمنان او بخورند باعث مرض میگردد چنانکه موسی بن عیسی که از خویشان هرون الرشید بود تربت مقدسهٔ او را از روی
استهزاء عمل کرد جمیع احشای آن ملعون از قلب و جگر و ریه و طحال همه در طشت ریخت و از همان جهت بجهنم واصل شد و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا و اگر از دهان بخورد شاید او را نیز انحالت روی میداد و اما خون مبارک
آن حضرت چون بر قابلیت طیبهٔ مستعده میریزد و شفای اینها میشود مانند آن دختر یهودی و بر آن عبید زیاد میریزد باعث
مرض خبیث آن مردود میشود و اما آب دیدهٔ گریه کنندگان او خازنان بهشت از آن با آب حیوان ممزوج میکنند عذب و لذت
آن زیاده میشود و در جهنم با حمیم و صدید جهنم از آن ممزوج میگردانند شدت و حرارت و عذاب او هزار برابر زیاد میشود
کقطر الماء فی الاصداف درا و فی بطن الافاعی صار سما   الا لعنة الله علی القوم الظالمین الملعونین المردودین

مجلس هشتم در بیان مجملی از اخلاق کریمه سید الشهداء

اما بعد حق سبحانه و تعالی میفرماید در قصهٔ فرعونیان سلف و هلاک ایشان کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم
و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلک و اورثناها قوما آخرین فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین یعنی چه بسیار واگذاردند
بعد از خود از باغستان و چشمها و زراعتها و خانهای بسیار خوب و منازل کریمهٔ رفیعه و نعمت هائی که بودند در آنها خوش
می گذرانیدند و بعد از هلاک ایشان بدیگران میراث دادیم و بر هلاکت ایشان آسمان و زمین نگریست و نبودند مهلت داده شدگان
تا وقتی دیگر یعنی باک نداشتیم از هلاکت ایشان و اعتناء بوجود آنها نکردیم بدان ای برادر که مفهوم قرآن حجت است همچنان که
منطوق آن حجت است و این در چند مثال بیان میشود یکی آیه کریمه است که ما اشهدتهم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما
کنت متخذ المضلین عضدا وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجهة حکمتی فرمود اللهم اعز الاسلام بعمر ابن الخطاب او بابی جهل بن هشام

خداوند اعزاز کردن اسلام بعمر خطاب یا بابوجهل حق تعالی در جواب این آیه را نازل فرمود که ما اشهدتهم خلق السموات والارض
یعنی من حاضر نکردم عمر و ابوجهل را در وقت خلقت آسمانها و زمینها و نه در وقت خلقت نفسهای خود ایشان و نمیگیرم
ایشان را بازوی دین خود و مفهوم این آیه حجت است چنانکه منطوق این حجت است و مفهوم آن این است که جمعی از دوستان
خدا و مقربان درگاه حضرت کبریا هستند که حاضر کرده ام ایشانرا در وقت خلقت آسمانها و زمین ها و در وقت خلقت نفسهای
ایشان و گرفته ام اینها دین و مجتهدین را بازوی دین خود و ایشان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین اند و دیگر این آیه است ولم یکن له
ولی من الذل یعنی نمیباشد از برای خدا ولی از مذلت و خواری و مفهوم آن آیه این است که کان ولی من العز ای من التعزز والتکرم
یعنی میباشد از برای خدا ولی از جهت آنکه او عزیز باشد چراکه پادشاهان اورا نفع است از آنکه خود متوجه مواجب لشکر و آب
و علف دادن حیوان شود پس ولی از برای خود میگیرد که این ها متوجه شود و دیگر فهم نکته که در صدد آوردیم الحال میفرماید که فراعنه و
دشمنان خدا چون بمیرند یا کشته شوند آسمان و زمین گریه برایشان نخواهند کرد و از مفهوم آن میرسد که خدارا دوستانی
میباشد که چون بمیرند یا کشته شوند آسمان و زمین گریه برایشان خواهند کرد چنانکه وارد شده از حضرت رسول صلعم که فرمود بحضرت
امیرالمؤمنین ع که یا علی چون مؤمن بمیرد آسمان و زمین چهل صباح براو گریه خواهند کرد و چون عالمی بمیرد چهل ماه گریه خواهند کرد و چون
پیغمبری بمیرد چهل سال براو گریه خواهند کرد پس فرمود یا علی چون تو شهید شوی آسمان و زمین چهل سال بر تو خواهند گریست
و وارد شده که روزی مردی از دشمنان خدا بر حضرت امیرالمؤمنین گذشت حضرت فرمود که هرگاه این بمیرد یا کشته شود آسمان
و زمین گریه نخواهند کرد پس حسین بن علی آمد و گذشت حضرت فرمود این از آنهاست که چون بمیرد یا کشته شود البته آسمان
و زمین براو گریه خواهند کرد و در حدیث دیگر آمده که آسمان گریست بر حضرت یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی چهل صباح
عرض کردند که چه بود گریه آسمان فرمود طلوع میکرد سرخ و غروب میکرد سرخ و در حدیث دیگر گریست چهل صباح بخون و ابن قولویه
بسند معتبر از زراره روایت کرده است که حضرت صادق ع باو فرمود که ای زراره بدرستیکه آسمان بر جدم حسین چهل
صباح بخون و زمین گریست چهل صباح بسیاهی و آفتاب بگرفت چهل صباح بسرخی و کسوف و کوهها پاره پاره شدند و از هم پاشیدند
و دریاها بجوش و خروش آمدند و ملائکه چهل روز براو گریه کردند و زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و سرمه نکشید و موی
خود را شانه نکرد تا سر عبیدالله زیاد را از برای ما آوردند و پیوسته ما در گریه ایم از برای مصیبت آن حضرت و بدرستیکه جنتم گریه
می کنند و ندبه میکنند بر آن حضرت و میغرند و میخروشند بر قاتلان او ای زراره هرکه بر آن حضرت بگرید احسان بمادرش فاطمه زهرا کرده
و یاری آن حضرت نموده و احسان به پیغمبر کرده و حق ما اهل بیت را ادا کرده ایعزیز اول مناقب کریمه حضرت امام حسین را چند
کلمه بشنو تا عارف شوی و بعد گریه کن از روی معرفت تا ثواب تو بیشتر باشد و بدانی که حسین گنجایش دارد که آسمان و زمین
از برای او از هم بپاشند چه جای گریه و اگر سید سجاد ع بر روی زمین نبود در آنوقت هر آینه آسمان از هم میپاشید و
زمین شق می شد و کوهها سرنگون میگردید و با وجود آنحضرت نیز چنان تغییری در عالم بهم رسید که نزدیک بود باز هم نشود چنانکه
خداوند خبر داده تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا الآیه و از بعضی اخبار ظاهر میشود که این آیه در خصوص شهادت
آن شهید مظلوم بزرگوار نازل شده و اگر تو مرد عارفی در مدح آن حضرت و سایر اهل بیت همین روایت تو را بس است

مدح اهل بیت ع

شهادت حسین

سرخ شدن

عجایب حسین

که چون حضرت موسی بن عمران بکوه طور رسید حق تعالی فرمود اخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی یعنی نعلین خود را بیرون کن که تو در وادی مقدسی و اما چون پیغمبر ما پای مبارک بر فرش نهاد خواست نعلین را بکند خطاب رسید لا تخلع نعلیک یا محمد یعنی نعلین خود را که عرش ما باو شرف می یابد و معنی عرفانی آن اینست که ای محمد محبت فاطمه و حسنین ع را از دل خود بیرون مکن که ایشان از برای تو در مقام شفاعت در کارند و معین تو اند بخلاف اهل بیت موسی و نعلین بحسب تاویل کنایه از زن و فرزند است و بدانکه حمزه عم رسول ص را سید الشهداء میگفتند و حضرت امام حسین ع را نیز سید الشهداء میگویند و حال آنکه حضرت حمزه رضی الله عنه نسبت بحضرت سید الشهداء نسبت ذره است بکل عالم و فرق میان اینها این است که حمزه سید الشهداء عصر خودش بود و امام حسین ع سید الشهداء عصر خودش و عصر گذشته و عصر آینده و سید الشهداء اولین و آخرین کلا و طرا جمیعا بود که هر شهیدی که از اول دنیا تا آخر دنیاست از انبیا و اولیا حتی هابیل ابن آدم و سایر ائمه ع همه در معنی شهادت تحت او بند و از نسل او بند و آن حضرت در این معنی پدر همه و بزرگتر از همه است حتی بر حضرت رسول ص و امیر المؤمنین ع و امام حسن ع و این است معنی قول پیغمبر ص و انا من حسین در آن حدیث که میفرمود حسین منی و انا من حسین ع یعنی حسین از من است و جزء من است یعنی در همه چیز و من از حسینم و جزء اویم یعنی در شهادت کما اشاره شیخنا العارف فی مرثیة له الی هذا شعر

بها الی رتبة اذ خر متحدلا ما نالها قط الا و هو مقتول
هل المناقب الا دون مصرعه ما فرقة مفخر فی الکون معقول

لذلک کان بنوه هل اخوه کذا من سبقه ما معصوم فرمودند که هیچ شهیدی نیست مگر آنکه آرزو میکند که کاش با حسین علی شهید شده بودم و با او داخل بهشت می شدم و اما احوال خیر مآل آن برگزیدهٔ حضرت ذو الجلال و صفات حمیده و اخلاق پسندیدهٔ آن عدیم المثال از علم و حلم و عصمت و عفت و عبادت و تلاوت و سخاوت و شجاعت و معجزه آن حضرت بسیار است و ما در اینجا از هر یک باشاره اکتفا میکنیم اما علم آن حضرت معلوم است که جمیع علمی که در دست شیعه است بحضرت امام جعفر صادق ع منتهی میشود و آن حضرت از امام محمد باقر ع میراث دارد و او از حضرت سید الساجدین ع و او از امام حسین ع میراث دارد پس میرسد که جمیع علوم از آن حضرت رسیده است منقول است از حضرت سید الشهداء که آن حضرت با ابن نباته فرمود که مائیم آنهائی که علم خدا نزد ماست و بیان آنچه در کتاب خداست ما میدانیم و نیست نزد احدی از خلق خدا آنچه نزد خداست زیرا که محل رازهای پنهان خدائیم پس تبسم نمود و فرمود که مائیم آل الله و وارث رسول الله ص اصبح کفت حمد میکنیم خدا را بر این و در مجلس سابق حکایت روح القدس گذشت و اگر از حلم و تواضع و مکارم اخلاق آن امام آفاق می پرسی وارد شده که روزی میان آن حضرت و محمد حنفیه سخنی جاری شد و بکدورت از یکدیگر جدا شدند پس محمد حنفیه بآن حضرت نوشت که ای برادر پدر من و تو هر دو علی است و در پدر از من زیادتی نداری ولکن مادر تو دختر پیغمبر است اگر مادر من پادشاه روی زمین شود مادر تو نمیرسد چون نامه من بتو رسد بیا و مرا خوشنود گردان که تو سزاوارتری بفضل و احسان و السلام علیک و رحمة الله و برکاته چون حضرت نامه او را خواند در ساعت متوجه خانه او شد و او را از خود راضی نمود و دیگر در میان ایشان کدورتی واقع نشد روزی بجمعی از مساکین گذشت که عبای خود را افکنده و نشسته بودند و نان خشکی در پیش داشتند و میخوردند چون نزد ایشان رسید گفتند هلم یا ابن رسول الله الی الغداء چون او را دعوت کردند آن پادشاه دنیا و دین و فرمانفرمای روز جزا ع از اسب فرود آمده با ایشان نشست و تناول فرمود بروایت دیگر از ایشان عذر طلبید و فرمود نان شما تصدق است و بر من حرام است فرمود چون من اجابت شما کردم شما نیز اجابت من کنید و ایشان را بخانه برد و ضیافت کرد و انعامات فرمود مثل این را نیز از حضرت امام حسن عسکری ع روایت کرده اند و اگر از عبادت آن حضرت می پرسی همین حدیث تو را بس است که ابن طاوس علیه الرحمه روایت

مجلس پنجم در بیان مجملی از اخلاق کریمه سید الشهدا علیه السلام

اکر د که گفتند بحضرت امام زین العابدین علیه السلام که ما اقل ولد ابیک چه بسیار کمست فرزندان پدر تو حضرت فرمود العجب کیف ولدت
و ابی یصلی فی الیوم واللیل الف رکعة من تعجب می کنم که چگونه متولد شده ام وحال آنکه پدرم در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد
و وارد شده که آن حضرت بیست و پنج حج پیاده بجا آورد و شتران و محملها از عقب او می کشیدند روزی کسی بآنحضرت گفت چه بسیار میترسی
از پروردگار خود فرمود که از عذاب قیامت ایمن نیست مگر کسی که از خدا بترسد و آن حضرت ذاکر بود چنانچه خاتون قیامت فرمود چون
بفرزندم حسین حامله شدم و چون بخلوت می نشستم در جای نماز خود صدای تسبیح و تقدیس حق تعالی از شکم خود می شنیدم و آن حضرت در وقتیکه
بزبان آمد گفت الله اکبر و کلام اول او در وقت حرف زدن الله اکبر بود آه واویلا آخر تا سر مبارک او را میبرند و بر نیزه می کنند پس میگویند الله اکبر
آه آه جاءوا برأسک یابن بنت محمد مترملا بدمائه ترمیلا وقتلوک عطشانا ولم یترقبوا فی قتلک التنزیل والتأویلا ویکبرون بان قتلت
وانما قتلوا بک التکبیر والتهلیلا و در روز عاشورا مهلت عبادت یکشبه می طلبید و از این معلوم میشود که چه عشقی بعبادت داشته و در تمام آن شب
صدای مبارک او و اهل بیت او و اصحاب او علیهم السلام بدعا و تلاوت و نماز و مناجات بلند بود و در ظهر عاشورا بان حال نماز ظهر را بجماعت
میکند وارد شده که چون اصحاب آنجناب بسیار شهید شدند چیرگی مخالفان زیاده شد ابوثمامه صایدی بخدمت حضرت سید الشهدا آمد
و گفت یابن رسول الله جانم فدای تو باد لشکر مخالف بتو نزدیک شده و من میخواهم جان خود را فدای تو کنم و آرزو دارم که نماز ظهر را با تو
دریابم که نماز وداعست چون آن برگزیده اله نام نماز را شنید آهی از دل پر درد کشید و سر بآسمان بلند کرد و فرمود نماز را بیاد من آوردی
خدا ترا از نماز گذارندگان بگرداند این اول وقت نماز است ازین کافران مهلت طلب نمائید تا نماز کنیم چون التماس کردند حصین بن نمیر
لعنه الله گفت که نماز شما قبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ایغدار مکار نماز فرزند سید ابرار مقبول نیست و نماز چون تو منافقی مقبول است
ابن نمیر حمله کرد خشمناک بر حبیب حبیب شمشیری بر روی اسب او زد و آن ملعون از اسب در گردید حبیب خواست او را بقتل رساند اصحاب
او هجوم کردند و آن ملعون را بیرون بردند و زهیر بن قین بجلی و سعید بن عبدالله حنفی در پیش روی آن حضرت ایستادند و جان خود را
فدای آن جان عالمیان کردند و حضرت با بقیه اصحاب خود بجماعت نماز کردند بعنوان نماز خوف و هر تیر و نیزه که از لشکر مخالف بسوی
آن حضرت می آمد ایشان بجان میخریدند تا آنکه سعید بسعادت شهادت رسید از بسیاری زخمهای تیر و نیزه بر زمین افتاد و می گفت خداوندا
لعنت کن ایشان را مثل لعنت عاد و ثمود خداوندا سلام مرا به پیغمبر خود برسان و او را اعلام نما از الم جراحتی که یافتم در نصرت فرزند
دلبند او خداوندا من یاری فرزند پیغمبر تو کردم مرا از رحمت خود امیدوار گردان چون شربت شهادت نوشید سیزده چوبه تیر در بدن او
جا کرده بود و زخم شمشیر و نیزه بحد داشت و بعضی گفته اند که حضرت را فرصت نماز جماعت ندادند هر یک جدا جدا نماز کردند و اگر از
معجزات و خوارق عادات آن باعث ایجاد موجودات بپرسی البته از حد و حصر بیرون است قل لو کان البحر مدادا [illegible]
بذکر حکیم خبیری که آن حضرت را محل مشیت خود قرار داده از آنجمله وقتی مردم از کمی باران شکایت کردند و عرض کردند به آن جناب که طلب باران
کن از برای ما آن حضرت دعا کرد از برای ایشان هنوز دعای او تمام نشده بود که باران از آسمان فرو ریخت و اعرابی از بعضی نواحی آمد
و گفت رودخانه ها دیدم که آب جاری شده بود و در صحرا آب موج میزد و دیگر آنکه طفل شیرخواره را بسخن در آورد و گویا گردانید و دیگر
آنکه آن حضرت اصبغ بن نباته را مثل چشم بر هم زدن از کوفه بمسجد قبا حاضر کردند که در مدینه طیبه است و حضرت بر روی او تبسم کرد و
فرمودند که ای اصبغ حق تعالی باد را مسخر سلیمان کرده بود که تا چاشت یکماه میرفت و در سین یکماه و بما زیاده از آن عطا کرده است گفت

عبادت آنحضرت

نماز بجماعت عاشورا

معجزات آن حضرت

بخدا قسم که راست میگوئی یابن رسول الله صلعم و دیگر آنکه حبابه پیسی در میان دو چشم او بهم رسید و آن جناب آب دهن مبارک در میان خود را
در آن موضع انداخت و فرمود که خدا را شکر کن که حق تعالی آن مرض را از تو دفع کرد حبابه گوید من بسجده افتادم و شکر حق بجا آوردم پس فرمود که
آئینه بردار و نظر کن چون نظر کردم اثری از آن علت ندیدم و نیز منقول است که روزی آن حضرت بعیادت بیماری رفت که تب شدیدی
داشت بمحض اینکه آن حضرت پای مبارک بحجرهٔ او گذاشت تب از بدن او گریخت و آن بیمار عبد الله بن شدید لیثی بود عرض کرد
رضیت بما اوتیتم به حقا حقا و الحمی تهرب عنکم راضی شدم که بنتیجه حق تعالی بشما داده است و تب از شما میگریزد حضرت فرمود و الله
ما خلق الله شیئا الا و قد امره بالطاعة لنا بخدا قسم که حق تعالی چیزی خلق نکرده مگر آنکه او را باطاعت ما فرموده الم یا مر کبری امیر المؤمنین ان لا تقربی الا
عدوا او مذنبا لکی تکونی کفارة لذنوبه فما بال هذا آیا امر نکرد تو را حضرت امیر المؤمنین عم که نزدیک نشوی مگر بدشمن یا گناهکاری که کفاره گناهانش
و شود پس چرا نزد این مرد مؤمن آمدی و وارد شده که در زمان آن حضرت دو مرد با یکدیگر مخاصمه کردند در باب زن و فرزندی و هر یک
می گفتند که این زن و فرزند از من است چون بخدمت حضرت عرض کردند مدعی اول را فرمود که بنشین پس آن زن را فرمود که راست بگو پیش از
آنکه خدا پرده تو را بدرد و رسوا شوی گفت این مرد که نشسته است شوهر من است و آن دیگر را نمی شناسم حضرت روی به آن طفل شیرخوار کرد
که هنوز بسخن نیامده بود فرمود تکلم باذن الله که مادر تو راست میگوید یا نه آن کودک باعجاز آن حضرت بسخن درآمد گفت من نه از اینم و نه از آن
پدر من فلان مرد شبان است و چون آن زن زنای محصنه کرده بود حضرت فرمود که او را سنگسار کردند و آن طفل بعد از آن دیگر سخن
نگفت و دیگر از صفات و جوانمردی آن حضرت میرسی پس متن دو اضحت کسی که جان مقدس خود را از حق تعالی دریغ ندارد از انفاق
کردن مال خود را یقینا دریغ نخواهد داشت چنانکه در آن چند شعری که منسوب به اوست میفرماید که و ان کانت الاموال للترک جمعها
فما بال متروک به المرء یبخل یعنی اگر مال از برای واگذاشتن است جمع نمودن پس چیست حال جوانمردی که بچیز واگذاردنی بخل کند و بعد
در راه خدا انفاق ننماید وارد شده که اعرابی بخدمت امام حسین عم آمد و گفت یابن رسول الله صلعم من دینی شده ام و از ادای آن
عاجزم و با خود گفتم که باید سؤال از کریم ترین مردم کرد و کسیکه در میان مردم از تو کریم تر باشد گمان ندارم حضرت فرمود ای اعرابی من
سه مسئله از تو سؤال میکنم اگر یکی را گفتی ثلث او را بتو دهم و اگر جواب دو تا را گفتی دو ثلث او را بتو میدهم و اگر هر سه را جواب دادی
تمام از آن بتو میدهم اعرابی گفت یابن رسول الله امثلک یسئل عن مثلی و انت من اهل العلم و الشرف حضرت فرمود که شنیدم از
جدم رسول خدا که میفرمود المعروف بقدر المعرفة یعنی بقدر معرفت سائل باید به او چیز داد اری چنین است هر گاه عشر درهم را
بسائلی دهی زیاد داده و هر گاه دنیا و ما فیها از تو باشد و آن را لقمه کنی و در دهان عالم عارف بگذاری هنری نکرده بالجمله اعرابی
گفت سؤال کن هر چه خواهی اگر توانم جواب گویم و اگر ندانم از جناب تو سؤال میکنم و یاد میگیرم حضرت فرمود ای الاعمال افضل
اعرابی گفت الایمان بالله حضرت فرمود فما النجاة من المهلکة نجات از مهالک بچه چیز است اعرابی گفت الثقة بالله اعتماد بخدا
فما یزین الرجل زینت مرد در چه چیز است اعرابی گفت علم معه حلم علمی که با آن بردباری باشد فرمود اگر این نداشته باشد زینتش
در چه چیز است گفت مال معه مروة مالی که با آن جوانمردی کند فرمود که اگر این را نیز نداشته باشد گفت فقر معه صبر
پریشانی که با او صبر کند فرمود که اگر این را نیز نداشته باشد اعرابی گفت صاعقة من السماء تحرقه حضرت تبسم فرمود و کیسه زری
که هزار اشرفی در آن بود به نزد او افکند و انگشتر خود را به او داد که نگین او بدویست درهم قیمت داشت اعرابی برداشت و گفت

سخاوت حسین

حکایت اعرابی

الله اعلم حیث یجعل رسالته خدا بهتر میداند که رسالت و امامت را که واگذارد و در کجا قرار دهد و فی الزیارة الجامعة سعد والاکم من والاکم
و هلک من عاداکم روایت کرده‌اند که عبدالرحمن اسلمی یکی از فرزندان آن حضرت را تعلیم داد و چون کودک بسورهٔ حمد رسید و آن سوره را
در خدمت آن محب محبوب ازل و آن عارف بخداوند لایزال و لم یزل خواند حضرت معلم او را طلبیده و هزار اشرفی طلا و هزار حلّه و دیبا باو
عطا فرمود و شافاه دُرّ از دهان او را پر از جواهر گردانید مردم گفتند که مزد او این قدر نبود حضرت فرمود که چه میگوئید این کسی است که فرزند
مرا حمد خدا تعلیم کرده و این عطا چه می‌نماید در برابر آنچه بفرزند من آموخته است پس این دو شعر را خواند که اذا جادت الدنیا علیک فجد بها
علی الناس طرّاً قبل ان تتفلّت   فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت   ولا البخل یبقیها اذا ما تولّت   یعنی هر گاه دنیا بر تو جود و بخشش
نماید و بتو رو آورد تو هم جود و بخشش نما بر همه عالم پیش از آنکه پشت کند که نه جود و بخشش آن را فانی میکند در وقتی که باید بیاید و نه بخل
آن را باقی میدارد در وقتیکه باید برود و از آنجمله وارد شده که چون آنجناب در صحرای کربلا شهید شد پشت مبارکش چون زانوی شتر پینه
بسته بود از حضرت سید الساجدین سبب آن را پرسیدند آه و اویلا حضرت گریست فرمود هذا مما کان ینقل الجراب علی ظهره الی منازل
الارامل والیتامی والمساکین یعنی این پینه از بسیاری چیزهائیست که شبها بدوش مبارک بخانه بیوه زنان و یتیمان و مساکین میبرد ای
برادر مهموم شدی مغموم شدی بدانکه حضرت صادق ع فرمود نفس المهموم لظلمنا تسبیح وهمّه لنا عبادة و کتمان سرّنا جهاد فی سبیل الله
یعنی هر کس که مهموم و مغموم باشد برای ستمی که بر ما رسیده هر نفسی که کشد ثواب تسبیح در نامهٔ عملش نوشته شود و غم او از برای ما عبادت
باشد و سرّ ما را پنهان داشتن از دشمنان ما ثواب جهاد فی سبیل الله دارد پس حضرت فرمود یجب ان یکتب هذا الحدیث بماء الذهب
و فرق میان غم و هم این است که هم اندوهیست بی سبب ظاهر میشود و بعضی گفته‌اند اندوهی است که بسبب آن خواب از سر رود که صاحبش
را خواب نمیرود و غم اندوهی است که بر دل وارد شود و صاحبش را از غم بخواب برد پس ای برادر سعادتمند اندوه در ظاهر و
باطن هر دو از برای تو حاصل شده پس گاهی از غم حسین بن علی ع مهموم شو بمرتبه که شب خواب از سر تو رود و گاهی مغموم شو و سر خود را
بزانوی غم بگذار و از غم و غصه بخواب رو و گاهی گریه کن بنوعی که دل شنونده را بدرد آوری و ناله چنان بکن که صدای تو به آسمانها
برسد و غلغله در آسمانها افتد گاهی چنان آهی بکش که عرش خدا بلرزه در آوری قال الشامی للحسن بن علی ع کم بین السماء والارض
قال دعوة المظلوم و مدّ البصر فمن قال غیر ذلک فکذّبه از معصوم پرسیدند که از زمین تا آسمان چه قدر راه است فرمود
بقدر آه مظلوم و نفرین ای برادر تو مظلومی و شمر ملعون بحق تو ظلم کرده که آقای تو را شهید کرده است و جماعت نواصب نیز بتو
ظلم کرده‌اند بر گریه تو شماتت می‌کنند پس از دست این منافقان چنان آهی بکش که عرش را بتزلزل در آری و این اشعار را قرین
کن و عجب است که کسی در این مجلس باشد و جگر او نسوزد و چشمش گریان نگردد و دل او بدرد نیاید و لا اقل آهی نکشد و حال او
متغیر نشود مگر آنکه او ولد الزنا باشد یا فرزند حیض و انشاء الله تو هیچیک از اینها نیستی اگر محبت حق تعالی و مجاورت سید الشهداء
و ائمه هدی طلب میکنی پس برای سید الشهدا گریه کن و مهموم و مغموم شو   تا نگرید ابر کی خندد چمن   تا نگرید طفل کی نوشد لبن
و بالجمله اگر از شجاعتش میپرسی یکی از شجاعتش در جنگ صفین از عبدالله قیس وارد شده و مشهور است که در روز عاشورا
شجاعتی از آن حضرت نمایان شد و الحملة الحیدریة که در میان عرب ضرب المثل بود برطرف شد و الشجاعة الحسینیة ضرب المثل
گردید شیخ عارف در این مقام میفرماید که فبعض محبه شبّه حاله بوصفٍ و عند الوصف غیر مطابق بعضی از دوستان او تشبیه

فضیلت مهموم شدن

فرق غم و هم

شجاعت حضرت

کرده‌اند

مجلس نهم دربیان مجملی از اخلاق کریمهٔ حضرت سید الشهدا ع

کرده اند حال ورا بوصفی مثل آنکه او مانند نهنگ بود که در دریای جنگ غوطه میخورد یا مثل شیر که در رمه افتد ومانند اینها وزدن
وصف کردن وتشبیه کردن درست نمی آید از جهة آنکه همه نهنگان عالم وشیران بنی آدم از اول دنیا تا آخر دنیا از فاضل طینتش
وصولت او خلق شده اند وهمهٔ شیران ونهنگان از زیادتی سطوت او استمداد میجویند پس چگونه تشبیه میتوان کرد این چنین شجاعی
بشیر یا نهنگ اما من درحق آنجناب چه میگویم این را میگویم که هر گاه میخواست که فانی گرداند مرتبه ملک الموت غلام حلقه بگوش او بود
که دست برسینه در خدمت او ایستاده بود با شمشیرهای تیز که صادر شود امر وفرمانی از جانب او واگر ارواح آن کافران را طلب مید
که همه میائید هر لبیک لبیک گویان بدنهای خود را می انداختند وبخدمت آن سید عالمیان می شتافتند وحرکت کردن آن ارواح و
بخدمت آن حضرت آمدن از جهة آن عهدیست که در روز الست باخدا کرده بودند که مطیع آنحضرت باشند طوعاً واکرهاً پس
تشبیه کردن چنین شجاع مظفری بشیر یا نهنگ چه معنی دارد نعم امامی الحق یقذف بالفنا علیهم فکم من باطل هنه زاهق آری آری این
امام برحق چه بسیار از کافران مطلق را می کشت وفانی مینمود ولکن نه همه کس را بلکه هر باطل زاهق را که از نسل وتا روز قیامت مؤمنی
بهم نمیرسید واگر از نسل او مؤمنی بوجود می آمد اگرچه بعد از هفتاد پشت او را نمی کشت واز او در می گذشت مع ذالک با تن تنها ولب تشنه
وبدن خسته از آن مشرکان بروایتی ده هزار کس را کشت وروانه جهنم نمود بلی نسبت مردم به آن حضرت مانند ذره است نسبت بکل عالم
بلکه حرکت ید ایشان باذن الله بدست ایشان بود هم چنانکه در مرثیه خود اشاره نمود وصال فیهم صولة کالقضاء للمبین گر گرد
بما قد مضی یعنی حمله کرد آن حضرت برایشان چنان حمله که مثل قضا وقدر الهی مینمود که بر هرچه جاری می شد تخلف نمی کرد ودر
نمی شد واگر از عزیز بودن آن حضرت نزد خدا ورسول می پرسی حسن بصری گوید که شبی وقت سحر داخل مسجد الحرام شدم تا طواف کنم مناجات
جوانی را دیدم که در مسجد الحرام که روی بخاک نهاده می گفت یا ذالمعالی علیک معتمدی طوبی لعبد تکون مولاه طوبی لمن بات
خائفاً وجلاً یشکو الی ذی الجلال بلواه واذا خلا فی الظلام مبتهلاً اکرمه ربه ولباه یعنی ای خداوند عالی اعلی برتست اعتماد من وخوشا
بحال بنده که توئی آقای او وخوشا بحال کسی که در این دل شب خائف وترسان شکوه میکند بسوی خدا بلاهای خود را در این وقت با
دوست خود خلوت کرده واز روی تضرع با پروردگار خود مناجات میکند ومیگرید وپیوسته یا الله میگوید چه خوبست که دوست او را
گرامی دارد ویکمرتبه لبیک در جواب او بگوید حسن بصری گوید که بمجرد آنکه آن جوان این خواهش را از حق تعالی نمود فی الفور آواز فرح افزای
در آن مکان پیچید ونوائی مثل هاتف غیب از عالم لاریب بلند گردید هاتفی آواز داد که لبیک لبیک انت فی کنفی وکلما قلت قد
سمعناه ما تورا عوض یکمرتبه دو لبیک میگوئیم توئی در حفظ وحمایت وپناه ما وهرچه گفتی ما همه را شنیدیم تشتاق صوتک ملئکتی و
عذرک اللیل قد قبلناه دعاک عندی یجول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه لو هبت الریح من جوانبه خر صریعاً لما تغشاه صدای خود را
بلند کن که ملائکه من مشتاق صدای تواند وعذر تورا امشب قبول کردیم سل ما تشاء بلا خوف ولا تخجل ولا تخف اننی انا الله سؤال
نما از درگاه ما بیخوف وخجالت هرچه میخواهی ومترس که منم خداوند تو حسن بصری گوید که از خوشی این کلمات بیهوش شدم وچون صبح شد
بهوش آمدم نظر کردم آن جوان را دیدم که جگر گوشه مصطفی ونور دیده علی مرتضی حضرت امام حسین ع است دانستم که چنین کرامتی جز چنین بزرگواری
کسی دیگر را نمی باشد ای برادر تأمل کن که چگونه جگر ما نسوزد بر بزرگواری که از حضرت باری عز اسمه خواهش کند که یکمرتبه در جواب او لبیک
بگوید وخالق عالم جل وعلی وتقدس وتعالی دو مرتبه او را لبیک لبیک گوید وبا آن شفقت ومهربانی ولطف وعنایت ومرحمت



آیا روا است که در صحرای کربلا مغلوب کفار گردیده باشد گوید که هل من ناصر ینصر آل الرسول هل من مغیث یستغیث فرخ البتول هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله آیا کسی هست که بفریاد رسد نور دیدهٔ بتول را آیا کسی هست که از حرم محترم رسول الله رفع اذیتی و رفع بلائی کند او را جواب ندهند و کسی او را یک مرتبه لبیک نگوید بلکه بجای لبیک گفتن شمشیرهای تیز و نیزه‌های زهرآلود و تیرهای سه شعبه حواله او سازند بعضی را بر بدن و بعضی را بر سینه و بعضی را بر دهان و بعضی را بر پیشانی نورانی آنحضرت زدند آه واویلاه واحزناه بروایت ابو خلیق قریب بدو هزار زخم بآنحضرت زدند و همه در پیش روی او و چون آن شهید را غارت کردند عبدالرحمن بن حصین لعنه الله پیراهن آنحضرت را برداشت صد و هفتاد سوراخ داشت از احادیث ظاهر میشود که زخم نیزه سی و سه بود و زخم شمشیر سی و چهار و تتمهٔ زخمها بعضی زخم تیر بود و بعضی زخم سنگ از آنجمله وقتی که آن حضرت را سنگ باران کردند ملعونی که او را عامر بن طفیل می‌گفتند سنگی بر صورت مبارکش زد و بروایت حضرت صادق ع بغیر از تیر زیاده از هفتاد زخم شمشیر و زیاده از هفتاد زخم نیزه بر بدن مقدس او یافتند و اما تیر آنقدر به آن حضرت زده بودند که گویا از برای پرواز اوج سعادت پر و بال بیرون آورده بود

مجلس دهم حدیث کساء و تعزیه داری روز عاشوراء و غربت آنحضرت

اما بعد حق تعالی در قرآن مجید در مدح اهل عصمت ع میفرماید که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا این است و جز این نیست که اراده مقدس الهی تعلق گرفته که از شما اهل بیت ببرد جمیع رجس و آلودگیها و شکها را و پاک گرداند شما اهل بیت را پاک کردنی بدان ای برادر که این آیه مبارکه دلالت بر عصمت اهل عصمت میکند اگرچه کل قرآن در حق ایشان نازل شده بلکه ایشان خود قرآن و کلام الله ناطق اند و میرسد از این آیه که اهل بیت از جمیع گناهان کبیره و صغیره بلکه از ترک اولی معصوم اند و هرگز گرد معصیت بر دامن ذیل ایشان ننشسته و تو اگر از علم بلاغت سر رشته داری هر آینه می یابی که در این آیهٔ کریمه حق تعالی در فضیلت اهل بیت چه کرده و در عصمت و طهارت ایشان چه مبالغات بکار برده و چه نکات علم معانی درج فرموده و محققین از علما بعضی را نهار بیان کرده اند از آنجمله ملا محمد صالح مازندرانی رحمه الله در شرح زبدهٔ اصول ده نکته بیان کرده مثل کلمهٔ انما که دلالت بر حصر می‌کند و لفظ یرید که دلالت بر تجدد میکند و لفظ الله میرساند که این فعل خدا است نه فعل دیگری و دیگر لام لیذهب از برای تاکید و لفظ اذهاب که ازالهٔ بالکلیه است و دیگر لفظ عنکم که ایشان تخصیص یافته اند به این شرف نه دیگری و دیگر الف و لام الرجس یا جنس است یا استغراق و بر هر تقدیر مطلوب ما حاصل است و دیگر لفظ اهل البیت که تصریح باسامی ایشان نموده و باین لقب ایشان را یاد نموده و باین خلعت مخلع و باین تاج متوج گردانیده و دیگر لفظ یطهرکم و دیگر تاکید کردن بکلمهٔ تطهیر که از برای تعظیم است و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آن است که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است و اما سبب نزول آیهٔ کریمه از طرق شیعیان روایت شده از خاتون قیامت و بضعهٔ حضرت رسالت صلعم معصومهٔ هر دو جهان و سیدهٔ زنان عالمیان بتول عذراء فاطمه زهراء ع که آن مخدرهٔ دو جهان که فرمود که دخل علی ابی فی بعض الایام و قال یا فاطمة انی لاجد فی بدنی ضعفا قلت اعیذک بالله من الضعف داخل شد بمن پدر بزرگوارم در بعضی از روزها و فرمود ای فاطمه در بدن خود ضعفی و سستی می‌یابم گفتم پناه میدهم تو را بخدا از ضعف فرمود یا فاطمة ایتینی بالکساء الیمانی و غطینی به ای نور دیده برو کساء یمانی را بیاور و بر روی من بپوشان پس رفتم و آوردم و پوشیدم بر آن حضرت چون نظر من بر آنجناب افتاد از آن چهره

گریه

حدیث ع
مجلس دهم

زوجات ... نیست

حدیث ع

یتلألؤ کالبدر لیلة تمامه ناگاه صورت مبارک او را دیدم که بدر رخشید مانند شب چهارده ساعتی نگذشت که فرزندم حسن آمد
و بر من سلام کرد و گفت السلام علیک یا اماه گفتم و علیک السلام یا قرة عینی و ثمرة فؤادی بر تو باد سلام ای قرة العین من و ای
میوه دل من گفت یا اماه انی اشتم رائحة جدی رسول الله صلعم یکی از معجزات پیغمبر بود که از هر راهی عبور میفرمود چند روز بوی خوش آن
حضرت در آن کوچه میماند که هر شخصی که از آن کوچه عبور می کرد می یافت که دیروزی پیغمبر از این کوچه عبور کرده است از ام المؤمنین ام سلمه
روایت شده که چون رسول خدا بعالم بقا رحلت فرمود من دست راست خود را بر سینه راست او گذاردم چند هفته بعد از آن
چون طعام میخوردم یا وضو می ساختم بوی مشک از دست خود استشمام میکردم بالجمله امام حسن گفت که سخت بوئی می شنوم که
شبیه ببوی رسول خدا میماند حضرت فاطمه فرمود بلی ای نور دیده جدت درین زیر عبا خوابیده پس امام حسن رفت در پیغمبر سلام
کرد که السلام علیک یا جداه یا رسول الله أتأذن لی ان ادخل معک تحت الکساء فرمود نعم قد اذنت لک یا حسن پس او زیر عبا داخل شد لمحه
دیگر نشد که فرزندم حسین آمد و بر من سلام کرد و گفت یا اماه سخت بوی خوشی که شبیه ببوی جدم رسول خدا است میشنوم گفتم بلی جدت
و برادرت در زیر کساء اند پس حسین نزدیک رفت و گفت السلام علیک یا جداه السلام علیک یا من اختاره الله آیا اذن میدهید
مرا که در این زیر کساء داخل شوم فرمود که نعم قد اذنت لک یا حسین تحقیق که اذن دادم تو را ای حسین پس او نیز داخل شد با ایشان و در این
حال ابن عمم ابوالحسن داخل شد و بر من سلام کرد که السلام علیک یا بنت رسول الله جواب سلام بعرض رسانیدم فرمود ای فاطمه بوی خوشی
می شنوم شبیه ببوی پسر عمم رسول خدا گفتم بلی پسر عمت با دو نور دیده ات در زیر عبای یمانی اند پس حضرت امیر نزدیک رفت و گفت السلام
علیک یا رسول الله جواب سلام شنید پس اذن خواست و داخل شد من نزدیک رفتم و بر پدر بزرگوارم سلام کردم حضرت جواب سلام ام
داد و عرض کردم ابا اذن میدهید که من در تحت این کساء داخل شوم فرمود قد اذنت لک یا فاطمه پس من داخل شدم و بروایت
ثعلبی که مشاهیر علمای سنی است بعد از آن ام سلمه سر خود را داخل خانه کرد و عرض کرد یا رسول الله من نیز داخل شوم حضرت دو مرتبه
فرمود انک الی خیر نه ای ام سلمه و لکن عاقبت تو بخیر است پس چون آن پنج بزرگوار در زیر عبا قرار گرفتند حق تعالی با کنان ملاء اعلی
فرمود یا ملائکتی و سکان سمواتی و عزتی و جلالی انی ما خلقت سماء مبنیة و لا ارضا مدحیة و لا قمرا منیرا و لا شمسا مضیئة و لا بحرا
یجری و لا فلکا یسری الا فی محبة هؤلاء الخمسة الذین هم تحت الکساء ای ملائکه من و ای ساکنان آسمان من قسم بعزت و جلال
خود میخورم بدرستیکه من خلق نکردم آسمان و نه زمین و نه ماه تابان را و نه آفتاب درخشان را و نه دریاهای جاری و نه فلک را مگر در محبت
آن پنج بزرگواری که در تحت آن کساء اند پس جبرئیل امین پیش آمد و عرض کرد یا رب من تحت الکساء ای پروردگار کیستند در زیر عبا
خطاب الهی رسید که اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و فاطمة و ابوها و بعلها و بنوها ایشان اهل بیت نبوة اند و معدن پیغمبری و رسالت اند
فاطمه است و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و فرزندان فاطمه جانهای ما شیعیان بفدای فاطمه بدانکه نزد علماء العارفین حدیثی در
فضیلت فاطمه بهتر نیست از اینکه حق تعالی در این وقت که ذکر خلقت اشیا میفرمود نام مبارک او را برد و او را اصل قرار داد و سایر اهل
عصمت را فرع حتی رسول خدا را و الحق فضیلتی ازین بالاتر نمیشود و بالجمله جبرئیل گفت ای پروردگارا اذن میدهی که بروم در زمین و ششم
ایشان واقع شوم حق تعالی فرمود قد اذنت لک پس جبرئیل به پیغمبر نازل شد و سلام کرد و گفت خداوند عالم العلی الاعلی سلام میرساند
و مخصوص می سازد بتحیت و اکرام و میفرماید که قسم بعزت و جلال خود که خلق نکردم آسمان و زمین و ماه تابان و آفتاب درخشان را

و نه دریاها جاری شود و نه فلک دور کند مگر در محبت آن پنج بزرگواری که در زیر این عبای یمانی است و مرا رخصت فرمود
که با شما داخل این عبا شوم آیا تو نیز یا رسول الله مرا اذن میدهی حضرت فرمود نعم قد اذنت لک یا جبرئیل پس جبرئیل داخل شد
و گفت خداوند عزّ و جلّ وحی کرده بسوی شما و میفرماید انّما یرید الله الخ و آن رجزی که حضرت سید الشهداء ع در صحرای کربلا از برای
اتمام حجت بر آن اشقیا خواند و بیت آن اشاره بهمین حدیث دارد آنجا که میفرماید نحن اصحاب الکساء خمستنا قد ملکنا شرقها و المغربین
نحن جبرئیل لنا سادسا و لنا الکعبة ثم الحرمین ای اهل کوفه و شام مرا می‌شناسید منم آن پنج بزرگواری که اصحاب عبا هستند
و حق تعالی بهمه ما خلق فرموده مشرق و مغرب عالم را و منم از آن پنج بزرگواری که در روی زمین کسی نبود که قابلیت آن داشته باشد
که بتواند ششم ما واقع شود تا آنکه جبرئیل امین از عرش رب العالمین بیاید و بتواند که ششم ما واقع شود و کعبه معظمه از ماست و حرم مکه
و حرم مدینه زادهما الله شرفاً تعلق بما دارد و بالجمله حضرت امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله صه ما لجلسائنا تحت الکساء من الفضل
چه فضیلت از برای این بزرگواران که در زیر عبا یند حضرت فرمود و الذی بعثنی بالحق نبیّاً و اصطفانی من الخلق نجیّاً ما ذکر خبرنا هذا فی
محفل من محافل اهل الارض و فیه جمع من شیعتنا و محبّینا الّا و قد انزلت الرحمة علیهم و حفّت بهم الملائکة و استغفروا لهم الی ان یتفرقوا یا علی
قسم بخداوندی که مرا بحق به پیغمبری فرستاده و از میان خلق از برای همرازی خود برگزیده که مذکور شود همین حدیث کساء در هیچ محفلی از محافل
زمین که در آن محافل جمعی از شیعیان ما و دوستان ما باشند مگر آنکه رحمت بر آنها نازل میشود و ملائکه بر ایشان احاطه کنند و از برای
ایشان استغفار کنند تا آنکه متفرق شوند حضرت گفت اذن و الله فزنا و فازت شیعتنا و رب الکعبة قسم بخدا که در این هنگام
رستگار شدیم و رستگار شدند شیعیان ما قسم به پروردگار کعبه پس حضرت فرمود ما ذکر خبرنا فی محفل من محافل اهل الارض و فیه جمع
من شیعتنا و فیهم مهموم الّا و قد فرّج الله همّه و لا مغموم الّا و قد کشف الله غمّه و لا طالب حاجة الّا و قد قضی الله حاجته یعنی مذکور نمیشود
حدیث ما در هیچ محفلی که در آن جمعی از شیعیان ما باشند و در میان ایشان مهمومی و اندوهناکی باشد مگر آنکه خدا اندوه او را فرج دهد
و نه مغمومی باشد مگر آنکه خدا غم او را برطرف کند و نه حاجتمند مگر آنکه خدا حاجت او را بر آورد حضرت گفت اذن و الله فزنا و
سعدنا و کذالک شیعتنا فازوا و سعدوا فی الدنیا و الآخرة الخ قسم بخدا که رستگار شدیم ما و سعید و نیک بخت شدیم ما و همچنین
شیعیان ما رستگار و نیک بخت شدند در دنیا و آخرت ای برادر که روز عاشوراء روز حزن و اندوه شیعیان است و روز گریه
و ناله مؤمنان است و روز همّ و غمّ اهل ایمان است و روز ماتم داری و بیقراری مسلمانانست از حضرت صادق ع روایت کرده
اند که فرمود روز عاشوراء نازل میشود ملائکه بسیار با هر ملکی شیشه ایست از بلور سفید می‌گردند در هر خانه و مجلسی که گریه میکنند در آن
بر حسین پس جمع می‌کنند آن اشک‌ها را در آن شیشه‌ها و چون روز قیامت شود آتش جهنم شعله کشد و شراره آن بلند گردد پس
قطره از آن اشک‌ها بزنند در آتش بگریزد از گریه کنندگان بر حسین ع بمقدار شصت هزار فرسخ راه و از سید علی حسینی حکایت
کنند که مجاور بودم در مشهد علی بن موسی الرضا ع با جماعتی از مؤمنین چون روز دهم محرم شد مردی از اصحاب ما خواست
که مقتل امام حسین بخواند عنت روی عن الباقر ع انه قال من ذرفت عیناه علی مصاب الحسین ع و لو مثل جناح البعوضة غفر الله
ذنوبه و لو کانت مثل زبد البحر روایت کرده شده از آقای ما حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرمود که هر که ریزان شود اشک
چشم او بر مصیبت حسین ع و اگرچه مانند بال پشه باشد خدا جمیع گناهان او را بیامرزد اگرچه گناهان او مانند کف دریاها باشد و

مجلس با مرد جاهلی بود که ادعای علم میکرد و عالم نبود و علم را بر خود بسته بود گفت نباید که این حدیث صحیح باشد و عقل باور نمیکند از اکه گریستن بر آن حضرت این همه ثواب داشته باشد و بسیار بحث درمیان ما و او واقع شد تا آنکه متفرق شدیم و آن مرد سخنان اصرار داشت بر عناد و تکذیب حدیث نمود و از ضلالت خود برگشت و برخواست و رفت و چون روز دیگر شد نزد ما آمد و زبان معذرت گشود و اظهار ندامت از گفتهای خود نمود و گفت چون من از نزد شما رفتم و شب شد و آن شب یازدهم محرم بود و در رخت خواب خود خوابیدم و قیامت را در خواب دیدم که برپا شده و حشر الناس فی صعید صفصف لاتری فیها عوجاً ولا امتاً وقد نصب المیزان وامتد الصراط ووضع الحساب ونشرت الکتب واسعرت النیران وزخرفت الجنان و مردم را همه در یک صحرا جمع کرده اند و ترازوهای اعمال آویخته اند و صراط را بر روی جهنم کشیده اند و دیوانهای اعمال را گشوده اند و آتش جهنم را افروخته اند و قصرهای بهشت را مزین ساخته اند و حوریان را بجلوه درآورده اند در آن وقت تشنگی بر من غلبه کرد و چون نظر کردم بجانب راست حوض کوثر را دیدم و بر لب حوض دو مرد و یک زن را مشاهده کردم که ایستاده اند و نور جمال ایشان صحرای محشر را روشن کرده و جامهای سیاه در بر دارند و می گریند از یکی پرسیدم که اینها کیستند که بر کنار کوثر ایستاده اند و گریه می کنند گفتند هذا محمد المصطفی و هذا علی المرتضی ع و هذه فاطمة الزهراء ع گفتم مالی اراهم لابسین السواد باکین محزونین گفتم چرا سیاه پوشیده اند و گریانند و چنین مهموم و مغموم اند گفت الیس هذا یوم عاشوراء یوم مقتل الحسین ع فهم باکون محزونون لاجل ذالک یعنی مگر امروز روز عاشورا نیست و روز شهادت شهید کربلا است ایشان از آن جهت محزون و گریانند پس نزدیک سیدة نساء خاتون قیامت صلوات علیها رفتم گفتم یا بنت رسول الله ص انی عطشان ای دختر پیغمبر من بسیار تشنه ام فنظرت الی شزراً و قالت لی انت تنکر فضل البکاء علی مصاب ولدی و مهجة قلبی و قرة عینی الحسین الشهید ظلماً لعن الله قاتلیه و ظالمیه و مانعیه من الماء پس آنحضرت نگاه غضب آلودی بمن کرد و فرمود تو آن مرد نیستی که انکار می کردی فضیلت گریه بر فرزند شهید مظلوم حسین ع را که او را بظلم و عدوان شهید کردند خدا لعنت کند آنها را که فرزندم را کشتند و بر نور دیده ام ظلم کردند و خدا برحمت خود نرساند آنهائی را که فرزند شهید مظلوم مرا از آب فرات منع کردند و او را بالب تشنه و جگر خسته شهید کردند من از وحشت آن خواب بیدار شدم و از گفته خود نادم و پشیمان گردیدم اکنون از شما معذرت میطلبم که از تقصیر من درگذرید پس این روز را روز ماتم خود شمارید و گریه بسیار کنید و تاسی به آقایان خود نمائید و عمامها از سر خود بردارید و بسیار بر فرق بزنید و اگر دشمنان خدا این روز را مبارک میدانند تو آنها را شوم و میشوم بدان و آنها در این روز مسرور و خوشحالند تو مهموم و مغموم باش و اگر ایشان این روز را عیدی می کنند و مصافحه مینمایند و مبارک باد میگویند که حسین را کشتند تو این روز را روز ماتم گردان و یوم قتل الحسین ع یوم تبرکت به بنو امیة و ابن آکلة الاکباد اللعین بن اللعین علی لسان نبیک روز قتل حسین روزیست که بنی امیه و پسر هند جگر خواره لعنهم الله بآن تبرک جستند و از برای برکت آذوقه در آن روز جمع میکنند و ذخیره مینمایند شیخ عارف فرمود الحال در محلها جماعتی هستند از سنیان که ایشان را حملی میگویند که فخر می کنند که ما سر مبارک امام حسین را بر نیزه کردیم و ما حامل بودیم و یکی از علماء میگفت که اکنون در بغداد

وشام روز عاشورا را مانند روز عید میگیرند و آذوقهٔ یکسال را جمع میکنند و یکی از اهل حاج میگفت که در شب عاشورا در جلادنو اصب بودیم آن اشقیا تمام آن شب را بلهو و لعب و زدن دف و دائره گذرانیدند لعنهم الله جمیعاً و ذمّ در جمع آذوقه و مدح در ترک سعی حوائج دو زاد المعاد متعرض شده آه و ویلا در روز عاشورا بعد از وداع اهل حرم سکینه میگریست حضرت اشکهای او را به آستین خود پاک کرد و این شعرهای جگرسوز را خواند سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذ الحمام دهانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منّی الروح فی جثمانی فاذا قتلت فانت اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان
ای سکینه تو بعد از من گریه بسیار خواهی کرد الحال باین گریهٔ خود دل مرا مسوزان پس چون من کشته شوم تو اولی و احق بگریستن
و بعد روانه میدان شد از برای اتمام حجت گفت آیا من کسی را کشته ام که در عوض آن میخواهید مرا بکشید آیا بر کسی زخمی و جراحتی زده ام میخواهید مرا قصاص کنید گفتند به حضرت فرمود فبم تستحلون دمی قیس ابن اشعث لعنه الله جواب داد که این سخنان فایده نمیکند دست از جنگ بدار و بحکم عبید راضی شو فرمود بخدا قسم خود را بدست شما نخواهم داد و ذلیل دوران نخواهم گرد
و تشنگی بحدی بر آن حضرت غالب شده بود بمرتبه که زبان مبارک خود را در دهان میخائید بروایتی عمر بن سعد از روز هفتم عمر بن حجاج را با پانصد نفر بر سر آب فرات تعیین کرد که اصحاب آن حضرت را از آب مانع شوند و در این سه روز تشنگی بسیار بر اهل بیت غلبه کرد خصوص روز عاشورا حضرت فرمود بجهت اتمام حجت حال که مرا میکشید و همه میدانید که در عالم عدیل و نظیر ندارم بگذارید که من بسر آب فرات روم و جرعهٔ آبی بیاشامم که جگرم از تشنگی کباب شده گفتند محالست بیکدفعه صدای العطش زنان و دختران بلند شد آن حضرت خود را از گریه ضبط نتوانست نمود اشک بی اختیار بر محاسن شریفش فرو ریخت و سر بسوی آسمان کرد عرض کرد الهی حسرت مهموماً فریداً قتیل الطف مغموماً وحیداً خداوندا تنها و بی کس و بی یاور و با دل پر درد و غمناک در این صحرا گردیدم پس به آواز بلند طلب یاری کرد و فرمود ای قوم شما دعوی میکنید که از جملهٔ اهل اسلامید و آیا یک روز سید الامید بگذارید دختران پیغمبر شما را از غریبی و بیکسی در آورم چون حرم محترم آن حضرت استغاثه و زاری آن امام غریب را شنیدند همگی یکبار دستها بر فرق زدند و صدای شیون و گریه و زاری از سراپرده ها بلند کردید حضرت بان جماعت بیحیا فرمود پس بگذارید که این زنان و دختران بیکس را یکدفعهٔ دیگر وداع کنم الا لعنة الله علی الظالمین

مجلس یازدهم بغض فی الله و مذمت قاتلان خصوصاً بنی امیه لعنة الله

اما بعد فقد قال الله تعالی الم تر الی الذین بدّلوا نعمت الله کفراً و احلّوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار حق تعالی در قرآن مجید میفرماید که آیا نظر نمیکنی ای بنده بسوی آن اشقیائی که تبدیل کردند نعمت خدا را بکفران و فرود آوردند قوم خود را بجای هلاک کننده که جهنم است و داخل میشوند و او بد آرام گاهی است جهنم بدان ای برادر که باعث هدایت و نجات و سعادت دنیا و آخرت شکر نعم الهی است که همه خیر دنیا و عقبی در ان است پس کسیکه خیر دنیا و آخرت میخواهد سزاوار انست که شکر کند و ممنون باشد و قدر داند نعمت الهی را و جای تعجب است که انسان چنین نعمتی را کفران نماید و کافر نعمت گردد و این نعمة الله که در این آیه شریفه است تاویل آن اهل عصمت است چنانکه از احادیث مستفاد میشود که کافران کلمه گو و منافقان بی آبرو مثل خلفاء و اتباع ایشان از بنی امیه لعنهم الله کردند نهایت کفران کردنی دهر چه از دست ایشان

سلام آن حضرت سکینه

سوزش

بغض مع

بر آمد در کفران این نعمت کوتاهی نکردند از زدن و بستن و کشتن و غصب کردن و اسیر کردن و سبّ و لعن کردن و ناسزا گفتن و بالجمله هرچه ممکن ایشان بود کردند و هرچه نکردند زیاده بران قادر نبودند حتی آنکه خواستند نام مبارک این نعمت خدائی را که اهل بیت اند از صفحهٔ روزکار کم بکردانند و این نور خدائی را بباد هوی مخالف خاموش کردانند که اسم مبارک علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد ایشان صلوات الله علیهم اجمعین در روی زمین مذکور نکردد و حق تعالی بقدرت کاملهٔ دماغ ایشان را بخاک مالید و این نور را روز بروز زیادتر و ذکر ایشان را رفیع‌تر و این خانواده را بلند آوازه‌تر کردانید اکرچه کافران و بت پرستان کراهت داشتند و نخواستند چنانکه میفرماید لیطفؤا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولوکره الکافرون و در جای دیگر میفرماید ورفعنا لک ذکرک و در جای دیگر میفرماید فی بیوت اذن الله ان ترفع و بدانکه خلفاء این اساس را چیدند و سبب شدند و بنی امیه لعنهم الله بعمل آوردند و تمام کردند و شجرهٔ ملعونه که در این آیهٔ کریمه است مراد از بنی امیه اند وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا وسبب نزول این آیه این است که حضرت رسول صلعم در خواب دید که بنی امیه و بروایت دیگر میمونی چند بعد از آن حضرت بر منبر بالا میروند و مردم را گمراه می کنند و خلق را بکفر اصلی بر میکردانند حضرت صبح کرد مهموم و مغموم و دل غمناک جبرئیل نازل شد بر آن حضرت و گفت یا محمد مالی اراک کئیبا حزینا به چه سبب ترا غمناک می بینم فرمود دیشب چنین خوابی دیدم جبرئیل قسم خورد که من در ملکوت اعلی و در عالم غیب بر چنین امری مطلع نشدم و به آسمان صعود کرد و این آیه را آورد که وما جعلنا الرؤیا الخ ما نکردانیدیم این خوابی را که بتو نمودیم مگر آزمایش و امتحان مردم که سعید از شقی و خبیث از طیب جدا شود و خداپرست و دنیاپرست معلوم شود و همچنین شجرهٔ ملعونه را که بنی امیه اند امتحانی و آزمایشی از برای مردم کردیم و تخویف نمودیم ایشان را یعنی بنی امیه را پس زیاد نکرد تخویف ما ایشان را مگر طغیان بسیار و سرکشی بیرون از اعتبار و به تفسیر علماء العارفین یعنی نیست یزید این شجرهٔ ملعونه مگر طغیان کبیر و طاغی شدید که کلمهٔ ما شتهٔ مبین باشد و لفظ یزید نام خبیث این پلید علیه اللعنة والعذاب الشدید باشد و کلمه الا انفی ما را شکسته باشد و میکویند که از تفسیر ظاهر الظاهر است و حق تعالی از برای تسلی دل آن حضرت سورهٔ مبارکه انا انزلناه فی لیلة القدر را فرستاد تا اینجا که لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی به تو و اهل بیت تو و امت تو دادیم که بهتر است از هزار ماه پادشاهی بنی امیه بدانکه امیه که جد آن اشقیا باشد بقول بعضی از علماء غلامی بود از عبد الشمس ابن عبد مناف و عبد شمس با او لواطه میکرد و بعد از آن او را آزاد نمود و در آن وقت در عرب متعارف بود که غلام آزاده کرده را فرزندان آقا میخواندند پس مردم از این جهت میگفتند که امیه پسر عبد الشمس پسر عبد مناف است و این است که معاویه به امام حسن عم نوشت که تو چه زیادتی داری بر من ما و شما همه فرزند عبد منافیم آن بزرگوار در جواب آن مردود نابکار نوشت که لیس المهاجر کالطلیق ولیس الصریح کاللصیق نیست مهاجر مانند طلیق و نیست صریح مانند چسبانیده اهل شام از معاویه پرسیدند که مطلب از این عبارت چیست او پنهان نمود جواب نگفت و بدانکه سلسلهٔ امیه و شجرهٔ او لعنهم الله سه شعبه میشود یکی بعثمان میرسد که عثمان بن عفان ابن ابی العاص ابن امیه و یکی به یزید پلید میرسد باینطور که یزید بن معاویه ابن ابی سفیان ابن صخر ابن حرب ابن ابی العاص ابن امیه و یکی بهشام میرسد

بر دمی و ظلم بر بنی

باین طور که هشام ابن عبدالملک ابن مروان ابن حکم ابن ابی العاص ابن امیه و کفره فجره بنی امیه و اتباع ایشان لعنهم الله بلائی چند بر سر اسلام و اهل اسلام آوردند که یهود و نصاری و مجوس و سایر کفار را در دین خود راضی کردند و همه ارکان اسلام آنچه را که میتوانستند که اظهار کفر خود نمایند نمودند اما نسبت بخدا بت پرستیدن و بت را سجده کردند و علانیه بزبان نیز اظهار دشمنی خدا کردند چنانچه عتاب ابن قیس برادرزاده شمر لعنه الله هرگز نماز نکرد و روزه نگرفت و مانند سگ غسل جنابت نکرد و همیشه می گفت اگر من یک تن از اولاد ابوتراب بکشم البته به بهشت خواهم رفت و ملعونی دیگر که او را عمرو بن مروان میگفتند و از ولدالزنا نامردی بود شاعر و در شعرهای خود هجو حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن ع و امام حسین ع و مدح شیخ چهارم و یزید لعنهما الله میکرد و هرگز خدا را سجده نکرد و میگفت نماز از آن جهت نمیکنم که در تشهد آن نام آل محمد صلعم مذکور میشود و من نام ایشان را بر زبان نمی توانم آورد و شمر ملعون قصمک الله العلی الاعلی گفت خصم تو بر من خداست و اما نسبت به پیغمبر آنحضرت را هجو کردند و لب و دندان مبارکش را شکستند و اهل بیت آن حضرت را کشتند و اسیر کردند و شهر بشهر گردانیدند و هزار کم پنجاه ماه اهل بیت او را سب کردند و دشنام دادند و تهمت زدند از آنجمله حکم پدر مروان هفتاد بیت رسول خدا صلعم هجو کرد و هند زانیه و ابوسفیان لعنهما الله نیز آن جناب را هجو کردند و در روز احد سنگ بر دهان معجز بیان آن حضرت زدند و حضرت در مواطن بسیار ابوسفیان و پسر او و پسرزاده او را لعنت فرموده اند و حجاج ابن یوسف که از بنی امیه است صد و بیست هزار سادات علوی و فاطمی را کشت و چون آن ملعون بجهنم رفت در زندان او هشتاد هزار شیعی و علوی در حبس او بودند ابوالبقاء شافعی در کتاب حیوة الحیوان گفته آنچه حجاج ایشان را بقتل رسانید در غیر معرکه جنگ صد و بیست هزار کس بود و نقل نموده که پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان او مردند از جمله سی هزار زن شانزده هزار برهنه بودند و مرد و زن را در یک جا حبس مینمودند و زندانش سقف نداشت که در تابستان در آفتاب و در زمستان در باران بسر میبردند و چون بجهنم واصل شد هشتاد هزار کس در زندان او بودند و نقل نموده که روزی از نویسنده خود پرسید که چند کس را بتهمت کشته ایم در جواب گفت هشتاد هزار کس و اما نسبت بقرآن آن را سوختند و تحریف و تغییر چنانکه شیخ ثالث علیه ما علیه چهل هزار قرآن را بآتش سوزانید و عبدالملک مروان قرآنی در دست او بود گفت من ناجی ام و بقرآن تفأل میزنم چون گشود آمد که انه لا یفلح الظالمون بقرآن گفت اتخوفنی آیا تو مرا میترسانی پس قرآن را گذاشت و تیر باران نمود و اما نسبت بصحابه عبدالله مسعود را کشتند و عمار یاسر را که جلیل القدر بود زدند که علت فتق بهم رسانید و ابوذر مصاحب رسول خدا را اخراج بلد کردند و بیت المال را به آل ابی العاص قسمت نمودند و اما نسبت بکعبه معظمه زادالله شرفاً آن اشقیا بعد از ستید ابنیاضة منجنیق بآن بستند و خانه خدا را خراب کردند و دستهای ایشان برعم با دوران کثافت ریختند و اساس آن را سوختند و اما نسبت باهل عصمت ع حضرت امام حسن ع را شهید کردند و هم چنین حضرت امام حسین ع و حضرت امام زین العابدین ع و حضرت امام محمد باقر ع را شهید کردند و زیاد از بنی امیه است که پدرش معلوم نیست که کیست و او را زیاد بن ابیه می گفتند یعنی زیاد پسر پدرش و چون ابوسفیان با سمیه مادر زیاد زنا کرد معاویه زیاد را بنسب خود ملحق ساخت و او را برادر خود خواند و ولید بن عتبه که حاکم مدینه بود از قبل معاویه نماز صبح را در مستی امامت کرد و چهار رکعت گذارد و گفت امروز نشاط دارم و نماز را زیاد گذاردم و اگر خواهید زیاد تر کنم و آیه ان جاءکم [illegible]

ظلم حجاج

ظلم بقرآن

ظلم بنی امیه

فاستقاً لا یستوون در شان او نازل شده و هند ملعونه مادر شیخ چهارم است وان ملعونه زناکار بود و جگر حمزه ع
سید الشهدا عم پیغمبر را مکید و او را هند جگرخوار می نامیدند و ام جمیل دختر حرب مشهور بحمالة الحطب خواهر ابوسفیان است
که سوره مبارکه تبّت در مذمت ان ملعونه و ابولهب نازل شده و ام الحکم شیخ عارف میفرمود که آن ملعونه خواهر شیخ
چهارم است و شیخ چهارم با او زنا کرد بلکه شیخ چهارم باقی نگذارد عمه و نه خاله را وگویند که یزید پلید نیز با او زنا کرد و یکی از علما
میگفت که در بعضی از غزوات خبر آوردند که پیغمبر کشته شد این ملعون از شعف دف و نقاره میزد و ابوسفیان ملعون از سرکردهای
مشرکین بود بر محاربه با رسول الله صلعم وان ملعون در احد لب و دندان پیغمبر را شکست و چون مسلمان شد منافق بود و
منافق مرد و مشهور بنفاق است سنیان نیز قائلند و اما پسر او معاویه چگوییم در حق او بدانکه او اول کسی بود که در اسلام خلافت
ظلم معاویه
بشمشیر گرفت و اول کسی بود که خلافت را میراث نهاد و به یزید ولد الزنا داد و اول کسی بود که اهل اسلام را غارت کرد و اول کسی بود
که لشکر بر مسلمانان فرستاد و جنود نامسعود خود را باطراف جهان فرستاد تا هر کس شیعه باشد بکشند و اول کسی بود که سب و شتم
امیرالمؤمنین معصوم طیب و طاهر کذائی را حلال دانست و اول کسی بود که احادیث تهمت برای اهل بیت رسالت وضع کرد
و اول کسی بود که بموت مسلمانان شماتت نمود و امر کرد اهل شام را که بسبب قتل علی ع عید کنند و اول کسی بود که اسیر مسلمانان را
فروخت و اول کسی بود که سعی صفا و مروه را سواره کرد و اول کسی بود که از سلاطین اسلام که شرب نبید نمود و اول کسی بود که در
مجلس او ساز نواختند و اول کسی بود که خود را التشبیه با کاشره و فراعنه نمود و پیاول و قهرمانان باز داشت و اول کسی بود که در
اسلام جلاد مقرر کرد و اول کسی بود که بت فروخت و بت فروشی را تجارت نام نهاد و میگفت که تا بوتها بسازند و بهند
و سایر بلاد می برند و میفروختند و در عوض متاع می آوردند و اول کسی بود که استلحاق بیگانه بخود نمود و زیاد ابن ابیه را برادر
خود خواند و اول کسی بود که مرتدان صحابه را مقرر نمود که احادیث در مذمت امیرالمؤمنین ع وضع کنند و او از اصحاب عقبه است
ظلم یزید
که دبهار انداختند در عقبه هرشی اللهم العن الاول والثانی والثالث والرابع اللهم العن یزید بن معاویه خامسا و اما پسر ملعونش
یزید زاده الله عذابه فی العذاب الشدید چگوییم که او چه کرد با وجود آنکه خلافت و سلطنت او سه سال تمام نبود وان ملعون ولد الزنا
و حرامزاده بود و دایم شراب میخورد و قمار میباخت حتی آنکه سر مبارک امام حسین ع را در مجلس شراب حاضر کرد و در آن مجلس با
حریفان قمار میباخت و از شعرهای آن پلید است که در صفت شراب میگوید فان حرمت یوما علی دین احمد ع فخذها علی
دین المسیح ابن مریم بلکه آن کافر بیدین و آن منافق لعین یک طرفة العینی هرگز بخدا ایمان نیاورده است و از کلمات خبیثه
آن خبیث است لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل ع کل ملک و نعیم زائل و بنات الدهر یلعبن دول
و چون آن دشمن خدا بعد از شهادت سید الشهدا بمدینه آمد گریبان یکی از قریش را گرفت که اقرار کن بعبودیت از برای من
یعنی که تو بنده منی و من خدای توام و او اقرار نکرد و آن بیچاره را کشت پس حضرت سید الساجدین را طلبید و همان تکلیفی که آن
مرد را کرد بان حضرت کرد فرمود که اگر اقرار نکنم مرا خواهی کشت چنانچه آن مرد را کشتی گفت بلی حضرت فرمود اقرار کردم
بانچه سؤال کردی یزید گفت خون خود را حفظ کردی و از شرف و بزرگواری تو هیچ کم نشد و بروایت ابی مخنف چند وقت
بعد از شهادت امام حسین ع مسلم بن عقبه را بمدینه فرستاد و سه روز قتل عام در مدینه کرد و در مسجد رسول خدا صلعم چند

آدم گشت که خون منبر آنحضرت رسید و ضریح مقدس آن حضرت خون آلوده شد و در مذمت این ملعون همین بس که حق تعالی
در حق او میفرماید فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا یعنی نیست یزید ایشان مگر طغیان کبیر و طاغی شریر اللهم العن بنی امیه قاطبة
و بدانکه چون حضرت امیر المؤمنین شهید شد بعالم قدس ارتحال نمود بنیان اسلام درهم شکست و بنای ایمان ازهم پاشید
و ریخت بنوعیکه عامه ناس و کافه خلایق از صحابه و تابعین و رعیت و سپاهی از عرب و عجم و ترک و دیلم روبدرگاه
شقاوت پناه شیخ چهارم آوردند و تقرب باو جستند و آل زیاد و آل مروان را آل خدا و ابی سفیان را پدر مؤمنان و هند
زن او را مادر مؤمنان و شیخ چهارم را خالوی مؤمنان و عبید زیاد را وکیل خدای جهان گفتند و ایشان را امیر المؤمنین و خلیفة الله
و خلیفة الرسول نامیدند و بدوستی ایشان فخر و مباهات کردند بمرتبه که قسم راست ایشان بسر معاویه و روح ابی سفیان
بود و کار بجائی رسید که یکی بدیگری میگفت که مرا بمعاویه بخش تا معاویه شفیع تو باشد و چون معاویه در امر حکومت و سلطنت
مستقل شد مرتدان صحابه و تابعین را امر کرد که احادیث در مدح خلفاء وضع کنند بهر حدیثی هزار دینار انعام بدهند
و هر کس بیتی در هجو اهل بیت یا مدح بنی امیه بگوید دهان او را پر از زر کنند بهر بیتی هزار درهم بدهند و فرامین بعمال هر
ولایت نوشت که در سر منبرها هر صبح و شام و سحر سب و شتم امیر المؤمنین ع و اهل بیت نمایند و هر کس متهم بدوستی آن حضرت
باشد بکشند و خلق دنیا باین افعال شنیعه و اعمال قبیحه اقدام بدرگاه خدایان خود جستند و زر و زیور یافتند و بتهمت رفض
و تشیع قریب بهفتصد هزار کس از مؤمنان را کشتند و در ایام شقاوت فرجام او خلق بسیار از زنان و اطفال پامال ستم ستوران
لشکر گشتند و اطفال شیرخوار در زیر سم اسبان کوفته گردیدند و خانه های بسیار را سوزانیدند و خراب کردند و شدت
تقیه بجائی رسید که اگر کسی میخواست که اسم مبارک علی و فاطمه و حسن و حسین را بر زبان جاری سازد و با کسی بگوید بعد از آنکه
با شخصی ده سال دوست بود و او را شیعه میدانست بخانه او می آمد و در زیر زمین با میرفت و اوراقهای مختلطه میداد
و قرآن در میان مینهاد که سر او را فاش نکند و سر در گوش او میگذاشت و میگفت علی و فاطمه حسن و حسین ع و علی هذا القیاس
ببینید که حال مردم در آن زمان بچه طریق بوده و این بدعت شنیع مدت هزار ماه در میان مردم بود و مشهور است که در ایام
کفر انجام بنی امیه لعنهم الله مردم خوارزم و اهل ری هر یک ازین دو ولایت روزی هزار اشرفی بعمال خود دادند و لعن نکردند
و اهل اصفهان و اسفراین و خراسان هزار ماه تمام ناسزا گفتند و گاه بود که یکی از مؤمنان ایشان هر روز میان اذان و اقامت
هزار مرتبه استغفر الله ناسزا میگفت و در میان اذان و اقامه روز جمعه چهار هزار مرتبه و گویند که یکی از خطیبان ایشان بعد
از نماز فارغ شد در نفس همه میکرد و آهسته چیزی می گفت پرسیدند که چه چیز را فراموش کرده بود دید که امحال بسجود اطراف آورده
گفت لعن علی را در خطبه فراموش کردم امحال قضا کردم از اولاد سلاطین بنی امیه عمر عبد العزیز ناسزا نگفت بلکه مردم را منع
کرد از تبرای اهل بیت ع و بدانکه این امت سه مرتبه بخدای خود کافر شدند یکی در زمان خلافت گوساله سامری که
مسند خلافت و باعث هلاک امت گردید و خلایق از پی او رفتند و این است که هنوز میروند و دویم در ایام شیخ
چهارم خلایق او را پرستیدند برای نخود طلا که در آتش می کرد سیم آنکه عرب جمعیت کردند که بر یزید پلید علیه اللعنة والعذاب
الشدید آه سید الشهدا را شهید نمودند و سر مبارک او را بر نیزه شهر بشهر گردانیدند و حرم محترم او را که اهل بیت پیغمبر بود اسیر وار

بی کجاوه و محمل و بیچادر و مقنعه در شهرها گردانیدند و یزید از همه بدتر گروه چنانکه خداوند عالم میفرماید فنمد یزیدهم الا طغیانا کبیرا
و لفظ یزید در لغت عرب یعنی زیاد میشود و لکن او در قیامت ناقص خواهد شد در وقتیکه فاطمه زهرا با چشم گریان و جگر
سوخته بمحشر آید و ناله او بلند شود و پیراهن خون آلود حسینش را بر دوش خود بیفکند و دامان آن ملعون را بگیرد که بچه سبب حسینم را کشتی
و بچه جهت فرزندم را سر بریدی بچه سبب چوب بر لب و دندان او زدی بچه سبب زینب و ام کلثوم را در مجلس خود در برابر آن
همه نامحرمان بی مقنعه بخواری و زاری در آوردی و در مجلس خود بپا داشتی چنانکه یکی از علمای شافعیه که سنی است و از شیعه بهره
نداشته در این معنی چه نیکو گفته اراک تنقص یا یزید اذا علت یوم القیمة رنة الزهراء تنشی التظلم من مریق دم ابنها صحابه
للخرقة الحمراء می بینم ترا ای یزید که ناقص شوی در روزی که ناله زهرا بلند شود و در دامنت آویزد و پیراهن خون آلود حسینش را بر
دوش افکنده نزد قائمه عرش الهی و فریاد بر کشد که چرا خون فرزندم را ریختی با جرم اولاد النبی ترکتهم نهبا للقتل شایع و سبایا
ای یزید ای ملعون پلید خدا روی ترا سیاه کرداند تقصیر اولاد پیغمبر چه بود که واگذاردی ان مظلومان را در میان آن بی
دینان که گاهی ایشان را غارت کنند و گاهی ایشان را بخواری و زاری بقتل رسانند و گاهی ایشان را اسیر نمایند آه آه
ظلموا و ما اروتهم و دمائهم عمت ظما الثری یا للدواء ان غریبان مظلومان و آن جگر سوختگان مغموم تشنه بودند و ایشان را آب ندادند
و خونهای ایشان را سیراب گردانید سرهای تیر و شمشیر و خنجر و نیزه را مدحی لال المصطفی و بذا صحبی للشافعی و کلهم شفعائی
و اذا جزی الممدوح بالاموال شاعره فمغفرة الاله جزائی مدح و ستایش من از برای آل مصطفی است و مذهب من شافعی است
و همه ایشان شفیعان من اند در روز قیامت و در وقتیکه مزد میدهند هر ممدوحی مداح خود را بمالهای خود پس آمرزش الهی
و خلعت و مغفرت او از من است ای برادر هر گاه سنی از این درگاه نا امید نباشد پس امیدواری شیعیان باید عظیم باشد مروی است
که در روز عرض اکبر منادی ندا کند یا اهل المحشر غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت محمد المختار ای اهل محشر دیدها بپوشید هم
مردان هم زنان که دختر رسول خدا صلعم میگذرد و حکمت در چشم پوشیدن زنان این است که خاتون قیامت بهیأتی بعرصات
محشر در آید که هیچ کس را یاری دیدن او نباشد دراعه زهر آلود حسن را بر دوش راست و جامه خون آلود حسین را بر دوش چپ
و عمامه خون آلود امیر المؤمنین عم را بر دست گرفته و دندان شهید شده رسول خدا را بدست دیگر رو بعرش الهی آورد شعر
گشاده موو خراشیده رو و نوحه کنان بهیأتی که فتد لرزه بر زمین و زمان گرفته قائمه عرش کبریا عمیرا کند حدیث شهیدان کربلائی را
و چنان بخروشد که انبیا از کرسیها و منبرها در افتند و فرشتگان بناله در آیند و نزدیک رسد که عرش الهی بلرزه در آید و آتش
غضب الهی شعله ور گردد جبرئیل مضطرب و سراسیمه نزد حضرت رسول آید و گوید که دریاب فاطمه را حضرت فی الفور از منبر
بزیر آید و بپای عرش الهی رود و گوید ای نور دیده و ای فرزند پسندیده من ای فاطمه امروز روز شفاعت و فریاد رسیدن است
نه روز فریاد بر کشیدن است دیده بگشا بمحشر نگاه کن که چه بسیار عاصی تبه روزگار و بیچاره و گناهکار از امت من در وادی
حسرت و ندامت و در گرداب اضطراب و حیرت درمانده اند و بسبب محبت فرزندان تو لوای تمنا برافراشته اند و
امروز دست ایشان از همه جا کوتاه و امید بمن و تو دارند ای عزیز پدر تو پیراهن خون آلود حسین را بدست بگیر و من گیسوهای
خود را بر کف نهم تو با دل خسته من با دندان شکسته شفاعت کنیم شاید که ارحم الراحمین بر گناهکاران امت من رحم کند

گریز

عبدالرحیم

پس خاتون قیامت ساکت شود و در حدیث دیگر آمده که روز قیامت قبهٔ از نور از برای خاتون قیامت نصب خواهد
شد و گروهی از زنان بهشت در خدمت او خواهند بود خطاب مستطاب رسد که یا فاطمه ادخلی الجنة المعصومه خواهد گفت
لا ادخل حتی اعلم ما صنع بولدی داخل بهشت نمی شوم تا بدانم که چه بر سر فرزندم آوردند و چرا این ظلم را بر او روا داشتند پس خطاب
میرسد که یا فاطمه بقلب محشر نگاه کن چون نگاه کند ببیند که حسین بی سر ایستاده است و سر خود را بدست دارد در آن وقت
خاتون قیامت صیحه زند و ناله کشد که از ناله او جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین بگریه درآیند و فریاد برکشد که واولداه واثمرة
فواداه پس گوید یا عدل و یا جبار احکم بینی و بین قاتل ولدی جناب پیغمبر فرمود بخدای کعبه قسم است که در آن وقت پروردگار
حکم از برای دختر من خواهد کرد پس آتشی که نام او هبهب است و هزار سال آن را افروخته باشند تا سیاه شده باشد امر میکند که کشندگان
امام حسین را برچیند و آن آتش نعره میزند و ایشان نعره میزنند وای بر آن اشقیا و صد وای بر آن جماعت بیحیا که حق تعالی چه عذابها
از برای ایشان مهیا نموده است که غیر از خدا کسی نمیداند که چگونه است شدت و الم آنها بلکه آن اشقیا لعنهم الله بعد از شهادت
سید الشهداء علیه السلام بحمد الله نیز تمتعی نبردند و بزودی به بدترین عذابها مردند یا کشته شدند و بعذاب جهنم رسیدند و خداوند
قهار جبار آن ضالین مغضوبین را ناگاه گرفت و آن بدبختان ملاعین را خسر الدنیا والآخره گردانید و بیخ و ریشه آن ستمکاران
ظالم را از زمین کند و ذات مقدس خود را حمد و ستایش کرد فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین از آنجمله یزید
پلید و آن طاغی عنید زاده الله الما فی عذاب الشدید مست خوابید و صبح آن لعین مقطوع بود و او را مرده یافتند و مانند قیر سیاه
شده بود و اما عبید زیاد بدبنیاد در آن خبث آن پلید ناصوری بدید آمد که از گند او خلایق نفرت میکردند و مشک بسیار با خود
نگاه میداشت که هرچند دوا کردند بدتر شد و روز بروز کاوش کرد تا آنکه ابراهیم مالک اشتر او را از زندگی فارغ کرد و در هاویه
او را نزد شیخ چهارم فرستاد و منقول است که ابراهیم از جانب امیر مختار بن ابو عبیده ثقفی لشکر کشید بر سر عبید الله زیاد و آن
ملعون نیز باستعداد تمام بمحاربهٔ ابراهیم آمد و در موصل نزدیک منزل نصیبین تلاقی فریقین گردید بعد از آنکه صفوف قتال
آراسته شد و هر دو لشکر با یکدیگر درآویختند و مردانگی ها نمودند پس ابراهیم لشکر خود را ندا کرد که یا ناصر دین الله صبر کنید بر
جهاد دشمنان خدا که شما بر ایشان غالب خواهید شد و خود بر میمنه تاخت و لشکر بجرات او جرات کردند و آن ملاعین را
منهزم ساختند و اسب از پی آن ناکسان تاختند و ایشان را گرفتند میکشتند و می انداختند و چون جنگ برطرف شد
معلوم شد که عبید الله بجهنم واصل شده و هم چنین حصین بن نمیر و شرحبیل بن ذو الکلاع و ابن حوشب و غالب باهلی و ابو الاشرس
والی خراسان و سایر لشکران ملعون همه کشته شدند ابراهیم گفت سر ابن زیاد را ببریدند و بدن خبیثش را در تمام شب
میسوختند و بدود آن مردود دیده امید خود را روشن میکردند و سخا گستران بدبخت رنگ آئینه سینه های مؤمنان را
میزدودند و بروغن بدن نجس آن پلید چراغ امید خود را تا صبح افروختند و چون مهران غلام او دید که به پیه آقای او در آن شب
چراغهای عیش خود را افروخته اند قسم یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد زیرا که آن ملعون بسیار او را دوست میداشت
چون صبح شد ابراهیم سر ابن زیاد را با سرهای سروران لشکر او بنزد مختار فرستاد مختار شکر کرد پس ناگاه مار سفیدی
پیدا شد در میان آن سرها میگردید تا سر نجس پلید ابن زیاد را پیدا کرد در سوراخ گوش آن ملعون داخل شد و از سوراخ

دیگر او بیرون آمد و باز در سوراخ کفش او داخل شد و از سوراخ بینی او بیرون آمد پس مختار برخاست و کفش پوشید و مکرر بر کفش بر روی نحس آن پلید میزد پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت این کفش را بشوی و طاهر کن که بر روی کافر نجسی پلید مالیدم مختار سر ابن زیاد و حصین ابن نمیر و سایر اشقیا را نزد محمد حنفیه فرستاد و او نزد حضرت سید الساجدین فرستاد چون سر آن لعین را نزد آن حضرت آوردند حضرت در آن وقت چاشت تناول میفرمودند چون آن سر را دید روی مبارک با اصحاب خود کرد و فرمود ای اصحاب بدانید که در وقتی که سر پدر بزرگوارم را بمجلس ابن زیاد بردند آن ملعون چاشت زهر مار میکرد و سر آن سرور نزد آن ملعون گذاشته بود و ما را اسیر وار نزد او وا داشتند دعا کردم با دیده اشکبار که ای پروردگار عالم مرا از دنیا بیرون نبری تا آنکه بنمائی بمن سر این ملعون جفا کار را در وقتی که چاشت میخورم شکر میکنم خداوند را که دعای مرا مستجاب گردانید پس امر کرد که آن سر پلید را بیرون انداختند و آن سر در کوچهای مدینه افتاده بود و مردم مدینه پامال میکردند و آقا عمر سعد حرامزاده از دعای آن حضرت گندم ری را نخورد بلکه نان گندم نتوانست خورد جو زهر مار میکرد بسبب آزاری که در بدن آن ملعون بهم رسید تا عاقبت مختار بنزد رفقایش در اسفل سافلین در جهنم روانه کرد و قال ابن سعد عذبه الله روحه ستلقی عذاب النار بالتلعنات بگو بعمر سعد که خدا عذاب روح او کند که زود باشد که ملاقات کنی عذاب جهنم را با لعنهای ملائکه و جن و انس مختار پس از کشتن ابن زیاد و عمر سعد سلطنت او و شجاعت او قوی شد و جمیع عرب مطیع و فرمان بردار او شدند و تا شمر ذی الجوشن لعنة الله مختار او را طلب کرد آن ملعون بسوی بادیه گریخت ابو عمره را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد و آن ملعون با اصحاب خود مقاتله نمودند با ایشان تا آنکه از بسیاری زخم و جراحت مانده شد او را گرفتند و به نزد مختار بردند فرمود تا آنکه روغن بجوش آوردند و آن لعین را در میان روغن انداختند تا جمیع بدن پلیدش مضمحل گردید پس پیوسته مختار نصرت شعار در طلب قاتلان میبود و هر که را می یافت بقتل می آورد و هر که میگریخت خانه او را خراب میکرد و ندا کرد که غلامی که آقای خود را بکشد که از قاتلان آن حضرت باشد و سر او را به نزد من آرد من آن غلام را آزاد میکنم و جایزه می بخشم پس بسیاری از غلامان آقایان خود را کشتند و سرهای ایشان را نزد مختار می آوردند و جایزه میگرفتند تا آنکه سیصد و هشتاد و سه نفر از بنی امیه و انصار و اعوان ایشان را کشت و بعذابهای شدید و انواع سیاستها که از آن بدتر نباشد بعضی را گردن زد و بعضی را بحلق کشید و بعضی را سوخت و بعضی را پوست کند و مانند این و بدتر از این و اگر چه مختار این اشرار فجار را باین سیاستها کشت ولکن بدان برادر که قلب مؤمنان از کشتن این پلیدان خنک نمی گردد و هم و غم از سینه محبان بهلاکت این ملعونان بیرون نمیرود بلکه تا زنده اند بیرون نخواهد رفت بلکه بعد از مرگ از قبرهای ایشان آه حزن و اندوه بلند است هنوز بدنیا نیامده در عالم ذر گریان بوده اند و در روز الست در وقت خلقت اشیاء گریان بوده اند و در دنیا در بیداری گریانند و بسا که خواب می بینند در خواب گریانند و در عالم برزخ گریانند چنانکه مردگان از زن و مرد را در خواب دیده اند که بر آن حضرت گریه می کنند یا میگریانند یا مرثیه میخوانند و در قبرها نیز گریانند و بدن ایشان از غم آن حضرت از هم می پاشد چنانکه شیخ عارف میفرماید که فوالله ما اشفی الغلیل و انتهی الی اجل فی حر هم متصرم گفتم بخدا اگر من از گریه کردن علاج نکردم دل سوخته خود را من از غم اهل بیت تا مرگ پاره پاره میشوم و در جای دیگر میفرماید حرام علی قلبی السلو و کیف لی بذالک و السلوان مخو...

عقوبت ابن سعد

عقوبت شمر

حرام است بر دل مرتسلی شدن و از غم خالی گردیدن و چگونه این میشود و حال آنکه وعده خالی شدن آن در روز محشر است
یا وقت ظهور حضرت صاحب عج که در خدمت آن بزرگوار شمشیر بر روی آن اشرار زنیم و عارفی دیگر میگوید شود مجروح سوز آن غم
شود مقروح قلب و نفس و جانم محبت آتشی بر جانم افروخت که تا صبح قیامت بایدم سوخت و در میان محبان
بسیار اتفاق افتاده که هر گاه در روز مرده اند شب بر آن حضرت گریسته اند و هر گاه در شب مرده اند روز بر آن حضرت گریسته اند
و بالجمله از شنیدن حدیث مختار نامه و کیفیت هلاک آن ناپاکان قلب اهل ایمان تسلی نمی یابد و از غم خالی نمیشود بلکه گاهی
نتیجه عکس میدهد و هم و غم بر ایشان داخل میشود بلکه گریان و نالان میگردند و مجلس سرور ایشان بمجلس عزا مبدل میگردد و صدای
گریه ایشان بلند میشود مثلا گفته میشود که یکی از آن اشقیا را میاوردند نزد مختار که او را سیاست کند او را میشناخت میگفت
ای ملعون تو همان نبودی که تازیانه بر کتف زینب خاتون زدی مستمعان از شنیدن این سخن چنان دل ایشان بدرد می آید
که سیاست کردن مختار او را بدترین عذابها فراموش میکنند یکی را می آوردند با او می گفت تو همان نبودی که چون سید الشهدا
از مرکب افتاد او را شمشیر باران کردند اول کسیکه شمشیر بر او زد تو بودی دیگری را می گفت تو نبودی که چون نعش سید الشهدا را غارت
کردند پیراهن او را تو ربودی یکی را میگفت تو سر نیزه بر پشت زنان میزدی و ایشان را از خیمه ها بیرون کردی و بالجمله ابن زیاد را
شنیدی که آن ملعون بچه قسم بمصرف رسید از شنیدن آن فی الجمله باعث شفای سینه مؤمنان میشود و لکن چون گفته شود
یا بخاطر آورده شود و اولا که آن ولد الزنا در مجلس نحس خود حکم بقتل زینب خاتون نمود یا در مجلس خود با مخدرات که بغیر از سید الانبیاء
نظر کسی بر قد و بالای او نمی افتاد و بغیر از کروبیان عالم بالا و قدوسیان ملاء اعلا صدای او را کسی نه شنیده بود سخن گفت و درشتی
کرد یا آنکه امر کرد که سر مبارک امام حسین را بر نیزه کنند و او را در کوچه و بازار کوفه بگردانند یا آنکه سر مبارک آن حضرت را گرفت
و بر زانوی خود گذارد و خنده کرد و اظهار خوشحالی نمود ناگاه سینه های ایشان چنان مملو از هم و غم و مصیبت و الم میشود که هزار مرتبه
کشتن آن ملعون را فراموش میکنند و تا یزید پلید اگر چه شیعه بر این خوشحال است که بجهنم رسید آن ولد الزنا از دنیا نیز تمتعی نبرد و
بزودی بجهنم واصل شد و در حدیث نیز آمده که ان قاتل الحسین فی تابوت من نار و هو منکس علی أم رأسه فی قعر جهنم و له ریح
یتعوذ منها اهل النار لشدة نتنها و هو فیها خالد و ذائق العذاب الالیم لا یفتر عنه ساعة و یسقی من حمیم جهنم یعنی قاتل امام حسین در تا
بوتی است از آتش و آن سرنگون در قعر جهنم آویخته و از برای او بوی گندی است که اهل آتش پناه بخدا میبرند از آن و مخلد در آن
خواهد بود و عذاب دردناک را پیوسته می چشد که یکساعت از او سست نمی شود و از آب جوشیده جهنم بیاشامد و امثال این
روایات را که آدمی می شنود فی الجمله شفای سینه آدمی شود و لکن جگر آدمی پاره پاره می شود وقتیکه بخاطرش آید که آن کافر
بخدا و رسول و آن دشمن ذریه بتول با سر مبارک امام حسین چه کرد و ذکر امام حسین و جد و پدر او را میکرد و نسبت بایشان استهزاء
و سخریه میکرد و هر گاه بر حریف خود در قمار غالب میشد نه پیاله شراب زهر مار میکرد و ته مانده او را بجانب طشت بر زمین میریخت
و شراب بیاران خود میداد و میگفت که بیاشامید که این شراب مبارکی است که سر دشمن نزد ما گذاشته و دل شاد و خرم گردیده
ایم حضرت امام رضا ع فرمود کسی که شیعه ماست میباید از شراب و قمار و شطرنج بازی اجتناب کند که کار دشمنان ماست
و کسیکه فقاع و شطرنج ببیند باید که حضرت امام حسین را بخاطر رساند و بر یزید لعنت کند که خدای تعالی محو میسازد باین گناهان

او را اگرچه بعد دستاره کان باشد و در تضاعیف اخبار آمده که آن ملعونی که سر مقدس امام علیه السلام را در مجلس یزید آورد از روی فخریه این چند شعر را خواند که املأ رکابی فضة ام ذهبا انی قتلت الملک المحجبا قتلت خیر الناس امّا و ابا و خیرهم اذ ینسبون نسبا یعنی ای یزید پر کن رکاب مرا از طلا و نقره که کشته ام کسی را که پدر و مادر او از همه بهتر بودند و نسب او از همه بهتر است یزید را بد آمد از کلام او که چرا گفتی که پدر و مادر او بهترین مردم است و امر کرد که او را زدند و جایزه ندادند یکی از علمای یهود حاضر بود پرسید که این سر کیست یزید گفت سر اشرف بنی هاشم است گفت نام وی چه بود گفت حسین گفت پدرش چه نام داشت گفت علی ابن ابیطالب علیه السلام گفت مادرش که بود گفت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله یهودی گفت پس این نبیره پیغمبر شماست یزید گفت آری یهودی سر بجنبانید و فریاد برکشید و گفت وای بر شما که فرزند پیغمبر خود را کشتید ای یزید میان من و داود علیه السلام هفتاد پشت فاصله است یهودان از این سبب حرمت مرا نگاه میدارند و خاک قدم مرا می بوسند و محمد صلی الله علیه و آله عربی که پیغمبر شماست دیروز از میان شما رفته امروز فرزند او را می کشید و با او این معامله می کنید یزید از سخنان وی در غضب شد و گفت ای یهودی ساکت شو اگر نه آن بود که پیغمبر ما فرموده که اهل ذمه را مرنجانید و هر که ایشان را آزار کند در قیامت با وی خصمی خواهم کرد هر آینه امر میکردم که سرت را بر دارند یهودی گفت ای ابله بی بصیرت کسیکه از برای یهودی خصمی کند از برای جگر گوشه خود چها کند وای بر روزی که محمد مصطفی بر دامنت دست زند و علی مرتضی گریبانت در عرصه محشر بگیرد و داد او را از تو بستانند چون یهودی این سخنان را گفت غضب یزید زیاد شد جلاد را گفت که بگیرید این یهودی را و سر از بدن جدا کنید یهودی گفت ای بیحیا من از امام حسین عزیزتر نیستم و امید دارم که در روز قیامت مرا نیز در زمره شهیدان او محشور گردانند یهودی برجست و سر امام حسین علیه السلام را برداشت و گفت من از جمله دوستان شمایم در روز قیامت نزد جدت گواه باش که من مسلمان شدم پس کلمه طیبه بر زبان جاری نمود و گفت ای سید بزرگوار گواه باش که بر سر کوی تو کشته شدم و فردای قیامت مرا در میان راه خود طلب کن پس جلادان آن نو مسلمان را شهید کردند و مرویست که یزید چون سکینه را دید که به بر یزید رو داد گفت خدا لعنت کند ابن زیاد را که در کار پدرت تعجیل کرد و دنیا و آخرت خود و ما را بر باد داد پس گفت ای دختر حسین ابوک الذی کفر حقی و قطع رحمی و نازعنی فی ملکی پدر تو کفران حق من نمود و قطع رحم کرد با من و در سلطنت با من نزاع کرد و خود را بکشتن داد سکینه خاتون گریست و گریان گریان با نهایت فصاحت و جرأت جواب آن ملعون را داد که یا یزید لا تفرح لقتل ابی فانه کان مطیعا لله و رسوله دعاه الیه فاجابه و سعد بذالک و ان لک یا یزید بین یدی الله مقاما یسئلک عنه فاستعد للمسئلة جوابا و انی لک الجواب ای یزید خوشحالی مکن بکشتن پدر بزرگوار من بدرستیکه او مطیع خدا و رسول بود و خدا او را خواند و او اجابت نمود و تو راست ای یزید نزد خداوند قهار که از تو باز خواست خواهد نمود و مهیای جواب باش و کجاست از برای تو جواب پس ملعونی از قبیله بنی لخم از جرأت و فصاحت با آن صغر سن او را خوش آمد برخواست و گفت یا امیر هب لی من الغنیمة هذه الجاریة تکون خادمة عندی سکینه خاتون چون این سخن را از آن زندیق شنید مضطرب شد بعمه اش ام کلثوم چسبید و گفت یا عمتاه اترین نسل رسول الله صلی الله علیه و آله ممالیکا لاولاد الادعیاء ای عمه می بینی این ملعون چه میگوید ام کلثوم روی به آن ملعون کرد و فرمود اسکت یا لکع الرجال قطع الله لسانک لا عمی عینیک و ایبس یدیک هرگز نمی شود که نسل پیغمبر آن خدمتکار اولاد زنا باشند راوی گوید بخدا قسم که هنوز دعای او تمام نشده بود که بهمان بلیه مبتلا شد

حقیر گوید آری آری باید چنین باشد بجهة آنکه این سادات عالی درجات و این مجموعه خیر و برکات زنان و دختران
همان پیغمبر اند که مجموع کمالات انبیا و مرسلین پیش کمالات او نسبت ذره است بنسبت بکل عالم و اگر فی الفرض در مقام شفاعت
ابلیس برآید حق تعالی شفاعت او را قبول می فرماید چه جای عاصیان بنی آدم چنانکه فرمود لو قمت فی المقام المحمود لشفعت فی خارجکم
یعنی اگر باشیم در مقام محمود که مقام شفاعت من است و شفاعت یهود و نصاری که از دین شما خارجند هرگاه بکنیم نزد
خدا البته خدا قبول می فرماید پس چگونه میشود که کافری بزنان او نظر کند و کور نگردد یا منافقی خواهش کنیزی ایشان کند و لال نگردد
یا بمجدی بی ادبانه بایشان سخن گوید فی الفور آثار غضب خدا را مشاهده ننماید بالجمله بسیاری از آن اشرار بعذاب الهی مبتلا شدند
از آنجمله یکی از آن کافران خدا نشناس و منافقان حق ناشناس آن سید عالمیان را دشنام داده بود مصداق صم
بکم عمی فهم لا یرجعون گردید لال شد هر که بدن آن حضرت را دیده بود کور شد هر که سنگ انداخته بود شل شد و جمع کثیری که آب
دهان نجس خود را بطرف آنحضرت انداخته بودند گرفتار خناق شدند و مردند و در روز حرب کربلا قریب بسیصد نفر زهره ایشان
ترکید از جهة گرفتن شهاب و آمدن بادهای صعب و سایر امور غریبه و هر که بجرب کاه گذشت و خندید بدردی گرفتار
شد که دوا نداشت و مرد و هر که کف زده بود مفلوج شد و هر که بعنوان سیر و تماشا آمده بود بیمار شد و تمام احشاء او
بیرون آمد بعضی از ایشان بفجاءة مردند و بجهنم واصل شدند و هر که در کربلا شراب خورده بود بعلت اسهال دم مبتلا شد
و جگرش از حلق برآمد غلامی از ابن زیاد در مسجد الحرام فخر و مباهات کرد بکشتن امام عم چون بیرون آمد سنگی از آسمان
بر سر او آمد بجهنم واصل گردید و غلامی دیگر از آن ملعون در آن روز خندید و خوشحالی نمود دیواری بر او فرود آمد و بجهنم رفت
غلامی دیگر خنده میکرد عقربی فرج او را گزید در بول کردن در همان روز مرد غلامی دیگر خنده میکرد بچاه افتاد راوی گوید قریب
بچهار هزار نفر بچنین حالات مختلفه بجهنم واصل شدند یعقوب بن سلیمان گوید که در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم غریبی بما
داخل شد و ما سخن امام حسین عم می گفتیم که هیچکس در آن صحرا نبود که به بلائی مبتلا نشد گفت ای شیعیان مادر شما بر دروغ است من
از آنجماعت بودم و ببلائی مبتلا نشدم چون ما این سخن را از او شنیدیم از گفته خود پشیمان شدیم در آنحال نور چراغ کم
شد و روغن آن نفط بود آن مرد بی نور دست دراز کرد که فتیله را اصلاح کند آتش در دست او افتاد خواست خاموش کند آتش
بر ریش نجس پلیدش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشید پس خود را در آب فرات افکند چون سر در آب فرو میبرد آتش در بالای
آب حرکت می کرد و منتظر می بود که سر بیرون آورد چون سر بیرون می آورد در بدنش می افتاد و پیوسته در این حال بود
تا بجهنم واصل شد و سر اغرقوا فادخلوا نارا را بدیده اولو الابصار جلوه کرد هر چند عمر از آن شریف تر است که ذکر
خارجی و ناصبی نمائیم لکن بغض این اشقیا فی الله است و فرموده اند که حب فی الله بمنزله بال راست است و بغض فی الله
بمنزله بال چپ است از برای پرواز کردن باوج سعادت پس بغض فی الله از این راه طاعت و گفتن و شنیدن او
عبادت است و باعث خوشنودی خدا است و از ارکان ایمان است چنانکه روایت شده که در کتاب کافی
از معصوم پرسیدند از حب و بغض که آیا آن از ایمان است فرمود وهل الایمان الا الحب والبغض نیست ایمان
مگر حب و بغض یعنی همه ایمان همین است پس حضرت تلاوت فرمود این آیه را و لکن الله حبب الیکم الایمان

و زیّنه فی قلوبکم و کرّه الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون یعنی خدا دوست گردانید ایمان را بسوی
شما و زینت داد آن را در دلهای شما و ناخوش گردانیده بسوی شما کفر و فسوق و عصیان را و در روایت دیگر
وارد شده که مراد از ایمان در این آیه علی ابن ابیطالب علیه السلام است که محبوب قلوب مؤمنان و زینت دلهای شیعیان
و محبان و مسلمانان است و مراد از کفر و فسق و عصیان معلوم است که کیانند الا لعنة الله علی الظالمین *

مجلس سیزدهم ذم دشمنان خدا از اراذل و ارجاس خصوصاً بنی امیه و العباس

امّا بعد حق سبحانه و تعالی در کتاب مستطاب خود میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تتولّوا قوماً غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة
کما یئس الکفار من اصحاب القبور ای مؤمنان دوست مدارید قومی که جماعت منافقین اند که غضب کرده است خدا
بر ایشان بتحقیق که مأیوس و ناامیدند از آخرت و رحمت و بهشت همچنانکه مأیوس و ناامیدند از اهل گورستان
بدان که رئیس و رأس این منافقان هر اینه غاصبان اول یزید و عبید و عمر سعد و شمر و بنی امیه و بنی العباس اند لعنهم الله جمیعاً
و از آیه شریفه میرسد که مؤمنان باید ایشان را دوست ندارند و به ایشان تولّی ننمایند بلکه از ایشان تبرّی کنند و ایشان را
لعنت کنند و بر کشتن ایشان سرور و خوشحالی نموده شماتت نمایند و حمد خدا کنند و در جای دیگر میفرماید فقطع
دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین یعنی از بیخ و بن ریشه ظالمان کنده شدند و ستایش سزاوار است از برای
پروردگار عالمیان و نیز بدان که این جماعت منافقان و این فرقه بیدینان که مذکور شدند مستحق لعنند و ملعون اند و
جایز است لعن کردن ایشان را و دیگر آنکه اهل عصمت ع اذن داده اند شیعیان خود را و جرأت داده اند ایشان را
بر لعن کردن آنها و دیگر آنکه دوستی آن ملاعین با دوستی اهل عصمت در یکدل هرگز جمع نمیشود و دیگر آنکه نواصب و خوارج
که از اتباع ایشان و اتباع ایشانند بدترند بچندین مرتبه از کفار و بر هر یک از این چهار مطلب از احادیث معتبره
شاهد عادلی داریم امّا آنکه اشقیا مستحق لعن اند و ملعونند روایت کرده شیخ طبرسی در کتاب احتجاج که حضرت امیر المؤمنین ع
با اهل بصره ملاقات کردند در جنگ جمل زبیر را طلبید و با طلحه در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا قسم که شما هر دو با
جمیع اهل علم از اصحاب پیغمبر و عایشه میدانند که رسول خدا اصحاب جمل را لعنت کرد و خایب و ناامید است کسی که
افترا کند بر آن حضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم فرمود که اگر من شما را از اهل بهشت میدانستم
قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرده از رسول خدا صلعم که ده
نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را بعثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت گمان داری
که این حدیث را دروغ بر آن حضرت بسته حضرت رو حیفه فرمود من جواب تو را نمیگویم تا نگوئی که این ده نفر کیستند
گفت شیخ اول و دویم و سیّم طلحه و زبیر و عبد الرحمان بن عوف و سعد بن وقاص و ابو عبیده جراح و سعید بن عمرو بن نفیل
حضرت فرمود نه تا را شمردی دهم کیست گفت توئی حضرت فرمود اقرار کردی بهشت را از برای من خود و رفیقان خود دعوی
میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته فرمود گمان ندارم یقین دارم که
افترا بسته است و بخدا قسم که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در قعر چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی

هست که هرگاه خدا بخواهد جهنم را برافروزد و مشتعل گرداند آن سنگ را از سر نخچاه برمیدارد و شنیدم این را از رسول خدا
و اگر نشنیده باشم خدا تو را ظفر دهد و خون مرا بدست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا بر تو و اصحاب تو ظفر دهد و ارواح
شما را بزودی بسوی جهنم برد پس زبیر برگشته بحنت برگشت بسوی اصحاب و معکر بست و اما اینکه اهل عصمت علیهم السلام
اذن داده اند شیعیان را و جرأت داده اند ایشان را بر لعن آن اشقیا مرتبه ایست که بر خود تابعان ایشان معلوم شد که
شیعیان از اذن آن بزرگواران تصریحا و تلویحا جرات یافته اند منقول است که حضرت صادق علیه السلام از تعقیب هیچ نمازی
برنمیخواست تا چهار ملعون و چهار ملعونه را لعنت نمیکرد و حدیثی از سید الساجدین علیه السلام نقل کرده اند در خصوص ثواب لعن بر ایشان
و فضیلت آن و دعای صنمی قریش که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نماز وتر میخواندند مشهور است و معلوم است که مراد از آن
کیانند و حضرت بر کسی پوشیده نگذارده خصوص در آنجا که میفرماید فو بابٍ دحرجوها و ضلعٍ دقّوه و صکٍّ حرقّوه
خداوند لعنت کن دو بت قریش و اتباع ایشان را که مخالفت کردند امر تو را و منکر شدند وحی تو را و تحریف کردند
کتاب تو را و تبدیل نمودند دین تو را خداوند لعنت کن ایشان را بعدد هر دبه که از کوه انداختند و آن اشاره است
بنقل عقبه و بعدد هر پهلوئی که شکستند و آن اشاره است بشکستن پهلوی حضرت فاطمه را و بعدد هر کاغذی که پاره
کردند و آن اشاره است بپاره نمودن نامه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حضرت فاطمه در خصوص فدک نوشته بودند و در
زیارت عاشوراء فرموده اند اللهم العن اول و الثانی و الثالث و الرابع و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه از یحیی بن
سعید حنبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله بغداد بود و مردی از حنابله
قرضی از مردی از اهل کوفه طلب داشت بنزد اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی
گفت بیزارم از طلب خود در روز عید غدیر بمشهد امیر المؤمنین علیه السلام رفتم که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم
از فضایح و اقوال شیعه و حرکات ایشان بی خوف و بیم که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت اینها چه گناه دارند
والله که این جرأت را نداده بایشان و این راه را ننموده برایشان فضیحتها مگر صاحب آن قبر گفت صاحب آن قبر کیست گفت
علی بن ابیطالب علیه السلام آن مرد از روی استبعاد گفت او ایشان را بر این امر جرأت داده اسمعیل گفت بلی والله آنمرد گفت
اگر علی محق بود در این امر پس چرا ما اعتقاد بخلفای دیگر داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گوید که چون
اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش خود را پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل را اگر جواب مسئله تو را داند و داخل خانه
شد شیخ عارف میفرمود مضمون این را که مکرر ما را در آن بلاد با علمای نواصب در این خصوص مباحثه اتفاق می افتاد از جمله
روزی یکی از ایشان حدیث عجیبی در مدح امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد باو گفتم که شما در حق آن حضرت چنین روایت
میکنید گفت محب علی ما هستیم نه شما رفضه حق دوستی آنست که دوست بدارید ابی بکر و عمر و عثمان را پس علی را بعد از آن
اعتقاد کنید خلافت همه شیخ فرمود که باو گفتم که علی خلیفه رسول خدا است گفت بلی گفتم شما قایل شدید بخلافت او پس ما
شد مطلوب ما قایل هستیم بخلافت او پس تا لیس چگونه ثابت می کنید فبهت الذی کفر یکی از نواصب میگفت که شما
ضال و گمراهید گفتم چرا گفت بحدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اصحاب من

اذن اهل بیت شیعیان را

تحیر اسمعیل حنبلی

حدیث اصحابی کالنجوم

مانند

مانند ستاره کانند بهر یک اقتدا کنید راه حق را بیابید گفتم بهمین حدیث تو ما ضال و گمراه نیستیم و مهتدی میباشیم پس
گفتم علی از صحابه نیست گفت بلی گفتم آیا نیست از نجوم گفت بلی گفتم ما اقتدا باین نجم کرده ایم گفت گمراهی شما ازان است
که مخالف را لعنت میکنید گفتم تقیه که ما مخالفت نمی کنیم گفت بلی شما می کنید آیا مذهب شما مذهب عجم و اهل بحرین که انها
سب می کنند قطعاً گفتم الشیخ من سب الصحابة کان کافراً گفت بلی گفتم چه میگوئی در حق معاویه که قریب نه ماه سب
کرد علی را و حال آنکه علی از صحابه بود بلکه از برگزیدگان صحابه بود بلکه در صحابه بهتر از انی نبود گفت معاویه مجتهد بود در
این خصوص اجتهاد کرد و خطا کرد و مجتهد هرگاه که صواب کرد او را دو اجر است و هرگاه خطا کرد او را یک اجر است گفتم که شیعیان
نیز مجتهدند و در مخالفت خلفاء ثلث اجتهاد کرده اند نهایتش این است که خطا کرده اند پس بقول تو یک اجر برای ایشان
خواهد بود پس چرا ضال و گمراه می باشند در جواب مبهوت شد و حیران ماند یکی دیگر از نواصب مثل این امی گفت که ما آل
محمد را دوست میداریم نه شما گفتیم بشمار نامهای شریف ایشان را تا به آخر درماند و نتوانست و قاضی ابن خلکان در تاریخ
خود در بیان احوال حسرت مآل علی بن جهیم قرشی ناصبی گفته است که علی بن جهیم را دشمنی علی ابن ابی طالب بابد بعد وردانشت
از ان جهت که محبت علی با تنش جمع نمیشود و چون سنی حقیقی آنکسی است که بواسطه کشته عثمان از بغض و عداوت علی
بی بهره نباشد در کتاب خرایج آورده که شخصی بخدمت حضرت امیر ع آمد عرض کرد من از دوستان شمایم آنجناب فرمود
دروغ میگوئی مخنث و دیوث و ولد الزنا و آنکه مادرش در حیض باو حامله شده باشد ما را دوست نمیدارد و بعد از چند روز
قضیه صفین پیش آمد و در آن ایام آن مردود با معاویه بود و کشته شد و بجهنم رفت و اما آنکه نواصب و خوارج بدترند از کفار
هیچ عملی از ایشان قبول نمیشود و در حدیقة الشیعه مسطور است که حضرت صادق ع فرمود لا یبالی الناصب صلی ام زنی
یعنی فرقی ندارد که ناصبی زنا کند یا نماز کند پس مخالفان تصدیع نکشند و خود را از زحمت نماز و روزه نیفکنند شعر
مدعی نازد که توفیق عبادت یافته — خاک عصیانش بسر توفیق جای دیگر است
حسین بن سعید از آنحضرت روایت کرده
که فرمود من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که قائم آل محمد ص ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا به مخالفان ما خواهد کرد و داخل
خواهد گشت و شیخ عارف میفرمود کل المخالفین ولد الزنا عقدوا او لم یعقدوا و میفرمود وارد شده ان الناصبی اذا اتی النهر
و هو یطفح طفحاً فاخذ کفاً و قال بسم الله و شربه ثم قال الحمد لله ما شرب الا سحتاً حراماً دشمن اهل بیت هرگاه بر لب نهری
بیاید که هم سر دریا آب داشته باشد کفی آب بگیرد و بگوید بسم الله و بیاشامد پس بگوید الحمد لله نیاشامیده است مگر حرام
مانند رشوه بلی سزای ایشان بیش از اینهاست عبد الله بن عباس گفت آمد مردی از بنی امیه پس گفت بمن که میخواهم
مسئله بپرسم گفتم هرچه میخواهی بپرس گفت یا عبد الله ما تقول فی دم البعوضة هل ینقض الوضوء ام لا و هل هو طاهر ام لا چه میگوئی
در خصوص خون پشه آیا می شکند وضو را یا نه آیا طاهر است یا نه گفتم یا ویحک انک یا عدیم الرای تسئل عن دم البعوضة فلم
لا تسئلت عن دم الحسین بن فاطمة بنت رسول الله فکیف سفکتم دمه و قطعتم لحمه و کسرتم عظمه و قتلتم اولاده و اطفاله
و انصاره و سبیتم حریمه و منعتموه من شرب الماء الا لعنة الله علی الظالمین مادرت بعزایت بنشیند ای بدبخت سؤال
میکنی از خون پشه پس چرا سؤال نمیکنی از خون حسین پسر فاطمه که چگونه ریختند خون او را و پاره پاره کردید گوشت او را

و شکستید استخوانهای او را و کشتید اولاد و اطفال او را و بقتل رسانید یاران و اعوان او را و اسیر کردید حرم محترم او را
و منع کردید آن تشنه لب غریب مظلوم را از آب فرات خدا لعنت کند شما را الی یوم الدین پس ابن عباس رو نمود در جانب اصحاب خود
کرد و گفت انظروا الی هذا اللعین کیف یسئلنی عن دم البعوضة ولا یخاف ان الله یسئله عن دم الحسین بن بنت رسول الله صلعم
پس گفت بخدا قسم بهمین دو گوش خود مکرر شنیدم از رسول خدا که میفرمود الحسن و الحسین ریحانتای من الدنیا و هما منی و انا
منهما احب الله من احبهما و ابغض الله من ابغضهما و اذی الله من اذاهما و وصل الله من وصلهما و قطع الله من قطعهما حسن و حسین
دو ریحانه من اند و ایشان از من اند و من از ایشانم خدا دوست بدارد هر که ایشان را دوست بدارد و خدا دشمن بدارد
هر که ایشان را دشمن بدارد و خدا اذیت رساند هر که ایشان را اذیت رساند و وصل کند برحمت خود هر که با ایشان وصل کند
و قطع کند هر که از ایشان قطع کند فانهما ابنای و سبطای و قرتا عینی و سیدی شباب اهل الجنة من الخلق اجمعین بدرستیکه
حسن و حسین دو فرزند من اند و دو نور چشم من اند و دو سید جوانان اهل بهشت اند از همه خلایق پس عرض کردم یا رسول الله کدام یک
از اهل بیت تو دوست تر نزد پیش تو حسن و حسین و ذریه ایشان من احبهم لم یمس جسده النار ولو کانت ذنوبه بعدد رمل عالج
الا ان یکون له ذنب یخرجه عن الایمان و هر که دوست بدارد ایشان را مس نمیکند جسد او را آتش جهنم اگرچه گناهان او بعدد
ریگ بیابان عالج باشد مگر آنکه گناهی کند که او را از ایمان بیرون برد خدا لعنت کند بنی امیه را تمامه کردند آنچه کردند و مهیا
نمودند عذاب آخرت را بجهت خود بلکه عذاب دنیا را چنانچه حق تعالی آثار منقرض گردانید و موافق بعضی از اخبار مسیب بن
قعقاع خزاعی لشکر کشید بر سر یزید و آن خود عذاب دنیائی و آن ملعون از غصه مرگ کرد و سلیمان صرد خزاعی بسیاری
از ایشان را کشت و مختار ابن ابو عبیده ثقفی نیز باعانت ابراهیم ابن مالک سیصد و هشتاد و سه هزار کس از ایشان
و اتباع ایشان را بانواع سیاستها کشت که بعضی را که شنیدی و سفاح باعانت ابو مسلم مروی پاک کشی کرد ایشان را
شیخ جعفر بن نما در کتاب علل الثار باین مضمون روایت کرده که چون مختار در کار خود مستقل گردید بتفحص قاتلان آنحضرت
برآمد و اول کسی را که طلب کرد جماعتی بودند که اراده کرده بودند که اسب بر بدن آنحضرت بتازند فرمود که ایشان را بخوابانند
بر رو و دستها و پاهای ایشان را بر زمین بمیخهای آهنین دوختند و سواران اسب بر بدنهای خبیث ایشان تاختند تا پاره
پاره شدند و پارهای ایشان را بآتش سوختند پس دو کس را آوردند که شریک شده بودند در کشتن عبد الرحمن بن عقیل بن
ابیطالب ع فرمود که ایشان را گردن زدند و جسد پلید شان را بآتش بسوختند پس مالک ابن بشیر را آوردند فرمود که در میان بازار
گردن زدند و ابو عمر را فرستاد بخانه خولی بن یزید اصبحی که خانه او را محاصره کردند و زن او از شیعیان اهل بیت بود از
خانه بیرون آمد و بظاهر گفت نمیدانم کجاست ولکن اشاره کرد بسوی بیت الخلاء که در آنجاست پس آن نجس را در زیر
سبدی پیدا کردند و بیرون آوردند و بآتش سوختند و حکیم بن طفیل که تیری بسوی حضرت عباس ع افکنده بود گرفتند و جامه‌های
او را کنده بودند و او را تیرباران کردند منقذ بن مره عبدی لعنة الله علیه که قاتل علی اکبر رضی الله عنه بود بر او دست نیافتند
و سنان بن انس از کوفه به بصره گریخت مختار خانه او را خراب کرد باز از بصره بجانب قادسیه رفت جواسیس مختار او را گرفتند
به نزد مختار آوردند فرمود اول انگشتهای او را بریدند و پاهای او را قطع کردند و روغن زیت را بجوش آوردند و آن

کشتن مختار قتله را

وان لعین را درمیان روغن افکندند تا بجهنم واصل شد و عمر بن صبیح سر و پای او را به نیزه پاره پاره کردند و بجدل بن سلیم لعنه الله نزد مختار آوردند و عرض کردند که این شقی انگشت مبارک آن حضرت را قطع کرده و انگشتر آن سرور را برداشته مختار فرمود که دستها و پاهای نجس او را بریدند در خون پلید خود غلطید تا بجهنم واصل شد و بروایت دیگر آنکه بمختار خبر دادند که شمر ذی الجوشن شتری از شتران آن حضرت را برداشته بود و چون بکوفه رسیده بود آن شتر را نحر کرده بود و گوشت آن را قسمت نموده فرمود که تفحص کنید که گوشت آن شتر بخانه کی داخل شده چون مطلع شد فرمود آن خانها را اخراب کردند و هر که از آن گوشت خورده بود بقتل آورد و پس عبد الله سعد جهنی و مالک بن هشیم کندی و حمل بن مالک محاربی را نزد مختار آوردند گفت ای دشمنان خدا کجاست حسین بن علی ع گفتند ما را بجبر بجنگ او برده بودند و اختیاری نداشتیم گفت آیا نمیتوانستید که منت بر او گذارید و شربت آبی باو برسانید پس گفت بمالک ای روسیاه تو بودی که کلاه آن مظلوم را برداشتی گفت نه فرمود ای کذاب شقی تو بودی فرمود دستها و پاهای او را بریدند بخون خود غلطید تا بجهنم واصل شد وان دو ملعون دیگر را گردن زدند و حرمله بن کاهل اسدی لعنت الله قاتل علی اصغر و جمعی از شهداء دیگر حتی آنکه میگویند که او سر مبارک حضرت را برید چون او را گرفتند نزد او آوردند مختار گفت الحمد لله که تو بدست من آمدی پس جلادان را طلبید و حکم کرد که دستها و پاهای آن ملعون را بریدند و سیخهای آهنی آوردند و آتش بانها زدند و امر کرد که او را بآن حال در آتش افکندند و چون آتش در وی گرفت شخصی حاضر بود گفت سبحان الله گفت ترا چه میشود گفت در خدمت امام زین العابدین ع بودم نام حرمله مذکور شد حضرت او را نفرین کرد که خداوندا بچشان باو حرارت آهن و آتش را امروز دیدم که دعای آنحضرت مستجاب شد مختار قسم داد او را که تو خود شنیدی از آنحضرت این گفت بلی چون یافت که اثر استجابت دعا بر دست او جاری شده از اسب بزیر آمد و دو رکعت نماز کرد بعد از نماز بسجده رفت و سجده را بسیار طول داد چون دید که آن ملعون سوخته سوار شد و آن روز را بشکرانه این نعمت روزه گرفت بالجمله میگشت تا آنکه سیصد و هشتاد و سه هزار کس از ایشان بقتل رسانید بدانکه دولت ملعونه بنی امیه و اسلاف آن کفره فجره هزار ماه بود تا زمان حکومت مروان حمار پس سلطنت و حکومت باعانت ابومسلم مروی دست بدست از بنی امیه به بنی عباس پانصد سال بود و بیشتر تا آنکه هلاکو خان بن جوجی از سلاطین مغول باشاره خواجه نصیر طوسی رضی الله عنه مستعصم را که آخر ایشان بود کشت و عباسیان را نیز برانداخت و اول ایشان ابوالعباس سفاح بود و از برای امر سلطنتش با امر دیگر موافق مضمون بعضی از روایات تدبیری با سدیف غلام خود کرده و بقیة السیف از بنی امیه را که از زیر شمشیر مختار گریخته بودند از آل زیاد و آل مروان همه را بقتل رسانید و احدی را وانگذاشت و تدبیرش مشهور است و انشاء الله استیصال این کافران بمرتبه که احدی باقی نماند در ظهور حضرت صاحب الامر ع و رجعت امیر المؤمنین ع و رجعت اهل بیت طاهرین ع خواهد بود و هم در کتاب مستطاب عوالم العلوم باسانید معتبره مرویست که در هنگام ظهور حضرت قائم عج آنقدر از ذریه قاتلان حضرت سید الشهداء بقتل میرساند که مردم میگویند که اگر این شخص از اولاد فاطمه ع میبود بر این مردم ترحم مینمود و آنقدر را نمیکشت این سخن بگوش مبارک آن حضرت میرسد بمنبر تشریف می برد و خطبه میخواند و بعد از ادای حمد و ثناء و صلوات بند نعلین امام حسین را بدست میگیرد و میفرماید که این قتلی که شده خونبهای بند نعلین جدم حسین بن علی ع نیست و از منبر بزیر می آید و بقیه الملاعین لعنة الله علیهم اجمعین را

نیز بقتل میرساند در تضاعیف اخبار باین مضمون وارد است که چون سید الشهداء در صحرای کربلا از اسب بر زمین افتاد و در
خون خود کشش غلطید با تن مجروح و هنوز رمقی از آن مانده بود یستغیث فلا یغاث و یستجیر فلا یجار طلب فریادرسی میکرد و کسی
او را پناه نمیداد ملائکه آسمانها و زمینها فریاد برآوردند که پروردگارا ما را رخصت ده که خلق را از روی زمین براندازیم و همه را هلاک
گردانیم که چنین حرمت تو را حلال شمرده اند و برگزیدگان تو را کشتند و این فرزند پیغمبر تو است و نظر میکنی و می بینی او را با انجابت
و توئی در کمین ستمکاران و توئی که انتقام سخت میکشی از ظالمان پس حق تعالی حجابی از حجب را برداشت و عقب آن حجاب قائم آل
محمد را با ایشان نشان داد و بروایت دیگر فرمود یا ملائکتی انظروا عن یمین العرش فنظروا فمثل الله لهم شخص القائم المهدی فراده و واقفا
عن یمین العرش راکعا ساجدا ای ملائکه من نظر کنید بطرف راست عرش متمثل کرد حق تعالی از برای ایشان حضرت قائم آل محمد را صلعم
پس دیدند او را ایستاده در طرف راست عرش که گاهی رکوع میکند گاهی سجود و سه مرتبه فرمود که باین قائم انتقام خواهم
کشید از برای حسین ع و ابن طاوس در کتاب ملهوف از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که چون روز
قیامت شود نصب میکند حق تعالی از برای فاطمه قبه از نور پس حسین ع می آید و سر بر کف دست گرفته پس فاطمه فریاد برکشد تا آنجا
که فرمود که ممثل میکند حق تعالی حسین را از برای فاطمه در نیکوترین صورتی و او مخاصمه میکند با قاتلان خود و خدا جمع می کند از برای او
قاتلان او را و آنهائیکه شریک در قتل او شدند و آنهائیکه کارسازی کردند که بمحاربه او بروند پس آنحضرت مجموع ایشان را میکشد
پس آن اشقیا را زنده میکنند و حضرت امیر میکشد پس ایشان را زنده میکنند و احدی از ذریه ما باقی نمی ماند مگر آنکه آن کافران را هر یک
یکمرتبه میکشند پس حضرت فرمود فعند ذلک یکشف الله الغیظ و ینسی الحزن پس در آن وقت برطرف میکند حق تعالی خشم را
از دلها و حزن و اندوه را از سینه ها اللهم یا معدن الجود والکرم و یا صاحب اللوح والقلم و یا رب الکعبة والمقام والحرم
و زمزم نجنا من کل هم و غم و ألم بحرمة سید العرب والعجم برحمتک یا ارحم الراحمین یا من یکفی من کل شیء
ولا یکفی منه شیء صل علی محمد و آل محمد و اکفنا ما اهمنا من امر دیننا و دنیانا و آخرتنا انک علی کل شیء قدیر بدانکه چون بنی امیه لعنهم الله
برطرف شد پس خبیث ترین و پلیدترین از ایشان که بنی عباسند لعنهم الله قرار گرفت و این ملاعین بیدین و این منافقین لعین
بسیار بدتر بودند از بنی امیه شاعری گوید تالله ما فعلت امیة فیهم معشار ما فعلت بنو العباس قسم بخدا آنچه کردند بنی امیه در حق اهل
بیت ده یک آنچه بنی عباس کردند یعنی هرگاه بنی امیه چهار معصوم را کشتند بنو عباس لعنهم الله شش معصوم را کشتند و هرگاه
بنی امیه سید الشهداء را شهید کردند بنی عباس بخرابی قبر مقدس او نیز آمدند و هرگاه بنی امیه دین سنی را رواج دادند بنی عباس رواج
تر دادند و اکثر ایشان سنی و مالکی مذهب شدند و شیخ عارف میفرمود که این آیه کریمه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح
بنی عباس را از سادات بودن و هاشمی بودن بیرون کرده پس آن منافقان لعین خوارج اند و از آل عبد مناف خارج اند و باین
آیه کریمه آن سگان بیدین سید و هاشمی نیستند بلکه مسلمان نیستند بلکه رفتارهای ایشان که یکی از آنها قتل معصومین است
دلالت میکند که ایشان حرامزاده و ولد الزنایند و بر اینکه ایشان دشمنان خدا و رسولند بخصوص چهار نفر از ایشان که
شقی تر و خبیث ترند منصور دوانقی و هرون الرشید و مامون الرشید و متوکل که غضب خدا بر ایشان باد و الحمد لله که نسل شوم
ایشان از بیخ برکنده شد اما منصور دوانقی لعنه الله خباثت اعمال او بسیار است از انجمله اولاد اهل بیت را می کشت بنهایت

نمودن ظهور قائم ع را

خواری و زاری به امر آن ملعون طفلهای معصوم و جوانان هاشمیه را میگرفتند و در میان ستونها ایشان را زنده میگذاردند و دیگر آنکه مقرر
کرده بود که هر که بدر دولت سرای امام جعفر صادق علیه السلام برود یک اشرفی از او بگیرند و هر که در خانه ابوحنیفه برود یک اشرفی باو بدهند
و اما هرون الرشید ملعون همان کافریست که سیزده سال حضرت موسی بن جعفر را در حبس سندی بن شاهک سپرده بود تا با خر او را
در غربت شهید کردند بغسی مسموم الجوارح ایا ما من النصر خلوا ظهره عن ظهرها جانم فدای آن شهید مظلومی باد که او از همه دنیا
در حالتیکه مایوس از یار و دیار خود بود و پشت او از معین و انصار خالی بود علی مثل هذا الحزن یستحسن البکاء ولیقلع منا
النفس عن سرورها بر مثل این اندوه؛ عیبت واجب است گریه و زاری لازم است که فرح و سرور از خود دور کنیم القتیل
خیر الخلق اما و والدا واکرم خلق الله وابن نذیرها آیا کشته میشود بهترین مردم از جهت پدر و مادر و کشته میشود گرامی ترین خلق خدا
و فرزند حضرت سید الانبیاء و دار بنی العباس طرز ارینة بشد اغانیها و کسب خمورها و خانهای بنی عباس معمور است و علما
ایشان در آنها بشرب خمر و غنا مشغولند و دار علی والبتول والحمد و شبر ها مولی الوری و شبیرها عالمها خالی علی علمائها
و زائرها یبکی لفقد مزورها و خانهای پیغمبر و اهل بیت عصمت و ویران است بنحویکه موضعی از آن که محل اکتساب علوم بود و بر علمائی که در
آنجا ساکن بودند میگریند و زیارت کنندگان آن خانها بر نبودن اهل آن خانها گریه و ناله میکنند اما مأمون شقاوت ملعون آن
نیست اما متوکل لعنة الله آن ملعون همان بود که هفده مرتبه آب بکربلا بست و گاو فرستاد که شیار کنند و اثر قبر مقدس آن
حضرت را محو سازند و آب از حایرش پیش نرفت بقدرت الله تعالی و آب در دور قبر آن حضرت مانند حلقه ایستاده بود و زوار آن حضرت را
میکشت و سب حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و خاتون قیامت و امیرالمؤمنین مینمود و پسرش شیعه بود و بفرموده معتمش متوکل را با فتح
خاقان که وزیرش بود کشت برای سب کردن خاتون قیامت علیها السلام مرویست که خبر رسید بمتوکل لعین که اهل عراق جمع میشوند در
نینوا برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام و گروه بسیار بزیارت او میروند یکی از امرای خود را مقرر کرد و لشکر بسیار همراه او کرد که قبر
آن عالیجناب را خراب کنند و مردم را از زیارت آنحضرت منع کنند اهل قری و نواحی آن موضع شریف بر سر او جمع شدند
و گفتند اگر متوکل همه ما را بقتل رساند که اولاد و بازماندگان ما زیارت آنحضرت را ترک نخواهند کرد و ما هر روز چندین معجزه
از این قبر مقدس مشاهده مینمائیم و اگر ما را ریزه ریزه کنند که ترک زیارت آن حضرت را نخواهیم کرد این خبر بمتوکل لعین
نوشت آن مرد و کذاب در جواب او نوشت که بگذار ایشان را و برگردید بسوی کوفه و چنان اظهار کن که بجهة مصلحت دیگر
رفته بودم و دیگر کس متعرض زوار نه بود تا در سال دویست و چهل و هفت از هجرت و در اواسط عدم منع و سال ۲۴۲ آن
ملعون شیعیان و سادات علوی را میگرفت بقتل میرسانید شیعیان از زیارت آن حضرت دست بر نمیداشتند مقرر
کرد که از ایشان باج بگیرند شاید از این جهت کمتر بروند روزی آن ملعون در قصری در کنار شط نشسته بود پیر زالی خمیده
پشت بسته رو بکربلا میرفت متوکل امر به احضار او کرد و از او سؤال نمود که بکجا میروی گفت به زیارت قبر امام حسین علیه السلام گفت
نشنیده که ما منع کرده ایم که کسی بزیارت او نرود و هر که برود فلان مبلغ بدهد گفت شنیده ام و دست دراز کرد بار خود را
از پشت بر زمین گذاشت و آن وجه را بدون زیاد و کم بیرون آورده شمرد متوکل گفت هرگاه ترا این قدر مال است چرا چنین بی زاد
و راحله میروی گفت چون ندای منادی ترا شنیدم که از زائران این قدر میگیری زحمت کشیدم و این وجه را تحصیل نمودم و دست بسته

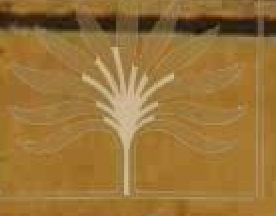
که هرگاه تاخیر کنم اجل مرا فرصت ندهد و بمیرم و از زیارت آقای حسین مظلوم محروم بمانم لهذا چنین نمود چیزی زاد و راحله بردم علی انقطاع الا لعنة الله

مجلس سیزدهم در مظلومیت معصوم زادها و سادات و شیعیان ائمه علیهم السلام

اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید و انتم حرم و من قتله منکم متعمداً فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیاً بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذالک صیاماً لیذوق وبال امره عفا الله عما سلف و من عاد فینتقم الله منه ان الله عزیز ذو انتقام حق تعالی در کتاب مستطاب و فرمان مبارک مطاع خود میفرماید که ای جماعت عوض صید حرم

مؤمنان مکشید صید را و حال آنکه شما در حرمید و احرام بحج و عمره بسته اید و هر که بکشد صید را عمداً پس واجب است بر او جزاء آنچه از صید کشته از چهارپایان که آن جزاء مماثل و مشابه آن صید باشد مثلاً آهوئی کشته باید گوسفندی بکفاره او بکشد و هرگاه گاو وحشی کشته گاوی کفاره دهد و هرگاه شترمرغی کشته شتری کفاره که حکم کند به آن صاحب عدلی از شما که پیغمبر و امام باشد در حالتی که آن هدی کعبه شود که به آن برسد و در برابر کعبه نحر شود یا واجب است بر او کفاره که طعام دادن چند مسکین باشد یا برابر آن از روزه مثلاً هرگاه آهوئی صید کرده و کشته بر اوست گوسفندی و اگر قادر بر او نباشد پس بر او اطعام ده مسکین و اگر بر این قادر نباشد پس بر اوست سه روز روزه گرفتن و هرگاه گاوی کشته بر اوست گاوی و اگر قادر بر آن نباشد باید طعام دهد سی مسکین را و اگر قادر بر آن نباشد بر اوست که نه روز روزه بگیرد و هرگاه شترمرغی صید کرده بر اوست ماده شتر پنج ساله یا شش و اگر قادر بر آن نباشد پس باید طعام دهد شصت مسکین را و اگر بر آن قادر نباشد پس باید روزه بگیرد هیجده روز لیذوق وبال امره تا آنکه بچشد وبال و بدی عاقبت خود را بجهة آنکه هتک حرمت احرام نموده عفو میفرماید حق تعالی از دفعه اول و کسی که عمداً عود کند با این عمل پس انتقام میکشد خدا از او و خدا غالب است و صاحب انتقام است از او معصوم فرمود که هرگاه محرم یعنی آنکسی که احرام بحج بسته شکار کند صیدی را از روی خطا پس بر اوست کفاره و هرگاه مرتبه دیگر صید کرد پس باز کفاره دهد و همچنین در هر مرتبه هرگاه خطا باشد و اما هرگاه از روی عمد صید کرده باشد بر او کفاره است و اگر مرتبه دیگر عمداً کرد پس او از آن کسانی است که خدا انتقام میکشد از ایشان و نمیباشد بر او کفاره یعنی این گناهی است که کفاره علاج آن نمی کند و قبل از این آیه کریمه میفرماید یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم لیعلم الله من یخافه بالغیب فمن اعتدی بعد ذالک فله عذاب الیم ای جماعت مؤمنان هر آینه امتحان و آزمایش میکند خدا شما را البته بچیزی که میرسد از او دستها و نیزه های شما تا آنکه بداند خدا که کی میترسد عذاب آخرت غایبانه را پس صید نمیکند و کی نمیترسد و صید میکند پس کسیکه سرکشی کند بعد از این ابتلا و امتحان پس از برای اوست عذابی دردناک مرویست که این آیه نازل شد در غزوه حدیبیه جمع نمود خدا بر ایشان صید بسیار را و محشور کرد بر ایشان وحوش را در هر مکانی بمرتبه که داخل میشدند در بارهای ایشان حتی آنکه میرسید به آنها دستها و نیزه های ایشان از برای آنکه ابتلا و امتحان فرماید ایشان را بدان ای برادر که خدا را دو حرم است حرم ظاهر و حرم معنوی و هر دو محترمند لکن حرم معنوی حرمت او بیشتر است از حرم ظاهری بجهة آنکه آن بمنزله روح این حرم است و روح اشرف است از بدن و اما حرم ظاهری که زمین مکه معظمه است زادالله شرفاً آن مسجد الحرامی دارد و کعبه دارد و آهوئی که صید اوست و کبوتری دارد و درختی دارد و لقطه آن حکمی دارد و واجب است

[illegible]



کرانرا

کرا نرا احترام داشت و احترام آن این است که مسجد الحرام انرا باید تعظیم نمود و بکعبه ان بی ادبی نکرد و خانه که بام او بلندتر از
بام کعبه باشد بنا نمود و آهوان و سایر حیوانات انرا صید نکرد حتی آن آهوئی که از بیرون حرم رو بحرم میرود و کبوتران انرا
نزنند و پر و بال نکنند حتی کبوتری که از بیرون رو بحرم پرواز می‌کند و درخت انرا نکنند و نشکنند و درختی که بیخ ان در بیرون حرم
باشد و شاخ آن در حرم یا بالعکس که بیخ او در حرم و شاخ او در بیرون و لقطهٔ آن یعنی چیزی که در حرم افتاده باشد از درهم و
دینار و غیره باید برنداشت و انرا غنیمت باید نشمرد هر چند کمتر از درهم باشد و بدانکه هرگاه کسی بنصف کلمه بمسجد الحرام
یا بکعبهٔ معظمه بی ادبی کند واجب القتل است و گناه او معادل کفر است و هرگاه کسی کعبه را خراب کند گناهی است که نزد حق تعالی
بدتر از ان گناهی نمیباشد مثل قتل نبی یا امام که ایشان کعبه معنوی‌اند و روح کعبه‌اند اما صید حرم مکه از کبوتر و غیره حرام است شکار
کردن آنها و فقهای ما رضوان الله علیهم گفته‌اند که صید الحرم میتة بالاجماع سواء صاده محرم او محل یعنی صید حرم هرگاه او را
ذبح کنند میته است و حرام است گوشت او و خلاف در مسئله نیست چه کسی که احرام بسته او را صید کند یا کسی که احرام نبسته
و چه صید کننده در بیرون حرم باشد و صید در حرم یا بالعکس که او در حرم باشد و صید بیرون حرم یا نصف بدن صید در
حرم و نصف بیرون حرم و نیز فرموده‌اند که یحرم علی المحرم صید البر اصطیادا وذبحا واکلا ودلالة واشارة وتسبیبا ولو باعارة
سلاح ونحوه بالکتاب والسنة المستفیضة والاجماع یعنی حرام است بر کسی که احرام بسته صید کردن حیوانات مکه
و غیر از الجمیع اقسامش یعنی ذبح کردن ان حرام است و شمشیر و کارد بعاریه دادن از برای کشتن صید حرام است بایه و حدیث
واتفاق علماء و همچنین حرام است تخم آن و جوجه ان وارد شده که فی کسر بیض النعامة اذا تحرک فیه الفرخ بکرة من الابل در
شکستن تخم شترمرغ که جوجه در ان بحرکت آمده باشد از برای کفارهٔ ان باید یک شتر جوانی بدهد و با عجز از آن باید ده
مسکین طعام بدهد و با عجز از آن سه روز روزه بگیرد در صحیح وارد شده که پرسید یحیی از معصوم که هرگاه کسی احرام حج بسته
و چند جوجه شترمرغ را ذبح کرده و خورده کفارهٔ آنها چیست قال علیه السلام مکان کل فرخ اصابوه واکلوه بدنة حضرت فرمود
بر ایشان است مکان جوجه که کشته‌اند و خورده‌اند ماده شتر پنجساله یا در شش و بعضی گفته‌اند که اگر مجروح کرد صید را
پس او را بیابد صحیح و سالم چهار یک قیمت او را باید تصدق کند و اگر مجروح کرد صید را و بعد از جراحت ندانست حال او را
که زنده ماند یا مرده واجب است که فداء کاملی بدهد بلا خلاف و فی روایة یدمیه ثم ارسله قال علیه الجزاء یعنی خون آلود
میکند از پس رها میکند معصوم فرمود باید کفاره او را بدهد و فی روایة قیمة نتف ریشة من حمام الحرم انه یتصدق بصدقة
علی مسکین ویعطی بالید التی نتف بها فانه قد اوجعه و در خصوص کسی که بکند یک پری از کبوتر حرم سفیر باید باید تصدق کند
بصدقه بر مسکینی و آن صدقه را باید بدهد بهمان دستی که کنده است آن پر را بدرستیکه کندن آن پر بدرد آورده است
کبوتر را و اگر صیدی را بیرون حرم بست پس رها شد و داخل گردید در حرم جایز نیست اخراج آن بجهت آنکه گردیده است
از صید حرم و کسیکه همراه خود صیدی را داخل حرم نمود واجب است بر او رها کردن او و حرام است ذبح آن بدون خلاف
و اگر مرغ پرکنده باشد واجب است محافظت آن تا بیرون آید پرهای آن پس رها کند انرا و من اخرج صیدا من الحرم وجب علیه اعادته
و کسیکه بیرون کرد صید را از حرم واجب است برگردانیدن انرا و لو تلف قبل ذلک ضمنه بلا خلاف و اگر تلف شد پیش از

احکام صید حرم

اگر وانیدن آن ضامن است او را و اگر شریک شوند جماعتی در کشتن صیدی از صیدهای حرم بر هر یک واجب است که فدای
کاملی بدهند بدون خلاف و این کفارات که همه مذکور شد در وقتی است که قتل خطا باشد پس در هر دفعه کفاره میدهد
و چون کفاره را داد خدا او را می بخشد و اما اگر عمداً باشد در دفعهٔ اول کفاره میدهد و خدا از تقصیر او درمی گذرد و اگر در مرتبه دیگر
صیدی کشت بمصداق فمن عاد فینتقم الله منه دیگر کفاره نمیدهد یعنی گناهی است که کفاره علاج آن را نمی کند و خدا از او انتقام
می کشد نعوذ بالله و اما درخت حرم پس او را باید نشکست و اصل و فرعش را باید نبرید فرموده اند یحرم قطع شجرة الحرم باجماع
العلماء و الصحاح المستفیضة یعنی حرامست بریدن درخت حرم و گیاه باجماع و احادیث بسیار که یکی از آنها این است که معصوم
علیه السلام فرمود کل شیء ینبت فی الحرم فهو حرام علی الناس اجمعین ما انبته انت او غرسته یعنی هر چه میروید در حرم پس آن
حرام است بر همه مردم مگر آنچه را که تو خود زراعت کنی یا غرس نمائی و یجب اعادة المقطوع الی الحرم هرگاه کسی شاخی از آن را بکند
واجب است آن کنده شده را بسوی حرم برگرداند و هرگاه شاخ بزرگی باشد باید کفاره بدهد ماده گاوی و هرگاه شاخ کوچکی
بوده باید گوسفندی کفاره دهد و هرگاه بعضی از شاخ آن بوده باید قیمت آن را کفاره دهد و اما لقطهٔ حرم پس حرامست برداشتن
آن بقولی و مالک نمیشوند از اینجا که گفتیم هرگاه این را در حرم ظاهری دانستی پس بدانکه حرم باطنی خدا آن نیز مسجد الحرامی دارد و کعبه
دارد و صیدی دارد و آهوئی دارد و کبوتری دارد و درختی دارد پس مسجد الحرام آن پیغمبر است صلعم و کعبهٔ آن امیرالمؤمنین است و روح
این کعبه است می بینی که تولد شریف آن حضرت در اندرون کعبه شده و بروز آن روح لطیف در این جسم شریف گردیده
و لنعم ما قیل ع مسجود خانهٔ کعبه از آن شد بر همه واجب که آنجا در وجود آمد علی بن ابی طالب ع و صید حرم و آهوان حرم امام حسن ع و امام حسین ع
و نه معصوم طیب و طاهر اولاد آن بزرگوارند و کبوتران حرم معصوم زادهایند و درخت حرم شیعیان ایشانست که از
فاضل طینت ایشان خلق شده اند کالنخل الذی هو من فاضل طینة آدم و من ثمه قال اکرموا عمتکم النخلة ای برادر دشمنان خدا چه کافران
و چه منافقان بسی جرأت بر خدا کردند و رو برو با خدا جنگ کردند واویلاه هم کعبهٔ ظاهری را خراب کردند هم کعبهٔ باطنی را اما
کعبهٔ ظاهری را منجنیق بستند و ارکان آن را شکستند و وقت دورات در آن ریختند و آهوان آن را کشتند و صید حرم را شکار کردند و کبوتران
حرم را رم دادند و پر و بال آنها را کندند و درخت حرم باطنی اصل و فرعش را شکستند و اما منافقان قاتلهم الله انی یؤفکون کعبهٔ که
امیرالمؤمنین است خراب کردند آه و اویلا شمشیر بر فرق مبارک او زدند و خانه که خلافت آن باشد فوق آن بنا کردند و آهوان
حرم را کشتند و در روز جمعه که فی الحقیقه یوم البیعت مسلمانان و عید ایشان است که شکار آهی حرم بود حضرت امام حسین ع را بلهوا صید
کردند ای برادر تأمل کن که هرگاه خداوند قهار و منتقم جبار از برای حیوان جان داری که در بیابان مکه چرا کند چنین کند و اگر
کسی او را بکشد جزا کند آه آه پس از برای انسان کامل و امام عادل یعنی ولی الله و محل مشیة الله که صید حرمین محترمین بوده فرزند سید
عالمین است و قرة العین هر نبی و ولی مولانا حسین بن علی ع چه کار خواهد کرد و چه انتقام خواهد کشید ای برادر بر خود هموار نمیکنیم
که صیدی از این حرم اول دانسته یا ندانسته کشتند که امام حسن ع باشد پس عود بکشتن حسین ع چه معنی دارد آه و اویلا و تسلیم نمائیم
که او را بکشند مظلوم کشی چه معنی دارد و چه جا دارد برای این میتوان گفت و احسرتاه یکمرتبه دست کشته را قطع دیگر مرتبه سرنیزه
دیگر انگشت او را با انگشتر قطع نمایند و باین قناعت ننموده بر آن جسد مجروح اسب بتازند و استخوانهای سینهٔ او را نرم

حرم باطنی

کنند

گشتند و سر مبارک او را ببرند و بر نیزه کنند و در شهرها بگردانند و کسی هرگاه بخواهد گوسفندی را بکشد و بداند که این حیوان
تشنه است البته او را آب میدهد بلکه احتیاطا آب براو عرض میکند که شاید این حیوان تشنه باشد اما این حبیب خدا حرم و
اشرف اولاد آدم با وجود آنکه اظهار میفرمود که من تشنه ام و جگرم از تشنگی کباب است آخر نه من فرزند پیغمبر شما یم و نور
دیدهٔ فاطمهٔ زهرا ایم بگذارید که لب آب فرات روم قدحی از آب بیاشامم بعد از آن مرا بکشید او را آب ندهند و
تشنه لب او را شهید نمایند این چه کفر است و چه کافریست جگرها پاره پاره شود و دل ما اندوه بگیرد و در حدیث است
که کان الحسین به آخر رمق یلوک لسانه من العطش و یطلب الماء آه و اویلاه در آن وقتی که شمر ملعون بالای سینهٔ آن
حضرت نشسته بود و میخواست که او را بکشد در آن آخر رمقی هم که آن حضرت داشت پیوسته زبان مبارک را
از تشنگی میخائید و در دور دهان خود میگردانید و آب طلب مینمود تا آنکه او را شهید کرد ای برادر شیعه میتواند
که این را بشنود و دلش پاره نشود چه مصیبت بر فرق خود نزند هرگاه این ظلم بر حیوانی شود آدمی تاب نمی آورد پس هرگاه بر انسانی
واقع شود که او سید اولین و آخرین باشد چگونه خواهد بود حدیث دارد روزی حضرت سید الساجدین ع در یکی از کوچهای
مدینه گذشت دید که قصابی دست و پای حیوانی بسته و کارد بر کشیده که او را ذبح کند حضرت فریاد زد مهلاً لک یا قصاب
مهلاً لک یا قصاب دستی نگاهدار ای قصاب حضرت نزدیک آمد فرمود این حیوان را که میخواهی ذبح کنی آبش داده یا نه
عرض کرد بلی یا ابن رسول الله دأب ما قصابان این است که اول گوسفند را آب میدهیم بعد از آن ذبح می کنیم حضرت
گریه در گلوی او گره شد زار زار گریست و آه از نهادش بر آمد روی مبارک بجانب اصحاب خود کرد و فرمود و الله لقد
رأيت ابي عطشانا فاقتيل بخدا قسم که دیدم پدر بزرگوار خود را که با لب تشنه کشتند و آبش ندادند ای وای از این قضیه و
صد وای از این بلیه فضربه الشمر لعنة الله بسیفه اثنتی عشر ضربة ثم حز رأسه صلوات الله و سلامه علیه یعنی شمر ولد الزنا چون
خواست که آن سر مقدس را از بدن جدا نماید بدوازده ضربت جدا نمود و دیگر آنکه گفتیم که لفظهٔ حرم را مالک ملتفت شد
و نباید برداشت اگرچه کمتر از درهم باشد و اما حرم معنوی که اهلبیت خدا و اهلبیت پیغمبر است شنیده اید که در زمین
غاضریه و نینوا که چه قدر مال ایشان را گرفتند بعد از شهادت سید الشهداء ع الجماعت ولد الزنا سه طایفه شدند
فوجی در خیمه ها ریختند و هرچه در آنها دیدند غارت کردند حتی فراش از زیر پای سید سجاد کشیدند و آن حضرت را بروی
خاک افگندند و فوجی زنان را غارت کردند هر زر و زیوری از دست برنجن و گوشواره و خلخال که در ایشان مینمودند
میربودند و گاه بود که گوش ایشان را مجروح میکردند که خون جاری می شد و گاه بود که گوش را با گوشواره میکندند
و فوجی از اشقیا لعنهم الله جمع شدند بر سر نعش حضرت سید الشهداء و او را غارت میکردند از الجمله مالک بن هشیم کندی لعنه الله
کلاه امام را برداشت و عبد الله بن اسید جهینی شمشیر امام را برداشت و برادر ملعونش غلاف شمشیر را برد و جمل بن مالک
محاربی نیزه امام را برداشت و قراد بن مالک مالک و عمر بن خالد سپر امام را برداشتند باهم منازعه کردند و عبد الرحمن
بجلی ملعون کمربند امام را برداشت و جعونة بن حویه جامهٔ امام را برداشت آه و اویلا ملعون دیگر پیراهن امام را برداشت
و بدن شریف نازک لطیف او را در روی خاک در برابر آفتاب انداخت و عبد الرحمن ابن قیس خولانی لعنه الله

گریز

گریز

غارت حرم نعش شریف

ردای آن حضرت را برداشت و عمرو بن صبیغ صیداوی انگشتر حضرت را برداشت زید بن رقاد و بجدل بن سلیم
موزها و چکمهای امام را برداشتند و شید بن معبد لجام ذو الجناح را برداشت و قیس ابن اشعث رکاب از او بریده
برداشت لعنهم الله علیهم اجمعین از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده که آن حضرت فرمود اصحاب السبت جماعتی
شرعی کردند در روز شنبه شکار ماهی کردند حق تعالی ایشان را بصورت میمون مسخ فرمود و تا سه روز چنین بودند
پس خدای تعالی باد و باران فرستاد و ایشان را روفت و داخل دریا کرد پس فرمود این ها برای شکار ماهی همچو شدند
پس چگونه خواهد بود حال آنکسانی که فرزندان پیغمبر را کشتند و هتک حرمت آن حضرت را نمودند و حق تعالی اگرچه ایشان را
در دنیا مسخ نگردانید اما عذابی که در آخره برای ایشان مهیا کرده است اضعاف آن مسخ است ای برادران آیا
امام حسن را کشتند بس نبود که میبایست امام حسین را نیز شهید کنند و من عاد فینتقم الله منه ان الله عزیز ذو انتقام از جناب
مستطاب نبوی صلعم منقولست که من قتل عصفورا عبثا جاء یوم القیمة وله صراخ عند العرش یقول یا رب سل منه فیم قتلنی
من غیر منفعة هر کس گنجشک را بکشد روز قیامت فریاد کنان نزد عرش بیاید و گوید خداوندا بپرس از قاتل من که
چرا عبث مرا کشته پر ظاهر است که هرگاه قتل گنجشکی بی بازخواست نباشد خون مسلمانان و مؤمنان که نزد خداوند
عالم چو ملک مقرب بلکه عزیزترند چگونه پامال گردد و بالاتر از آن هرگاه کسی شاه مرغان و امیر مؤمنان و مسلمانان را
که یک پروازش جمیع آسمانها و زمینهای هفت گانه است اگر بجانب بالا میل کند قدم اولش در عالم ملکوت است
و قدم دومش در عالم لاهوت و قدم سیمش در عالم جبروت و پروازش فوق عقل اول است اعنی سید الشهداء حسین ابن علی ع
را بکشند و پر و بالش را بشکنند و سر او را در نزد صاحب او از بدن جدا نمایند و نزد صاحبش در خون خود پر و بال زند
و بعد از کشتن بدن مجروح او را خورد کنند و استخوانهای او را درهم شکنند نمیدانم حال قاتلان او چه خواهد بود در روز
که آن حضرت در روز قیامت با سر بریده به نزد عرش الهی آید و سر بریده را بدست گرفته بقائمه عرش چسبد و فریاد
برآورد که ای منتقم جبار بپرس از ایشان که بچه سبب مرا کشتند و بچه سبب مرا چنین زجرها کردند و بچه گناه سر مرا بریدند
و بر نیزه کردند و در شهرها گردانیدند بچه تقصیر سنگ بر جسد من زدند و نعش مرا سنگباران کردند نمیدانم که حال
این مقدمه بکجا می انجامد و از حضرت صادق ع منقولست که مرد پیری در میان بنی اسرائیل بود و عبادت خدا
میکرد روزی مشغول نماز و عبادت بود دید دو طفل خروسی را گرفته اند و پرهای او را می کنند و آن حیوان صیحه
میزد و صدا میکرد آن عابد مشغول عبادت خود بود و ایشان را نهی نکرد از آن عمل حق تعالی وحی نمود بسوی زمین که فرو برند او را
پس بزمین فرو رفت و چنین خواهد رفت تا روز قیامت ای برادران هرگاه عابدی صدای ناله مرغی را بشنود
و او را یاری نکند حق تعالی زمین را امر فرماید که او را فرو برد واه واویلا وامصیبتا نمیدانم که خدا چکار خواهد کرد به آنهائیکه
صدای ناله زنان اهلبیت را در صحرای کربلا شنیدند و متأثر نشدند و بفریاد ایشان نرسیدند و صدای
العطش کودکان را که از تشنگی فریاد می کردند شنیدند و دل ایشان نسوخت و ناله امام حسین ع و استغاثه
آنحضرت را شنیدند و با ایشان اثر نکرد و بعلاوه امام حسین ع را کشتند و حضرت سید سجاد را بزنجیر کشیدند و کودکان

وزنان را بریسمان جفا بستند و آحسرتاه بر امام زین العابدین که او را بنجواری وزاری اسیر کردند و دستهای او را از پشت سر باغل وزنجیر بر هم بسته بودند ای برادر بدان که ظاهر با باطن مطابق است که هیچ تفاوتی ندارد هرچه از ظاهر دیدی باطن را نیز چنین قیاس کن وبالعکس از انجمله در احادیث اهل عصمت ع که هر که داخل حرم شود و پناه بان برد پس او ایمن است از غضب خدا و هر وحشی و مرغی که داخل حرم شود ایمن است از انیکه رم داده شود و یا اذیت رسانده شود یا بیرون اید از حرم کسی که عملی کند که موجب حدّ شرعی یا تعزیری یا قصاصی باشد و پناه برد بحرم او را در حرم قصاص نکنند و بر او تنگ بگیرند تا خودش بیرون اید از حرم پس مواخذه کنند او را بجهة انکه خداوند فرموده کسیکه داخل حرم شود ایمن است ای برادران حضرت سید الشهداء ع که از ظلم آن اشقیا پناه بر د بحرم خدا نمیدانم آن مظلوم بیگناه چه کرده بود که او را از حرم خدا بیرون کردند مهلت ندادند که اعمال حج را تمام کند و ملجأ شد که حرم حج را بعمره مفرده بدل نماید بجهة انکه یزید جمعی را به بهانه حج فرستاده بود که آن حضرت را گرفته نزد یزید برند یا بقتل رسانند ابن عباس از حضرت رسول ص روایت کرده که آن حضرت فرمود که یا علی ان الله تعالی زوجک فاطمة وجعل صداقها الارض فمن مشی علیها مبغضا لها مشی حراما یعنی ای علی ع بدرستیکه حق تعالی تزویج نمود حضرت فاطمه را به تو و مجموع روی زمین را صداق او گردانید پس هر که راه رود در زمین و فاطمه را دشمن دارد راه رفتن او حرام خواهد بود پس نظر کنید که آن اشقیا زمین را بر نور دیدهٔ فاطمه حسین ع چه گونه تنگ کردند که او را از مدینه بمکه گریزانیدند و از انجا بکربلا و او را در انجا کشتند و در خون خود غلطانیدند و از چهار طرف هجوم آوردند و اهل بیت او را اسیر کردند وارد شده که زینب خاتون در شب عاشوراء بعد از انکه چند شعری از انحضرت شنید که دلالت میکرد که آن مظلوم تن بمرگ داده سر و پای برهنه بخیمه آن حضرت دوید و بسی بیتابی کرد و بسیار بیقراری نمود که ای برادر این چه سخنان است که میفرمائی ما را در میان این همه کافران غریب میگذاری و گلو نه خود را خراشید و مقنعه از سر کشید و گریبان طاقت چاک نمود و غش کرد و بیهوش افتاد آن مظلوم برخواست و آب بر رویش پاشید بهوش آمد و او را تسلی بسیار داد و از جمله سخنانی که باو فرمود یکی این بود که ای خواهر لو ترک القطا لنام اگر مرغ را میگذاشتند هر آینه در آشیانه خود میخوابید از انجمله این حدیث است که از معصوم پرسیدند که مردی بیرون برده کبوتری از حرم بسوی کوفه یا غیر او فرمود واجب است بر او که برگرداند آن کبوتر را بسوی حرم پس اگر بمیرد واجب است بر او که قیمت آن را تصدق کند پس ای برادر سید الشهداء یکی از کبوتران حرم بود که او را بمکر و حیلها بسوی کوفه بردند و انحضرت چند منزل مانده بکوفه اهل کوفه...



اگر قبول نمیکنید گفتگوی مرا پس از خدا و رسول بترسید که کودکان من از تشنگی هلاک شدند و مرا از این آب روان
جاری منع میکنید وان ابیتم فارید ارجع بالاهل نحو یثرب لا تمنعوا اخاف ان قلت لن یضیعوا وانکم اعاد کل اهل الرماد
واگر ابا دارید پس بگذارید که من با اهل بیتم برگردم و بجانب مدینهٔ جدم روم و منع مکنید که میترسم اگر من کشته شوم
ایشان به اسیری روند و در بعضی اخبار است که فرمود مرا بگذارید تا برخیزم و این اطفال که مانده اند بردارم بطرف روم
یا بلاد هند روم و جزیرهٔ عرب و ولایت حجاز را با شما گذارم و شرط میکنم که فردای قیامت با شما خصمی نکنم و فعل شما را
حواله نمایم از این کلمات غلغله از سپاه ابن زیاد برآمد جمعی خاموش شدند و قومی دشنام دادند و بعضی ایشان
مهجور دیده و گروهی زار زار میگریستند تا آنکه شمر ابن ذی الجوشن و شبث بن ربعی و حجر الاحجار لعنهم الله پیش آمدند چنانچه شیخ شعر
آورده. قالوا الکف عن الملام لتوردن مورد الحمام ولن تنل جرعة الاوام حتی تموت ظامیا محتقرا
باز ایست از این گفتگوها و ملامت‌ها تو باید بجای آب شربت ناگوار مرگ بیاشامی و هرگز کام خود را تر نگردانی از
تشنگی تا آنکه از دنیا روی تشنه و خوار و زار از آنجمله این آیهٔ شریفه است لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم ورماحکم
هر آینه خدا ابتلا و امتحان و آزمایش میفرماید شما را بچیزی از صید که میرسد از دست‌ها و نیزه‌های شما که به بیند کی از شما میترسد
وان صید را نمی کشد و بالعکس با مضمون وارد است که چون سیدالشهداء ع از بیم آسیب آن اشقیا متوجه است که از
مدینهٔ طیبه هجرت فرماید فوجهای بسیار از ملائکه و همچنین مؤمنان جن بر آن حضرت وارد شدند و اظهار نصرت نمودند
و ممانعت میکردند و همچنین ام سلمه رضی الله عنها بحضرت فرمودند که از اقامت بمقامی هذا فیما ذا یبتلی هذا الخلق المنعوس
المنکوس وبما ذا تختبرون ومن ذا یکون ساکن حفرتی بکربلا وقد اختارها الله یوم دحو الارض وجعلها معقلا لشیعتنا ویکون
لهم امانا فی الدنیا والاخرة یعنی هرگاه من به نشستم در مدینه و بیرون نروم پس این خلق منعوس منکوس بچه چیز امتحان کرده شوند
و بچه چیز آزمایش خواهند شد و کی در کربلا در قبر من میخوابد و تحقیق که خدا برگزیده است کربلا را در روزی که زمین را پهن کرده است
و گردانیده است کربلا را محل اجتماع شیعیان من یا سکنای ایشان و میباشد از برای ایشان امان در دنیا و آخرت
و دیگر بدان ای برادر که فقهاء ما رضوان الله علیهم فرموده اند که هرگاه کسی بمؤمن صاحب شأنی از روی استخفاف و استهزاء
مثلا لفظ تو بگوید که لایق شان او نباشد مستحق تادیب است پس کسیکه با امیر المؤمنین و سید الاولین والاخرین لفظ کذاب
و خارجی بگویند نمیدانم چه قدر تادیب و تعزیر است و هر که رد کند بر مجتهد بی او مشرک خواهد بود پس اگر کسی رد کند بر امام
معصومی مثل امام حسین ع که صد هزار جان مجتهد عصر و علامهٔ دهر بفدای خاک پای او باد یا سب کند او را حال او چه
خواهد بود. و هرگاه کسی حربه در دست گیرد و او را حرکت دهد و مسلمانان را بترساند واجب القتل است و خون او
هدر است پس در صحرای کربلا چندین هزار سکان بادیه و خوکان قبیله در شب و روز عاشورا و تاسوعا در زمین غاضریه
دعیوا بدور سادات المسلمین از چهار طرف احاطه نمودند و حربها بدست گرفتند و مانند افعی دهنهای خود را بلند کردند
و دهنها مثل اژدها گشودند و مانند سگ گیرنده میغریدند و فریاد مینمودند و خوف در دل آن بزرگواران از زنان و مردان و
کودکان می انداختند و این را نیز مسئله کردند که هرگاه کسی بکارد یا خنجر یا شمشیر یا چوب یا سنگ بر مؤمنی زخم زند

تحقیق استخفاف

اگر بعد

اگر بقدری آنست که پوست بدن آن خراشیده شود باید یک شتر بدهد دیه ازاو واگر بعلاوه خراشیدن خون آلوده شود باید دو شتر دیه ازاو بدهد واگر در گوشت فرو رود باید سه شتر بدهد واگر به پوست روی استخوان برسد باید چهار شتر بدهد واگر آن پوست را ببرد واستخوان را نمایان کند باید پنج شتر بدهد واگر استخوان را بشکند باید ده شتر بدهد واگر استخوان از جائی بجائی نقل کند باید پانزده شتر بدهد وهرگاه کسی ضربتی بر فرق کسی بزند که تا ام الدماغ رسد باید ثلث دیه که سی وسه ثلث شتر است دیه بدهد وهرگاه دور خنجر بر یکی بزنند و تا لثی آید ودر چشم و دیگر میان زخمها زنند که هر ستونی شود باید سه دیه بدهند پس ای عزیزان نمیدانم که بر آن منافقان چه لازم میگردد در وقتی که در صحرای کربلا آن گوشواره عرش خدا و سید جوانان بهشت بعد از آنکه او را آنقدر زخم زدند که دیگر نتوانست خود را بالای ذو الجناح نگاه دارد پای مبارک را از رکاب خالی کرد و بر روی خاک افتاد و در آنحال از شدت درد گاهی می افتاد وگاهی غش میکرد وگاهی بهوش می آمد باز شمشیر و نیزه‌ها و خنجرها بر جسد مبارکش زدند وگوشت او را پاره پاره کردند واستخوانهای او را درهم شکستند و بروایت صحیح هزار و نهصد و پنجاه زخم بر آن حضرت زدند میگوئی ای برادر موضع این همه زخم بر بدن او کجا است معلوم میشود که زخمها متصل بیکدیگر شده است بلکه زخم بالای زخم و جمیع بدن مبارک او را پاره پاره کرده اند بالجمله هرگاه کسی کسی را بکشد دیه او صد شتر است یا هزار گوسفند و دیه آنحضرت نزد خدا آزادی صد هزار هزار گناهکاران از شیعیان و دوستان اوست از آتش جهنم واز جمله اعوان حرم انبیا و مرسلین اند که در بعضی قصص سید المرسلین اند و شیعه و شاع او قال الله تعالی وان من شیعته لابراهیم وایشان نیز در این پنجروزه دنیا چه محنتها که ندیده اند واز اشقیا چه مصیبتها که نرسیده اند در راه محبت خدا چه بلاها که نکشیده اند چنانچه خداوند عالم هر یک از ایشان را بقسمی و هر شخصی از ایشان را بنوعی مبتلا نموده بلکه چنین مقرر نموده و مکرر فرموده شعر

هر که بر درگاه ما مقرب بود ... محنت و درد و غمش اصعب بود
هر کرا جام محبت بیشتر ... سینه‌اش از زخم محنت ریش تر

و باز فرموده که این بلا تحفه عزیزانه ماست ... ما بلا را بکس عطا نکنیم ... تا که نامش ز اولیا نکنیم پس خبر داده ما را بزبان ولی خود علیه وآله السلام انکه مؤمن نیست مگر بیکی از این سه چیز تنگی مال یا ذلیل بودن یا علیل بودن علی الدوام بالجمله هر که در این بزم مقرب تر است ... جام بلا بیشترش میدهند واگر این سخن را تصدیق و تحقیق میطلبی در احوال انبیا واولیا نظر کن تا حسرت آدم نبی و فریاد نوح شنوی واره بر فرق زکریا و در طشت سر بریده یحیی نبی و زندان شدن یوسف و شکم ماهی حبس شدن یونس و هم و غم یعقوب و افتادن کرم در بدن ایوب و مردن هفتاد پیغمبر از گرسنگی و پریشانی و بدحالی و برهنگی مشاهده کنی و پوست کندن سر و روی حضرت اسماعیل صادق الوعد را و آتش انداختن نمرودیان حضرت ابراهیم خلیل الرحمن و سوختن اصحاب اخدود وگردن زدن برگزیدگان معبود ملاحظه کن و سبز شدن جسم کلیم الله از علف صحرا خوردن و نابینا شدن چشم نبی الله شعیب از بسیاری گریستن و کشتن حضرت جرجیس نبی یکمرتبه وگردن زدن او و پاره پاره کردن جسم او مرتبه دیگر در دیگ کردن جسم او و جوشانیدن او و سوختن و خاکستر بباد دادن او بار دیگر و کشتن اهل حمص

حضرت حنظله را و خوردن گوشت مبارک او و مکیدن و جاویدن هند زانیه ملعونه جگر حمزه سید الشهدا را
بینی و جگر سوخته و دل کباب محمد مصطفی و تیغ بر فرق علی مرتضی و جگر پاره پاره امام حسن مجتبی و سینه
شکسته و فرزندان بغارت رفته امام حسین شهید کربلا بینی که البلاء موکل بالانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل
فالامثل و ان جمله کبوتران حرم امام زادها و معصوم زادها یند که در هر عصری دشمنان خدا تجاوزی وزارت
ایشان را کشته اند و بقتل رسانیده اند از انجمله منصور دوانقی و هرون الرشید پلید این عمل شنیع بسیار از ایشان
واقع شده منصور ملعون عمارتی در بغداد بنا کرد و سلسله علیه سادات هاشمیه را از اولاد امیر المومنین تفحص
میکرد و در میان ستونهای گچ و اجر میگذاشت تا انکه شهید می شدند باین زجر اما هرون ملعون از عبد الله
بزاز نیشابوری روایت کرده اند که او گفت در میان من و حمید بن قحطبه طوسی علیه اللعنه معامله بود سالی بنزد
او رفتم چون خبر آمدن مرا شنیدند در همان روز طلبید مرا پیش از انکه جامهای سفر مرا تغیر دهم و این در ماه مبارک
رمضان بود وقت زوال چون داخل شدم دیدم در خانه نشسته است و نهر آبی در میان آن خانه جاریست چون
سلام کردم و نشستم آفتابه لگنی آورد و دستهای خود راشست و مرا نیز امر کرد که دستهای خود را شستم و در آن
وقت خوان در نزد او حاضر کردند و از خاطر من محو شده بود بخاطرم آمد گفتم بعد از اصرار او که ماه رمضان است
و من بیمار نیستم و علتی ندارم که موجب افطار من باشد و شاید امیر را در این باب علتی باشد یا عذری که موجب
افطار او باشد آن ملعون گفت علتی و عذری ندارم و بدنم صحیح است و گریان شد و چون از طعام خوردن
فارغ شد گفتم ایها الامیر سبب گریه تو چیست گفت سببش آن بود که در وقتی که هرون الرشید علیه اللعنه در طوس
بود شبی از شبها در میان شب مرا طلبید چون بنزد او رفتم دیدم که شمعی بنزد او روشن است و شمشیر برهنه در
نزد او گذارده و خادمی در نزد او استاده چون مرا دید گفت کیف طاعتک لامیر المومنین قلت بنفسی و مالی
گفتم بجان و مال ترا اطاعت دارم ساعتی سر بزیر افکند و مرا رخصت داد چون بخانه خود بازگشتم باز پیک آمده
و مرا طلبید در این مرتبه ترسیدم گفتم انا لله و انا الیه راجعون گویا اراده قتل من دارد چون مرا دید از روی من
شرم کرد چون بر او داخل شدم باز پرسید کیف طاعتک لامیر المومنین قلت بنفسی و مالی و عیالی گفتم فرمان بردارم
ترا بجان و مال و عیال و فرزند پس تبسمی کرد و باز مرا رخصت داد و چون داخل خانه شدم باز پیک او آمد و مرا
طلبید چون وارد مجلس او شدم باز گفت کیف طاعتک لامیر المومنین قلت بنفسی و مالی و عیالی و دینی چگونه است
اطاعت کردن تو مرا گفتم اطاعت تو مینمایم بمال و جان و عیال و دین خود چون این سخن را از من شنید خندان شد گفت این
شمشیر را از من بگیر و انچه ترا این خادم امر کند بعمل بیاور پس خادم شمشیر را بدست من داد و مرا بخانه برد که در آن خانه را قفل
کرده بودند قفل را گشود و مرا بانخانه درآورد و چون داخل شدم چاهی عظیم دیدم در میان آن خانه و در طرف
آن خانه سه حجره بود که همه را قفل زده پس یکی از آن حجرها را گشود و در آن حجره بیست نفر از سادات علویه فاطمیه
که گیسوهای ها شسته را از چپ و راست انداخته بودند بعضی جوانان مانند آفتاب تابان و بعضی کودکان مانند

ماه شب چهارده و بعضی پیران محاسن سفید که همه از نسل علی و فاطمه بودند تمام ایشان را غل بگردن نهاده
و بزنجیر دست و پای ایشان را بسته بودند من از ایشان پرسیدم که من انتم گفتند نحن من آل رسول الله پس خادم
گفت خلیفه امر کرده است ترا که ایشان را گردن بزنی و در این چاه افکنی پس خادم یکیک را بیرون می آورد و من گردن
میزدم و بدن ایشان را در آنجا می افکندم خادم حجره دویم را گشود و اولیا از بیست نفر دیگر از فرزندان فاطمه
مقید بودند بزنجیر های گران خادم گفت خلیفه امر کرده است که اینها را گردن بزنی و یکیک را بیرون می آورد و من گردن
میزدم و سر و بدن او را در آنجا می افکندم تا همه را بقتل رسانیدم پس خادم حجره سیم را گشود و در آن حجره نیز بیست نفر از
سادات علوی و فاطمی علیهم السلام مقید و محبوس بودند خادم گفت ای قحطبه خلیفه ترا امر کرده است که ایشان را نیز بقتل
رسانی پس خادم یکیک را بیرون می آورد و من گردن میزدم و در آنچاه می افکندم تا آنکه نوزده نفر را بقتل رسانیدم
و در چاه افکندم و چون بیستم را بیرون آورد مرد پیری بود گفت ای مرد دستت بریده باد ای شوم ملعون بی پروا
چه عذر خواهی آورد در روز جزا نزد جد ما رسول خدا در وقتی که از تو سئوال کند که بچه سبب شصت نفر از فرزندان
مظلوم مرا بقتل آوردی و بجور و ستم سر ایشان را از بدن جدا کردی و در چاه افکندی چون من این سخن از آن مرد پیر شنیدم لرزان
شدم پس خادم بانگ بر من زد که آن مرد پیر را نیز بکش و او را هم بقتل آوردم و در چاه افکندم پس هرگاه من شصت نفر از اولاد
رسول خدا و علی مرتضی را بجور و ستم سر ایشان را از بدن جدا کرده ام روزه و نماز بمن چه فایده می بخشد و یقین میدانم که
همیشه در جهنم بعذاب الیم معذب خواهم بود و لعنة الله و علی یده و جسمه و روحه و عقله و فعله و خدا رحمت کند شما را که گریه
کنید و رحمت شیخ عارف را که در همین مقام خوب میفرماید و شما را میگریاند   لقد شردوا بعد النبی و شتموا
و ضاق علیهم بعد البر والبحر * هر آینه بتحقیق که رانده شدند و جلاء وطن و آواره گردیدند اولاد رسول خدا
بعد از وفات او و فحش داده شدند پیغمبر زادها که کبوتران حرم بودند و بر ایشان صحرا و دریا و زمین با این وسعت را
تنگ کردند پس بگردن هر قبیله از قبایل عرب است در هر عصری خون یکی از آن مظلومان و در هر زمینی قبر یکی
از امام زادهای بیگناه واقع است از آنکه ایشان را در عالم متفرق کردند و هر یک را در جائی بنوعی
بقتل رسانیدند   و از ایشان کسی که بلا و محنت او در راه خدا از همه عظیم تر بود حضرت امام حسین علیه السلام
و در آنچه رسیده است باو از ظلم ها و ستمها قرآن مجید شهادت داده که من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
آه قتیل بارض الطف ظام بغیته   قضوا دوو ظامین حوله النهر   کدام حسین آن حسینی را که او را با لب
تشنه در کنار آب فرات کشتند با جوانانی چند که همه کشته شدند در دور او تشنه کامان   و ارؤسهم فوق
العوالی کانها نجوم و راس السبط فیهم بدر   و سرهای آن نوجوانان آه بر سر نیزه ها گویا ستارگان بودند
و سر مبارک سبط پیغمبر در میان آنها مانند ماه شب چهارده میدرخشید و سراپرده های
حرم محترم ایشان را سوزانیدند و اهل حرم که اهل بیت خدا و اهلبیت پیغمبر بودند هتک حرمت ایشان نمودند
و هلاک کردند ایشان را و آن بیکسان را زجر کردند و زجر بالای زجر   و ما انس لا انسی نساء و صبیة صغارا علی

لا اقیما بعد اذ قوض السفر و فراموشش نکرده ام و فراموشش نخواهم کرد آه و حسرتاه زنانی چند از اهل بیت را و دختران
چند کوچک از ایشان را که بر بالای شتران نشانیدند در وقتیکه مسافرت از کربلا کوچ کردند از نینوا بکوفه
فواطم المختار اسری حواسرا یلاحظها فی سیرها العبد والحر و آن زنان و دختران همگی فاطمی نسب بودند که بوی ایشان
بوی فاطمه و روی ایشان روی فاطمه و موی ایشان موی فاطمه آه آه همه سر برهنه پای برهنه بی چادر و بی مقنعه مانند اسیران
ایشان را می بردند که چشمهای همه مردم از آزاد و غلام بر ایشان می افتاد کواعب ربات الخدور بوادیا
الخدود ولغیر الله ماکنها خدر و حال آنکه آن حوری طلعتان همیشه در پس پرده ها بودند و بغیر از حضرت سید الانبیاء و محرمان
آن حرم سر نظر کسی بر قد و قامت ایشان نمی افتاد و اما هتک حرمت شیعیان ایشانست که از فاضل طینت ایشان آفریده
شده اند و منافقین بنی امیه از این باره جور و جفا بسیاری از آنها را در هر عصری تا امروز بریدند و اصل و فرعش را بهم شکسته
و از بیخ و ریشه در آوردند و غمهای بسیار بر دل صاحبان ایشان که معصومین علیهم السلام اند گذاردند از آنجمله عبید الله بن زیاد
ولد الزنا پیش از آنکه حضرت سید الشهداء وارد عراق شود بده روز بسیاری از شیعیان را کشت که از جمله ایشان این
دو بزرگوار بودند اعنی رشید هجری و میثم تمار که صاحب اسرار رشید گزارده بود ای زاده زیاد کرده است هیچکه نمرود این
عملی که تو شداد کرده شیخ طوسی بسند معتبر از ابو حسین روایت کرده که گفت که من ملاقات کردم امة الله دختر رشید هجری
را گفتم خبر ده مرا آنچه از پدر بزرگوارت شنیده گفت پدرم میگفت که شنیدم از حبیب خود حضرت امیر المؤمنین ع که می گفت
ای رشید چگونه خواهد بود صبر تو در وقتی که ترا طلب کند ولد الزنای بنی امیه و دستها و پاها و زبان ترا قطع کند گفتم یا امیر المؤمنین
آخرش بهشت خواهد بود فرمود بلی و تو با من خواهی بود در دنیا و آخرت پس رشید هجری گفت بخدا قسم دیدم که عبید الله بن زیاد
لعین پدرم را طلبید و گفت بیزاری بجوی و تبرا کن از امیر المؤمنین ع او قبول نکرد ابن زیاد لعین گفت امام تو چه گفته است و چگونه
خبر داده است که کشته خواهی شد پدرم گفت که خبر داده است مرا امیر المؤمنین که مرا تکلیف خواهی کرد که از او بیزاری
بجویم پس دستها و پاهای مرا خواهی برید و بعد از آن زبان مرا خواهی برید آن ملعون گفت بخدا قسم که امام ترا دروغگو
میگردانم پس دستها و پاهای او را برید و زبان او را نبرید و بخانه آوردند من بنزد او رفتم گفتم ای پدر درد و الم بر تو چگونه است
گفت ای دختر المی و دردی بمن نمی نماید مگر مثل کسی که فشاری از ازدحام مردم باو برسد پس همسایگان و آشنایان بدیدن او
آمدند و اظهار درد و اندوه برای مصیبت او میکردند و میگریستند پدرم گفت گریه از برای من بگذارید و دواتی و کاغذی
بیاورید تا از برای شما خبر دهم آنچه مولای من امیر المؤمنین ع فرموده و مرا خبر داده است که بعد از آن واقع شد پس چیزهای
آینده را می گفت و می نوشتند چون خبر بردند بنزد ابن زیاد ولد الزنا که رشید هجری خبر آینده را بمردم میرساند و ترسید
که فتنه برپا کند گفت مولای او دروغ میگوید بروید و زبان او را ببرید پس زبان آن مخزن اسرار را بریدند پس در آن شب
برحمت حق واصل شد و حضرت امیر المؤمنین ع او را رشید مبتلا نامید و علم منایا و بلایا به او تعلیم نموده بود که بمردم میرسید
و می گفت که تو چنین خواهی مرد و چنین کشته خواهی شد و آنچه او گفته بود واقع می شد و اما میثم تمار روایت شده
که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به او گفت که ترا بعد از من خواهند گرفت و بر دار خواهند آویخت و حربه بر تو

کشتن رشید هجری

قتل میثم

خواهند

خواهند زد و در روز سیم خون از بینی و دهان تو روان خواهد شد و ریش تو از آن رنگین خواهد شد پس منتظر آن خضاب باش
و ترا بر در خانهٔ عمرو بن حریث با نه نفر دیگر بردار خواهند کشید و چوب تو از همهٔ آنها کوتاه‌تر خواهد بود و بمرتبه نزد خدا از ایشان بلند
تر خواهی بود با من بیا تا بتو بنمایم درختی را که بچوب آن ترا خواهند آویخت پس حضرت آن درخت را باو نشان
داد و بروایت دیگر حضرت باو گفت ای میثم چگونه خواهد بود حال تو در وقتی که ولد الزنای بنی امیه ترا بطلبد و تکلیف
کند که از من بیزاری بجوئی گفت بخدا قسم اگر بند از بندم جدا کنند که من از تو جدا نخواهم شد حضرت فرمود که ترا خواهند
کشت و بردار خواهند کشید میثم گفت صبر خواهم کرد و اینها در راه خدا کم است و سهل است حضرت فرمود که ای میثم تو در
آخرت با من خواهی بود و در درجهٔ من پس بعد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته نزد آن درخت میرفت و نماز میکرد و میگفت
خدا برکت دهد ترا ای درخت که من از برای تو آفریده شده‌ام و تو از برای من نشو و نما میکنی و هر گاه بعمرو بن حریث میرسید
میگفت که من در وقتی همسایهٔ تو خواهم شد و رعایت همسایگی من بکن عمرو گمان میکرد که میخواهد پهلوی خانهٔ او خانه بگیرد می‌گفت
مبارک باشد خانهٔ ابن مسعود را میخری یا خانهٔ ابن حکیم و نمیدانست که مرادش چیست پس در سالی که حضرت امام حسین علیه السلام از مدینه
متوجه مکه و از مکه متوجه کربلا گردید میثم ارادهٔ حج کرد و بیکی از دوستان خود میگفت که ترا خبری میدهم آن خبر را ضبط کن
تا وقتی که اثر آن ظاهر شود و حقیقت گفتار مرا بدانی من در این سال بحج میروم و چون از حج برگردم عبیدالله پسر زیاد مرا
بطلب کاری من خواهد فرستاد که مرا بکشند چون ایشان مرا ببرند داوطره بنید خواهد گفت که کیست این سوخته که
پوستش بر بدن چسبیده است بخدا قسم که من دستها و پاهای او را خواهم برید پس آن ملعون جفاکار مرا بردار خواهد کشید
و لجام بر دهان من خواهد بست و در روز سیم خون سوراخهای بینی من روان خواهد شد و بر ریش و سینهٔ من جاری خواهد گردید
پس میثم در آن سال بحج رفت و بنزد ام سلمه زوجهٔ حضرت رسول صلعم رفت ام سلمه گفت تو کیستی گفت منم میثم ام
سلمه گفت بخدا قسم که من بسی شنیده‌ام که حضرت پیغمبر ترا یاد میکرد و سفارش ترا مینمود بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میثم
احوال حضرت امام حسین علیه السلام را پرسید ام سلمه گفت یکی از باغهای خود رفته میثم گفت چون بیاید مرا باو برسان و بگو
در این زودی نزد حق تعالی یکدیگر را ملاقات خواهیم نمود ان شاء الله تعالی پس ام سلمه بوی خوشی طلبید و بکنیز او را گفت که ریش او
را خوشبو کن چون ریش او را خوشبو کرد و روغن مالید گفت تو ریش مرا خوشبو میکنی و در محن شما آلی در این زودی در راه محبت
شما بخون تم خضاب خواهد شد پس ام سلمه گفت حضرت امام حسین علیه السلام ترا بسیار یاد میکند میثم گفت پیوسته من در یاد حسینم
و من تعجیل دارم برای من و او امری مقدر شده که باید بآن برسیم پس از حج فارغ شده روانهٔ کوفه شد چون ابن زیاد بکوفه
آمد معرف را طلبید و احوال میثم را پرسید معرف گفت بحج رفته است گفت بخدا سوگند که اگر او را بنزد من نیاوری ترا
بقتل میرسانم پس معرف مهلتی طلبید و باستقبال میثم رفت و بطرف قادسیه در همانجا ماند تا میثم از حج برگشت پس
میثم را گرفت بنزد آن لعین برد چون داخل قصر ابن زیاد شد حاضران گفتند که این مقرب‌ترین مردم بود نزد علی بن ابی طالب علیه السلام
گفت وای بر شما این عجمی را اینقدر اعتبار میکرد گفتند بلی ابن زیاد گفت پروردگار تو کجاست گفت در کمین ستمکاران است
و تو یکی از ایشان ابن زیاد بد بنیاد گفت تو این جرأت داری که با این روش با من سخن گوئی اکنون بیزاری بجو از ابوتراب

گفت ابوتراب را می‌شناسی ابن زیاد گفت بیزاری بجو از علی بن ابی طالب علیه السلام میثم گفت اگر نکنم چه خواهی کرد گفت بخدا قسم ترا بقتل میرسانم میثم گفت مولای من علی خبر داده که تو مرا بقتل خواهی رسانید و بدار خواهی کشید با نه نفر دیگر بر در خانه عمرو بن حریث ابن زیاد گفت که من مخالفت مولای ترا می‌کنم تا دروغ او ظاهر شود میثم گفت مولای من هرگز دروغ نگفته است و آنچه گفته است از پیغمبر شنیده و پیغمبر از جبرئیل و جبرئیل از خداوند عالمیان شنیده پس چگونه مخالفت ایشان خواهی کرد و میدانم که مرا بچه روش خواهی کشت و در کجا بدار خواهی کشید و اول کسی را که در اسلام بر دهان او لجام خواهند کرد من خواهم بود پس آن ملعون اول امر کرد که آن بزرگوار را بزندان بردند پس او را طلبید و امر کرد که او را بدار کشیدند بر در خانه عمرو بن حریث در آن وقت عمرو دانست که مراد میثم چه بود پس جاریه خود را گفت که زیر دار میثم را جاروب کند و بوی خوش برای او بسوزاند پس او شروع کرد بنقل احادیث در فضائل و مناقب اهلبیت و لعن بنی امیه و آنچه واقع خواهد شد از نقل انقراض بنی امیه چون بابن زیاد گفتند که این مرد رسوا کرد شما را آن ملعون امر کرد که دهان او را لجام کردند و بر چوب دار بستند که سخن نتواند بگوید و چون روز سیم شد ملعونی آمد و حربه در دست داشت گفت بخدا سوگند که این حربه را بتو میزنم با آنکه میدانم که پیوسته روزها روزه بودی و شبها بعبادت حق تعالی بسر میبردی پس حربه را بر تهیگاه او زد که باندرونش رسید و در آخر روز خون از سوراخهای دماغش روان شد و بر سینه‌اش جاری شد و مرغ روحش بریاض جنان پرواز کرد و از جمله حجاج بن یوسف لعنه الله که از بنی امیه بود بسیاری از شیعیان را کشت از حضرت صادق منقول است که سعید بن جبیر که اعتقاد تمام در امامت سید الساجدین داشت و ثنای آن حضرت را بسیار می‌گفت و باین سبب حجاج لعین او را شهید کرد و چون سعید را بنزد آن شقی بردند گفت توئی شقی بن کسیر سعید گفت مادر من نام مرا از تو بهتر میدانست و مرا سعید نام کرده حجاج گفت چه میگوئی در شان ابی بکر و عمر در بهشت میدانی ایشانرا یا در جهنم سعید گفت اگر داخل بهشت شوم و اهل بهشت را ببینم خواهم دانست کی در بهشت است و اگر داخل جهنم شوم و اهل جهنم را ببینم میدانم کی در جهنم است حجاج گفت چه میگوئی در حق خلفاء دیگر سعید گفت مرا بر ایشان وکیل نکرده‌اند حجاج گفت کدام را دوست تر میداری گفت هر یک از ایشان که نزد خدا پسندیده ترند حجاج گفت کدام نزد خدا پسندیده ترند گفت که علم نزد کسی است که آشکارا و پنهان ایشان را میداند حجاج گفت نمیخواهی مرا راست بگوئی سعید گفت نمیخواهم بتو دروغ بگویم پس آن لعین امر کرد او را بقتل آوردند و شهید کردند و بعضی که از علمای سنت است ذکر کرده است که حجاج بعد از شهادت سعید زیاده از چهل روز زنده نبود و در ایام مرض موت بیهوش میشد و باز بهوش می‌آمد و میگفت چه میخواهی از من ای سعید جبیر و در روایت دیگر است که هرگاه بخواب میرفت سعید را بخواب میدید که دامن او را گرفته و میگفت که ای دشمن خدا و رسول بچه جهة مرا کشتی و ابن بابویه بسند معتبر از ابن بکیر روایت کرده که حجاج لعین دو کس از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و یکی از ایشان را طلبید گفت بیزاری بجو از علی علیه السلام گفت چه بد کرده است که از او بیزاری بجویم حجاج گفت خدا مرا بکشد اگر ترا نکشم خود اختیار کن بچه نحو ترا بکشم دستهای ترا ببرم یا پاهای ترا ببرم گفت هر چه می‌کنی در روز قیامت ترا

قتل میثم ده روز قبل از ورود سید الشهدا بکربلا

قتل سعید بن جبیر

طلبید

قصاص نخواهم کرد پس از برای خود اختیار کن هر چه آسان تر است بر تو حجاج گفت تو زبان داری و گمان ندارم که
بشناسی آن کسی را که ترا خلق کرده است گفت بگو پروردگار تو کجاست گفت پروردگار من کمین ستمکاران است
و انتقام از ایشان خواهد کشید پس آن ملعون امر کرد که دستها و پاهای او را بریدند و کشیدند بر دار پس دیگری را پیش آوردند
حجاج لعین گفت تو چه میگوئی گفت من بر مذهب صاحب خودم که او را بگناه بقتل رسانیدی امر کرد که او را گردن زدند و بر دار
کشیدند شیخ کشی بسند معتبر از آقای هر سعید و متقی حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که چون قنبر آزاد کرده

قتل قنبر

امیر المؤمنین علیه السلام را آوردند به نزد حجاج ملعون از او پرسید که تو چه خدمت میکردی علی را گفت آب وضوی آن حضرت را
حاضر میکردم حجاج گفت او چون از وضو فارغ میشد چه می گفت قنبر گفت این آیه را تلاوت میفرمود فلما نسوا ما ذکروا
به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
رب العالمین یعنی فراموش کردند آنچه را بیاد ایشان آورده بودند گشودیم بر ایشان درهای هر نعمت را تا آنکه شاد شدند
بآنچه به ایشان عطا کرده شده بود گرفتیم ایشان را ناگاه پس ناگاه ایشان حیران ماندند و ناامید پس بریده شد آخر گروهی
که ستم کرده بودند و حمد فراوان مخصوص خداوندست که پروردگار عالمیان است گفت اگر بفرمایم گردنت را بزنند چه خواهی
کرد قنبر گفت سعادت شهادت خواهم یافت و تو شقاوت ابدی کسب خواهی کرد پس آن ملعون امر کرد و گردنش را زدند
شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که روزی حجاج لعین گفت که میخواهم یکی از اصحاب ابو تراب را بیابم و تقرب
جویم بسوی خدا بکشتن اعوان او گفتند با آن ملعون ما گمان نداریم کسی را که صحبت ابو تراب را زیاده از قنبر غلام او یافته باشد
پس قنبر را طلبید و گفت توئی قنبر گفت بلی گفت توئی مولای علی بن ابی طالب علیه السلام گفت خدا مولای من است و علی امیر المؤمنین علیه السلام
ولی نعمت من است حجاج گفت ترا البته میکشم هر نوع کشتنی که میخواهی برای خود اختیار کن قنبر گفت اختیار آنرا به تو وا
گذاشتم گفت چرا گفت برای آنکه بهر نحو که مرا میکشی من در قیامت ترا بهمان نحو خواهم کشت پس هر کشتنی که برای خود
اختیار میکنی برای من اختیار کن بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ترا مثل گوسفند سر خواهی برید پس آن ملعون امر کرد

قتل یعقوب بن سکیت

او را بهمان نحو کشتند و از انجمله متوکل لعین بود که زبان یعقوب بن السکیت النحوی اللغوی را از قفا بیرون آورد وقتی که آن ملعون
سؤال کرد از او که دو فرزند من پیش تو بهتر است یا حسن و حسین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت قنبر غلامهما عندی احسن
منهما و من ابیهما و امهما قنبر غلام علی علیه السلام پدر ایشان پیش من بهتر است از ایشان و از پدر ایشان و از مادر ایشان و چون زبان
او را بیرون آوردند بزودی شهید شد مؤلف گوید که دشمنان در عصر ما نیز چندین مرتبه شیعیان و زائران را بانواع
مختلف در هر جا و هر شهر بقتل رسانیدند از آن جمله عرب جربه لعنهم الله نزدیک کربلای معلی قریب بصد و هشتاد نفر
از زوار بقتل رسانیدند که بعضی از ثقات گویند که شکمهای زنان حامله ایشان را بشمشیر می شکافتند و جنین را از رحم بیرون
می آوردند و میکشتند از انجمله سعود مردود و قاتله الله قریب بچهار هزار یا پنجهزار کس را در اصل کربلای معلی بقتل رسانیدند و همچنین در
بحرین و لحسا و جای دیگر نیز بسیاری را بقتل رسانیدند از انجمله شیخ عارف حکایت میفرمود که یکی از علمای شیعه را گرفت که
بقتل رساند آخر سخن آن مرحوم این آیه بود که و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون پس او را شهید کردند و از شیخ عبد المحسن مجتهد

باین مضمون نیز حکایت کنند که مسعود مردود لعنة الله دید و شنید که در ولایت لحسا شیعیان در دهم عاشورا تعزیه
سید الشهدا را برپا می کنند آن ملعون عنید تهدید شدید نمود و آن بیچارگان از خوف و تقیه ترک تعزیه نمودند پس آن ملعون
شنید که در خانهای خود را می بندند و در زیر زمینها و سردابها تعزیه میدارند آن شقی مقرر کرد که در این ایام باید در خانهای
خود را نبندند و مفتوح باشد که جاسوسهای زنانه و مردانه بیخبر در خانهای ایشان در آیند و ببینند که آیا تعزیه برپا مینمایند
یا نه پس به او رسید که تعزیه را موقوف داشته اند و اما زنان روافض در دهم عاشورا موی خود را شانه نمی کنند و خضاب نمی
نمایند و سرمه نمی کشند و زینت نمی کنند آن ملعون مقرر کرد که باید در این دهه البته اینها را بعمل آورند زنی از زنان شیعه در ایام
عاشورا سر دختر خود را برهنه کرده بود و شانه بدست خود بر سر او می کشید و پیوسته گریه می کرد که اگر جاسوسی از مسعود مردود بیخبر
داخل خانه شود چنان نداند که او بر حسین شهید مظلوم گریه می کند بلکه سر دختر خود را شانه می کند و هم چنین شیعیان که در بلاد مخالفت
اند چون ایام عاشورا می شود یکدیگر را خبر می کنند و میروند در خانها و سردابها تعزیه آنحضرت را برپا میدارند بلکه در بیابانها
چنانکه یکی از اهل حاج گوید در سفر حج در روز عاشورا همراه قافلهٔ سنیان بودیم پس یکدیگر را خبر کردیم و کوهی را منظر گرفتیم و
یکی یکی از قافله دور شدیم و رفتیم در آن کوه و تا عصر تعزیه آن حضرت را برپا داشتیم و برگشتیم و از آنجمله جماعت ازبکیه و یاغی
و ترکمن و افغان چه بسیار دور دور مشهد مقدس حضرت امام رضا عم کشتند و غارت کردند و اسیر نمودند و شیعیان اینها را
می شنیدند و دست بر نداشته اند و باز دست بر نمی دارند و بر نخواهند داشت و بالجمله در هر عصری بسی از شیعیان و دوستان
کشته اند و زده اند و سوخته اند و فحش داده اند و مال گرفته اند و اسیر نموده اند و ما را اشرار و رافضی گفته اند و ما دست از محبت
ایشان بر نداشته ایم و بر نمی داریم از زیارت ایشان و غمناکیم در مصیبت ایشان و سر داریم در سر ایشان اگرچه بما آنها
برسانند تا روز قیامت که ما و ایشان در خدمت پیغمبر صلعم برسیم لئن کان ذنبی حب آل محمد صلعم فذلک ذنب لست منه اتوب
اگر دوستی آل محمد گناه ماست پس این گناهیست که ما شیعیان هرگز توبه از این نخواهیم نمود و در ماه محرم چنین شور و شین
برپا کنیم که سنیان نقل کربلا و شهادت سید الشهدا را مانند غدیر خم پامال نکردانند و این امر را تا محشر دست بدست نگاه
میداریم چنانچه پدران ما کرده اند ما و اولاد ما خواهیم کرد تا روز قیامت انشاء الله تعالی الا لعنة الله علی الظالمین

تعزیه داری بتقیه

مجلس چهاردهم در غور رسی نمودن چهارده معصوم است بشیعیان خود در دنیا و آخرت در جمیع احوال

اما بعد فای ما و سید و مولای ما جناب جعفر صادق آل محمد عم فرمود که خدا رحمت کند شیعیان ما را بدرستیکه ایشان
اذیت رسیده شدند بسبب ما اهلبیت و ما اذیت رسیده نشدیم بسبب ایشان و خود شیعیان ما آفریده شده اند از
زیادتی طینت ما و خمیر کرده شده اند بنور ولایت ما پسندیده اند که ما امام و آقایان ایشان باشیم و ما پسندیده ایم که ایشان
شیعیان ما باشند هر وقت مصیبت ما ایشان را گریان میکرداند ایشان را مظلومیت ما محزون میکرداند حزن ما و مسرور
میکرداند سرور ما ایشان را و ما اهلبیت نیز دردناک میشویم بجهة تالم و درد ایشان و مطلع می شویم بر احوال ایشان با مایند
و دست از ما بر نمیدارند و ما دست از ایشان بر نمی داریم بجهة آنکه باز گشت غلام بسوی آقای خود است و اعتماد او بر مولای
اوست دوری می کنند دشمنان ما را و بلند میکویند مدح دوستان ما را و دوری میکنند از کسانیکه بما اذیت رسانیده اند

خداوند از نده بدار شیعۀ ما را در دولت ما که زمان رجعت باشد و باقی بدار ایشان را در ملک و مملکت ما خداوندا بدرستیکه
شیعیان ما از ما یند و منسوبند بسوی ما پس هر که یاد کند مصیبت ما را و بگرید بجهة ما خود را بگریه بدارد خدا شرم میکند از اینکه
او را به آتش جهنم عذاب کند ای برادر عجب حدیثی است باید به آب طلا نوشته شود خدا ما را الفدای اهلبیت عصمت بگردانه
که شیعیان و دوستان خود را چگونه نوازشها نموده اند و چه قدر تسلیها فرموده اند و از هر راه دلداریها داده اند حتی اینکه
فرموده اند نحن نتالم لتالمهم و نطلع علی احوالهم آری چنین است که فرموده اند پیوسته در هر عصری مطلع شده اند بر شیعیان
و بفریاد ضعیفان و مضطران و درمانده گان ایشان رسیده اند و میرسند و خواهند رسید در جمیع احوال در دنیا و آخرت و در برزخ
و محشر بانکه در خواب و بیداری و در غیبت و حضور گاهی بدعا گاهی بدوا و گاهی بتلقین حجت و گاهی به پیغام و کتابت
و گاهی از راه معنی انداختن مسئله یا جواب خصم را در سینهای ایشان و گاهی در خواب به ایشان گفتن و گاهی از راه خواب
به ایشان رسانیدن و گاهی دست ظالم را از سر ایشان کوتاه کردن و مانند اینها بهر نحو از انحاء و قسمی از اقسام که بوده است
ایشان از انجات داده اند و از ان ورطه مستخلص فرموده اند مانند فریاد رسیدن پدر مهربان فرزند خود را یا آقای مهربان
غلام خود را گاهی بعموم و گاهی بخصوص الا ای برادر ملاحظه کن که بمصداق کلامکم نور جمیع شیعیان خود را بنور احادیث خود
از ظلمات شکوک شبهات ضلالت در اعتقاد و اخلاق و اعمال نجات بخشیده اند خصوص در اعتقاد که آن از همه اشرف است
که اگر تو اعتقادات مخالفین را از صوفی و سنی و غیر ایشان بشنوی هر آینه این سخن را تصدیق میکنی و حمد میکنی که خدا ما را ببرکت این بزرگواران
از گمراهی و ضلالت نجات داده است و دیگر آنکه انقدر اسرار و حکم از ایشان در هر امری بشیعیان ایشان رسیده است
که حد ندارد و علماء العارفین بلکه غیر ایشان بلکه اکثر عوام هم میدانند اینها را حتی آنکه انبیا هم بر ایشان غبطه میبرند که کاشکی ما نیز از
امت مرحومه محمد صلعم و از شیعیان آل محمد می بودیم و اینها را علمای اعلام رضوان الله علیهم در کتب معتبره بعربی و عجمی ثبت و ضبط
کرده اند و دست بدست نگاه میدارند که اینها از میان نرود خصوص پس چند حدیث از چند معصوم اکنون بنظر است که طرفه
احادیثی است و خالی از گریه هم نیست بعرض شیعیان میرساند و لکن آن گریه از روی شوق و محبت است و آن در ثواب
کمتر از گریه حزن و مصیبت نیست و گریه هر چند قسم است همه مرغوب است و محبوب و مطلوب گریه شوق و محبت و گریه
حزن و مصیبت و گریه خوف و خشیت و گریه وصال چنانچه سابقاً مذکور شد از جمله آن احادیث این است شیخ فخر
الدین طریحی از زید نساج روایت کرده است که او گفت در همسایگی من پیر مردی بود که آثار صلاح و سداد از او پیدا و از
مردم عزلت گرفته بود و از خانه خود بیرون نمی آمد مگر روز جمعه زید گوید که من در روز جمعه رفتم بزیارت حضرت سید الساجدین
و چون داخل شدم مشهد مقدس آنحضرت دیدم پیر مرد همسایه خود را که آب از چاه گرفته میخواهد غسل زیارت کند و غسل جمعه
نماید پس چون جامهای خود را کند دیدم در پشت او ضربتی عظیم که اگر بدست می سنجیدی آنرا از یکشبر بیشتر بود و چرک از ان
روان بود فاشمأز قلبی منها پس دل من از او منزجر شد پس او فهمید که من یافتم آنرا از من خجالت کشید گفت توئی زید نساج
گفتم بلی گفت یا بنی عاونی علی غسلی ای فرزند معاونت فرما مرا بر غسل کردن گفتم لا والله لا اعاونک حتی تخبرنی بقصة الضربة
التی بین کتفیک نه بخدا قسم معاونت نمیکنم تو را بر غسل تا آنکه خبر دهی مرا بحکایت این ضربت که میان دو کتف تو است و از

۱ [illegible]

وازدست کی بیرون آمده وچه چیز سبب آن بوده گفت انّی اخبرك میدهم ترا بشرط آنکه تا من زنده ام بکسی نگوئی گفتم چنین باشد
گفت اکنون یاری نما مرا بر غسل وچون جامهای خود را پوشیدم حدیث میکنم ترا القصه خود دید گوید که یاری کردم او را بر غسل کردن
چون فارغ شد درپوشید جامهای خود را نشست نزد آفتاب من نیز نشستم در پهلوی او وگفتم حدثنی یرحمك الله خبرده مرا خدا ترا
رحمت کند گفت بدان ای زید که ما ده نفر بودیم که اتفاق کرده بودیم بر باطل وراه زدن وارتکاب گناهان ودر میان خود
نوبتی بنا گذاشته بودیم که هرشبی مهمان یکی باشیم تا آنکه او طعام نفیسی طبخ کند وشراب کهنه مهیا سازد ومانند اینها گفت چون
شب نهم شد وما عیش وعشرت کرده بودیم در نزدیکی از رفقای ده گانه وشراب خورده بودیم پس هر یک بمنزلهای خود متفرق
شدیم ومن آمدم بمنزل خود وارام گرفتم وبخواب رفتم پس زوجهٔ من مرا از خواب بیدار کرد وگفت ای مرد شب آینده نوبت
تواست وما درخانه یک دانه گندم وغیره نداریم از خواب بیدار شدم ومستی از سرم برید گفتم ای زن کیف اعمل وما الحیله وانی
این چکار کنم وحیله چیست وبکجا متوجه شوم زن گفت اللیلة لیلة الجمعة وما تخلو المشهد امیرالمؤمنین ع من زوار یاتون الیه
امشب شب جمعه است البته زائران قبر امیرالمؤمنین به زیارت قبر منور او میروند که آن حضرت را زیارت کنند برخیز وبرو
کمین نما البته کسی را در راه خواهی یافت جامهای او را بگیر وبفروش وطعامی از برای رفیقان خود بقیمت آنها مهیا کن تا آنکه
نزد رفیقان خود خجالت نکشی گوید که برخواستم وشمشیر واسلحه حرب خود را برداشتم وبرخود بستم آمدم در خندقی که پشت کوفه است
کمین کردم وکانت لیلة مظلمة وشبی بود بسیار تاریک فابرقت برقة فاذن نظرت بشخصین مقبلین من نحو الکوفه پس چون برقی
سیاهی دو نفر دیدم که از سمت کوفه میایند چون نزدیک بمن رسیدند برقی دیگر زد دیدم دو زنند بسیار خوشحال شدم
برجستم ونعره زدم که الطرحا ثیابکما سریعا جامهای خود را زودی بکنید آن بیچارهها از من ترسیدند وزود جامهای خود را
کندند بعد زیوری چند بنزد ایشان احساس کردم گفتم انزلا حلیکما سریعا زیورهای خود را بکنید زود پس برقی دیگر زد
دیدم یکی زن پیرزالی است ودیگری دختر جوانی است که از همه دختران خوشروتر واز جمیع نسوان مقبولتر است
که گویا مروارید ناسفته است یا آهوی خطا وختن پس شیطان بامن وسوسه کرد که با او عمل قبیحی بفعل آید در چنین شب تاری
با چنین کسی در چنین وقتی پس چسبیدم با آن دختر پیرزال بیچاره چون ملاحظه این معنی را از من استشمام کرد بسیار مضطرب
شد وگفت ای مرد حلال تو باشد آنچه از ما گرفتی از جامها وزیورها بگذار که باهل خود برگردیم قسم بخدا که این دختر یتیم است
نه پدر دارد نه مادر ومن خاله اویم ودر شب آینده باید زفاف شود بسوی شوهر خود که ابن عم اوست وبمن گفت ای خاله
در شب آینده مرا بزفاف می برند ومن والله خواهش دارم که به زیارت قبر امیرالمؤمنین ع مشرف شوم وچون بنزد
شوهر روم دیگر تا مدتی مرا اذن نمیدهد وامشب شب جمعه بیا تا برویم وآقای خود را زیارت کرده باشیم فباالله علیك
لا تهتك سترها ولا تفض ختمها ولا تفضحها بین قومها ای مرد ترا بخدا قسم میدهم که پرده او را پاره مکن ومهر او را
بناخن مشکن ودرمیان خویشان او را رسوا مگردان من صیحه زدم وگفتم دور شو از من وسخنان او در من اثر نمیکرد
ونهی تلوذ بالعجوز وآن دختر بیچاره پیوسته بآن پیرزال پناه میبرد وبرهنه بود ودر بر او غیر از زیر جامه چیزی نبود
ودران حال آن دختر پیوسته گره میزد به بند زیر جامهٔ خود پس آن پیرزال را از آن دختر دور کردم ودختر را بر زمین

انداختم و بر سینه او نشستم و هر دو دستش را بیک دست گرفتم و بدست دیگر بند زیر جامهٔ او را می گشودم که ناگاه دیدم آن
بیچاره مضطرب شد و در زیر پای من بحرکت آمد مانند ماهی که در دست صیاد و بصدای بلند گفت المستغاث
بک یا الله المستغاث بک یا علی ابن ابی طالب ع خلّصنی من ید هذا الظالم ای خدا تو بفریاد من برس یا علی تو بفریاد من برس
و مرا از دست این ظالم خلاص کن گوید بخدا قسم که هنوز کلام او تمام نشده بود که صدای سم اسب در عقب سر خود شنیدم
با خود گفتم که این یک سوار است و من از او قوی ترم و من در آن اوقات قوه بسیاری داشتم و از مردان کم و بسیار پروا
نداشتم چون نزدیک من رسید دیدم آن سوار جامه های سفید در بر داشت و بر اسب اشهبی سوار بود و بوی مشک از او
می آمد بمن گفت ویلک خلّ المرئة وای بر تو ضعیفه را رها کن گفتم اذهب لسانک فانک نخوت بنفسک و ترید تنحی غیرک
برو پی کار خود تو اکنون بمن جان خود را بسلامت از دست من بیرون میتوانی بود که میخواهی دیگری را نجات دهی گوید که آن
سوار در غضب شد و دست بقائمه شمشیر کرد و بسر شمشیر اندکی بمن اشاره نمود من بیهوش افتادم نمیدانستم که در زمینم یا در جای
دیگر و زبانم بند شد و قوتم تمام شد لکن صدا را خوب می شنیدم و کلام را نیکو می فهمیدم پس آن سوار به آن دو زن گفت
البسا ثیابکما جامه های خود را بپوشید ایشان پوشیدند گفت خذا حلیکما زیورهای خود را بردارید برداشتند گفت انصرفا
بشأنکما اکنون بخانه خود و اهل خود برگردید پیرزال گفت ای مرد خدا تو را رحمت کند که حق تعالی بر ما منت گذارد که در دل چنین
شبی تو را از برای ما فرستاد که ما را از دست چنین ظالمی نجات بخشی یک التماس دیگر داریم که اینقدر تو همراهی ما نمائی که ما را
برسانی بزیارت مشهد علی ابن ابی طالب ع که مبادا بدست ظالمی دیگر گرفتار شویم آن سوار در روی ایشان تبسمی کرد و فرمود
انا علی ابن ابی طالب ع قد قبلت زیارتکما ارجعا الی اهلکما من علی ابن ابی طالبم زیارت شما را قبول کردم با اهل خود برگردید
چون آن پیرزال و اندختران این را شنیدند برخواستند و دستهای مبارکش را بوسیدند و پاهای شریفش بوسیدند و با نهایت
سرور و عافیت برگشتند آن مرد گوید من اندکی بهوش آمدم و زبانم گویا شد عرض کردم یا سیدی انی تائب الی الله عز و جل
علی یدیک ای آقای من توبه کردم بر دست تو که هرگز بهیچ معصیتی عود نخواهم کرد حضرت فرمود ان تبت تاب الله علیک
اگر توبهٔ تو توبهٔ واقعیست خدا توبه تو را قبول میفرماید گفتم ای آقای من توبه کردم و خدا را شاهد میگیرم و اگر تو مرا با این ضربت
گذاری بی شک هلاک میشوم حضرت برگشتند بسوی من و قبضهٔ از خاک گرفتند و بر آن ضربت ریختند و دست مبارک بر آن
مالیدند فی الفور چاق گردید زید گفت چگونه چاق شده و این است حال آن گفت ای زید بخدا قسم که ضربت آن حضرت
ضربت بسیار شدید بود هولناکی و عظیم تر از آنچه دیده بود و لکنها بقیة موعظة لمن یسمع و یری و لکن اینقدر از او باقی مانده که موعظه
باشد از برای هر که می شنود و می بیند و لاشک ان علیّا والائمة احیاء عند ربهم یرزقون و نیست شکی در اینکه علی و سایر
ائمه ع زنده اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند و در حدیث دیگر از ابی الحنفیه منقول است که دیده من سفید شده
بود و چیزی نمیدیدم شبی حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دیدم گفتم یا سیدی دیده من چنین شده فرمود عناب را با هسته
اش بکوب و در دیده بکش بیدار شدم چنان کردم دیده ام صحیح و بینا شد و از انجمله غور رسی نمودن حضرت سید السا
جدین امام زین العابدین است ع باز شیخ فخر الدین طریحی روایت کرده که یکی از بزرگان بلخ مرد مؤمنی بود و در اکثر سالها

حج خانهٔ خدا را مینمود و در مدینهٔ طیبه بزیارت حضرت پیغمبر ص مشرف میشد و بخدمت حضرت سید الساجدین ع میرسید و هدا
یا و تحفه‌ها بسیار بسرکار فیض آثار آن بزرگوار میگذرانید و مسائل دین خود را از آن حضرت اخذ مینمود و بشهر خود مراجعت میکرد
پس روزی زوجه‌اش با او گفت که ای مرد می‌بینم تو را که تحفهٔ بسیار هر ساله از برای امام خود می‌بری و ندیدم که یکبار او تو را تلافی
کرده باشد گفت ای زن چه گفتی ان هذا الرجل الذی نهدی الیه هدایا هو ملک الدنیا والآخرة وجمیع ما فی ایدی الناس تحت ملکه
آن مردی که ما از برای او هدیه می‌بریم او پادشاه دنیا و آخرتست و مجموع آنچه در دستهای مردمان است همه در تحت
ملک اوست بدرستیکه او جانشین رسول خداست ص و او حجت خداست بر همه بندگان و او فرزند رسول خداست ص
و امام و مولا و مقتدای ماست پس چون آن زن این سخنان را از شوهر شنید باز ایستاد از ملامت کردن او راوی گوید که آن
مرد در سال آینده مهیای حج شد و چون آمد بمدینهٔ طیبه بدر دولت سرای علی ابن الحسین ع اذن دخول گرفته داخل شد سلام کرد
و دستهای مبارک آن حضرت را بوسید و در پیش روی آنحضرت طعامی دید حضرت او را امر بخوردن طعام نمود و چون فارغ
شد حضرت آفتابه و لگن طلبید آن مرد برخواست و آفتابه را گرفت که آب بر دست مبارک آنجناب بریزد امام ع فرمود ای شیخ
انت ضیفنا تو مهمان مائی چگونه دست ما را میشوئی گفت انی احب ذلک حضرت فرمود حیث احببت ذلک فوالله لاریک
ما تحبه چونکه تو دوست داشتی این را قسم بخدا که مینمایم بتو چیزی را که نیز تو دوست بداری و خوشحال شوی و چشمت به آن روشن
شود پس آن مرد آب بر دستهای مبارک ریخت تا آنکه ثلث طشت پر شد امام ع باو فرمود که ما هذا چیست این گفت آبست جعلت فداک
فرمود بلکه این یاقوت سرخ است آن مرد نظر کرد دید که هر قطره که از انگشتان مبارک آن فرود آمده یاقوت سرخ شده حضرت معجزه عجیبه
فرمود که دیگر آب بریز مرتبه دیگر آب ریخت تا دو ثلث طشت مملو شد حضرت فرمود ما هذا گفت آبست حضرت فرمود بلکه این
زمرد سبز است خوب نظر کرد دید هر قطرهٔ آب که از دست آنحضرت جاری شده زمرد سبز است فرمود مرتبهٔ دیگر بریز ریخت
تا آنکه طشت پر شد فرمود چیست این گفت آبست فرمود بلکه این در سفید است دید که آبها بقدرت خدا سه قسم از جواهر شده در
و یاقوت و زمرد و طشت از آنها مملو گردیده آن مرد تعجب بسیار کرد و خود را بدست و پای مبارک آنحضرت انداخت
پس آن امام عالیمقام باو فرمودند یا شیخ لم یکن عندنا شیء نکافیک فخذ هذه فانه عوض هدیتک الینا اعتذر لنا عند زوجتک
ای شیخ نبود نزد ما چیزی که بتو تلافی کنیم پس این جواهر بگیر که آنها عوض هدیه ایست که برای ما آوردی و عذر ما را نزد زوجه خود بخواه
که او بر ما عتاب کرده است آن مرد از خجالت سر بزیر انداخت و گفت یا سیدی من انباک بکلام زوجتی ای آقای من کی
خبر داد تو را از سخنان زوجه من لا شک که تو از خاندان نبوت و معدن عصمت و رسالت هستی پس آن مرد امام ع
را وداع کرد و آن جواهر را گرفت و بشهر خود معاودت نمود و آمد نزد زوجه خود و قصه را از برای او نقل کرد زن گفت من
علمه بما قلت کی او را اعلام کرده آنچه من گفتم مرد گفت بتو نگفتم که از اهلبیت علم و آیات باهرات است آن زن سجده
شکر کرد و شوهر خود را قسمهای مغلظه داد که مرا ایندفعه همراه خود به نزد آنجناب ببر شوهر قبول کرد و این دفعه او را
با خود همراه آورد و از قضا آن زن در عرض راه بیمار شد تا نزدیکی مدینه فوت کرد پس آن مرد گریان و محزون آمد بنزد
آن حضرت و قصهٔ زوجه خود را بموقف عرض آنجناب رسانید که او بزیارت شما و زیارت قبر مطهر جد شما می‌آمد اکنون

فوت

فوت شده جناب امام ع برخواست و دو رکعت نماز کرد و خدا را خواند بدعائی چند و بعد از فراغ التفات نمود بجانب آنمرد
و فرمود که برخیز و برو نزد زوجه خود که حق تعالی او را بقدرت کامله خود زنده گردانیده پس آنمرد بسرعت تمام برخواست و
شد و هو فرح مصدق و مکذب با نهایت فرح و شادی ولکن نفس او تردد داشت که آیا آن زن فی الواقع زنده شده است
یا نه تا آنکه او را در خیمه خود زنده و صحیح دید گفت ای زن کیف احیاک الله چگونه خدا ترا زنده کرد گفت بخدا قسم ملک الموت
آمد و قبض روح من نمود و خواست که روح مرا به آسمان بالا برد ناگاه مردی که اوصاف و علامات او چنین و چنین بود و صفات
شریفه آن حضرت را یکی یکی میگفت و شوهر میگفت آری این صفت آقا و مولای من علی ابن الحسین است ع و چون ملک موت
او را دید خود را بر قدمهای آن حضرت انداخت و پیوسته می بوسید و می گفت السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام
علیک یا زین العابدین ع آن شخص جواب سلام او را داد و گفت ای ملک الموت روح این زن را بجسد خود برگردان که او
بزیارت ما می آید و هر زائر بر زیارت کرده شده حق واجبی است من از پروردگار خود سئوال نمودم که او سی سال دیگر
عمر بدهد که بخوشی بگذراند ملک الموت گفت سمعاً و طاعة لک یا ولی الله و روح مرا بجسد من برگردانید و من دیدم که دستهای
شریف او را بوسید و به آسمان عروج نمود آنمرد زوجه خود را برداشت و بمجلس شریف امام ع آورد در حالتی که آن حضرت
در میان اصحاب مانند ماه شب چهارده در میان ستارگان نشسته بود و بمحض آنکه چشم آن زن بر جمال جهان آرای آن صاحب
عزت و جلال افتاد حضرت را شناخت بی تابانه خود را بر روی زانوی مبارک آن بزرگوار عالی تبار انداخت و پیوسته میبوسید
و می گفت والله هذا سیدی و مولای هذا الذی احیانی الله ببرکت دعائه این است قسم بخدا آقا و سید من و این است همان بزر
گواری که خدا زنده کرد مرا ببرکت دعای او و آن زن و شوهر در خدمت امام ع در مدینه طیبه مجاور شدند و بقیه عمر خود را بخوشی
گذرانیدند تا هر دو برحمت الهی واصل گردیدند ای برادر تأمل کن خدا شما را رحمت کند که هرگاه امام زین العابدین ع این رتبه
باشد نزد خدا پس چگونه سزاوار است که او را مانند اسیران در شهرها بگردانند و همان دستهای مبارک را که شنیدی معجزات از او — گریز
نقل کنند و همان پای مبارک را که بوسه گاه ملک الموت و سایر ملائکه مقربین است زنجیر نمایند و تازیانه بر بدن شریفش زنند و جسد
نازنین او را مجروح گردانند که خون روان از آن گردد و زنان او را که اهل بیت پیغمبر اند بیچادر و مقنعه بر شتران سوار کنند و در شهرها
بگردانند سر مبارک پدر بزرگوار او را بر نیزه کنند و پیشاپیش کجاوه او به برند خدا لعنت کند ظالمین اهلبیت علیهم السلام را
و از آنجمله غور رسی نمودن حضرت امام جعفر صادق ع است در کتب معتبره از بشار بن عبدالله روایت شده که وارد شدم
بر آقای خود حضرت صادق ع در آن روز که حضرت در کوفه تشریف داشتند دیدم نزد آن حضرت طبقی از رطب و آنحضرت
میل میفرمودند پس بمن فرمود یا بشار ادن فکل معی من هذا الرطب ای بشار نزدیک من بیا و از این رطب تناول نما با من
عذر خواستم و گفتم هنأک الله به وجعلنی الله فداک گوارا باد ترا خدا مرا فدای تو گرداند فرمود چرا عرض کردم کردم از
آنکه بغم عظیمی الکنون مبتلا شده ام از چیزیکه الحال در کوچه ها دیدم و آن دل مرا بدرد آورده و حزن مرا بهیجان آورده است و رغبت
بغذا ندارم حضرت فرمود بحقی علیک الا ما اخبرتنی به بحق من بر تو که خبر ده مرا که چه دیده گفتم ای مولای من دیدم ظالمی را
که پیوسته زنی را میزد و بخواری او را می کشید و فرزندان آن زن میبرد و آن زن هرچه میگفت المستغاث بالله و برسوله احدی

[illegible]

بفریاد او می رسید معصوم فرمود شنیدی که با او چرا این عمل میکردند گفت شنیدم از مردم که این در وقت راه رفتن پای
او بسنگی خورده لغزیده درهمانجا گفته که لعن الله ظالمیک یا فاطمه خدا لعنت کند ظالمین تو را ای فاطمه پس بیا ولی از سلطان این را
شنید و با او چنین میکردند ای برادر خود آن اشقیا میدانند که بر فاطمه چه ظلم کرده است که بعد از غروب کردن آفتاب محمدی
بخانه او بی اذن ریختند و او را ترسانیدند و خوف در دل وا انداختند و او را مضطرب و سراسیمه ساختند و اعضای او را
بلرزه در آوردند بمرتبه که فرزندی در رحم داشت او را سقط کردند و دری که جبرئیل امین خادم آن بود و بی اذن داخل
نمی شد شکستند و سوختند و دست و پهلوی آنحضرت را شکستند و بهمان اذیتها شهید شد و از دنیا رحلت نمود بحضرت
امیر وصیت نمود که ای پسر عم مگذار که آن اشقیا بر جنازه من حاضر شوند تا شکوه ایشان را نزد پدر بزرگوارم
نمایم بالجمله راوی گوید که چون حضرت این را شنیدند دست از غذا کشیدند و آثار حزن و اندوه از صورت مبارکش
نمایان گردید و گریان شد و انقدر گریست که دستمال و محاسن او تر شد و فرمود عیش مرا تلخ کردی برخیز برویم بمسجد
سهله و خدا را بخوانیم در خلاصی این زن پس آنجناب یکی از اصحاب خود را بدر خانه سلطان فرستاد و فرمود که از آنجا دور
مشو تا خبر صحیحی بیاوری و اگر در خصوص آن زن حادثه روی دهد زود خود را بما برسان پس رفتیم بمسجد سهله و هر یک از
ما دو رکعت نماز کردیم پس حضرت صادق عم دستهای مبارک را بدعا برداشت و بدرگاه خدا ابتهال و تضرع
نمود و بسجده رفتند بقدر یکساعت پس سر از سجده برداشت و فرمود بحمد الله قم یا بشار اطلقت المرئة من ید الظالم
برخیز ای بشار بحمد خدا که رها کرده شد این زن از دست ظالم و از مسجد بیرون آمدیم در عرض راه برخوردیم به آن شخص که
حضرت بدر خانه سلطان فرستاده بود بمجرد ملاقات آن حضرت فرمود ما الخبر گفت ضعیفه رها شد فرمود چگونه
بود رها شدن او گفت من بدر خانه سلطان ایستاده بودم که ناگاه دربانی بیرون آمد و زن را طلبید چون بردند او را
به نزد سلطان پرسید که این زن چه چیز گفته آن زن گفت بد نگفته ام پای من بسنگی آمد و افتادم و در آنحال دل
من بر مظلومیت خاتون قیامت فاطمه زهرا سوخت گفتم لعن الله ظالمیک یا فاطمه بمن نموده اند آنچه می بینی
سلطان او را دویست درهم داد و گفت این مال را بگیر و سلطان را حلال کن پس ابا کرد از گرفتن مال و بمنزل
خود برگشت حضرت فرمود ابت ان تاخذها وهی والله محتاجة الیها ابا کرد از گرفتن آن و حال آنکه آن زن محتاج
به آن بود پس بیرون آورد از جیب شریف خود صره یعنی کیسه که در آن هفت اشرفی بود و در آن وقت نزد آنحضرت
بغیر از آن چیزی نبود و فرمود ای بشار برو بمنزل آن زن و این هفت اشرفی را به او بده و سلام مرا باو برسان بشار
گوید رفتم بسوی آن زن و گفتم ای زن این هفت اشرفی را آقایت امام جعفر صادق عم فرستاده و فرموده که سلام
مرا به او برسان آن زن گفت بالله علیک اقرانی مولای الصادق عم تو را بخدا قسم میدهم که آقای من جعفر صادق عم مرا
سلام رسانده است گفت بلی آن زن بسجده افتاد و تا یکساعت سجده را طول داد پس سر برداشت
و همان سؤال کرد همان جواب دادم بسجده افتاد تا سه مرتبه چنین کرد گفتم یا امة الله بگیر آنچه را که آقایت برای
تو فرستاده و بشارت باد تو را به بهشت گرفت و بسیار اظهار خوشحالی کرد و خدا را شکر نمود گفت ای بشار

حدیث بشار

از آن حضرت بخواه و درخواست نما که آن حضرت از خدا سؤال کند که این کنیزش را بیامرزد و ببخشد تا رکو یدکه
برگشتم بخدمت آن حضرت و تمام را بخدمت آنحضرت عرض کردم حضرت گریستند گریه بسیار و مکرر میفرمود
غفر الله لها غفر الله لها خدا تعالی این زن را بیامرزد یا آنکه خدا این زن را آمرزید و در حدیث دیگر از ابو سدیر
صیرفی منقولست که گفت در شب جمعه رسول خدا را بخواب دیدم و در پیش روی آن حضرت طبقی بود که سرپوش
بر روی آن گذارده نزدیک رفتم و بر آنحضرت سلام کردم و جواب سلام مرا فرمود پس سرپوش را از بالا
طبق برداشت دیدم که از رطب تازه است گفتم یا رسول الله ناولنی من هذا الرطب رطبة یعنی عطا فرما مرا از این
رطبها آنجناب یکی از آن رطبها را بشفقت فرمودند من گرفته خوردم رطب دیگر طلب کردم عطا فرمودند بمن گرفتم
و خوردم و همچنین پیوسته رطبی بعد از رطب تا هشت دانه پس رطبی دیگر طلب کردم فرمود حسبک بس است تو را پس از
خواب بیدار شدم و چه بسیار خوشحال و مسرور شدم با آن خواب خود پس چون صبح شد داخل کردیدم بر آقای خود حضرت
صادق عم که این خواب را بر آن حضرت نقل کنم ناگاه دیدم که طبقی در نزد آن حضرت بود که سرپوشی بر روی آن بود که گویا
همان طبق است که نزد رسول خدا آن را در خواب دیده بودم پس در مجلس شریف او قرار گرفتم آن حضرت ملتفت شد بسوی
من و سرپوش از طبق برداشت دیدم رطب تازه است بدون آنکه خوابم را نقل کنم گفتم یا مولای ناولنی رطبة حضرت
دادند گرفتم خوردم گفتم یکی دیگر عطا فرمائید دادند رطب بعد از رطب تا هشت دانه نهم را خواهش کردم فرمود حسبک یا ابا سدیر
فلو زادک جدی لزدتک بس است تو را اگر جدم زیادتر داده بود هر آینه منهم میدادم گفتم سبحان الله من اخبرک بردیای
یا سیدی کی خبر داد تو را بخواب من ای آقای من حضرت فرمود والله لا یخفی علینا شیء من افعالکم قسم بخدا که مخفی نمیماند
بر ما اهلبیت چیزی از افعال شما همچنانکه خداوند عز و جل میفرماید و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون یعنی زود
باشد که ببینند عمل شما را خدا و رسول و همچنین بزرگواران کامل در ایمان ببینند عمل شما را و از احادیث مستفیضه مرسل
که این مؤمنان اهل عصمت اند عم که بر عمل مردم مطلع اند و بر خواب ایشان مطلع اند بلکه در دل ایشان آنچه میگذرد
مطلع اند و نیز وارد شده که شخصی از مردم حله بخدمت آن حضرت آمد و مبلغ ده هزار درهم نزد آن حضرت گذاشت
و گفت من رو به حج میشوم و توقع دارم که این مبلغ را تا آمدن از برای من خانه بخرید و روانه شد چون برگشت بخدمت
امام عم آمد و از خریدن خانه پرسید حضرت فرمود که از برای تو خانه خریده ام که یک حد آن بخانه رسول الله است صلعم
و یک حد آن بخانه امیر المؤمنین است و یک حد آن بخانه امام حسن عم و یک حد آن بخانه امام حسین عم و در این کاغذ حدود را
نوشته ام و مهر کرده ام اگر راضی هستی سند بستان و الا هر خانه که در این شهر بپسندی از برای تو خریداری کنم چون آن مرد سعادتمند
این کلام را شنید بسیار خوشحال گردید گفت من باین سودا راضیم و آن سند را گرفت پس آن حضرت آن مبلغ را
بفقرای اولاد امام حسن عم و امام حسین عم قسمت نمود آن مرد روانه منزل خود شد چون بخانه خود رسید بیمار شد و اهل و عیال
خود را جمع نموده ایشان را قسم داد که این کاغذ را با او در قبر نهند خویشان او بوصیتش عمل کردند چون صبح شد دیدند
که همان کاغذ نوشته بر روی قبر او است و بر پشت کاغذ نوشته شده وفی لی والله جعفر الصادق علیه السلام بجدا

قسم که امام جعفر صادق ع هر چه فرموده بود وفا کرد و آن خانه را بمن دادند و ایضاً وارد شده که حماد بن عیسی از آنحضرت التماس نمود که دعا کنید که حق تعالی مرا خانهٔ خوب و زن خوب و اولاد خوب کرامت فرماید و توفیق دهد مرا که هر ساله حج کنم و رزق و مال بسیار روزی من کند آن حضرت دست مبارک بدعا برداشت و گفت خداوندا هر چه حماد آرزو کرده بوی عطا فرما مردی که در آنوقت حاضر بود گفت در بصره بخدمت حماد رسیدم بمن گفت آن دعا را بخاطر داری گفتم آری گفت بیا و خانهٔ مرا ببین که از این خانه بهتر در این شهر نیست و زنی که بزرگترین زنان این شهر است نصیب و نصیب من شده و اولاد شایسته روزیم گشته که هر کس ایشان را می‌بیند عزیز و محترم میدارد و مال بسیار بهم رسانیده ام و چهل و هشت مرتبه حج کرده ام و بعد از آن دو حج دیگر کرد و در حج آخرین در جحفه برحمت الهی واصل شد و از آنجمله غور رسی نمودن حضرت موسی بن جعفر است اذن دادند علی بن یقطین را که وزارت هرون الرشید قبول کند از برای رفع ظلم از ضعفاء شیعهٔ خود و او هم در خانهٔ الظالم کارسازی شیعیان بسیار نمود و حضرت نیز بفریاد او میرسید در هر ورطه که در میماند بلکه پیش از آنکه بآن ورطه گرفتار شود بفریاد او میرسید که چنین و چنان کن از آنجمله بروایت صاحب کتاب الخرائج وقتی آن حضرت نامهٔ بتأکید براو نوشت که بعد از نامه رسیدن بتو باید بطریقهٔ اهل سنت وضو بسازی او را از این معنی تعجب تمامی حاصل شد لکن چون از امتثال فرمان امام مفترض الطاعه امتناع نمیتوانست نمود و مدتی بهمان کیفیت وضو میساخت تا آنکه بعضی از اهل حسد و از نزد هرون الرشید سعایت و چغلی نمودند که او شیعی مذهب است پس آن ملعون در مقام امتحان حال او شده روزی او را تنها در خانهٔ از خانهای دار الاماره ببعضی از اشتغال دیوانی مشغول ساخت و چون وقت نماز رسید در بعضی از روزنها که بان دیوان آن خانه مشرف بود آن لعین کمین کرد و در مقام تجسس حال وضوی او شد و چون وضوی او را بر وجهی که از جانب امام مامور شده بود بکیفیت وضوی اهل سنت دید از آن بدگمانی نادم گردید پس با او گفت مرحبا بتو ای علی بن یقطین و از او معذرت طلبید و محض آنکه این مقدمه گذشت حضرت نامهٔ دیگر در همان لحظه باو نوشتند که الحال بطریقهٔ اهلبیت وضو بساز بتحقیق که برطرف شد آنچه بر تو از آن میترسیدم والسلام و همچنین مرتبهٔ دیگر شخصی سعایت و چغلی نمود علی بن یقطین را نزد هرون الرشید در خصوص مندیلی که از دیبای که مطرز بطلا باف بود و پادشاه روم آنرا از برای هرون الرشید بهدیه فرستاده بود و او را هرون باو بخشیده بود آن شخص گفت که علی بن یقطین آنرا در مدتی بنزد موسی بن جعفر ع فرستاده است و علی از این سعایت خبر نداشت چون بخانه مراجعت کرد و دید که همان مندیل را با نامه که هنوز گل مهر آن تر بود خادمش بدست او داد و گفت این را شخصی الحال آورد و گفت بده بعلی بن یقطین چون نامه را گشود دید که حضرت امام موسی نوشته است ای علی حال وقت احتیاج تو است بان مندیل و به نزد تو فرستادیم میگوید که در الحال خادم هرون الرشید بی اذن داخل خانهٔ من شد و گفت هرون تو را میخواهد چون به نزد او رفتم و مرا دید پرسید که چه کردی آن مندیل را گفتم در خانه موجود است گفت همین ساعت نزد من حاضر کن خادم خود را فرستادم و آنرا آورد و آنکه سعایت من نموده بود دلپر غم بود روسیاه شد و دروغگو هرون امر کرد که پنجاه هزار درهم بمن دادند من آن درهم با مندیل برداشته بخانه برگشتم و حدیثی وارد شده که یکی از اصحاب امام جعفر صادق ع بخدمت آن

غور رسی نمودن حضرت موسی بن جعفر علی بن یقطین را

حضرت رسید در وقتی که حضرت امام موسی ع در گهواره بود و روی دماند شب چهارده میدرخشید آن شخص را خوش آمد
اذن از معصوم خواست که آن حضرت را ببوسد او را اذن دادند بمجرد آنکه صورت را نزدیک روی مبارک آن حضرت رسید
حضرت در گوش او فرمودند که حق تعالی دختری به برادر تو داده است و نام بدترین زنان را به او گذارده اند که حق تعالی آن نام را دو
نمیدارد و اصلا از تولد او خبر نداشت چون تحقیق نموده بود گفتند که دیشب خدا از برای برادرت دختری عطا فرمود پرسیدم
که نام او را چه گذارده اند گفتند حبیبه واز آنجمله غور رسی حضرت علی ابن موسی الرضا است ع منقولست از صفوانی که گفت
دزدان مردی را در راه گرفتند و دهان او را از برف کردند دهان و زبان او فاسد شد گوید که حضرت امام رضا ع را
بخواب دیدم بمن گفت که زیره و جو و نمک بگیر و بکوب و تا سه مرتبه بدهانت کن تا عافیت یابی و زبانت چاق شود چون
بیدار شدم باین خواب اعتنا نکردم و بعد از چند گاه شنیدم که حضرت امام رضا ع بخراسان میرود خود را بآنحضرت رسانیدم
و حال خود را عرض کردم فرمودند وای بر تو همانست که ما در خواب به تو گفتیم زیره و جو و نمک آن مرد رفت و استعمال کرد
و عافیت یافت وارد شده از علی ابن احمد الوشاء الکوفی که گفت مسائل بسیاری داشتم و آنها را در طوماری نوشتم که چون
بحضرت امام رضا رسیدم آن طومار را بآن حضرت دهم که جوابهای آنرا حضرت بر آن بنویسد وقتی در دولت سرای
آنحضرت رسیدم دیدم که جمعیت عظیمی سرگردانند و حضرت در خانه است و انتظار او را میبرند و من از بسیاری ازدحام
مردم بخدمت آن حضرت نتوانستم برسم در آنجا نشستم ناگاه غلامی بیرون آمد و صدا زد مرا که ای علی ابن احمد بگیر جواب مسائل
خود را چون نظر کردم در آن دیدم که مجموع آنچه میخواستم که بپرسم همه را با جوابهای آنها در آن نوشته اند مخفی نماند که
آن حضرت شلی را در مشهد مقدس باذن خدا شفا داد و آن مرد شل در بلده کرمان در همسایگی این حقیر بود که هزار مرتبه این ضعیف
و خواص و عام آن بلد شلی او را دیده بودیم و شفا یافتن او در حرم آنحضرت نیز بچشم خود دیدم و از آنجمله غور رسی نمودن حضرت
صاحب الزمان ع اهل بحرین را چنانکه علامه مجلسی رضی الله عنه و دیگران در بحار و غیره روایت کرده اند که در اعصار سابقه بلده بحرین
والی داشت که ناصبی بود و دشمن اهلبیت و دشمن شیعیان آنان بود و وزیری داشت خبیث تر و حیله میکرد در هلاک نمودن اهل
بحرین و آزار ایشان بهر حیله تا آنکه بعضی از ایام داخل شد بر والی و اناری داد باو که بر او بخط جلی نوشته بود که لا اله الا الله
محمد صلعم رسول الله ابوبکر و عمر و عثمان و علی ع خلفاء رسول الله و معلوم میشد که این از صنعت بشر نیست والی تعجب میکرد و گفت
هذه آیة بینة و حجة قویة علی ابطال مذهب الرفضة این دلیل واضح و برهانیست قاطع بر باطل بودن مذهب شیعیان پس والی
طلبید علماء و فاضل اخیار و نجباء اهل بحرین را و آن انار را بایشان نمود و ایشانرا مخیر گردانید میان یکی از سه امر یکی آنکه جزیه دهند
خوار و زار مانند سایر کفار یا کشته شوند مردان ایشان و زنان و اولاد ایشان و بغنیمت گرفته شوند اموال ایشان یا بیاورند
جواب این انار را پس متحیر ماندند در امر خود و نتوانستند که جوابی در برابر آورند متغیر شد رویهای ایشان و بلرزه برآمد بدنهای
ایشان پس بزرگان ایشان گفتند ایها الامیر سه روز ما را مهلت بده اگر جواب شافی نیاوردیم پس در ما حکم کن هرچه میخواهی
پس بیرون آمدند خائف و متحیر و حیران و با اضطراب پس در مجلسی جمع شدند و اختیار کردند از صلحاء بحرین ده نفر را پس
برگزیدند از آن ده نفر سه نفر را که در شب هر یکی از ایشان در شبی بصحرا روند و عبادت خدا کنند و استغاثه بامام زمان

غور رسی حضرت امام رضا علیه السلام

غور رسی حضرت صاحب الزمان عج

حیله وزیر ... بحرین در زمان

وحجت خدا یعنی صاحب الزمان عج نماید شاید شما را از این بلیه عظیمه خدا فرجی دهد پس در شب اول یکی از آنها رفت
و تا صبح عبادت با خضوع و خشوع و گریه کرد و خدا را بخواند و استغاثه بامام کرد و ندید چیزی و شب دویم نیز یکی رفت
مانند رفیق سابق چیزی نشد پس قلق و اضطراب اهل بحرین زیاده شد و در شب سیم مرد پرهیزکار فاضلی که او را محمد بن
عیسی میگفتند با پای برهنه و سر برهنه رفت بصحرا و شبی بود بسیار تاریک پس خدا را خواند و گریه بسیاری کرد و متوسل شد
بخدا در خلاصی آن مؤمنین و برطرف شدن آن بلاء از ایشان و استغاثه بحضرت صاحب الزمان کرد از قبیل که ای مولا اگر تو
الحال بفریاد ما نرسی شیعیان تو بقتل میرویم و دین حق از میان میرود ای آقای ما اگر تو اکنون بفریاد ما نرسی کی بفریاد ما
میرسی ای آقا بفدای تو گردیم در باب شیعیان خود را که ما درمانده ایم و بغیر از جناب تو حل این مشکل را نمی کند و اگر بفریاد
ما نرسی پس ما چه خاک بر سر کنیم و رو بکه آوریم و مانند اینها پس چون آخر شب شد ناگاه مردی او را خطاب کرد که ای محمد بن
عیسی ما لی اراک علی هذه الحالة و لما ذا خرجت الی هذه البریة یعنی چه جهت ترا باینحالت می بینم و از برای چه امر در این بیابان
آمده گفت دعنی فانی قد خرجت لامر و خطب جسیم لا اذکره و لا اشکوه الا لامامی واگذار مرا که از برای امر بسیار بزرگی بیرون
آمده ام و ذکر نمی کنم آنرا مگر از برای امام خود گفت یا محمد بن عیسی انا صاحب الامر فاذکر حاجتک گفتم اگر تو همانی
که من میخواهم خود میدانی که من چه حاجت دارم و احتیاج نیست که از شرح کنم و اگر تو آن نیستی پس چه میخواهی
و بروایتی دیگر که از یکی از علماء اعلام مسموع شد آنست که آن حضرت باو فرمود که آیا این خوب است که کسی مثل من امامی
داشته باشد و مهلت سه روزه میخواهد چرا مهلت سه روزه خواستید الحق چنین است اگر کسی کارد بگلوی او گذارده باشند و او
در انحال بگوید یا صاحب الزمان ادرکنی یا صاحب الزمان اغثنی فی الفور آن حضرت او را فریاد میرسد و بالجمله حضرت
فرمود ای محمد بن عیسی این تلبیس را وزیر ملعون کرده است لعنه الله در قالبی در اندرون آن قالب این کلمات را بنقش در آورده
و در پشت اناری در خانه او است گرفته و آن انار پیوسته بزرگ شده و در ان قالب فرو رفته و این کلمات در او نقش
بسته است پس چون فردا بروی بنزد والی بگو جواب آورده ام ولکن نمیگویم مگر در خانه وزیر و چون بخانه ان شریر
داخل شدید نظر کن بطرف راست خود بالاخانه ایست بگو بوالی که جواب ترا نمی گویم مگر در این بالاخانه و وزیر
امتناع خواهد کرد و تو مبالغه کن در این باب و راضی مشو مگر به بالا رفتن بسوی آن پس چون وزیر بالا رود مگذار که تنها پیش از تو
داخل شود و چون داخل بالاخانه شدی سوراخی می بینی که در آن کیسه سفید است پس جستن کن و آن کیسه را بگیر پس آن
قالب در آنجا خواهی دید و ایضا ای محمد بن عیسی بوالی بگو که از برای این انار امر غریب دیگر هست و آن این است که این انار
چونکه کواکب علویه در آن تصرف نکرده اند در مغز آن چیزی نیست غیر از دود سیاهی و اگر میخواهی صحت این را
امر کن وزیر را که این را بشکند چون وزیر آن را بشکند دود سیاهی بلند شود و بریش و روی او را سیاه خواهد کرد پس محمد بن
عیسی از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شد و برگشت بسوی اهل خود به بشارت و سرور پس چون صبح شد رفتند بنزد
والی و محمد بن عیسی همه آنچه امام عالیمقام علیه السلام امر کرده بود بعمل آورد و ظاهر شد هر چه امام خبر داده بود پس والی
گفت کی خبر داد ترا باین گفت امام زمان ما عج و حجت خدا بر ما گفت کیست امام شما گفت امام ما بعد از پیغمبر صلعم

بلافاصله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و از او امام حسن علیه السلام و بعد از آن امام حسین علیه السلام است و همچنین بترتیب تا امام دوازدهم حضرت
صاحب الامر علیه السلام است ولی گفت دست خود را دراز کن و انا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و ان الخلیفة بعده بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام پس اقرار کرد با ئمه معصومین علیهم السلام تا آخر و نیکو شد ایمان او و امر کرد بقتل وزیر
اسکنه الله فی السعیر و معذرت خواست نزد اهل بحرین و گرامی داشت ایشان را و احسان بسیار نسبت به ایشان بعمل
آورد و این قصه نزد اهل بحرین مشهور است و قبر محمد بن عیسی نزد ایشان معروف است که مردم به زیارت او میروند و از یکی از
علماء مضمون این حکایت مسموع شد که روزی کودکی را آوردند نزد شیخ جلیل سعید یعنی شیخ مفید رحمه الله که نام او عبدالمفید بود
شیخ تعجب کردند از این نام و از وجه تسمیه او پرسیدند گفتند این کودک وقتیکه در رحم بود مادرش مرد و بفتوای شما پهلوی
مادرش را شکافتیم و این کودک را بیرون آوردیم چون حیوة او بفتوای شما باقی مانده لهذا او را عبدالمفید نام کردیم و عجب تر آنکه
در آن روز فرمودید که میت را با جنین دفن کنید و چون بدر خانه شما رسیدیم جوانی خوش روی خوش بوئی از عقب آمد و گفت پهلوی
چپ از زن را شکافید و جنین را بیرون آورید پس پهلوی او را بدوزید که فتوای شیخ مفید است و ما خیال کردیم که آن یکی از شاگردان
شماست و بقول او عمل کردیم شیخ مفید رحمه الله بمجرد آنکه این کلام را شنید حالش متغیر شد که این جمعیت بر سر ما شده و ما به این خلق
مبتلا شده ایم که گاهی چنین خطائی می کنیم در فتوی و گاهی سهو و نسیان میکنیم در مرافعه و چنین حکم بغیر ما انزل الله جاری
میشود پس رفت در خانه خود و مهموم و مغموم نشست و در بروی خود بست و دیگر بیرون نیامد تا آنکه شبی با دل پر غم و هم
نشسته بود که این کار ما چگونه خواهد شد و تکلیف ما چیست در خواب دید که هاتفی آواز داد که یا مفید یا مفید قل ما ترید و علینا التسدید
یعنی ای شیخ تو هر چه میخواهی بگو ما خود از درست میکنیم یافت که آن هاتف حضرت صاحب الامر است که بفریاد
او رسیده و او را از آن حکم بغیر ما انزل الله نجات بخشیده بسیار خوشحال شد و بعد از آن بیرون آمد و باز بمحاکمه و مرافعه
مسلمانان مشغول گردید رحمه الله و از آنجمله غوررسی نمودن ایشان است شیعیان خود را در وقت نزع و در قبر و
برزخ بدانکه از روایت مسمع بن عبدالملک در اینجا ایراد میشود و آن این است مسمع گفت که حضرت صادق
بمن فرمود که تو از اهل عراقی و وطن تو بکربلای معلی نزدیک است آیا تا بقبره قبر آن حضرت رفته آیا به زیارت قبر امام حسین میروی
گفتم فدای تو شوم مرد مشهورم از اهل بصره به نزد ما جماعتی هستند که تابع خلیفه اند و دشمنان بسیار داریم از
ناصبی و غیر ناصبی و از ایشان ضررها بما میرسد آنحضرت فرمود افما تذکر ما صنع به و تکیه علیه آیا بخاطر نمی آوری
آنچه به آن مظلوم شهید غریب کردند گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که جزع میکنی برای مصیبت آنحضرت گفتم بلی
بخدا قسم که جزع و ناله و گریه میکنیم تا آنکه اهل من اثر اندوه در من می یابند و امتناع میکنیم از خوردن طعام تا از حال
من اثر مصیبت ظاهر میشود حضرت فرمود یا مسمع رحم الله دمعتک خدا رحمت کند بمصیبت و گریه تو را بدرستیکه
تو شمرده میشوی از آنها که جزع می کنند از برای ما و شاد می شوند از برای شادی ما و اندوه ناک می شوند از برای
اندوه ما زود باشد که ببینی در وقت مرگ خود که پدران من حاضر شوند نزد تو و سفارش کنند ملک موت را
از برای تو و بشارتها دهند ترا که دیدهٔ تو روشن شود و شاد شوی و ملک موت بر تو مهربان شود از مادر و پدر

[illegible] شیخ مفید

غوررسی معصومین در وقت نزع و در قبر و برزخ

نسبت بفرزند خود پس حضرت گریست و من نیز گریستم پس فرمود ای مسمع بدانکه خدا رحمت خود را شامل حال گریه کنندگان گردانید
پیش از انکه آب از دیدهٔ او بیرون آید چون آب بر روی او جاری شود اگر قطرهٔ از آن بر آتش جهنم ریزند هر آینه حرارت
او را فرو نشاند و کسیکه دلش از برای مظلومیت ما بدرد آید در وقت مردن چون ما را ببیند شاد شود که از آمدن ایشان و نه
لذتها انقدر بکام ایشان میرسانند که نخواهند از آنجا بر گردند و گویند که ما را در اینجا بگذارید که ما دیگر چیزی نمیخواهیم و گوی
خوش آن آب هزار ساله راه بمشام میرسد پس فرمود ای مسمع تو از انها خواهی بود که از آن حوض سیراب میکردند و هر دیده که از برای ما
گریان گردد البته شاد شود و منظر گردن بسوی کوثر و همهٔ دوستان ما از آن آب بیاشامند هر کس بقدر محبتی که با ما دارد لذت
از آن آب می یابد و حضرت امیرالمؤمنین عم عصائی از چوب اوسج در دست و دشمنان ما را از آن آب میراند مانند شتر بیگانه
درمیان انها و از علی پسر دعبل خزائی بامضمون روایت شده که چون پدرم محتضر شد رنگ او متغیر گردید و زبانش بند گشت
و روی او سیاه شد بمرتبهٔ که نزدیک رسید که دست از مذهب خود بر دارد و پس بعد از سه شب او را در خواب دیدم
که در بهشت میخرامد با روی نورانی و جامههای سفید در بر و کلاه سفید بر سر داشت گفتم یا ابت ما فعل الله بک ای پدر خدا
با تو چه کرد گفت ای فرزند انکه تو دیدی از سیاه شدن روی من و بند شدن زبان از انجهة بود که در جوانی شراب میخوردم و بدانکه
من در وقت احتضار پیوسته در انحالت بودم با روی سیاه و زبان گنگ تا مرا در قبر گذاردند ناگاه دیدم که رسول خدا ص
بیامد و بمن خطاب کرد انت دعبل تو ائی تهلوا اهل بیتی تو ئی دعبل که بر فرزند شهید غریبم حسین ع شعر میگوئی و میگریی و میگریانی
گفتم بلی یا رسول الله فرمود که چند شعری از اشعار خود بخوان آه و اویلا این دو شعر را خواندم لا اضحک الله سن الدهر
ان ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا و افتقروا دون نقموا عن عقر دارهم کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر یعنی خدا نخنداند دندان
روزگار را و حال انکه آل احمد مظلوم و مقهور باشند و ایشانرا زار رانند و از خانهای خود ایشانرا جلاء وطن کنند و ستمی چند
بر سر ایشان آورند که گویا ایشان گناهی کرده اند که هرگز مستحق آمرزش نبوده اند حضرت بسیار گریستند و فرمودند احسنت
نیکو گفتی پس شفاعت من کردند و جامههای خود را کندند و بمن دادند و اشاره بسوی جامههای بدن خود کردند و گفت خدای تعالی
بابرودی آن حضرت مرا امرزید و تقصیرات مرا عفو نمود و بمراتب عالیه ببرکت اهل بیت رسانید ای برادران خدا رحمت کند
شما را احوال احتضار و برزخ را بر شما آسان کند که گریه کنید هر که خواهد از پادشاه خلعت بگیرد و باید چنین خلعتی را چنین
پادشاهی در چنین وقتی بگیرد و خدا رحمت کند یکی از علما را که در مثل این مقام چه نیکو گفته که واعجباه من مصیبة ابکوا انهما عین
الرسول واحرقت انهما فؤاد البتول آه عجب دارم از مصیبتی که بگریه در آورد سبب آن چشم پیغمبر خدا را و بسوزانید از او جگر فاطمه
زهرا را آه من ابدان المطروحة علی الارض العاریة آه از بدنهای پاره پاره که در زمین کربلا افتاده چون ستارهای درخشان
آه آه من الرؤس المشهورة علی رؤس الاسنة آه از سرهای بریده بر نوک نیزهای دشمنان مثل ماه تابان آه آه من العیون
الباکیة آه آه من الاجسام العاریة والاکباد العطشیة واویلا از چشمهای خونبار ذریهٔ رسول خدا ص واحزناه از بدنهای
برهنهٔ دختران بتول عذراء واحسرتاه از جگرهای تشنهٔ آب ندیده و محنتا از پستانهای شیر دران خشکیده و مصیبتا
از بدنهای رنجیده و خسته و حبیباه از دستها و پاهای بهم بسته ای عزیزان در مثل این مصیبت خود را از گریه منع ننمائید

کرد

کردید که این اجسام علویه سماویه با آنچه در آنست از ستاره‌گان و اجرام سفلیه ارضیه با آنچه مشتملست از گیاها و معادن
و سنگها اگر شنوند اندکی از بلاها و محنتهای آل محمد صلعم هر آینه از یکدیگر می‌پاشند از وقتی که زمین اهل خود را بر داشت
و آسمان بخورشید و ستاره‌گان گردش کرده و از هنگامیکه مقدر شده است بلیه از باب بلایا و مبتلا شده اند
عالمیان بمصائب و رزایا بخدا قسم که احدی مثل اهلبیت رسول مبتلا نشده و هیچ چشمی مانند آن ندیده حسین
فرزند فاطمه که حجت جمیع خلائق بود و یاران او که همه انها اتقیا و نیکوکاران بودند زمین با آن وسعت را بر ایشان
تنگ کردند پس همگی را از روی ظلم کشتند و سرهای ایشانرا در آفاق مانند ستاره‌گان در شب تار گردانیدند ای برادر
متنبه شو و دیده بصیرت بگشا و ببین که این است بدنها که با وجود عزت و بزرگی ها بر روی زمین افتاده و این است سرها
که بسر نیزه بلند شده و این است ذریه طاهره از سلاله پیغمبر که باقی مانده اند اسیر و بی یاور اساری اهل الهند تفدی و تطلق
و اساری لاهل البیت تبقی بلا فداء اسیران هند فدا داده میشوند و رها کرده میشوند اسیران اهلبیت رسول باقی می‌مانند
بی فدا کاش من فدای ایشان می‌شدم کاش نفس من بعوض نفس ایشان هلاک میگردید فکونوا من الراثین فیهم تاسفا و کونوا
من الباکین فیهم تلهفا ای شیعیان باید از روی تاسف و حزن بر ایشان مرثیه بخوانید و نوحه و گریه کنید بلکه جان
و مال خود را صرف ایشان نمائید و محبت و دوستی شما نزد حضرت رسالت ضایع نخواهد شد چنانکه دو نفر از
مجوسان و گبران هر یک محبتی نسبت باین خاندان کردند ضایع نشد و رسول خدا غور رسی ایشان فرموده و از حضیض
کفر ایشان را نجات بخشیده و باعلی درجه اسلام و هدایت و روضات جنان رسانید بجهة آنکه ایشان کریم اند
و معامله ایشان کریمانه است پس آدمی هرگز از معامله ایشان مغبون نمی‌شود و حکایت نهار ابن جوزی که از علمای
اهل سنت است در کتاب خود روایت کرده حکایت یکی از آنها گذشت و دیگری را از ابن الدماء روایت کرده که مردی
رسول خدا را در خواب دید که با او فرمود برو نزد فلان مجوسی و با او بگوی قد اجیبت الدعوة یعنی بتحقیق دعا مستجاب شد
و آنمرد بعد از آنکه از خواب بیدار شد از اداء رسالت امتناع نمود تا آنکه مجوسی گمان بکند که بجهة طمع این کلام را میگوید
چونکه مجوسی دولتمند بود و این مرد فقیر پس آخر مرتبه دیگر خواب دید رسول خدا را مانند شب سابق و باز اداء
رسالت نکرد و در شب سیم نیز خواب دید چون صبح شد آمد نزد مجوسی و گفت من رسول رسول خدایم بسوی تو که فرموده
قد اجیبت الدعوة بتحقیق دعا مستجاب شد مجوسی گفت آیا تو مرا میشناسی گفت بلی گفت من انکار دارم
دین اسلام را و نبوت محمد را صلعم گفت بلی من میشناسم و آن بزرگوار چند مرتبه مرا بسوی تو به پیغام فرستاده باین
کلمات مجوسی گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و طلبید اهل خود و اصحاب خود را و گفت من تا بحال
بر ضلالت و گمراهی بودم اکنون برگشتم بسوی حق پس مسلمان شوید هر که مسلمان شود آنچه از مال من نزد اوست از او
باشد و هر که ابا دارد پس هر مال مرا و دختر خود که تزویج پسر خود نموده بود میان ایشان تفریق کرد پس رو بمن کرد
و گفت اتدری ما الدعوة آیا میدانی که آن دعا چیست گفتم نه والله من اراده داشتم که اکنون آنرا از تو بپرسم گفت
بدانکه من وقتی که این دخترم را به پسرم تزویج کردم ولیمه دادم مردم را و در همسایگی من جمعی از اشراف بودند که غنی

مستجاب شدن دعای مجوسی

یعنی از سلسلهٔ علیه سادات هاشمیهٔ علویهٔ فاطمیهٔ و ایشان فقیر بودند و من بعد از طعام دادن مردم امر کردم که از برای من
در میان خانهٔ حصیری همین کردند دیدم زنی چند دفعه آمد و چراغ خود روشن نمود و رفت و باز آمد و باز
رفت از عقبش رفتم پس شنیدم که دختری از آن سادات بمادرش میگفت یا اماه قد آذانا المجوسی برایحة طعامه ای مادر
بوی طعام این گبر ما را آزار میدهد از برای ما چیزی طلب کن آن زن گفت شرم دارم از دوست شکایت نزد دشمن او
برم فی الفور از برای ایشان طعام بسیاری و لباسی چند با قدری وجه از برای ایشان فرستادم پس چونکه ایشان
نظر کردند بسوی آنها شنیدم که آن دختر کوچک بسایر دختران گفت والله ما نأکل حتی ندعو له بخدا قسم نمیخوریم تا یک دعائی در
حق آن مجوسی بکنیم دستها بلند کردند و گفتند بردای گبر حشرک الله مع جدنا رسول الله خدا حشر ترا با جد ما
رسول خدا بکند و بعضی از آنها گفتند آمین فقلت الدعوة التی اجیبت و کسی غیر از خدا و من نمیدانست این را و چون من این
معجزه را دیدم مسلمان شدم پس ای برادر هرگاه حضرت رسول با کافران با این مهربانی باشد که باندک محبتی بعد از
آنکه ایشان را پاک نموده باشد مقناطیس بسوی خود جذب نماید پس با امت مرحومهٔ خود چگونه خواهد بود و در
بعضی از کتب اصحاب در ضمن احادیث معراجیه بنظر رسیده که حبیب خدا فرمود که چون بمعراج رفتم و بمکان قاب
قوسین او ادنی رسیدم در آنجا هر چه از حضرت رب العزت سؤال کردم بلطف و محبت جواب شنیدم اما از پرسیدن مهربانی رسول خدا
چند سؤال نادم و پشیمان شدم یکی از آنها این بود که عرض کردم ای پروردگار و ای پادشاه کریم بزرگوار حضرت نوح
را ششصد هزار سال کرامت فرموده مرا در برابر آن چه چیز عطا فرمودی حق تعالی فرمود که ای حبیب من محمد ص یکتار موی حدیث معراج
تو نزد من دوست تر است از ششصد هزار پر او یا محمد هر تار موی تو صد هزار رحمتی را از او کنم اگر چه جبرئیل پر خود را
بگشاید و قاف تا قاف جهان را بگیرد و چون تو گیسوی شفاعت بر روی دست نهی اگر قاف تا قاف عاصی و گناهکار
گرفته باشد همه را ببخشم و دیگر آنکه سؤال کردم که ای پروردگار عالم و المعصومین آدم را ای بدید آورندهٔ از کتم عدم
پدر من حضرت آدم را مسجود ملائکه گردانیدی مرا در برابر آن چه عطا فرمودی حق تعالی فرمود که ای حبیب من ای
محمد آن سجده نیز از برای نور تو بود که در پیشانی او و ملک در سجدهٔ آدم زمین بوس تو نیت کرد که در حسن تو چیزی
دید بیش از ظهور انسانی و دیگر آنکه فرمود محمد ص بهشت بر همه پیغمبران حرام است تا ما دام که تو در آئی و بر همه امتان
حرام است تا مادام که امت تو در آیند آنگاه خطاب الهی رسید که ای حبیب من در این مکان مقدس که تو مهمان مائی و وارد
بر ما شدهٔ از ما خواهشی کن که برای تو بر آوریم و از ما چه میخواهی و چه خواهش داری و چه میخواهی از ما که برای تو بیاوریم
گفت الهی امتم را میخواهم حق تعالی فرمود که هشتاد هزار به تو بخشیدم دیگر چه میخواهی گفتم امتم را میخواهم فرمود که هفتاد
هزار دیگر به تو بخشیدم و دیگر چه میخواهی گفتم امتم را میخواهم الهی فرمان آمد یا محمد تا چند امت میخواهی و تا چند امت
میگوئی گفت خداوندا خواهنده منم و بخشنده توئی هر چه هست دهی که هست دهی چه که بشتم همه را بمن ببخش فرمان
الهی آمد که یک قسم را بتو بخشیدم و دو قسم دیگر را موقوف گذاشتم که تا روز قیامت تو بخواهی من ببخشم تا هم رحمت
من و هم عزت تو ظاهر شود ای برادر تأمل کن که حضرت رسالت پناه ص برای این امت روسیاه در هر حالی که

چه قدر غم خواری نموده و تا چه مرتبه در نجات ایشان سعی فرموده و از برای ایشان هرگز نه شب آرام داشت
و نه روز و نه در خواب و نه در بیداری سکون و قرار نداشته اگرچه در زمین بوده است یا در آسمان چه در دنیا بوده
چه در آخرت چه در حالت صحت بوده چه در حال مرض حتی آنکه ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده که من در وقت احتضار
آن سید بزرگوار در گوشهٔ ایستاده بودم و مشاهده میکردم حضرت سخنان چند آهسته به پروردگار عرض میکرد چون
گوش دادم شنیدم که میگوید الهی امتم را از آتش جهنم نجات ده و حساب قیامت را بر ایشان آسان فرما زهی شفقت
و مرحمت بر گناه کاران امت که در آن وقت هیچ پدری در فکر فرزند نبوده جان ما فدای روح مقدس او باد
و خدا از قبل ما گناه کاران او را جزای خیر دهاد حتی آنکه گویند که چون آنحضرت سر از قبر برآورد اول چیزی که از
جبرئیل پرسد این باشد که ای جبرئیل خدا با امتانم چه کرده است اما در عوض ببین که امت جفا کار با آن بزرگوار
چه کردند گاهی آنحضرت را ساحر گفتند و گاهی شاعر و گاهی آنجناب را کذاب گفتند و گاهی مجنون و گاهی پیشانی
نورانی آن حضرت را به سنگ جفا خستند آه و او یلاه و لب و دندان مبارکش را شکستند و چند مرتبه بدن نازنین او را
سنگباران کردند یکبار ابولهب لعنة الله و بار دیگر ابوجهل ملعون بار دیگر در جنگ احد ای برادر دل و جگرت بسوزد
گریه کن و دلت اندوه بگیرد ناله کن اما ابولهب در وقتی که آنحضرت در بازار عکاظه به آواز بلند منبر مود قولوا لا اله
الا الله تفلحوا ای القوم لا اله الا الله گوئید تا رستگار شوید آن ملعون از عقب او میرفت و میگفت که سخن او را مشنوید
که دروغ گو و کذاب است و سنگ بروی می انداخت پس آنقدر سنگ بر آنحضرت زد که پاشنهٔ پای مبارکش مجروح
شد و خون آلوده گردید و اما ابوجهل در مکهٔ معظمه چون شنید که آن حضرت میگوید انا رسول الله الیکم طاقت
آن ملعون طاق شد سنگی انداخت و پیشانی نورانی آنحضرت را شکست خون از آن روان گردید و سایر مشرکین
چون این را دیدند آن شجرهٔ طیبهٔ هدایت را سنگ بسیار زدند و در غزوهٔ احد ابوسفیان و لشکر او آه سنگی بر
دهان مبارک او زدند که لب او شکافته شد و بعضی از دندانهای مبارک او شکست و سنگی دیگر بر بازوی
شریف او زدند و آن حضرت را بضرب سنگ مجروح کردند اینها نسبت بخود آنجناب بود و اما نسبت
به اهل بیت شیخ ثانی ریسمان بگردن وصی امیر المؤمنین ع انداخت پهلوی دختر او که خاتون قیامت است شکسته
و محسن او را سقط کردند و بازوی او را مجروح نموده فدک را که پیغمبر باو بخشیده بود از آن حضرت غصب کرده
و بخانهٔ او بی اذن داخل شدند و امام حسن را بخواری زهر دادند و امام حسین را آواره در صحرای کربلا سر بریدند و اهل بیت
او را بی چادر و مقنعه بر جهاز شتران در بیابان گردانیدند آه من مصائب الرسول و اولاد البتول و النعم ما قال
شیخنا العارف هذا جزاء رسول الله صلعم عندکم جزاء نعمان للرومی سنمار آیا این جزای رسول خدا بود و این
اجرت پیغمبری او بود که دادید و آیا جزای نیکی او چنین بدی بود که با او بعمل آوردید مانند جزا دادن
نعمان سنمار رومی را و سنمار مردی بود استاد بناء و قصر بسیار خوبی از برای نعمان ساخت و او بی
عاقبت ترسید که او چنین قصری نیز از برای دیگری بسازد پس بجای آنکه او را اسب و خلعت دهد امر نمود آن

آن بیچاره را از بام قصر بزیر انداختند و کشتند همچنین استاد کارخانهٔ ازل و بنای بناهای همه اشیا از شری ثم عقل اول اعنی
باعث ایجاد عالم و آدم آن بزرگواری که مجموع کمالات همه انبیاء و مرسلین علیهم السلام پیش کمالات او ذره ایست نسبت بکل
عالم از برای این امت خانهٔ ایمانی ساخت و بسی زحمت کشیده و در استحکام آن بسر برد اخت و آن همرو تان بی انصاف
و آن منافقان و عده خلاف در برابر جهان و اهل او را از بام آنخانه بزیر انداختند و کشتند و باین اکتفا نکرده استخوانهای
ایشان را در هم شکستند و بشمشیر و نیزه ایشانرا پاره پاره کردند و بیل و کلنگها برگرفتند و در پی خرابی آنخانه بکذائی بر آمدند
نزدیک شد که خانهٔ ایمان شود خراب از بس شکستها که به ارکان دین رسید فلعنة الله تعالی علیهم و علی ظالمیهم
علی الدوام بالاصال و الابکار و اما فریادرسی ایشان در محشر مرویست از اقای هر صالح و متقی حضرت امام محمد تقی علیه السلام
که چون قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع خلایق اولین و آخرین را جمع کند عریان و پا برهنه القدر ایشانرا بدارند
که عرق از ایشان ریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی چنین بمانند پس منادی از جانب رب العزت ندا کند این النبی
الامی کجاست پیغمبر محترم که ناخوانده اعلم شد پس بار دیگر ندا کنند این النبی الرحمة کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله
آن گاه آنحضرت برخیزد و در پیش جمع مردم روان شود و بیاید تا بحوض کوثر که طولش از میان ایله که موضعی است در حوالی
شام و صنعاء یمن و بر سر آنحوض بایستد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیاید و در پهلوی آنحضرت بایستد و مردم را
بعضی آب دهند و بعضی را ملائکه برانند و دور کنند پس حضرت به بیند که جمعی از دوستان ما اهل بیت را نیز دور
کنند بخطاهای ایشان حضرت بگریه در آید و گوید ایشان شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را فرستد و گوید ای حبیب من
چرا گریه می کنی فرماید چگونه گریه نکنم و حال آنکه می بینم جمعی از شیعیان برادرم علی ابن ابی طالب علیه السلام را از حوض کوثر منع می کنند
و بسوی جهنم می برند پس ندا رسد که ای حبیب من ایشانرا بتو بخشیدم و از گناهان ایشان گذشتم و ملحق ساختم ایشانرا در
زمرهٔ شما اهلبیت و رخصت حوض کوثر دادم پس حضرت فرمود در آن وقت چه بسیار مرد و زن گریان شوند پس جمیع
دوستان و شیعیان ما را بخشند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که در روز قیامت شخصی را بعرصات محشر
آورند که نامهٔ اعمال او از حسنات خالی باشد لهذا راه جهنم را پیش گیرد پس از جانب رب العزة خطاب بوی رسد که ای بنده من صبر کن
که ترا در نزد ما امانتی است پس بفرماید که وزنی را حاضر کنند که از شعاع آن تمام عرصات محشر روشن گردد آن بنده
بیچاره گوید که من چنین دری نداشتم و از آن خبر ندارم خطاب الهی در رسد که این در آن دانهٔ اشکی است که در مصیبت
حضرت سید الشهداء از دیده بار یدهٔ ما آن قطره اشک را ضایع نگذاشتیم و در صدف رحمت خود پرورش داده ایم
و از برای تو ضبط نموده ایم که امروز که روز حسرت و ندامت و درماندگی تو است بکار تو آید و ما از تو خریداریم آنرا بنزد
پیغمبران ببر تا قیمت کنند آن بنده آنرا نزد آدم صفی الله آورد و گوید ای پدر آدم میان این در را قیمت کن گوید من قیمت آنرا
ندانم بنزد نوح ببر تا او قیمت کند و چون او را بنزد نوح نبی الله آورد گوید من قیمت آنرا ندانم ببر بنزد ابراهیم خلیل تا او
قیمت کند چون بنزد او رود و نشان دهد گوید قیمت آنرا وقوف ندارم حواله باسمعیل نماید همچنین هر یک از پیغمبران
بدیگری حواله کنند تا آخر بنزد پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله آورد آنحضرت فرماید که باید اول علی علیه السلام قیمت کند چون بنزد آن حضرت

در حوض کوثر

شفاعت شیعیان

کریز

فرماید این دُرّ را فرزندم حسین خود قیمت کند آن بنده آن دُرّ را بخدمت امام حسین ع برد آنحضرت مانند برادر مهربان آن بنده را در بر گیرد و او را نوازش نماید پس گیسوهای معنبر خود را پریشان ساخته بر کف دست نهد و بپای عرش الهی آید و گوید خداوندا قیمت این دُر اینست که صاحبش را با پدر و مادر او بمن بخشی و ایشانرا با من هم نشین گردانی و در بهشت در جوار من جای دهی خطاب الهی رسد که ای حسین من این بنده را با پدر و مادرش بتو بخشیدم و در بهشت از رفیقان و مصاحبان و همسایگان تو گردانیدم فداک روحی یا حسین و عترتی وانت عفیر قتیل جدیل جان من و اهل من فدای تو باد در حالتی که مرکب تو در صحرای کربلا برهنه و بی صاحب میگشت سر مبارک تو را بر نیزه کرده بودند و میگردانیدند وجسمک عریان طریح علی الثری علیک خیول الظالمین تجول و بدن شریف تو برهنه بر روی خاک افتاده بود و اسبان کافران بر روی آن جوانان جولان میکردند بناتک تسبی کالاماء وسبطک ما بین العداة قتیل دختران تو را مانند کنیزان اسیر کردند و پسر تو علی اکبر را در پیش روی تو کشتند وارد شده که چون خبر داد حضرت رسول خاتون قیامت را از شهید شدن فرزندش حسین ع و از آنچه وارد میشود بر او از مصائب و محنتها خاتون قیامت گریست گریستن شدیدی و گریان گریان گفت یا ابت متی یکون ذلک ای پدر بزرگوار کدام زمان این مصیبت واقع میشود فرمود در زمانی که نه من و نه تو و نه پدرش علی و نه برادرش حسن هیچیک نباشیم فاشتدّ بکاؤها وقالت یا ابت فمن یبکی علیه ومن یلتزم باقامة العزاء له پس گریه آنحضرت بیشتر شد و صدای او بگریه بلند شد و با چشم گریان و قلب محزون و غایت هم و غم و نهایت درد و الم گفت ای پدر بزرگوار هرگاه فرزندم حسین را می کشند و من نیستم پس کی بر فرزندم گریه خواهد کرد و دل کدام شخص بر مظلومیت او خواهد سوخت و عزای نور دیده ام را که برپا خواهد کرد کاش من آن زمان می بودم تا تعزیه او را برپا میکردم حضرت رسول فرمود ای فاطمه در این خصوص غم مخور ان نساء امتی یبکین علی نساء اهل بیتی ورجالهم یبکون علی رجال اهل بیتی ویجدّدون العزاء جیلاً بعد جیل فی کل سنة فاذا کان یوم القیمة فلتشفعین انت للنساء وانا اشفع للرجال وکل من بکی علی مصاب الحسین اخذناه بیده وادخلناه الجنة خدانیکا فی امت من بر انگیزانند که زنان ایشان بر زنان اهل بیت گریه کنند و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه کنند و از روز شهادت او تا انقراض عالم چون ماه شهادت در آسمان پیدا شود تجدید عزاء او کنند و ماتمداری او را از سر گیرند دست بدست پدران کنند و چون روز قیامت شود تو شفاعت زنان ایشان میکنی و من شفاعت مردان ایشان و هر که بر مصیبت حسین ع گریسته است دست او را میگیریم و داخل بهشت میگردانیم پس فرمود یا فاطمه کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی الحسین فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة همه چشمها در روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر حسین گریسته که آنها خندانست و به نعمتهای بهشت خرم و خوشحال فاکثروا یا اخوانی رحمکم الله البکاء فی هذا الرزء الجلیل حتی تفوزوا بالثواب الجزیل من الرب المنیل ای برادران خدا رحمت کند شما را و از شفاعت حضرت رسالت و جناب خاتون قیامت شما را محروم نگرداند گریه کنید و خود را از گریه کنندگان آنحضرت قرار دهید و خود را از گریه معاف ندارید و هر وقت بیاد آن حضرت گریه میکنی مانند ثکلی یعنی زن بچه مرده گریه کن آیا حضرت سید الشهداء نزد تو کمتر از طفل شیرخواره است که چون بمیرد یا کشته شود برد

که بیها میکنی و بی تابی مینمائی پیوسته چون در حجره میروی صدای گریه تو می آید و از حجره بیرون می آئی صدای گریه تو می آید و چون در دل شب از خواب بیدار می شوی صدای گریه تو می آید و حال آنکه صد هزار عالم و آدم فدای یکموی آن مقرب درگاه خدا باد که لا یطفی نار جهنم الا البکاء علی الحسین و حضرت صادق ع فرمود که جهنم گریه می کند بر آنحضرت و مسخر و شد بر قاتلان او چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت کرد جهنم نعره زد که نزدیک بود که زمین از هم شکافته شود و چون جان پلید عبید الله زیاد و یزید پلید علیهما اللعنة و العذاب الشدید از بدن نجس نجس ایشان بدر رفت جهنم بخروش آمد و اگر حق تعالی امر نمی کرد خزینه داران جهنم را که از او حبس نمایند هرآینه هر که بر روی زمین می بود از جوش و خروش او میسوخت و اگر او را رخصت میدادند هرآینه هرچه بر روی زمین است فرو می برد و لکن موکلان جهنم او را بزنجیرها نگاه میدارند و چند مرتبه بر خازنان زیادتی کرد چنانچه طاقت مقاومت او را نیاوردند تا آنکه جبرئیل آمد و بال خود را پیش داشت و زبانه او را رد کرد و ساکن گردانید و اگر حجتهای خدا بر روی زمین نمی بودند هرآینه زمین را سرنگون میکرد و در قیامت هیچ بندهٔ محشور نمی گردد که دیدهٔ او گریان نباشد مگر دیدهٔ که بر جدّم حسین گریسته باشد که او محشور میشود با دیدهٔ خندان و بشارت با و میرسانند از جانب خداوند عالم و آثار سرور و شادی از روی او ظاهر گردد و همه خلایق در ترس و بیم اند و گریه کنندگان بر حسین ایمن اند و همه خلایق را بمقام حساب میبرند و گریه کنندگان آن حضرت در زیر عرش خداوند رحمان نشسته اند در خدمت آنحضرت و از حساب وارسته اند و نمیترسند و ملائکه نزد ایشان می آیند و ایشان را تکلیف دخول بهشت مینمایند ایشان ابا می کنند و میگویند مجالست و صحبت امام حسین را به بهشت نمیفروشیم و لقای آن حضرت ما را خوشتر است از بهشت و حور العین و غلمان برای ایشان پیغام میفرستند که ما را شوق ملاقات شما بنهایت رسیده است و ایشان بسبب شوقی که از مجالست آنحضرت دارند سر بالا نمی کنند که پیغام ایشان را بشنوند و دشمنان اهل بیت را می بینند که بار و بهای سیاه ایشان را بسوی آتش می کشند ایشان نیز منازل نیکوکاران و مؤمنین را می بینند می گویند ما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم نیست از برای ما امروز شفاعت کنندهٔ و نه دوست و نه یاری که ما را ازین شدت و آزاری که داریم نجات دهد باز ملائکه از جانب زنان ایشان پیغام آورند ایشان در جواب گویند که خواهیم آمد ان شاء الله نزد شما و چون جواب پیغام حوریان و غلمان به ایشان میرسد و میشنوند که ایشان در خدمت حضرت امام حسین ع در زیر عرش نشسته اند شوق ایشان بملاقات ایشان زیاده میگردد پس همنشینان آنحضرت میگویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن حمد خدا و ندیرا که فزع اکبر و اهوال این روز محشر را از ما برداشت و ما را نجات داد از آنچه میترسیدیم پس اسبان و شتران از بهشت با محملهای بسیار از برای ایشان بیاورند و ایشان سوار میشوند و مشغول حمد الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی باشند تا داخل بهشت شوند و در منزلهای خود قرار گیرند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و صلی الله علی سید الاولین و الاخرین و علی اهل بیته الطاهرین الطیبین و علی شیعته و شیعة من الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و العلماء و الصلحاء و الصدیقین خاتمه در اخلاق و فضایل امام حسن ع

اللهم اجعل عاقبة امرنا خیرا و خاتمة امورنا حسنا بحق النبی المؤتمن والوصی ذالمنن والحسین والحسن ع اما بعد فقد قال الله تعالی فی محکم کتابه المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر مردا حق سبحانه و تعالی میفرماید در کلام مجید خود که مال و پسران زینت چند روزه زندگی دنیاست و اعمال حسنه که ابد الاباد باقی میماند بهتر است نزد پروردگار تو از مال و پسران بجهة نفع و از جهة بازگشت بآن بدانکه برادر که باقیات الصالحات بر سه نوع است اول عبادات و هر یک از عبادات نزد حق تعالی قیمت بسیار و نفع بیشمار دارد دویم اخلاق و انها از عبادات بهتر است سیم عارف بودن و علم و معرفت و اعتقاد صحیح داشتن و انها از اخلاق بهترند و همهٔ این سه تا از باقیات الصالحاتند که نفع انها به آدمی بعد از مرگ در برزخ و در محشر و در بهشت باو میرسد قال الله تعالی واما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة بدانکه در احادیث چند چیز را معصوم ع بشرفی یا مزید اختصاصی یا آگاه نمودن راوی یا مانند این بخصوصه نام برده اند و گفته اند که این چند چیز هم ملحق میشود بمؤمن را بعد از فوت او یا بلفظ باقیات الصالحات بر آن گذارده اند و از جمله انها یکی فرزند صالحی از او بماند که از برای او استغفار کند دیگر قرآنی نویسد یا نویسانده و دیگر آنکه درختی نشاند و دیگر آنکه صدقه جاریه از قبیل مسجد یا مدرسه یا رباط یا آب انبار یا پل و مانند انها عمل نماید و دیگر آنکه طریقه از اعمال خیر و اخلاق پیش گرفته چون مردمان آنرا ببینند یا بشنوند یا دستگیر ندانرا و عمل می کنند مثل آن و دیگر نماز پنج وقت است و دیگر سیزده رکعت نماز نافلهٔ شب است و دیگر گفتن کلمات طیبه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر است و دیگر محبت اهل البیت پیغمبر است و عارف بودن بحق ایشان و آن از همه بهتر است چنانکه احادیث و اخبار در این خصوص از شیعه و سنی متواتر است از آن جمله منقولست از حضرت صادق ع که آن حضرت فرمودند بحصین بن عبد الرحمن لا تستصغره مودتنا فانها من الباقیات الصالحات و از آنجمله در کتاب محاسن بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از انها خوشش روتر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی از عقب سر و یکی در پائین پا و آنکه خوشروتر است در بالای سر پس سؤال و عذاب از هر جهة که می آید آن صورت از آنجانب که ایستاده مانع میشود و آنکه از همه خوش صورت تر است و در بالای سر است با این صورتها میگوید من انتم جزاکم الله خیرا من جانبی شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکاتم و آنکه در پیش روست گوید من روزه ام و آنکه در عقب سر است گوید که من حج و عمره ام و آنکه در پائین پاست گوید من بر و احسان به برادران مؤمنم پس انها باو گویند تو کیستی که از همه خوشروتر و خوشبوتر و بهتری گوید منم ولایت آل محمد ع و در روایت دیگر که ولایت آل محمد ص میگوید به نماز و زکوة و حج و عمره که هر نقصی که در شما باشد بر من است که تمام کنم و از آنجمله ثعلبی که از مشاهیر علمای اهل سنت است و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبد الله روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود که هر که بر محبت آل محمد ص بمیرد و توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است هر که

بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را ملک الموت و منکر و نکیر به بهشت و هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دو در
بگشایند و هر که بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکه رحمت را بزیارت قبرش فرستد و هر که بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت
مرده است و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون روز قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته باشد که ناامید است از رحمت
خدا و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است و هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت نشنود و بالجمله احادیث در این خصوص بسیار است
بدانکه از جمله آل محمد بلکه بهترین آل محمد و فاضل ترین آل محمد صلی الله علیه و آله ثانی ائمه هدی و گوشوار عرش خدا و قرة العین مصطفی حضرت امام
حسن مجتبی است و آن حضرت سید اول از دو سید جوانان بهشت است و گوشواره راست عرش خدا است و آفتاب و ماه
از نور آن بزرگوار برگزیده اله خلق شده است و شمس و قمر شعاعی اند از نور آن جناب و آن حضرت مروارید است که بحرین
آن علی و فاطمه اند و لؤلؤ در آیه کریمه یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان در تاویل اشارت بآن حضرت است همچنانکه مرجان
اشاره بآن حضرت است که امام حسین علیه السلام باشد و فضیلت حضرت امام حسن علیه السلام همین بس است که او نور چشم پیغمبر خدا و سرور سینه
امیرالمؤمنین حیدر و میوه دل زهرای ازهر است و خود آنحضرت معصوم طیب و طاهر است و بر جمیع ذرات وجود مولی و
آقا و سرور است قال بعض المحبین فی البکم کل مکرمة تؤثل اذا ما قیل جدکم الرسول کفاکم عن مدیح الخلق طرا اذا ما قیل امکم البتول
و قال الاخر کفاه علواً فی البریة انه لاحمد و الطهر البتول سلیل از برای علو و بزرگی مرتبه او همین کافی است که نبیره مصطفی و فرزند فاطمه
زهرا است و ما کل جد فی الرجال محمد و لا کل ام فی النساء بتول هر جدی محمد مصطفی نمیتواند بود و هر مادری فاطمه زهرا نمیتواند باشد
و دیگر آنکه حضرت امام حسین علیه السلام بآن خوبی که وصفش را شنیده حضرت امام حسن علیه السلام بسیار از آن بهتر است چنانکه امام رضا علیه السلام
بابو الصلت فرمود که الحسن خیر من الحسین علیه السلام و حضرت سید الساجدین فرموده در آن شعر خود باشاره لا عزوان قتل الحسین و شیخه
قد کان خیراً من حسین و اعظما اگرچه لفظ شیخ احتمال حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو میرود و خود
سید الشهداء علیه السلام نیز در آن اشاره فرموده فقلو قد ما علیا و ابنه حسن الخیر کریم الطرفین و پیش ازین علی را کشتند و
امام حسن علیه السلام که او از من بهتر بود او را هم کشتند و شیخ عارف میفرمود که اگر حضرت امام حسن علیه السلام را در کفه گذارند و حضرت
امام حسین علیه السلام را با کل عالم در کفه دیگر هر آینه حضرت امام حسن علیه السلام بر همه راجح باشد و زیادتی کند و بدانکه صورت مبارک
او مانند ماه شب چهارده بود و چنان شباهتی به پیغمبر داشت که شیخ اول با آن عداوت گاهی از مسجد بر
می آمد و آنحضرت را دید وقتی که کودک بود می دید که در میان کودکان است پیش می آمد و او را در بغل میگرفت و می گفت
بابی شبیه بالنبی لا شبیه بعلی پدرم فدای او بود که شباهتش به پیغمبر بیشتر است تا بعلی علیه السلام خدا جان ما را فدای روی او و موی او
و بوی او گرداند و عشق آن حضرت را در دلهای ما بیشتر گرداند و در زیارت جامعه کبیر است که سعد و الله من والاکم
و هلک من عاداکم یعنی سعادتمند و نیک بخت است قسم بخدا کسیکه شما را دوست دارد و هلاک و بدبخت است
کسیکه شما را دشمن دارد و اسم مبارک او حسن است و ذاتش حسن است و خلقش حسن است و خویش حسن است و
خویش حسن است و روش حسن است و اعمالش حسن است و هر چیز او حسن است بلکه هر کس و هر چیز حسنی که دارند
در ظاهر و باطن در جمیع عالم همه آنها از حسن است و در تورات نام مبارک او شبر است و در انجیل اسم او در کتاب زند

فضیلت امام حسن علیه السلام

گبران

کبران نیک رای و وارد شده که کسی پیش از حسن ع و حسین ع باین دو نام شریف مسمّی نگردیده بود و این از معجزات
ایشان است چنانکه باسم محمد و علی مسمّی نشده بود و حق تعالی در قصهٔ یحیی پیغمبر فرموده که ما پیش از یحیی از برای او هم نامی قرار
نداده بودیم و آنحضرت بعد از رسول خدا و علی مرتضی سید کاینات است و بهترین جمیع موجودات و محل مشیت است
و در روز الست بر همه کس پیشی گرفته باقرار بوحدانیت خدا و لهذا این همه شرافتها را از آنجا دارد و کسی نیست در عالم
ملکوت و لاهوت و جبروت و غیوب و شهود از ذره تا ذره که بتواند بآنحضرت برسد حتی سید الشهداء ع بان
خوبی اگر ابد الآبدین و دهر الداهرین در عبادت و بندگی و در شهادت و زبندگی سر الی بهد کند بان حضرت نمیرسد چه
جای از دیگران وارد شده که در مجلسی که امام حسن ع حاضر بود امام حسین ع از برای تعظیم او سخن نمی گفت و چنانچه آن حضرت
در این معنی بر همه پیش است و هیچکس به آن حضرت نمیتواند برسد از اهل عصمت و انبیا و اولیا چه جای آنکه دیگران پس در جمیع
چیزها از علوم و معارف و اخلاق و علم و عبادت و سخاوت و شجاعت و مروت و کلام و فصاحت نیز پیش است
و در این اشیا احدی نمیتواند که باو برسد و اگرچه بعضی از آنها از جانب خدا مامورند که اظهار کما هو حقه اظهار فرمایند بل عباد
مکرمون لایسبقونه بالقول وهم بامره یعملون مثل شجاعت مثلاً که حکمت الهیه مقتضی نبود که در آن وقت اظهار
نماید ولکن آن صفت در آن جناب بگون داشت که اگر مامور بان میشد میدیدی که چه میکرد و چه شجاعتهای نمایان
از آن حضرت بروز میکرد و مینمود و دماغ شیخ چهارم را بخاک میمالید و هرگز بان شقی صلح نمیکرد اگرچه در روز جمل اجمالا
ظاهر کرد که محمد حنفیه رفت که نیزه بر شتر عایشه بزند گریخت و آن حضرت نیزه را از دست او گرفت برگشت تا
نیزه بر شتر عایشه زد و دولت از اسرنگون کرد و چند حدیث در فضایل آنحضرت تیمّناً و تبرّکاً بعرض دوستان و شیعیان
او رسانیده شود و اگر به مصداق آیهٔ کریمه ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمدّه من بعده سبعة ابحر ما نفدت
کلمات الله اگر درختها قلم شود و دریاها مرکب شود و هفت دریای دیگر نیز بامداد آورده شود وفا نمیکند بفضایل آن
حضرت و سایر اهل عصمت ع که دریاهای مرکب تمام میشود و فضایل ایشان هنوز باقی مانده شعر
کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت صفحه بشماری و فرموده اند که مائیم این کلمات الله که در
این آیهٔ کریمه واقع شده مرویست که حضرت رسالت ص امام حسن ع را بر دوش خود سوار کرده بود و می گفت که هر که مرا
دوست دارد باید این را دوست دارد و ابوهریره گوید که روزی حاضر بودم که او دوید و آمد در دامن حضرت رسول
نشست پس حضرت دهان او باز کرد و دهان مبارک خود را بدهان او چسبانید و فرمود که خداوندا من دوست
میدارم او را پس او را دوست بدار هر که او را دوست دارد و سه مرتبه این سخن فرمود عایشه گوید که آن حضرت فرمود
که جنة الفردوس با حق تعالی مناجات کرد که آیا مزین نمیگردانی مرا و حال آنکه در من ساکن گردانیده نیکوکاران و
پرهیزکاران را پس حق تعالی بسوی او وحی کرد که ترا زینت داده ام بحسن ع و حسین ع بروایت دیگر بر خود بالید چنانچه
عروس بر خود میبالد و جابر گوید که حضرت رسول را دیدم که حسن و حسین را بر پشت خود سوار کرده بود و میفرمود نیکو شتریست
شتر شما و نیکو سواراند شما و پدر بزرگوار شما بهتر است از شما در کتب معتبرهٔ سنیان وارد است که روزی

حضرت رسالت بنماز ایستاده و حضرت امام حسن ع در پهلوی او بود چون حضرت بسجده رفت امام حسن ع بر دوش او
سوار شد حضرت سجده را بسیار طول داد تا خود فرود آمد راوی گوید که من سر برداشتم که ملاحظه کنم سبب طول
سجده آنحضرت چیست دیدم که حضرت امام حسن ع بر کتف آن حضرت سوار شده بالجمله احادیث در این خصوص
بسیار است و اگر تو اخلاق کریمه آن حضرت نیز میخواهی بدان که آنها بسیار است از هر یک از آنها بیک حدیث یا
دو حدیث اکتفا میکنم اما اگر از علمش میخواهی پیش دانستی که جمیع علوم که بامام حسین ع رسیده او از امام حسن ع میراث
واو از امیر مومنان دارد و او از رسول خدا و پیغمبر از جبرئیل و او از خداوند جلیل اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبا
ینجیک یوم البعث من لهب النار فدع عنک قول الشافعی و مالکی و احمد و الراوی عن کعب الاخبار و آل اناسا قولهم
و حدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری و از برای علم آنحضرت بر غیب و بر دانستن مسائل همین یک حدیث تو را
کافی است که روزی حضرت امیر المومنین ع در رحبه کوفه نشسته بود مردی بخدمت آنحضرت برخاست و گفت من
از رعیت اهل بلاد توام حضرت فرمود دروغ میگوئی از رعیت و اهل بلاد من نیستی ولکن پادشاه روم تو را فرستاده و
مسائلی چند پرسیده است و معاویه جواب آنها را نمیداند تو را فرستاده است که جواب آنها را از من سؤال کنی گفت
صدقت یا امیر المومنین ع راست گفتی ای پادشاه مومنان معاویه مخفی مرا بنزد تو فرستاده و کسی بر آن مطلع نبود
بغیر از حق تعالی و تو بالهام خدا دانسته حضرت فرمود که از هر یک از این دو فرزند من خواهی سؤال کن یعنی حسن ع و حسین ع
او گفت از امام حسن سؤال میکنم پس حضرت امام حسن ع فرمود که آمده سؤال کنی که میانه حق و باطل چه مقدار فاصله است
و میان آسمان و زمین چه مقدار مسافت است و میانه مشرق و مغرب چه مقدار دور است و قوس قزح چیست و مخنث
کیست و کدام است آن ده چیز که بعضی از بعضی سخت تر ند آن مرد گفت بلی برای این آمده ام حضرت امام حسن ع فرمود اما میانه
حق و باطل چهار انگشت فاصله است و هر چه را بچشم می بینی حق است و هر چه را بگوش میشنوی باطل مرد شامی گفت
راست گفتی فرمود میان آسمان و زمین بقدر نفرین مظلوم است و بمقدار مد نظر و کسیکه غیر این گوید او را تکذیب کن
شامی گفت صدقت یا ابن رسول الله فرمود مقدار مسافت مشرق و مغرب سیر آفتاب است یکروز گفت راست
گفتی فرمود قزح اسم شیطانست و این قوس اسم شیطان نیست بلکه قوس علامت رحمت خداست و علامت
ارزانی و فراوانی نعمت و امانست از برای اهل زمین از غرق شدن و مخنث آنست که نداند مرد است یا زن که
هر دو آلت را داشته باشد پس انتظار میکشد تا بالغ شود اگر محتلم شود مرد است و اگر حیض شود و پستان هایش
بلند شود زن است و اگر اینها ظاهر نشود اگر بولش راست میرود مرد است و اگر بولش مانند شتر بر میگردد زن است
و اما آن ده چیز که بعضی از بعضی سخت تر است و شدید تر پس سنگ را خدا سخت آفریده و آهن را از او سخت تر
آفرید که او را می شکند و آتش را سخت تر آفریده که آن را می گدازد و آب را از آتش سخت تر آفریده که آن را
خاموش می کند و ابر را از آب سخت تر گردانیده که بر میدارد آن را و باد را از ابر سخت تر گردانیده که او را حرکت میدهد
و سخت تر از باد ملکی است که باد در فرمان او است و سخت تر از آن ملک الموت است که قبض روح او میکند

اخلاق امام حسن ع

علم غیب امام حسن ع

مناقب امام حسن علیه السلام

و سخت‌تر از ملک الموت مرگیست که او را در می‌یابد و او می‌میرد و سخت‌تر از مرگ امر خداست که می‌میرانند مرگ را شامی گفت
اشهد انک ابن رسول الله و نیز وارد شده که آنحضرت روزی با معاویه علیه الهاویه در نخیله نشسته بودند معاویه گفت
شنیده‌ام که حضرت رسول صلعم خرما را تخمین میکرده‌اند و درست می‌آمده آیا تو آن علم را داری شیعیان شما دعوی
می‌کنند که بر علم شما هیچ از آسمان و زمین پنهان نیست حضرت فرمود که حضرت رسول صلعم کیلهای آنرا بیان میفرمود
من عدد دانه‌ها را بتو می‌گویم معاویه گفت در این درخت چند دانه خرماست حضرت فرمود چهار هزار و چهار دانه معاویه گفت
که خرماهای آن درخت را چیدند و شمردند چهار هزار و سه دانه بود حضرت فرمود هرگز دروغ نگفته‌ام و هرگز خبر دروغ
بمن نرسیده است از جانب خدا باید دانه دیگر پنهان کرده باشند چون تفحص کردند دیدند دانه دیگر در دست
عبدالله بن عامر بود حضرت فرمود اگر نه آن که تو کافر میشوی و ایمان نمی‌آوری هر آینه خبر میدادم ترا بآنچه خواهی کرد
و بعد از ابن عباس روایت کرده‌اند که روزی در خدمت امام حسن ع نشسته بودم که ماده گاوی را از پیش روی آنحضرت
گذرانیدند حضرت فرمود که این گاو حامله است بگوساله ماده که در پیشانی او خال سفیدی هست و سر دمش سفید است
ابن عباس گفت که ما با قصاب روانه شدیم چون گاو را کشت گوساله که در شکمش بود بهمان صفت بود که حضرت فرموده بود
پس بخدمت حضرت آمدیم و گفتیم که خدای تعالی میفرماید که خدا میداند آنچه در رحمهاست شما چگونه میدانید حضرت فرمود که بالهام
خدا دانستیم چه نیکو گفته شیخ عارف

معارف فی البرایا عارفون بهم — هادون والغیر جهال مجاهیل
وراحة الدهر من فضفاض جودهم — مملوءتان وما للفیض تعطیل

فدای شما ای اهل بیت بگردم شما ائمه عارف و
معروف و عالم و معلوم و هادی و راه نما و دیگران جاهل‌اند و مجهول و گمراه‌اند و نادان و ضاله‌اند و مضل و دست روزگار
از فواره جود شما مملو و پر است و هرگز فیض شما ازین خلق تعطیل نشده و در جای دیگر میفرماید مصائبکم جلت مناقبکم
جلت والاءکم ادلت وانکارکم کفر یعنی مصائب شما اهل بیت عظیم و بزرگست و مدح و منقبت شما روشن و هویداست
که بر احدی مخفی نیست و نعمتهای ظاهری و باطنی شما فیضان کرده و بدیگران رسیده است و کفران و انکار شما کفر است
و منکر شما کافر است

سماء حکم ملاء الفضا فلا جبل ذا — علی مادیکم یسهل الشعر والنثر

فضیلتهای شما ما بین مشرق و مغرب
و زمین و آسمان همه عالم را فرو گرفته پس از این جهت است که بر مداح شما آسان است مدح نمودن شما چه به نظم باشد و چه به نثر
و اگر از حلم آن حضرت می‌پرسی وارد شده که مردی از اهل شام که دشمن اهلبیت بود داخل مدینه شد روزی در یکی
از کوچهای مدینه امام حسن را دید که بر استر نیکو سوار بود و در نهایت زیبائی پرسید که این کیست گفتند حسن ابن علی
از شنیدن این سخن خار حسد در دلش خلید و آتش بغض از کانون ضمیرش زبانه کشید که علی ابن ابی طالب را چنین پسری
باشد پیش رفت و گفت تو پسر علی ابن ابی طالبی فرمود آری آن مرد شروع کرد بناسزای چند نسبت بخود آنحضرت و پدر
آنجناب و آنحضرت ساکت بود و هیچ نمیگفت تا آنکه او شرمنده شد بعد از آنکه سخن او تمام شد آنحضرت تبسم فرمود و بر وی
دیگر حضرت سلام کرد و خندان فرمود که ای مرد غریب شامی گویا تو غریبی در این شهر و از اهل شامی گفت آری فرمود با من
بیا که اگر جائی خواهی که فرود آئی ترا فرود آوریم و اگر احتیاج بمال داشته باشی ما بتو عطا کنیم و اگر حاجت دیگر داشته باشی

در قضای ان تو را مدد کاری کنیم پس از شیوهٔ ملاطفت و حسن خلق آن یگانهٔ آفاق شرمنده و متعجب گشت و محبت آن
حضرت در دل کاشت و خط شک و اخلاص بر صفحهٔ خاطر انگاشت و چون در برابران بی ادبیها این سخنان از آن
حضرت شنید گریست و گفت گواهی میدهم که توئی خلیفهٔ خدا در زمین و خدا بهتر میداند که خلافت و رسالت را در کی
قرار دهد و پیش از این تو را و پدر تو را از همه کس دشمن تر میداشتم اکنون محبوب ترین خلق در نزد من شمائید بسوی من پس بار خود را
بخانهٔ آن حضرت فرود آورد و تا در مدینه بود مهمان آنحضرت بود و از معتقدان و محبان اهلبیت گردید و بالجمله از سیاق
حسن خلق آن حضرت بدستی چنان بسیار و دشمنی بدان دوستار گردید و اگر از معجزهٔ آن علیه پرسی در کشف الغمه وارد شده که در
راه مکه یکی از اولاد زبیر در خدمت آنحضرت بود در منزلی از منازل در پای درخت خرمائی که فرشش گسترده بودند زبیری
نگاه کرد بان درخت و گفت کاش این درخت را رطبی میبود که کام ما را شیرین میساخت امام علیه السلام این سخن را شنید فرمود
مگر رطب آرزو داری گفت آرزو کردم اگر میبود میخوردیم فی الفور آن حضرت دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات
برآورد و لب مبارکت را می جنبانید و لکن کسی فهم نکرد که چه میگوید فی الحال درخت سبز شد و شکوفه بیرون آورده و دانه
بسته و رنگ برنگ می شد تا رطب رسیده گشته شتر داری که همراه بود گفت هذا سحر و آن حضرت فرمود ویلک
لیس سحر بل دعوة ابن نبی مستجاب وای بر تو این عمل سحر میدانی این سحر نیست بلکه دعای فرزند پیغمبر است که دعای
آن بدرگاه الهی باجابت رسیده پس کسی بران درخت برآمده رطب ها را بزیر آورد و هر که همراه بود از آن رطب خورد
و همه مردم را کفایت کرد و اگر از حاضر جوابیش می پرسی ملا سعد تفتازانی در مطول در مبحث استعاره آورده که معاویه بیمار
بود و امام حسن علیه السلام بعیادتش رفتند معاویه چون امام حسن را دید بنا بر مصلحت بر بستر نشست و این شعر را خواند وتجلدی
للشامتین اریهم انی لریب الدهر لا اتضعضع یعنی تجلدی و تندی بشماتت کنندگان مینمایم که بلیه و
حوادث روزگار مرا خار نمیتواند کرد فی الفور امام حسن علیه السلام بیتی از همان قصیده خواند و اذا المنیة انشبت اظفارها
الفیت کل تمیمة لا تنفع یعنی وقتی که مرگ چنگال خود را فرو برد بجان تو خواهی یافت که هر تعویذی و مهره و حیله و مکر
نفع نخواهد بخشید و اگر کسی سالها فکر کند جوابی در برابر آن نیست بهتر از این خصوصاً که از همان قصیده باشد و وارد
شده که معاویه علیه الهاویه چون بمدینه آمد در مجلس عام نشست و اشراف مدینه را طلبید و هر کس را در فراخور حالش
عطاها می بخشید از پنج هزار درهم تا صد هزار درهم و حضرت امام حسن علیه السلام در آخر مجلس داخل شد معاویه گفت دیر آمدی که
مرا به بخل نسبت دهی و چیزی در نزد من نمانده باشد که لایق شرافت تو باشد پس خزانه دار را گفت مثل آنچه بهمه انها
داده ام به امام حسن علیه السلام عطا کن و منم پسر هند حضرت فرمود همه را من بتو دادم و منم پسر فاطمه دختر محمد صلعم و نیز وارد
شده که حضرت امام حسن علیه السلام در شام بر معاویه وارد شد در آن روز امتعه بسیار از یکی از نواحی برای معاویه
آورده بودند و بارنامه از نزد معاویه گذاشتند پس معاویه از آن بحضرت گذاشت و بخشید و چون حضرت از مجلس
برخواست و بیرون آمد بارنامه را بیکی از خادمان معاویه که کفش مبارک آن حضرت را برداشته بود بخشید و اگر
از سخاوت و جوانمردی آن حضرت می پرسی بدانکه سخاوت و جوانمردی آن حضرت در میان قبایل عرب ضرب

مکالمه آنحضرت با معاویه

سخاوت امام حسن

للشام است

سخاوت امام حسن علیه السلام

المثل است همچنانکه شجاعت امام حسین ع در میان ایشان ضرب المثل است و کلمه طیبه و السخاوت الحسنیه را اسنی
کدام یک از عرب و عجم و ترک و دیلم جاری نیست حتی سنیان با آن عناد و تعصب که داشتند انکار نمایند و در کتابهای
خود نوشته اند از انجمله حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر علمای اهل سنت است در کتاب حلیة الاولیا بسند صحیح
روایت کرده و گفته که حسن بن علی ع دو بار از مال و منال خود بیرون رفت چنانکه از صامت و ناطق در خانه او
هیچ نماند و همه را در راه خدا بمستحقان صرف نمود و سه مرتبه مال و اسباب خود را با حق تعالی قسمت کرد که هرچه داشت
حتی نعلینی که در پا میکرد یکی را بفقرا میداد و یکی را بجهة خود نگاه میداشت الفضل ما شهدت به العدو شعر کسیکه
دشمن از احوال و چنین گوید ببین که دوست در اوصاف او چه خواهد گفت و از کلمات بابرکات حسنه
مستحسنه آن حضرت که در خصوص سخاوت میفرماید که ان السخاء علی العباد فریضة لله تقرء فی کتاب محکم
وعد العباد الاسخیاء جنانه و اعد للبخلاء نار جهنم من کان لا تندی یده بنائل للراغبین فلیس ذاک بمسلم یعنی بدرستیکه
سخاوت و جوان مردی بر جمیع بندگان واجب عینی است و آن فریضه است از فرایض الهی که در آیات محکمه
قرانی خوانده میشود و وعده داده حق تعالی بندگان سخی خود را به بهشت و بخیلانرا وعده جهنم داده است و هر که تر نشود دستهای
او از بخششها و احسانها پس چنین کسی مسلمان نیست و نیز از کلام مستطاب امام حسن است که حبب الی من دنیاکم
ثلاث اطعام الطعام و افشاء السلام و الصلوة باللیل و الناس نیام دوست گردانیده شد بسوی من از دنیای شما
سه چیز طعام بمردم خورانیدن و بر هر که برخوری سلام کردن و شب نماز کردن و حال آنکه مردم در خوابند و بدانکه
آفتاب و ماه از نور آن حضرت آفریده شده اند و می بینی که آفتاب نور خود را و فیض خود را از هیچکس از خوب و بد و اهل
و نا اهل و مستحق و غیر مستحق دریغ نمیدارد و خوبی آن بهمه کس و همه چیز میرسد پس آفتاب که جزئیست از او هرگاه چنین باشد
پس آنجناب را در جود و بخشش و نور بخشی نیز قیاس کن وارد شده که اعرابی بمدینه آمد و پرسید که بهترین و کریم ترین
مردم در مدینه کیست گفتند حسن بن علی است پس بمسجد آمد دید که آن حضرت نماز میکند پس این چند شعر را در مدح آن
حضرت خواند لم یخب الان من رجاک و من حرک من دون بابک الحلقه انت الجواد و انت معتمد ابوک قد کان
قاتل الفسقه لولا الذی کان من اوائلکم کانت علینا الجحیم منطبقه یعنی نا امید نیست اکنون هر که بتو امید وار است
و هر که حلقه بر در جود و کرم و بخشش تو زند توئی جواد و توئی محل اعتماد پدر بزرگوار تو با فاسقان جهاد کرد و اگر آبا و
اجداد شما نبودند هر اینه قعر جهنم جای ما بود چون حضرت از نماز فارغ شد فرمود که ای قنبر آیا چیزی از مال حجاز
مانده است قنبر گفت بلی چهار هزار دینار طلا مانده است فرمود بیاور که او احق است باینمال از ما بخانه رفت و
ردای مبارک را برداشت و چهار هزار دینار در میان آن پیچیده از پشت در ایستاد و از شرم روی اعرابی
از شکاف در بیرون کرد و آن زر را باعرابی داد و این شعر را در عذر خواهی اعرابی انشا فرمود که خذها فانی الیک معتذر
و اعلم بانی علیک ذو شفقه لو کان فی سیرنا الغداة عصی امست سمانا علیک مندفقه لکن ریب الزمان ذو غیر
و الکف عنی قلیلة النفقه یعنی بگیر این زر را که من باید بسوی تو عذر خواهی نمایم و بدان که من با تو شفقت دارم و اگر

ابیات اعرابی در مدح امام حسن

آن بزرگی و حکومت که حق تعالی از برای ما مقرر فرموده و الحال آن در دست ظالمان منصوب است در دست ما میبودی هر اینه میدیدی که آسمان ما باران جود و احسان برای تو می بارید لکن حادثهٔ زمان از این امر مانع است که دست من همین جزئی نفقه از او جاری شد اعرابی چون زر را دید گریست حضرت فرمود لعلک استقللت ما اعطیناک ای اعرابی گویا عطای مرا کم شمردی که میگریی قال لا ولکن کیف یاکل التراب جودک گفت نه ولکن میگریم که این دست با این جود و سخا چگونه درمیان خاک پنهان خواهد شد و مثل این را از حضرت امام حسین نیز روایت کرده اند چنانکه گذشت و احتمال دارد که دو مرتبه این اتفاق افتاده باشد و اگر از عبادت و ریاضت آنحضرت می پرسی حضرت صادق ع فرمود که حضرت امام حسن ع عابدترین مردم بود در زمان خود و فاضلترین و زاهدترین خلایق بود و چون حج میرفت پیاده میرفت و گاه بود که پای مبارک برهنه میکرد و میرفت و چون مرگ را یاد میکرد میگریست و چون قیامت را بخاطر می آورد میگریست و هرگاه گذشتن بر صراط بیاد می آورد میگریست و چون عرض بر حق تعالی مذکور میشد نعره میزد و مدهوش میشد و چون بنماز می ایستاد بندهای بدن مبارکش نزد پروردگار خود میلرزید و هرگاه بهشت و جهنم را یاد میکرد مضطرب میشد و میلرزید مانند کسیکه او را مار گزیده باشد یا عقرب و از خدا بهشت را سؤال میکرد و پناه بخدا می برد از آتش جهنم و هرگاه در قرآن یا ایها الذین آمنوا تلاوت میکرد لبیک اللهم لبیک میگفت و هیچکس او را ندید الا بیاد خدا و همیشه زبان مبارکش بذکر خدا گویا بود و از همه کس راستگوتر بود و زبانش از همه کس فصیحتر بود و وارد شده که آنحضرت در وقت وفات خود میگریست مردی گفت یا ابن رسول الله تو گریه میکنی و حال آنکه منزلت و قرابت با حضرت رسول داری و در حق تو گفت آنچه گفت و بیست حج پیاده کرده و سه مرتبه مال خود را با فقرا تقسیم کرده حتی یک نعل خود بر داشته و دیگری بسائل داده حضرت فرمود برای دو چیز گریه میکنم یکی از احوال مرگ و دیگری مفارقت دوستان و در کتاب روضة الواعظین روایت کرده که حضرت امام حسن ع هرگاه وضو میساخت بندهای بند مبارکش میلرزید و رنگ مبارکش زرد می شد پس در این باب با آنجناب سخن گفتند فرمود سزاوار است که کسی که خواهد در بندگی نزد پادشاه و پروردگار عرش رود آنکه رنگش زرد شود و مفاصلش بلرزد و چون بدر مسجد میرسید می ایستاد و میگفت الهی ضیفک ببابک یا محسن قد اتاک المسیئ فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل عندک یا کریم یعنی خداوندا مهمان تو بدرگاه تو ایستاده پس درگذر از بدیهای آنچه نزد ما است به نیکیهائی که نزد تو است ای صاحب کرم و زمخشری در فائق روایت کرده که آنحضرت چون از نماز صبح فارغ میشد با کسی سخن نمیفرمود تا آفتاب طالع میشد هر چند حاجت ضروری او را عارض میشد و در بعضی اخبار آمده که بیست و پنج حج پیاده کرد با وجود آنکه اسبان و شتران همه را همراه داشت بجهت تعظیم خدا سوار نمیشد یکبار پای مبارک او از پیاده روی ورم کرد خدا جان ما را فدای آن پای مقدس مطهر گرداند پس یکی از محبان گفت که پدر و مادرم فدای تو باد اگر اندکی سوار شوید که این ورم برطرف شود نیکو بود فرمود که این منزل سیاهی خواهید دید و در او روغنی خواهد داشت از او بگیرید آن روغن را که دفع این ورم می کند یکی از موالیان

عبادت امام حسن

مجروح شدن پاهای حضرت

تعجب

تعجب کرد و گفت این خرما که ما میدیم کسی غیر پاشنه که روغن بفروشد حضرت فرمود که درین زودی پیدا خواهد شد چون
چند میل راه رفتند سیاهی آن مرو پیدا شد زاد و روغن طلبیدند گفت اندکی دارم دازاند حسن بن علی ع گرده ام بدیگری
نمیتوانم داد گفتند ما جهت آن بزرگوار میخواهیم آن روغن را بجهة آن حضرت بردند و مرد یکی از غلامان حضرت بود چون
خواستند که قیمت او را بان بدهند گفت ای پسر رسول الله من از برای فروختن نیاورده بودم امید وارم که چون زنم حامله است
دعا فرمائی که حق تعالی پسری مستوی الخلقه من کرامت کند که دوستان شما اهلبیت باشند زیرا که درانوقت او را درد زائیدن
گرفته بود آن حضرت فرمود دعا کردم حق تعالی پسری مستوی الخلقه صالح و محب ما اهل بیت بتو کرامت فرمود و چون بخانه روی
خواهی دید و اگر از فصاحت و بلاغتش می پرسی همین حدیث تو را بس است که شیخ فخر الدین طریحی در مقتل خود روایت کرده
که حضرت رسول صلعم بسفری تشریف بردند و حضرت امیر ع نیز بودند امام حسن ع و امام حسین ع چون کودک بودند نزد مادر خود
فاطمه ع زهرا گذاردند و در آن وقت سن مبارک امام حسن ع چهار ساله بود و امام حسین ع سه ساله حضرت امام حسین روزی از حجره
طاهره بیرون رفت و در کوچهای مدینه طفلانه راه میرفت و تفرج میکرد گذار آنحضرت در میان نخلستان مدینه اتفاق افتاد پس
گذر کرد بر مرد یهودی که او را صالح ابن رقعه میگفتند چون یهودی او را دید شناخت فی الفور گرفت او را و برد در خانه خود
پنهان کرد تا روز بلند شد و وقت عصر رسید و امام حسین ع پیدا نشد فغار قلب فاطمة ع بالهم والحزن علی ولدها الحسین ع
چون خاتون قیامت دید که حسین پیدا نشد مهموم و مغموم شد و دل مبارکش بجوش بر نور دیده اش حسین ع و چنان
مضطرب شد که آن معصومهٔ مطهره هفتاد مرتبه از حجره طاهره تا در مسجد پیغمبر صلعم آمد و برگشت که شاید کسی را ببیند که طلب
حسین ع بفرستد کسی را ندید پس روی آورد بر نور دیده اش امام حسن ع و حال آنکه آنحضرت نیز کودک بود فرمود ایجان ای امن
وای نور چشم من برخیز و برادرت را طلب کن که دل من از مفارقت او میسوزد پس امام حسن ع برخواست و از مدینه بیرون آمد و
پیوسته صیحه میزد که حسین بن علی یا قرة عین النبی این انت یا اخی یعنی ای حسین پسر علی و ای نور دیدهٔ نبی کجائی ای برادر در ان
اثنا که آن حضرت علیه السلام فریاد میکرد بماده آهوئی برخورد بالهام خدا گفت ازین ماده آهو بپرسم شاید
اگر او خبری داشته باشد پس به او گفت ای ماده آهو هیچ جا برادر من حسین را دیدی پس خداوند عالم باعجاز آنحضرت
آن ماده آهو را بزبان آورد و باین کلام گویا گردید که الحسن ای نور چشم پیغمبر صلعم و سرور سینه امیر المؤمنین و جان دل
فاطمهٔ زهرا بدان که برادرت حسین را صالح یهودی گرفته و در خانهٔ خود دش او را مخفی نموده آن کودک چهار
ساله و آن سلالهٔ عقل چهل ساله برخواست و دوان دوان مانند آفتاب تابان آمد تا در ظلمت کده کفر یعنی
خانهٔ صالح یهودی و بدان تابید و آن در و دیوار را بنور ایمان منور و روشن گردانید و فریاد کرد صالح
او بیرون آمد حضرت فرمودند ای صالح برادرم حسین را بیرون آور و تسلیم من کن و اگر نه بمادرم بگویم که در وقت سحر
چنان آهی بکشد که یک یهودی بر روی زمین نماند ای صالح برادرم حسین را بیرون آور و اگر نه به پدر بزرگوارم
میگویم که شمشیر خود را بکشد و همهٔ یهودان عالم را بکشد ای صالح ای صالح برادرم حسین را بیرون آور و اگر نه بجد بزرگوار
خود میگویم که چنان نفرین کند بر شما که روح همه یهودان از بدن ایشان مفارقت کند یهودی هوش از سرش

فصاحت و بلاغت امام حسن

صالح یهودی امام حسین

دزدیدن امام حسین را

صالح

بدر رفت که کودکی با این صغر سن که چهار سال بیش ندارد با این فصاحت و جلالت و پاکیزگی سخن میگوید متحیر شد
گفت پدرت کیست که مرا از راه تحیر او ترسانیدی در جواب کلامی گفت که از دهان خلق اولین و آخرین زیاد است که
این کلام را بتواند گفت باین نهج از فصاحت و بلاغت ادا تواند نمود فرمود که مادرم زهرای اطهر است دختر پیغمبر است قلادهٔ
صفوه است و در صدف عصمت است و سفیدی جمال علم و حکمت است و نقطهٔ دائرهٔ مناقب و مفاخر است و لمعه
از انوار محامد و مآثر است انچنان زنی است که خمیر شده است گل او از سیبی از سیبهای بهشت و نوشته است خدا در صحیفهٔ او آزادی
معصیت کاران امت جد مرا و مادر سادات و نجیبانست و ستیده زنان است و بتول عذرا نام مبارک او فاطمه زهرا است
و در این فقره که فرمود مادرم زنی است که گل وجود او خمیر شده است از سیبی از سیبهای بهشت اشاره شده است باین حدیث که
حضرت رسول صلعم بسیار خاتون قیامت را میبوسیدند عایشه در این خصوص غضب کرد که زن شوهردار را اینقدر میبوسی
حضرت فرمود چون مرا بمهمان بردند داخل بهشت شدم جبرئیل مرا بنزد یک درخت طوبی برد و سیبی از آن چید و بمن داد و
من خوردم و حق تعالی آبی از آن در پشت من مستقر کرد و چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم نطفه فرزندم فاطمه زهرا از آن
بسته شده و هیچ وقت فاطمه را نبوسیدم مگر آنکه بوی سیب درخت طوبی را از آن شنیده ام بالجمله صالح گفت مادر تو را شناختم
پدرت کیست که از شمشیر او مرا ترسانی حضرت روحی فداه فرمود ای صالح پدرم شیر غالب پروردگار است و نام مبارک او
علی بن ابی طالب عم کسی است که با دو شمشیر و دو نیزه در راه خدا جهاد کرده و در دو قبله با پیغمبر نماز کرده و در جای او خوابیده و جان خود را
فدای او کرده و پدر حسن و حسین است صالح گفت راست است شناختم پدرت را جدت کیست حضرت فرمود ای صالح جدم از صدف
پروردگار میوهٔ ایست از درخت ابراهیم خلیل الرحمن کوکبی است درخشان و نوری است افروخته و تابان و مصباح تجلیل که او تخت
از ذروهٔ عرش رب جلیل سید کونین و رسول ثقلین است و نظام دارین و فخر عالمین است و مقتدای حرمین است و امام
مشرقین و مغربین است و جد دو سبط که یکی من باشم و دیگری برادرم حسین عم یهودی چون کلمات را از امام حسن عم شنید زنگ کفر از دل
او زدوده شد و چشمهای او پر از اشک شد و حیران شده بود از حسن منطق و صغر سن او و پیوسته از روی حیرت نظر باو میکرد
پس گفت ای میوهٔ دل مصطفی و ای نور دیدهٔ مرتضی و سرور سینهٔ زهرا مرا مسلمان کن پیش از آنکه برادرت حسین را تسلیم تو کنم پس حضرت
او را مسلمان کرد و نیکو شد اسلام او و رفت در خانه و حضرت امام را آورد و تسلیم آن حضرت رو صیغه نمود و دو طبق از طلا و نقره بر سر
ایشان نثار کرد و بفقرا داد و حضرت امام حسن عم دست امام حسین عم را گرفت و او را نزد مادر خود فاطمه زهرا عا برد و چون فاطمه ایشان را
دید قلب مبارک او مطمئن شده آرام گرفت و خوشحالی آنحضرت بدو نور دیدهٔ خود علیهما و علی والدیهما و اگر عزیز بود پیش تو خدا
و رسول عزیز بسی باز شیخ طریحی در مقتل خود باین مضمون از ابن عباس روایت کرده که ما در حرب صفین بودیم روزی از روزها که صفوف
قتال آراسته شد و هنوز کسی قدم در میدان ننهاده بود که ناگاه حضرت امیرالمؤمنین عم محمد حنفیه را طلبید و فرمود ای نور دیدهٔ من حمله کن
بر طرف دست لشکر معاویه پس حمله کرد و مانند نهنگ در دریای جنگ غوطه ور گردید و بفرمودهٔ پدر آن اشقیا را گریزانید و لکن زخم بسیار
خورده و مجروح گردیده و از کثرت جراحت خسته و مانده شده برگشت بسوی پدر بزرگوار خود مضطرب الحال و گفت یا ابتاه العطش از
تشنگی بیجان آمدم پس حضرت امیر عم فرمود جرعهٔ آب باو دادند ابن عباس میگوید که او قدری از آن آب آشامید و تتمه را در میان زره و بدن خود ریخت

پس بحذا

پس بخدا قسم که دیدم خون بسته از حلقهای زره او بیرون می آید هنوز محمد حنفیه آرام نگرفته بود که حضرت امیر علیه السلام باو فرمود ای نور دیده حمله کن بر طرف چپ لشکر معاویه پس حمله کرد و ایشانرا منهزم گردانیده پراکنده نمود و برگشت و این دفعه جراحات بسیار و زخمهای بیشمار باو رسیده بود و گفت العطش العطش بمن بدهید و من برسانید پس قدحی آب باو دادند قدری از آن خورد و قدری از آنرا در میان زره و بدن خود ریخت و هنوز آرام نگرفته بود که حضرت فرمود ای نور دیده حمله کن بر قلب لشکر معاویه پس باز برگشت و شجاعت نمایانی کرد و شمشیر زد و شمشیر خورد تا آنکه بسیاری از بهادران نامی را بقتل رسانید و گفتن خود را از بسیاری جراحت و کثرت زخمها سنگین شده بود و این دفعه برگشت بسوی پدر بزرگوار ایستاد و بگریه در آمد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و میان دو چشم او را بوسید و فرمود پدر بفدای تو باد تو مرا مسرور و خوشوقت کردی باین جهادی که در برابر و پیش روی من کردی چه چیز ترا بگریه در آورده است آیا از خوشحالی گریه میکنی یا از جزع گفت ای پدر چگونه نگریم و حال آنکه تو سه مرتبه مرا بدهان مرگ فرستادی و من اکنون مجروحم که می بینید و هر زمان که برگشتم هنوز ساعتی آرام نگرفته ام که باز مرا فرستادی و این دو برادر من حسن و حسین علیهما السلام را امر بجهاد نکردی و ایشانرا از خود جدا ننمودی حضرت برخواستند و مرتبه دیگر روی او را بوسیدند و فرمودند ای نور دیده تو فرزند منی و حسن و حسین فرزندان پیغمبرند نمیتوانند که علی زنده باشد و فرزندان رسول خدا را بجنگ دشمنان فرستد محمد حنفیه گفت خدا مرا فدای تو و حسن و حسین تو بگرداند آنگاه و ویلاه هرگاه حضرت شاه ولایت پناه از روی حضرت رسول شرم کنند که حسنین را بمجادله دشمنان خدا نفرستد که مبادا آسیبی یا زخمی یا جراحتی ببدنهای ایشان برسد و نزد حضرت رسول خجالت کشد پس حال آن بدبختان روسیاه که ایشانرا کشتند چه خواهد بود در روز قیامت آه حسین را در صحرای کربلا تیر باران کنند و حسن را در ساباط مداین خنجر بر پهلوی او زنند حسین را بعد از کشتن دست مبارک او را از بدن جدا کنند حسن را بعد از آنکه چند مرتبه زهر دادند که رنجور شده سنان عصای زهر آلودی بر پای مبارک او فرو کنند که بهمان پائی که پا بیچ میرفت بنوعیکه ورم میکرد از شدت آن جراحت زهر ورم کرد و آنحضرت بسوی آن افتاد و غش کرد حسین را بعد از شهادت نعش او را پامال سم ستوران کنند حسن را بعد از قتل جنازه او را تیر باران کنند که هفتاد تیر از جنازه آن مظلوم بیرون کشیدند پدر و مادر ایشان او وای آه هزار آه تمام در منابر و مشاهد سب کنند و فحش دهند و ناسزا گویند حسین را آب ندهند تا آنکه تشنه لب دل پر خونش را از گلویش بیرون آورند و حسن را آب دهند چنان آبی که از شمشیر تندتر بود تا آنکه جگر پر خون او را پاره پاره از حلقوم او بیرون آورند آه و ویلا حسین را خارجی گویند و اصحاب حسن را مذل المؤمنین نامند و زمین با این وسعت را برایشان تنگ کنند بنوعیکه حسین را ملجاء سازند از مدینه بمکه و از مکه بکربلا و او را از آنجا از پا در آورند و حسن را گاهی بموصل گریزانند و گاهی بشام و گاهی بمداین تا آنکه او را بزهر شهید نمایند و حسین را با هفتاد و دو نفر از شیعیان او بقتل آورند و حسن را صد و هفتاد و دو پاره جگر مبارک او را بخنجر زهر بیرون آورند ای برادر گریان شدی و غمناک گردیدی آری آری حسن و حسین همان حسن و حسینی است که تو در لیالی قدر و شبهای احیا قرآن را بر سر میگذاری و دستها را بدرگاه خدا بلند میکنی و چشمهای خود را پر از اشک می کنی و این دو معصوم طیب را نزد خدا شفیع گناهان خود می کنی برادر گریه کن که معصوم فرموده که هر که خواهد که بداند از اهل بهشت است عرض کند محبت ما اهل بیت را بر دل خود اگر قبول کند او مؤمن است و حضرت رسول فرمود که چون فرزندم حسن را شهید کنند بزهر ملئکه و آسمانهای هفت گانه بر او گریه کنند و همه چیز بر او گریه کنند حتی مرغان هوا و ماهیان دریا و هر که بر او بگرید دیده اش کور نشود در روزیکه دیدها کور میشود و هر که بر مصیبت او اندوهناک شود و هر که در بقیع قبر او را زیارت کند قدم او بر صراط ثابت گردد و از آن نلغزد پس هرگز گویند ماه صفر از نقد نبود گویا که قسمتی از محرم گرفته است سزاوار این است که مؤمنان غم ایشان کمتر از ماه محرم نباشد برای آنکه در این ماه چهار مصیبت عظمی روی داده است که هر یک از آنها نظیر عاشوراست یکی وفات سید الانبیاء است و دیگری شهادت علی بن موسی الرضا علیه السلام و دیگری روز اربعین و دیگری روز شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام و بر شیعیان لازم است مصیبت

حضرت امام حسن علیه السلام را با امام حسین علیه السلام بدون تفاوت برپا دارند مگر آن حضرت مظلوم نیست مگر آن حضرت شهید نیست مگر
گریستن بر او نزد خدا ثواب ندارد مگر از زیارت او در بقیع قربی حاصل نمی گردد مگر آن شفاعتی را که از سایر
معصومان و معصوم زادگان در روز محشر امید دارند از او ندارید مگر آن سرور فرزند پیغمبر نیست نور دیده ساقی
کوثر و سرور سینه زهرای اطهر نیست مگر او یکی از گوشوارهای عرش خدا نیست مگر او یکی از دو سید جوانان
بهشت نیست مگر او یکی از دو راکب دوش پیغمبر نیست مگر آن مظلوم از فراعنه قوم خود از ستمها ندیده مگر آن
شهید مظلوم از اشرار و فجار آزارها نرسید ای شیعه دلت بسوزد و سینه ات مجروح شود در مصیبت آن
مظلوم گاهی گریان در محبت آنحضرت مؤلف میگوید فدای شما اهلبیت شوم که گاهی بی اختیار میشوم از مصیبت شما و
گاهی بی اختیار میشوم از محبت شما و اشک من بر هر یک از این دو حال از پرده جگرم بروی من جاریست بالجمله
آن مظلوم درین پنجروزه عمر چه بلاهای رنگارنگ که از دست دشمنان خدا ندیده و چه اذیتهای پی در پی که از آن
اشقیا بجناب مقدس او نرسیده از انجمله در ساباط مداین بر آن حضرت شوریدند و تبرا پرده آن سید عالمیان
ریختند و هر چه یافتند غارت کردند حتی آنکه خلخال از پای کنیزان او بیرون آوردند و جای نماز که بروی او نشسته بود
از زیر پایش کشیدند حضرت را برهنه کردند و ردا از دوش مبارکش ربودند آن حضرت چون این صورت را مشاهده
نمود سوار شده متوجه مداین شد و در اثنای راه ملعونی که او را جراح بن قبیصه اسدی می گفتند از کمین در آمد و چنان
خنجری بر پهلوی مبارک او زد که به اندرون رسید و بروایت دیگر آن خنجر را بر ران مبارک او زدند و در آنجا جراحان
بمعالجه زخم وی اشتغال نمودند و از انجمله پای مبارکش را در موصل کور موصلی مجروح کرد با سنان عصای زهر آلود
و از انجمله آن مظلوم را چهار دفعه زهر دادند تا آنکه دفعه چهارم زوجه ملعونه آن حضرت جعده بنت اشعث بن قیس که خواهر
زاده شیخ او لست و نزد شیعیان مشهور باسماء بوساطت مروان بن حکم باشاره شیخ چهارم در شب جمعه بیست
هشتم ماه صفر آن حضرت را زهر هلاهل خورانیدند بروایتی سوده الماس و کار آن حضرت را بیکبارگی ساختند
و مجموع عالم را بماتم نشانیدند و همه را بهم و غم مبتلا کردند بعد از شهادت آن حضرت جنازه او را میبردند نزد قبر رسول خدا
که با آن حضرت تجدید عهدی کنند ناگاه مروان حکم و بنی امیه لعنهم الله را گمان شد که آن حضرت را در پهلوی رسول خدا
دفن میکنند مروان و چهل سوار از بنی امیه آمدند که ممانعت کنند نزدیک بود که میان بنی هاشم و بنی امیه فتنه برپا شود تا
آنکه ابن عباس آمد نزد مروان و گفت ما نمیخواهیم که امام حسن را در اینجا دفن کنیم بلکه میخواهیم تجدید عهدی بکنیم او را بزیارت
رسول خدا و بعد پس فتنه برطرف شد و بروایت دیگر آنکه آن اشقیا چون جنازه حضرت را دیدند او را تیرباران کردند تا آنکه
هفتاد تیر از جنازه آن شهید مظلوم بیرون کشیدند پس او را در بقیع نزد جده او فاطمه بنت اسد رضی الله عنها
دفن کردند عمر شریفش در آنوقت چهل و هشت و بقولی چهل و هفت سال بود الا لعنة الله علی الظالمین بتاریخ شهر ذیحجه
۱۲۶۳ حسب الفرمایش جناب مستطاب عمدة الاعیان مقرب الخاقان خان صاحب میرزا محمد ملک الکتاب
دام عمره بخط بی ربط حقیر میرزا علی شیرازی در بلده منشور محمودی اتمام پذیرفت

